DATE LABEL

اشعار جاویدان

پارسی

شامل دو هزار و هفتصد و پنجاه بیت شعر
از متقدمین ، متأخرین و معاصرین
با شرح مختصر زندگی آنان
و فهرست اعلام ، اماکن و شرح حال عده‌ای از :
پادشاهان ، وزیران ، دانشمندان ، خوشنویسان ، نقاشان
و جمعی اشخاص دیگر ، که نامشان در متن این کتاب ، ذکرگردیده ،
با تصاویری ، از بعضی از آنها .

تألیف

امیرمسعود سپهرم

چاپ اول

مهرماه یکهزار و سیصد و سی و نه خورشیدی

از انتشارات :

کتاب فروشی زوار

تهران – خیابان شاه‌آباد



نویسنده‌ی خطوط نستعلیق — استاد علی اکبر کاوه



کلیشه و گراور — استاد حبیب‌الله زانیچ‌خواه

نقاشی و کپی تصاویر — امین‌الله رضائی «عبهر»



چاپ کتاب — چاپخانه‌ی تهران مصور

حروف‌چینی :

مسئول قسمت حروف چینی — هادی فلاح

حروف چین — نقی کیارنگ

غلط‌گیری — خسرو اسدی

ماشین خانه :

مسئول قسمت ماشین خانه — محسن خسروبیک

ماشین چی — پرویز باقری



صحافی : — مؤسسه‌ی مهرآئین

این کتاب در دو هزار نسخه روی کاغذ سفید اعلا ،

از بیستم فروردین‌ماه ۱۳۳۹ خورشیدی تا بیستم مهرماه ۱۳۳۹ خورشیدی

در چاپخانه‌ی تهران مصور بطبع رسید .

به چه کار آیدت ز گل طبقی

از گلستان من ببر ورقی

گل همین پنج روز و شش باشد

وین گلستان همیشه خوش باشد

«سعدی»

بسم الله الرحمن الرحیم

اول دفتر بنام ایزد دانا — صانع و پروردگار حی و توانا

اکبر و اعظم خدای عالم و آدم — صورت خوب آفرید و سیرت زیبا

از در بخشندگی و بنده نوازی — مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

قسمت خود میخورند منعم و درویش — روزی خود می برند پشه و عنقا

حاجت موری بعلم غیب بداند — در بن چاهی بزیر صخره صما

جانور از نطفه میکند شکر از نی — برگ تر از چوب خشک و چشمه ز خارا

شربت نوش آفرید از مگس نحل — نخل تناور کند ز دانه خرما

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق — از همه عالم نهان و بر همه پیدا

پرتو نور سرادقات جلالش — از عظمت ماورای فکرت دانا

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش — حمد و ثنا میکند که موی بر اعضا

هر که نداند سپاس نعمت امروز — حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

بار خدایا مهیمنی و مدبر — وز همه عیبی منزهی و مبرا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن — با همه کروبیان عالم بالا

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت — ورنه کمال تو وهم کی رسد آنجا

خصوصاً برای کتاب اشعار جاویدان پارسی تحریر شده است

علی اکبر کاوه

فروردین ماه ۱۳۳۹ خورشیدی

DATE LABEL

سرآغاز

نقد و استقصاء شعر فارسی ، تا بدان پایه مشکل است که گوئی کسی بخواهد ، خرمنی از نور را درآغوش گیرد ویا ستارگان بی‌شمار کهکشان را، تك تك شماره کند . اما تبعیت از سلیقه‌های مردم شعر شناس و سخن سنج تا حدی کار را آسان میکند و گره این‌مشکل بزرگ‌را میگشاید . راه آسانتری نیز موجود است که اغلب درتدوین کتبی نظیر مجموعه‌ی حاضر پیموده میشود وآن اینست که هیچ معیار وسنجشی غیر از ذوق شخصی بکار نرود .

درتدوین این کتاب ، که یك نوع تفنن و سرگرمی برای نگارنده بوده نیز ، همین قاعده‌ی کلی مراعات گردیده است وباید گفت که این مجموعه‌ی شعر نمودار دیدهای مختلف انتخاب کننده وجزئی است از آنچه می‌پسندد . وشاید این مجموعه بتواند نمونه‌ی روحیه و ذوق گرد آورنده و جامع آن باشد . و بهمین دلیل‌است که باید سخن‌سنجان بی نظری که این کتاب‌را مطالعه میفرمایند اگر بآثاری برخوردند که بنظرشان نیکو وارزنده نیامد ، دل و جان خویش را از نشئه‌ی دیگر قطعاتی سیراب سازند که احساس لطیف و ذوق مشکل‌پسندشان را اقناع میسازد .

نمیشود ادعاکرد که تمام اشعارگردآوری شده‌ی در این کتاب یکدست

وجزء بهترین اشعار پارسی واین کتاب خود بهترین جُنگ تدوین شده است ،
اما شاید بتوان گفت که نکات مراعات شده‌ی دراین مجموعه تا بحال درهیچیک
از نظائر آن با هم یکجا جمع نشده و یا آنکه بنظر نگارنده نرسیده است .

از یکصد و شصت و دو نفر گوینده‌ی پارسی زبان که از قرن
سوم هجری قمری تا کنون بزبان فارسی شعر سروده‌اند اشعاری
اعم از: غزل ، قصیده ، مثنوی ، قطعه ، ترکیب بند ، ترجیع بند ،
رباعی و ترانه در بخشهای چهارگانه‌ی این کتاب جمع آوری گشته ،
شرح مختصری نیز از زندگانی این گویندگان اضافه گردیده تا
موجب‌شناسائی بیشتر آنان گردد ، بعلاوه فهرستی تحت‌عنوان «نامها
و توضیحات» فراهم شده که در آن قریب به‌سیصد نفر از «دانشمندان ،
بزرگان ، پادشاهان ، وزراء ، نویسندگان ، هنرمندان و خوشنویسان
قبل از اسلام تا کنون » وسایر کسانی که نامشان در این کتاب ذکر
گردیده ، بخواننده معرفی میشوند ومیتوان گفت این قسمت از کتاب ،
خود کتاب جداگانه‌ای‌است که اطلاعات گرانبهائی دراختیار خواننده میگذارد
و ویرا از مراجعه‌ی بمأخذ دیگر بی‌نیاز میسازد . تمام نامها دراین کتاب
به‌ترتیب حروف تهجی « الفباء » مرتب شده واین خود ، کارخواننده
را برای یافتن نام‌شخص موردنظر ، بسی آسان‌میسازد وهمین روش
درمورد قرارگرفتن اشعار ، در هربخشی نیز مراعات‌گردیده است .
لغت‌نامه‌ای نیز بپایان این مجموعه افزوده شده‌که تمام لغات مشکل
و دور از ذهن موجود در کتاب را میتوان با معانی و توضیحات
ساده در آن یافت ، بعلاوه فهرست اماکن کتاب هم بجای خود
مفید فایده خواهد بود .

اینها وخیلی چیزهای دیگراست که تا بحال در هیچیک از کتب نظیر
این کتاب یافت نمیشود ویا همانطور که قبلا ذکر گردید ، لااقل بنظر نگارنده
نرسیده است .

بجا خواهد بود اگر تذکار داده شود که برای تدوین کتاب

موجود متجاوز از پانصد جلد کتب ادبی ، تاریخی، فرهنگ لغات، دواوین شعرا ، تذکره و جُنگهای مختلف و مجلات گوناگون مورد استفاده قرار گرفته ، که نام پاره‌ای از آنها، که بنظر لازم میرسیده در فهرست جداگانه‌ای ضمیمهٔ کتاب است .

بهر حال مجموعه‌ایست که تقدیم حضور ادب پروران و شعر دوستان میگردد، واگر نقصی در آن ملاحظه فرمودند به محسنات ومزایای دیگر کتاب «اگر احیاناً مزایائی داشته باشد» به بخشایند .

در پایان ، از **استاد علی اکبر کاوه** ، که در نهایت مهر ، خطوط نستعلیق این کتاب را مرقوم فرموده‌اند ، بی‌نهایت متشکرم .

امیر مسعود سپهرم

مهرماه یکهزار و سیصد و سی و نه خورشیدی

مراجع و مآخذ

الف ـ دیوان و کلیات :

ادیب الممالك فراهانی

ایرج میرزا «باهتمام خسروایرج»

بابا طاهر عریان «ترانه‌ها»

باستانی پاریزی «مجموعه‌ی شعر»

بهار ـ ملک‌الشعرا

پروین اعتصامی

حافظ «بتصحیح و اهتمام سید عبدالرحیم خلخالی»

حافظ «زبده» «انتخاب محمد علی فروغی ـ ذکاءالملک و دکتر قاسم غنی»

حافظ «بتصحیح و مقابله‌ی دکتر پرویز ناتل خانلری»

خاقانی شیروانی «باهتمام دکتر سید ضیاءالدین سجادی»

خیام ـ رباعیات «باهتمام محمد علی فروغی ـ ذکاءالملک و دکتر قاسم غنی»

دهخدا ـ اشعار «باهتمام دکتر محمد معین»

رودکی «باهتمام سعید نفیسی»

سعدی «باهتمام محمدعلی فروغی ـ ذکاءالملک»

سنائی

شهریار

صائب تبریزی

صفای اصفهانی
عارف قزوینی «باهتمام سیف‌آزاد مدیر روزنامه‌ی ایران باستان»
عراقی
فردوسی ـ شاهنامه «باهتمام دکتر محمد دبیر سیاقی»
فروغی بسطامی «باهتمام سعید نفیسی»
مسعود سعد سلمان
مولوی «غزلیات شمس تبریزی»
مولوی «مثنوی»
نادر نادرپور «چشمها و دستها»
ناصرالدین شاه قاجار «باهتمام محمد باقر اقتضادی»
نظامی گنجوی ـ خمسه «باهتمام وحید دستگردی»
وثوق‌الدوله «باهتمام علی وثوق»
وحشی بافقی
هاتف اصفهانی «بتصحیح وحید دستگردی»
هلالی جغتائی «بتصحیح و مقابله و مقدمه‌ی سعید نفیسی»
یغمای جندقی «بتصحیح سعید نفیسی»

ب = تذکره‌ها :

پاسداران سخن «مظاهر مصفا»
تاریخ ادبیات درایران «دکتر ذبیح‌الله صفا»
تاریخ ادبیات فارسی «هرمان اته ترجمه‌ی دکتر رضا زاده شفق»
تاریخ ادبی ایران «ادوارد براون»
تاریخ مختصر شاعران «عفت صدریه ـ شریف افشار»
تذکره‌ی دولتشاه «دولتشاه سمرقندی»

تذکره‌ی شعرای معاصر «سید عبدالحمید خلخالی»
تذکره‌ی نتایج‌الافکار «مولانا محمد گوپاموی هندی»
سخنوران نامی معاصر «سید محمد باقر برقعی»
شعرای بزرگ ایران «هوشنگ مستوفی»
لباب الالباب «عوفی»
مجالس النفایس «میرعلیشیر نوائی»
مجمع الفصحا «رضا قلیخان هدایت»

ج = کتب تاریخ :

اغانی «ابوالفرج اصفهانی»
الاصابة فی تمیز الصحابه «ابن حجر عسقلانی»
امیرکبیر و ایران «دکتر فریدون آدمیت»
ایران در زمان ساسانیان «آرتور کریستن‌سن»
تاریخ الکامل «ابن اثیر»
تاریخ بیداری ایرانیان «ناظم‌الاسلام کرمانی»
تاریخ مفصل ایران «دکتر عبدالله رازی همدانی»
تنقیح المقال «حاجی شیخ عبدالله مامقانی»
راهنمای دانشوران «سید علی اکبر برقعی»
روضات الجنات «سید محمد باقر خوانساری»
ریحانة‌الادب «محمد علی تبریزی ـ مدرس»
زندگانی شاه عباس کبیر «نصرالله فلسفی»
سخنرانی راجع به زندگانی میرعماد خوشنویس «دکترمهدی بیانی»
معجم‌البلدان «جغرافی» «یاقوت حموی»
وفیات الاعیان «ابن خلکان»

د ـ جُنگ ها «سفینه ها»

آخرین برگ «هوشنگ مستوفی»

ساعتی با شاعر ـ صدف «دکتر داریوش صبور»

سفینه‌ی غزل «سیدابوالقاسم انجوی شیرازی»

شاهکارهای شعر معاصر «فریدون کار»

گلچین جهانبانی «سرتیپ محمد حسین جهانبانی»

گلهای جاویدان «مهدی توحیدی پور»

هـ ـ فرهنگ لغات :

برهان جامع «مولانامحمدکریم بن مهدیقلی تبریزی»

برهان قاطع «محمد حسین بن‌خلف تبریزی، متخلص به برهان»

فرهنگ امیر کبیر

فرهنگ شاهنامه «دکترصادق رضا زاده شفق»

قاموس‌اللغه «محمدبن یعقوب، مجدالدین، ابوطاهر فیروزآبادی»

لغت نامه‌ی دهخدا «علی‌اکبر دهخدا»

و ـ روزنامه‌ها و مجلات :

روزنامه‌ی ایران ما «جهانگیر تفضلی»

سالنامه‌ی اخگر «سرهنگ احمد اخگر»

سالنامه‌ی دنیا «عبدالکریم طباطبائی»

مجله‌ی آسیای جوان «لطف‌الله ترقی»

مجله‌ی آینده «دکتر محمود افشار»

مجله‌ی اطلاعات ماهانه «عباس مسعودی»

مجله‌ی اطلاعات هفتگی «عباس مسعودی»

مجله‌ی امید ایران «علی‌اکبر صفی‌پور»

مجله‌ی پیکار زندگی «نجفقلی پسیان»

مجله‌ی ترقی «لطف‌الله ترقی»

مجله‌ی تهران مصور، ماهنامه «مهندس عبدالله والا»

مجله‌ی تهران مصور، هفتگی «مهندس عبدالله والا»

مجله‌ی رادیو تهران ـ ایران «دکتر ناصرالدین شاه حسینی»

مجله‌ی راهنمای زندگی «حسینقلی مستعان»

مجله‌ی روشنفکر «دکتر رحمت مصطفوی»

مجله‌ی سپید و سیاه «دکتر علی بهزادی»

مجله‌ی سخن «دکتر پرویز ناتل خانلری»

مجله‌ی فردوسی «نعمت‌الله جهانبانوئی»

مجله‌ی محیط «سید محمد محیط طباطبائی»

مجله‌ی یادگار «عباس اقبال آشتیانی»

مجله‌ی یغما «حبیب یغمائی»

فهرست

DATE LABEL

فهرست کتاب

شامل :

DATE LABEL

غزلیات

یکصد و سی و شش غزل

از نود و هشت شاعر

یکهزار و پنجاه بیت

اشعار جاویدان پارسی

سرایندگان غزل

۱ ـ آذر خواجوی
۲ ـ اسعدالسلطنه ـ حبیب‌الله راستکار
۳ ـ اشتری ـ علی «فرهاد»
۴ ـ اُمّ هانی
۵ ـ امیر معزی
۶ ـ امیری فیروزکوهی
۷ ـ اهلی شیرازی
۸ ـ باخرزی
۹ ـ باستانی پاریزی
۱۰ـ بدایع نگار لاهوتی
۱۱ـ برهمن ـ جمشید
۱۲ـ بهار ـ محمد تقی ملك‌الشعرا
۱۳ـ پایا ـ مهین
۱۴ـ پرتو بیضائی
۱۵ـ پروانهٔ درودیان
۱۶ـ پروین اعتصامی
۱۷ـ پزشکی ـ کاظم
۱۸ـ پژمان بختیاری
۱۹ـ جاوید ـ هاشم
۲۰ـ جوانشیر ـ عبدالله ـ «رامش»
۲۱ـ حافظ شیرازی
۲۲ـ حبیب خراسانی
۲۳ـ حزین لاهیجی
۲۴ـ حیاتی ـ بی‌بی‌جان
۲۵ـ خاقانی شیروانی
۲۶ـ خواجوی کرمانی
۲۷ـ خیالی بخارائی
۲۸ـ دقیقی
۲۹ـ دهخدا ـ علی‌اکبر
۳۰ـ دهقان ـ دکتر ایرج
۳۱ـ ذوالریاستین ـ مونس
۳۲ـ رابعه
۳۳ـ رشحه
۳۴ـ رضوانی ـ فصیح‌الزمان
۳۵ـ رفعت سمنانی
۳۶ـ رودکی
۳۷ـ رهی معیری
۳۸ـ زهرهٔ اتابکی
۳۹ـ سایه ـ هوشنگ ابتهاج
۴۰ـ سرمد ـ صادق
۴۱ـ سعادت ـ فرزند مسعود سعد سلمان
۴۲ـ سعدی شیرازی
۴۳ـ سنائی غزنوی
۴۴ـ سیمین بهبهانی
۴۵ـ شاه زیدی ـ سرهنگ حسین
۴۶ـ شهران ـ جمال
۴۷ـ شهریار
۴۸ـ شهنازی ـ اسحق
۴۹ـ شیدا ـ بیریای گیلانی
۵۰ـ صائب تبریزی

۵۱ـ صحبت لاری
۵۲ـ صفای اصفهانی
۵۳ـ صورتگر ـ دکتر لطفعلی
۵۴ـ طاهرای کاشانی ـ شاه طاهر دکنی
۵۵ـ طاهره‌ی اصفهانی
۵۶ـ طاهره‌ی قزوینی ـ قرةالعین
۵۷ـ ظهیرالدین فاریابی
۵۸ـ عارف قزوینی
۵۹ـ عباس ـ شاه‌عباس کبیرصفوی
۶۰ـ عراقی
۶۱ـ عبدالله عشق
۶۲ـ عفت ـ سکینه
۶۳ـ عماد خراسانی
۶۴ـ عنصری
۶۵ـ عیوقی
۶۶ـ فتوحی مروزی
۶۷ـ فرخی یزدی
۶۸ـ فردوسی طوسی
۶۹ـ فروغی بسطامی
۷۰ـ فکور ـ کریم
۷۱ـ قوام‌السلطنه ـ احمد قوام
۷۲ـ کریم پور شیرازی
۷۳ـ کلیم کاشانی
۷۴ـ گوهربیگم آذربایجانی
۷۵ـ لعبت والا
۷۶ـ ماهرخ پورزینال
۷۷ـ مبشری ـ دکتراسدالله
۷۸ـ معینی کرمانشاهی
۷۹ منیرطاها
۸۰ـ مولوی
۸۱ مهستی گنجوی
۸۲ـ مؤید ثابتی
۸۳ـ نادرپور ـ نادر
۸۴ـ ناصرالدین شاه قاجار
۸۵ـ نزاری قهستانی
۸۶ـ نشاط ـ معتمدالدوله
۸۷ـ نظام وفا
۸۸ـ نظامی گنجوی
۸۹ـ نقوی ـ حمید
۹۰ـ نواب صفا
۹۱ـ نورالدین اصفهانی
۹۲ـ وثوق الدوله ـ حسن وثوق
۹۳ـ وحشی بافقی
۹۴ـ وصال شیرازی
۹۵ـ هاتف اصفهانی
۹۶ـ همائی ـ جلال
۹۷ـ یغمائی ـ حبیب
۹۸ـ یغمای جندقی

DATE LABEL

آذر خواجوی

بانو **آذرمیدخت خواجوی نوری** متخلص به **آذر** در سال ۱۳۰۹ خورشیدی متولد شده است. پدرش آقای **اسدالله خواجوی نوری** افسر ارتش شاهنشاهی است. **آذر** تاکنون نزدیک بدو هزار بیت شعر دارد و بیشتر روش **فخرالدین عراقی** را پیروی میکند.

رقص

از رقص طرب خیز وهوس ریز تو پیداست — کاندام دل انگیز تو سرچشمه‌ی غوغاست
آن ساق سبك خیز، که ازما بگریزاست — در رقص ندانی چه هوس خیز و فریباست
این قامت موزون که برقص آمده از تست — وین شور قیامت که بپا خاسته از ماست
آن خرمن گیسو که دلی بسته بهر موی — بردوش تو شوریده برقص آمده زیباست
بالای دل آرای تو در پیچ و خم رقص — در بزم خیالم تن رقصان هوسهاست
از رقص دل آویز تو با ولولهٔ چنگ — در محفل مستانهٔ ما محشر کبری است
تنها نه منم تشنه بوصل تو که **آذر**
بنشست بر این چشمه و لب تشنه بپاخاست

شعلهٔ گرم نگاه

شود آیا که غباری بگذرگاه تو باشم؟ — بوسه بر پات زنم، خاك سرراه تو باشم؟
شب مهتاب که داری سر گلگشت و تماشا — لالهٔ سرخ شوم، زیب نظرگاه تو باشم؟
شوم آن جذبهٔ شوقی که بسوزد«تو»و«من»را — خود، تومن باشی ومن هستی دلخواه تو باشم!
شعله‌ی گرم گنه گردم و در جان تو گیرم — چون پشیمان شوی آنگاه بلب آه تو باشم!
خوشم، ار **آذر** عشق تو ثمرسوزتر آید
تا چو اسپند، بلاگرد رخ ماه تو باشم!

اسعدالسلطنه

حبیب‌الله راستکار «اسعدالسلطنه»
فرزند **میرزا غفارخان** بسال ۱۲۶۶ خورشیدی تولد یافته . در نویسندگی دست دارد، درسالهای ۱۳۲۰ و۱۳۲۱خورشیدی که روزنامه‌ی **پرورش** درتهران انتشار می‌یافت وی مقالات سیاسی درآن روزنامه بامضای مستعار **دکتر پوریا** می‌نوشت که فوق‌العاده مورد توجه بود . وی در شعر «**فانی**» تخلص میکند .

لشکر عشق

لشکرعشق خیمه زد، باز بطرف کوی من
دید سواد شهردل یکسره تاخت سوی من

عشق تو دشمن من و جای گرفته در دلم
بین که چه‌خوش نشسته‌درخانهٔ من عدوی من

کشتن من بشاهدی ، از ازل آرزوی تو
کشته شدن بعاشقی ، تا ابد آرزوی من

شام سیاه موی تو کرد سیاه روز من
روز سپید روی تو کرد سپید موی من

دل بدل تو داده‌ام جان بتلف نهاده‌ام
تاچه کند دراین میان سنگ، تو باسبوی من

شهرهٔ شهر گشتی و مسخره دهر کردیم
خواستی آبروی خود ، ریختی آبروی من

راه بجنت ار برم **فانی** از این سرای غم
دوزخیم اگر بود غیر تو جستجوی من

اشتری

علی اشتری متخلص به **فرهاد** فرزند شادروان **میرزا احمد خان اشتری** بسال ۱۳۰۱ خورشیدی درتهران دیده بجهان گشوده است وی از شعرای با قدرت کنونی است .

شعر و اشك

یك شب ای آرام جان بنشین بدامانم چواشك گرچه افکندی زچشم خویش آسانم چواشک
برخود از این بازی تقدیر لرزانم چواشك یا بخاك تیره غلتم یا بدامان گلی
منهم ازاین تیره دل مردم گریزانم چواشك مردم چشم مرا مانند ، مردم ، لاجرم
کاین زمان باحسرتی درخاك غلتانم چواشك گر بچشمی بوسه دادم یا برخساری چه سود
ور بچشمی جایگیرم ، باز لغزانم چواشك بر دلی گر می نشینم بی ثباتم همچو آه
سوز پنهان درونست اینکه پیدا میشود
که بلبهایم چو شعر و که بچشمانم چو اشك

امّ هانی

امّ هانی دختر **حاجی عبدالرحیم خان** بیگلر بیگی یزد فاضله و کامله در اواخر عمر با سیدی عقد ازدواج بسته و بدون فرزند از دنیا رفته است .

« ریحانة‌الادب جلد ٦ صفحه‌ی ٢٥٦ »

یك و دو

خال بکنج لب یکی ، طرهٔ مشك فام دو
وای بحال مرغ دل ، دانه یکی و دام دو

محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان
از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو

حامله خم ز دخت رز باده کشان بگرد او
طفل حرامزاده بین باب یکی و مام دو

گه بغلاف اندرون ، گاه درون خم نهان
این دو روانه ماه را تیغ یکی نیام دو

باده نهاده خم کنون، باده و چنگ و ارغنون
باده وراح مام او ، طفل یکی و نام دو

ساقی ماهروی من از چه نشسته غافلی ؟
باده بیار و می بده صبح یکی و شام دو

وعدهٔ وصل میدهی لیك وفا نمیکنی
من بجهان ندیده‌ام مرد یکی کلام دو

هست دو چشم دلربا همچو قرابه پر زمی
در کف ترك مست بین باده یکی و جام دو

گویمش ای نگار من چیست دو زلف گرد رخ
گویدم ار ندیده‌ای خواجه یکی غلام دو

صید کند بغمزه گه ، گاه بتیغ ابروان
جان ز کجا برد برون صید یکی حسام دو

☆هر که بگوید این غزل، بخشمش از سبیل جان
توسن خوش خرام یك، استر خوش لگام دو

کان کرم **جواد خان** کز دل و از کفش برد
مایهٔ جود هر زمان بحر یکی غمام دو

☆ جواد خان برادر زادهٔ امّ‌هانی بوده و پسرش محمد رضا خان دارای طبع موزون بوده و تخلص «**فلک**» داشته است .

دو بیت آخر غزل از کتاب زنان سخنور تألیف آقای **علی‌اکبر مشیرسلیمی** نقل شده است .
این غزل را بعضی ، هم از **طاهره قرة‌العین** دانسته‌اند .

امیر معزی

امیرالشعرا ابوعبدالله محمد بن عبدالملک برهانی ، اواخرقرن پنجم (۴۳۸ یا ۴۴۱ هجری قمری) در نیشابور از مادر بزاد . پدرش شاعر دربار **الب ارسلان** بود وچون ازدنیا رفت **محمد** جای پدر گرفت وشاعر دربار **ملکشاه سلجوقی** شد وتخلص خودرااز لقب این پادشاه **معز الدنیا-والدین** گرفت اما بعدها **امیرالشعرا** لقب یافت و پس از فوت **ملکشاه** بخدمت پسرش **سنجر** درآمد قضا را از دست این شاه تیری خورد و مجروح شدوتا پایان عمر هشتاد سالهٔ خودآزرده وخسته جان میزیست سال فوت او بین ۵۱۸ و ۵۲۰ هجری قمری است .

آب وآتش

بر ماه لاله دارد و بر لاله مشک ناب — در مشک حلقه دارد و درحلقه پیچ وتاب

میگون لبست ومغزم از آن می پر از خمار — گلگون رخست وچشمم از آن گل پر از گلاب

خصم منست زلفش ، اگر نیست پس چرا — دارد حلال خونم و دارد حرام خواب ؟

از آب روی اوست قوی آتش دلم

نشنیده ام که قوت آتش بود ز آب

امیری فیروزکوهی

سید کریم امیری فیروزکوهی متخلص به **امیر** فرزند مرحوم **سید مصطفی قلی (منتظم‌الدوله)** بسال ۱۲۸۹ خورشیدی درفرح آباد فیروزکوه متولد گردیده است. در کالج امریکائی بتحصیل پرداخت و در خارج از مدرسه نیز بتعلیم ادبیات‌عربی همت گماشت و در مدارس قدیمه بتحصیل علم و ادب مشغول شد. **امیری فیروزکوهی** امروز ازمشاهیرشعرای‌ایران‌است.

کشتهٔ احساس

مپسند که دور از تو برای تو بمیرم — صید تو شدم من که بپای تو بمیرم
هر عضو ز اعضای توغارتگر دلهاست — ای آفت جان بهر کجای تو بمیرم
گرعمرابد خواهم ازآنست که خواهم — آنقدر نمیرم که بجای تو بمیرم
با من همه لطف توهم ازروی عتابست — تا هم ز جفا هم ز وفای تو بمیرم

آخر دل حساس ترا کشت **امیرا**
ای کشته‌ی احساس برای تو بمیرم

اهلی شیرازی

اهلی شیرازی از شعرای دورهٔ صفویه است. مینویسند: درموقعیکه تازه تدخین توتون و تنباکو بوسیلهٔ سوداگران پرتغالی از بنادر جنوب بایران آمده بود این شاعر یك رباعی در وصف قلیان سروده که همان باعث اشتهار او گردید. رباعی اهلی‌را میتوان در کتاب **حدائق‌ـ المعانی** تألیف **عبدالرحمن خان شاکر** که بسال ۱۲۶۱ هجری قمری در هندوستان نوشته شده ضمن چهل وهشت شعر ازچهارده شاعر دیگر دروصف تنباکو وقلیان دید. این شاعر درتجنیس و سایر صنایع علم بدیع مهارت داشته است.

فوت **اهلی شیرازی** را **سام میرزای صفوی** ازپسران **شاه اسمعیل اول** درکتاب **تحفهٔ سامی** در سال **۹۴۲** هجری قمری نوشته است.

رستخیز

خوش آنکه مست شوی تا بهانه بر خیزد — تو باشی و من و شرم از میانه برخیزد

نهال عشق نشاندم بدل، چه دانستم — که رستخیز جهانم ز خانه برخیزد

قیامت است جمال تو ای بهشتی روی — مکش نقاب، که شور از زمانه برخیزد

بر آستان تو **اهلی** نه آنچنان افتاد
که تا قیامت از این آستانه برخیزد

باخرزی

ابوالقاسم علی بن حسن باخرزی در جوانی کاتب **سلطان رکن‌الدین طغرل بیک** بود اما بعداً عزلت اختیار کرد. **محمد عوفی** در **لباب‌الالباب** مینویسد: «چون ببصر ثاقب وبصیرت ناقد بدید که همهٔ سعادتها در عزلتست، که تمامت عزوتتمهٔ دولتست، انزوا اختیار کرد وعزلت گزید ودست از کار بکشید و روز وشب با حریفان اهل وظریفان بافضل، بمعاقرت عقار ومعاشقت دلدار مشغول شد ومیان او با پیوندوالی ابخاز که نام آن، ماه، بود پیوندی افتاد وآن پیوند بند راه عافیت او شد وعاقبت سر درکار دل کرد وتیغ آن ظالم بخون او رنگین شد وچنان هنرمند نیک سخن‌را چشم بد دریافت وماه آسمان هنر او بخسوف مبتلا شد وحدوث این حادثه درتاریخ ثمان وستین واربعمائه بود». «لغت نامه‌ی دهخدا»

این شاعر دیوان شعری بنام (بالاحسن فی شعر علی بن الحسن) دارد. اما علت قتل ویرا میتوان باین ترتیب روشن ساخت که در سال ٤٤٠ هجری قمری **طغرل بیک** سرزمین ابخازرا گرفت ووالی آن دیار را اسیر کرد وباخود به‌نیشابور برد وبا وی نزدیکان اورا از زن ومرد گرفتار کرده وبه‌نیشابور فرستاد ووالی ابخاز نزدیك سی سال در نیشابور در اسارت میزیست. والی ابخاز در نیشابور بساط عیش وعشرت گسترده‌بود وازاینجا پیداست که باخرزی بااین والی‌الفتی بهم زده وپنهانی‌با پیوند و همسر او رابطه‌ای پیوسته وبهمین جهت والی ابخاز اورا کشته است. کتابی بنام **دمیةالقصر** که دنباله‌ی **یتیمةالدهر ثعالبی** است از او باقی است سال مرگ اورا ٤٦٧ هجری قمری هم نوشته‌اند. **باخرزی** یکی ازعلمای مذهب شافعی بوده است. تولد او را سال ٤٣٧ هجری قمری دانسته‌اند.

که دید؟

چون تو یارا گزیده یار که دید؟ — همبر روی تو نگار که دید؟
مشك بربرگ تازه‌گل که شنید؟ — ماه بر سرو جویبار که دید؟
صدفی خردک از عقیق یمن — سر بسر دُر شاهوار که دید؟
و اوفتاده نگون بر آتش تیز — زنگی مست و بی قرار که دید؟

نرگسی ناچشیده هرگز خمر
روز و شب مانده درخمار که دید؟

باستانی پاریزی

محمد ابراهیم باستانی پاریزی فرزند **حاجی شیخ علی اکبر معروف به حاجی آخوند** در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در قصبهٔ پاریز کرمان چشم بدنیا گشود . پاریزی در رشته‌ی تاریخ و جغرافیا تحصیل کرده است .

گل میریخت

یاد آنشب که صبا در ره ما گل میریخت
بر سر ما ز در و بام و هوا گل میریخت

سر بدامان منت بود و ز شاخ گل سرخ
بر رخ چون گلت آهسته صبا گل میریخت

خاطرت هست که آنشب همه‌شب تادم صبح
گل‌جدا، شاخه‌جدا ، بادجدا ، گل‌میریخت؟

نسترن خم شده لعل تو نوازش میداد
خضر گوئی بلب آب بقا گل میریخت

زلف توغرقه بگل‌بود وهر آنگاه که من
میزدم دست بدان زلف دوتا گل میریخت

تو بمه خیره چو خوبان بهشتی و صبا
چون عروس چمنت برسروپا گل میریخت

گیتی آنشب اگر از شادی ما شاد نبود
راستی تا سحر ازشاخ ، چراگل میریخت؟

شادی عشرت ما باغ گل افشان شده بود
که بپای تو و من از همه جاگل میریخت

بدایع نگار لاهوتی

مهدیخان بدایع نگارلاهوتی ازطرف
ناصرالدین شاه قاجار ملقب بلقب بدایع نگار
بوده ولادتش درسال ۱۲۷۹ هجری قمری است .

باران اشك

باران اشك بر رخ آن ماهپاره ریخت   از آسمان بشام وداعم ستاره ریخت
شد آب ، آهن دلش ؛ از تاب آه من   آن‌قطره‌ها، زدیده‌اش‌ازاین‌شراره ریخت
راهی چو میشدم برخم یك نظر فکند   تاب وتوان زجان وتنم ،آن نظاره ریخت

با دست و دستمال بمن یك اشاره کرد
بس اشك و خون زچشم دلم آن اشاره ریخت

برهمن

جمشید برهمن ...؟

رقص

گر در میان مستی ،آن سیم تن برقصد هردم صد آفرینت ، اندر دهن برقصد
مطرب بزن که روزی، میگفت نی بسوزی بـاید صبا بخندد ، تا نسترن برقصد
راهی مزن که خنده ، راه نفس ببندد گر خنده بر لبانی، شکرشکن برقصد
چون میکنی هلاکم ، دامن بکش بخاکم تا خاك استخوانم ، اندر کفن برقصد
یاقوت خون نشانم ، بر لوح دیدگانم گر نقش روی ماهت، درچشم من برقصد
مگذار تا برقصم ، از باده‌ی دمادم
آتش جهان بسوزد ،گر برهمن برقصد

بهار

محمد تقی بهار «ملک‌الشعرا» فرزند **حاجی میرزا محمد کاظم صبوری** «ملک‌الشعرای آستانقدس رضوی» متولد سال ۱۲٦۵ خورشیدی است که از بعد از **جامی** تاکنون بزرگترین سخنور وشاعر پارسی زبان ایران است. چندوره نمایندهٔ مجلس شورای ملی و سالها استاد دانشگاه تهران ویکبار نیز درکابینهٔ مرحوم **قوام‌السلطنه** وزیرفرهنگ بود، **سبک شناسی** یا تاریخ تطور نثرفارسی وی «درسه جلد» شاهدی صادق براحاطهٔ او بادب فارسی است .

یا ه!

یاکه براه آرم این ، صید دل رمیده را
یابرهت سپارم این ، جان بلب رسیده را

یا زلبت کنم طلب ، قیمت خون خویشتن
یا بتوواگذارم این ، جسم بخون تپیده‌را

یا که غبار پات را ، نور دو دیده میکنم
یا بدو دیده مینهم ، پای تونور دیده را

یا بمکیدن لبی ، جان به بها طلب مکن
یا بستان و بازده ، لعل لب مکیده را

کودک اشك من شود ، خاك نشین ناز تو
خاك نشین چراکنی، کودك نازدیده را ؟

چهره بزرکشیده‌ام ، بهر تو زر خریده‌ام
خواجه بهیچکس مده ، بنده‌ی زرخریده‌را

گر زنظر نهان شوم،چون توبره گذر کنی
کی‌زنظر نهان کنم ، اشك بره چکیده را

بانوی مصرا گر کند، صورت عشق‌رانهان
یوسف خسته چون کند ، پیرهن دریده را

گردوجهان‌هوس‌بود، بی‌توچه‌دسترس‌بود
باغ ارم قفس بود ، طایر پر بریده را

جزدل وجان چه آورم، برسرره چو بنگرم
ترك کمین گشاده و، شوخ کمان کشیده را

بلعجبی شنیده‌ام ، چیز ندیده دیده‌ام
اینکه فروغ دیده‌ام ، دیده کند ندیده را

خیز بهار خون جگر ، جانب بوستان گذر
تا ز هزار بشنوی ، قصه‌ی ناشنیده را

مستی و بوسه

گرنیم شبی مست در آغوش من افتد
چندان بلبش بوسه زنم کز سخن افتد

صد بار به پیش قدمش جان بسپارم
یکبار مگر گوشهٔ چشمش بمن افتد

ای برسر سودای تو سرها شده برباد
دور از توچنانم که سری بی‌بدن‌افتد

آوازه‌ی کوچك دهنت ورد زبانهاست
پیدا شودآن راز، که درهر دهن افتد

شیرین نفتد هرکه زند تیشه که این کار
شوری است که تنها بسر کوهکن افتد

پایا

مهین پایا . . . ؟

آرزو

شود آیا که شبی غرق گناهت بینم
مست و سودا زده در پرتو ماهت بینم

چشم درچشم فسونسازو سیاهت دوزم
دیدهٔ خود هدف تیر نگاهت بینم

پنجه‌ام شانه‌ی آن زلف بلاریز شود
جان خود ، بندیِ گیسوی سیاهت بینم

عود در خلوت ما سوزدودر پرتو ماه
چشم افسونگر و باخیل و سپاهت بینم

بوسه‌ها برلب پرنوش وگنه‌جوت دهم
کهربا گردم و چون ذرهٔ کاهت بینم

ایکه پرهیز کنان راه سلامت جوئی
کاش میشدکه شبی غرق گناهت بینم

پرتو بیضائی

حسین پرتو بیضائی متخلص به **پرتو** فرزند **علی محمد ادیب بیضائی** بسال ۱۳۲۵ هجری قمری در قصبهٔ آران « چند فرسنگی کاشان » پای بدنیا نهاد. **پرتو** تذکرهٔ جامعی برای تاریخ موطن خود و شعرای آنسامان که قریب چهار صد نفر میباشند نگاشته نیز، کتابی بنام **تاریخ ورزش باستانی ایران** برشتهٔ تحریر کشیده است.

بی سبب

بی سبب هرگز نمیگردد کسی یار کسی
یار بسیار است تا گرم است بازار کسی

تا توانی سایهٔ دیوار خود را بیش کن
تا نگردی سایه جوی پای دیوار کسی

بر مشام خلق گل شو، در گلستان جهان
ور ندانی گشت گل، باری مشو خار کسی

پرتو خورشید یکسان است بر گیتی، مباش
بهر نفع دیگری در فکر آزار کسی

مردمی را باری از دوش رفیقان بارگیر
ور نمیگیری نباید بود سربار کسی

آنچه من کردم طلب از دوست بهر خیر اوست
ورنه **پرتو** نیست در معنی طلبکار کسی

پروانهٔ درودیان

پروانهٔ درودیان متخلص به **پروانه** متولد سال ۱۳۱۲ خورشیدی فرزند آقای **حسین درودیان** دردبیرستان شاهدخت ومدرسهٔ آمریکائی تحصیل کرده است .

پروانه

زلف آشفتم پریشانت کنم / خنده‌ها کردم که گریانت کنم

پا کشیدم از سر کویت بناز / تا چنین سر در گریبانت کنم

کم بگو: ازمن گریزانی چرا؟ / میگریزم تا گریزانت کنم

عاشقی برمن؟ بیا جانم بیا! / بار دیگر بی دل و جانت کنم

گر نظر بر گردش چشمم کنی / از نگاهی مست وحیرانت کنم

گر گرفتاری بدرد زاهدی / گوشه‌ی میخانه درمانت کنم

تا بسوی دیگری رو آوری / من بیك وعده پشیمانت کنم

بی خبر از دل ، بجانم بازگرد / تا درون سینه پنهانت کنم

با غزل گفتم بدامت آورم / تا غزال من غزلخوانت کنم

من همان آتش بجان، **پروانه** ام
شمع شو ، تا جان بقربانت کنم

پروین اعتصامی

پروین اعتصامی دختر **یوسف اعتصامی آشتیانی «اعتصام الملک** بسال ۱۲۸۵ خورشیدی در تبریز از مادرزاد. **پروین** تحصیلات خود را در کالج آمریکائی دختران بپایان رسانید و در فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی درگذشت. بی‌اغراق میتوان او را بزرگترین زن شاعر در تاریخ ادب ایران دانست.

شعر

بباغ نظم که هرسو گل و بهاری بود
نهال طبع مرا نیز برگ و باری بود

چکامه و سخن من، بصفر میمانست
که در برابر اعداد در شماری بود

امید هست که کار آگهانش بپذیرند
به کارگاه امل، هرچه بود کاری بود

غبار شوق من، ار نورخور ندید چه‌غم
همین بس‌است که برعرصه‌اش‌غباری‌بود

من این ودیعه بدست زمانه میسپرم
زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود

سیاه کرد مس وروی را، بکورهٔ وقت
نگاهداشت بهر جا زر عیاری بود

چو باغبان نگرائید، باغبان وجود
به بوته‌ای که‌درآن، گل‌نبودوخاری‌بود

نبود در خور ارباب فضل گفته‌ی من
دراین صحیفه‌ی ناچیز، یادگاری بود

پزشکی

نامش **کاظم** است و در شعر **پزشکی** تخلص میکند، مدتی روزنامه‌ی آئینه‌ی فارس رادرشیراز انتشار میداد از استادان ادب به **ملک الشعرای بهار** اعتقاد دارد. اصل او از شیراز و مسکن او تهران است.

فتنه

از خانه چو خورشید برون تاخته‌ای باز
با ماه فلك پنجه در انداخته‌ای باز

چون نوگل شاداب، بر افروخته‌ای رخ
چون سرو سرافراز، قد افراخته‌ای باز

کس فرق تو و ماه نداند بیقین چیست
ای ماه، مرا هم بشك انداخته‌ای باز

از فتنه‌ی چشمان تو در شهر خبرهاست
ای فتنه چه آشوب بپا ساخته‌ای باز

يك بوسه بدهکاری از آن لعل روان بخش
بر من ز چه، این وام نپرداخته‌ای باز

پنهان چه کنی راز دل خویش **پزشکی**
از چشم تو پیداست، که دل باخته‌ای باز

اشتباه

برخ سیاه چشمان، نظر ار بود گناهی
بگذار تا گناهی، بکنیم گاهگاهی

همه‌شب ستاره ریزد، زدو چشم، بر کنارم
بهوای چشم مستی، بخیال روی ماهی

شب وروز درفراقت، ز تودور و،وز که نالم
شده دل زغصه کوهی، شده تن ز رنج کاهی

تو ز اشتباه روزی، قدمی بخانه‌ام نه
که رسد دلی بکامی، چو کنی تواشتباهی

دل عاشقان مسکین، مشکن بترس از آندم
که شبی نیازمندی بکشد ز سینه آهی

پژمان بختیاری

حسین پژمان فرزند علیمراد امیر پنجه‌ی **بختیاری** از دودمان میرزا **ابوالقاسم قائم مقام** بسال ۱۳۱۸ هجری قمری در تهران دیده بجهان گشود . در سال ۱۳۱۲ منتخبی از اشعار شعرای قدیم و جدید فارسی زبان را بنام **بهترین اشعار** انتشار داد . علوم قدیم و جدید و زبان فرانسه را فراگرفته‌است ، **پژمان** ازمشاهیرشعرای‌معاصراست.

ندارد

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد		کس جای در این خانهٔ ویرانه ندارد

دل را بکف هر که نهم باز پس آرد		کس تاب نگهداری دیوانه ندارد

دربزم جهان جزدل‌حسرت کش‌ما نیست		آن شمع که میسوزد و پروانه ندارد

گفتم مه من از چه تو در دام نیفتی ؟		گفتا چه کنم دام شما دانه ندارد

ای آه‌نکش زحمت بیهوده ، که تأثیر		راهی بحریم دل جانانه ندارد

در انجمن عقل فروشان ننهم پای		دیوانه سر صحبت فرزانه ندارد

تا چند کنی قصه‌ی اسکندر و دارا

ده روزهٔ عمر اینهمه افسانه ندارد

جاوید

هاشم کازرونی متخلص به **جاوید** درحدود سال های ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵ خورشیدی متولد شده. لیسانسیهٔ دانشکدهٔ حقوق‌است وفعلا درشیرازاقامت داشته بوکالت دادگستری اشتغال دارد . وی عضو انجمن ادبی آن دیار است .

کیستم ؟

کیستم عاشق افسردهٔ دل شیدائی — دوستدار صنم ماهرخ زیبائی
همچو فرهاد گرفتار غم شیرینی — وامقی سوخته از هجر رخ عذرائی
ازدل غمزده‌ی عاشق دلسوخته‌ای است — بشنوی ناله‌ی جانسوزی اگر از نائی

کشته‌ی عشقم وخواهم زلبت‌آب حیات
نیست اندرسر**جاوید** جزاین سودائی

جوانشیری

عبدالله جوانشیری که در شعر رامش تخلص میکند فرزند محمد حسن جوانشیری «امجد نظام» و متولد بسال ۱۳۰۱ خورشیدی است .

امید

بدل امید وصالی که داشتم دارم
من آن خیال محالی که داشتم دارم

بهار رفت وتو رفتی‌و کنج خلوت‌عشق
بیاد روی تو حالی که داشتم دارم

سپیده سرزد وشمعم تمام گشت و هنوز
بجان شرار خیالی که داشتم دارم

چه غم که‌رفت بهاروشکوفه‌ها نشکفت
بباغ عشق نهالی که داشتم دارم

صفای سایه‌ی گل بی تو آرزو نکنم
بدل غبار ملالی که داشتم دارم

بیا بیا که قسم بر خدای عشق هنوز
بدل امید وصالی که داشتم دارم

حافظ شیرازی

لسان الغیب **شمس الدین محمد حافظ** شیرازی در حدود سال ۷۲۶ هجری قمری در شیراز متولد گشته و در سال ۷۹۱ هجری قمری در همان شهر بدرود حیات گفته است. **حافظ** در زمان حیات، معاصر **شاه ابواسحق** از **آل اینجو** و **امیر مبارزالدین «محتسب»** و **شاه شجاع** از امرای **آل مظفر** بوده است. میگویند پس از وفات **حافظ** دوستش **محمد گلندام** اشعار ویرا جمع آوری کرده است.

غزل

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام ببد دیدن

وفا کنیم وملامت کشیم وخوش باشیم
که در طریقت ما کافریست رنجیدن

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

مراد دل ز تماشای باغ عالم چیست
بدست مردم چشم، از رخ تو گل چیدن

بمی پرستی از آن نقش خودزدم بر آب
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

برحمت سر زلف تو واثقم ورنه
کشش چو نبود از آنسو چه سود کوشیدن

عنان بمیکده خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی عملان واجبست نشنیدن

ز خط یار بیاموز، مهر با رخ خوب
که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مبوس جزلب ساقی و جام می **حافظ**
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

غزل

تاب بنفشه میدهد، طرهٔ مشکسای تو
پردهٔ غنچه میدرد، خندهٔ دلگشای تو

ایگل خوش نسیم من، بلبل خویشرا مسوز
کز سر صدق میکند، شب همه‌شب دعای تو

منکه ملول گشتمی، از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی، میکشم از برای تو

دولت عشق بین که چون، از سر فقر وافتخار
گوشه‌ی تاج سلطنت، می شکند گدای تو

خرقهٔ زهدوجام می، گرچه نه‌درخور همند
این همه نقش میزنم، ازجهت رضای تو

شورشراب عشق تو، آن نفسم رود زسر
کاین سر پرهوس شود، خاك درسرای تو

شاه نشین چشم من، تکیه‌گه خیال تست
جای دعاست شاه من، بی تو مباد جای تو

خوش چمنی است عارضت، خاصه که در بهار حسن
حافظ خوش کلام شد، مرغ سخنسرای تو

حبیب خراسانی

حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد متخلص به «**حبیب**» از فقها و وعاظ مشهوریست که ازخراسان برخاسته ، در شعرصاحب قدرت فراوان بوده و در سال ۱۳۲۷ هجری قمری وفات یافته است .

جمال تو

امروز جمال تو ، طرح دگر افتادست　　چین و شکن زلفت ، آشفته‌تر افتادست
آشفته و ژولیده ، سرگشته و شوریده　　پیچان و پریشیده ، در یکدگر افتادست
بس‌چین‌وشکن بینم، درزلف توازهرسو　　کاندرپس یکدیگر ، زیر وزبر افتادست
یك نیمه بچین اندر، برفرق وجبین‌اندر　　یك نیمه ازآنسوتر، برپشت سرافتادست
چین و شکن وحلقه ، پیچ وگره وعقده　　خم درخم‌وچین درچین، گرد کمرافتادست
دو حیله و دو جادو ، دو عشوه گرهندو　　برچهرهٔ تو بت رو، ببریده سرافتادست

آن زاهد طاماتی ، آن شیخ کراماتی
نزد تو خراباتی ، از پرده در افتادست

بوسه با پیغام

افتد که شبی از کف تو جام ستانیم ؟　　چون مست شویم ازلب توکام ستانیم ؟
چون بوسه دهد لعل لب تو بلب جام　　ما بوسهٔ لعلت ، ز لب جام ستانیم
گویند که هرگز نشود بوسه به پیغام　　ما بوسه از اینگونه به پیغام ستانیم
چون نوبت مستی شود وعربده جوئی　　صد بوسه ز لعل تو به ابرام ستانیم
تومست فروخسبی وما با لب وچشمت　　مستانه همی پسته و بادام ستانیم
چندانکه دهی‌دفع وزنی‌مشت‌وکنی‌منع　　بوس از لب لعل تو بدشنام ستانیم

ای ترك اگر زلف تو افتد بکف ما
داد از ستم گردش ایام ستانیم

رقص فتنه

دیشب برقص برخاست ،آن فتنه‌ی نشسته یکدل درست نگذاشت ، با طرهٔ شکسته
دامن کشان‌فرو کوفت‌پائی ودستی افشاند زانسان که‌عقل‌ودین‌را،شد دست‌و‌پای بسته
نه هیچ صبح عیدی ، چون غره‌اش مبارك نه هیچ شام هجری، چون طره‌اش گسسته
در بزم می پرستان ، میداد نقل مستان چشمش بغمزه بادام ، لعلش بخنده پسته
هر تار موز زلفش ، با یك جهان دل‌وجان پیوند آشنائی ، پیوسته و گسسته
درج دهان تنگش ،گنجی ز لعل و لؤلؤ خالش بگوشه‌ی لب ، هندوی گنج جسته
در سینه بند پستان ، مانند نار بستان چون میمکی همه معز ، نه پوسته نه هسته
از حمل بار سنگین ، لاغر شده میانش وز زور جان شکاری ، چشمش‌فتاده خسته
هم عقل را بخواری، خرمن بباد داده هم زهد را بزاری، دفتر بآب شسته
بر رغم زهد و پرهیز، گیسوی عنبر آمیز بگشاده حلقه حلقه ، افکنده دسته دسته
ای سرو قامت یار ، خود از چه جویباری
کز هیچ جویباری، سروی چو تو نرسته

یک غزل منسوب به پنج شاعر

۱ ـ شیخ محمد علی حزین لاهیجی

۲ ـ طاهرای کاشانی «شاه طاهر دکنی»

۳ ـ طاهره‌ی اصفهانی

۴ ـ طاهره‌ی قزوینی «قرةالعین» زرین تاج

۵ ـ ملا باقر صحبت لاری

توضیحاتی چند پیرامون غزل مشهور به روبرو که منسوب به پنج شاعر است :

۱ - عده‌ای معتقدندکه این غزل را درمجموعه‌ای بنام شاعری دیده‌اندکه حزین تخلص میکرده «**شیخ محمدعلی حزین‌لاهیجی** ، معاصر **شاه سلطان حسین** صفوی تا زمان **نادر شاه افشار**» وبیت «مهر ترا دل حزین، بافته با قماش جان - رشته برشته نخ به نخ، تاربتاربوبپو» را شاهد میآورند .

۲ - هواخواهان زرین تاج قزوینی (عروس **شیخ محمد تقی** معروف به **شهید ثالث** که به **طاهرهٔ قرةالعین قزوینی** شهرت داشته) نیز این غزل را از او دانسته بیت مقطع غزل را باین ترتیب شاهد گفته‌ی‌خود میدانند « در دل خویش طاهره، گشت و نجست جز ترا - صفحه بصفحه لا بلا پرده بپرده تو بتو »

۳ - درجنگی‌مربوط بدورهٔصفویه این‌غزل بنام**طاهرای کاشانی** ضبط است‌که درزمان **شاه عباس کبیر** میزیسته است .

٤ - در جنگ متعلق بآقای **امیری فیروزکوهی** غزل‌سرای سرشناس نیز بنام **طاهرای کاشانی** است .

٥ - در جنگ متعلق بمرحوم **ادیب‌الممالک فراهانی** بنام **طاهرهٔ اصفهانی** ازنسوان معاصر **فتحعلی شاه قاجار** نوشته شده‌است . «با **قرةالعین** اشتباه نشود .»

٦- عده‌ای نیزملا باقر صحبت لاری راسرایندهٔاین‌غزل‌میدانند ولی‌هرچه در دیوان وی تفحص‌بعمل‌آمد این‌غزل دیده نشد . بنابراین برای اینکه از جمیع عقاید مربوط باین غزل اطلاع حاصل شود نام و شرح حال مختصری از کسانیکه این غزل شیوا بدانان منسوب است دراینجاآورده شد . لازم بتذکر است که بیت مقطع غزل در سفینه‌ی متعلق بدورهٔ صفویه و همچنین جنگ متعلق بآقای **امیری فیروزکوهی** بصورتی ثبت است‌که ذکر میشود :

در دل خویش طاهرا ، گشت و ندید جز وفا

صفحه بصفحه سر بسر ، پرده بپرده تو بتو

به مجله‌ی محیط شماره‌ی اول شهریور ۱۳۲۱ خورشیدی صفحه‌ی ۳۴ مراجعه شود

حزین لاهیجی

شیخ محمد علی حزین لاهیجی که نام اصلیش **محمد بن ابیطالب گیلانی** است در سال ۱۱۰۳ هجری قمری دراصفهان تولد یافته وشهرت او بواسطهٔ کتاب تاریخی است که در شرح احوال خود نوشته است . تألیف دیگر او نیز تذکره‌ایست از زندگانی یکصدنفر از شعرای معاصر وی . **شیخ محمد علی حزین** سالها در هندوستان مقیم بود و بهمین‌جهت بخوبی توانسته است جریان لشکر کشی **نادرشاه افشار** را بهندوستان در کتابی که نوشته شرح دهد . وفات او بسال ۱۱۸۶ هجری قمری اتفاق افتاده است .

صحبت لاری

ملا محمد باقر صحبت لاری فرزند **محمد علی** متولد سال ۱۱۶۲ هجری قمری است قریب ۸۹ سال عمر کرده و در اواخرعمر نابینا گردیده و بالاخره در سال ۱۲۵۱ هجری قمری دارفانی را وداع گفته است . مقبرهٔ او در جوار **امامزاده میر علی بن الحسین** در لار است و نواده‌های او هنوز در لارستان زندگانی میکنند . دیوان وی طبع شده است .

طاهرای کاشانی

طاهرای کاشانی و یا **طاهر کاشانی** در عهد صفویه میزیسته و پس از مهاجرت بهندوستان به **شاه طاهر دکنی** معروف گردیده است .

طاهره‌ی اصفهانی

طاهره‌ی اصفهانی از نسوان شاعرهٔ معاصر **فتحعلیشاه قاجار** است .

طاهره‌ی قرة‌العین

زرین تاج قزوینی، طاهرهٔ «قرة‌العین» متولد سال ۱۲۲۸ هجری قمری است . وی دختر **ملاصالح برغانی** و عروس **شیخ محمد تقی** معروف به **شهید ثالث** است و از طرف مرحوم **سید کاظم رشتی** پیشوای شیخیه **قرة‌العین** لقب یافته و **سید علی محمد باب** پیشوای بابیه او را **طاهره** نامیده است . در سال ۱۲٦٤ هجری قمری مدتی او را در باغ ایلخانی « محل فعلی باشگاه و کتابخانهٔ بانک ملی ایران » محبوس کرده پس از چندی فراشهای **عزیز خان سردار کل** که مأمور تعقیب و کشتن بابیان بودند دستمالی بگردن او بسته و آنقدر کشیدند تا خفه شد ، سپس جسدش را بچاهی انداخته وسر آنرا باخاک وسنگ انباشتند.

در سال ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ خورشیدی که بامر **اعلیحضرت فقید** در محل فعلی باشگاه بانک ملی ساختمان میساختند استخوانهای دوجسد متلاشی شده پیداشد که چند نفرازاعاظم بهائیان استخوانها را درمحل فعلی حظیرةالقدس که درآنموقع خارج شهرتهران ومنزل یکی از بهائیان بود دفن کردند تا زیارتگاه احباب گردد . کم کم اراضی اطراف آنجا را که سابقاً قیمتی نداشت خریدند و محل فعلی **حظیرة القدس** را که ازاین جهت موردتوجه وتکریم آنهاست بوجود آوردند . «بمجلد دوم **زنان سخنور** تألیف **علی اکبر مشیرسلیمی** صفحه ۸۰ مراجعه شود » اما بهائیان مراتب فوق را راجع به محل دفن جسد **قرةالعین** صحیح نمیدانند .

«صحت وسقم مطالب مذکور در بالا
بر نویسنده محقق ومسلم نیست»

رو برو

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره رو برو
شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو بمو

ساقی باقی از وفا باده بده سبو سبو
مطرب خوش نوای را تازه بتازه ، گو بگو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام
خانه بخانه در بدر کوچه بکوچه کو بکو

دوردهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به غنچه گل بگل لاله بلاله بو ببو

میرود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام
دجله بدجله یم به یم چشمه بچشمه جو بجو

ابرووچشم وخال تو، صید نموده مرغ دل
طبع بطبع دل بدل مهر به مهر خو بخو

مهر ترا دل حزین بافته با قماش جان
رشته **بوشته** نخ به نخ تار بتار پو بپو

در دل خویش **طاهرا** گشت ونجست جز ترا
صفحه بصفحه لا بلا پرده به پرده تو بتو

حزین لاهیجی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۳۲ مندرج است.

اسیر از یاد رفته

ای وای بر اسیری، کز یاد رفته باشد — در دام مانده مرغی، صیاد رفته باشد
از آه دردناکی، سازم خبر، دلت را — روزی که کوه صبرم، بر باد رفته باشد
آواز تیشه امشب، از بیستون نیامد — گویا بخواب شیرین، فرهاد رفته باشد
شادم که از رقیبان، دامن کشان گذشتی — گومشت خاك ما هم، بر باد رفته باشد

پرشورازحزین است، امروز کوه‌وصحرا
مجنون گذشته باشد، بیداد رفته باشد

حیاتی

حیاتی «بی‌بی جان» همسر **نور علیشاه** معروف بوده ، آئین و روش صوفیان را از شوهر میآموخته و دارای طبعی موزون و قریحه‌ای توانا بوده ودر نظم ونثر هر دو دست داشته ، گویند تا ده هزار بیت شعر سروده وبیشتر اشعارش عارفانه است . پس از درگذشت **نورعلیشاه** بسال ۱۲۱۲ هجری قمری درموصل، وی با **ملامحمد** نامی از اهالی خراسان عقد ازدواج بسته و مینویسندکه از این ازدواج دوم چندان راضی نبوده است .

دام عشق

عشقش آمد دامن جانم گرفت — شعله‌ی عشقش ، گریبانم گرفت
عشوه ای فرمود چشم کافرش — رهزن دین گشت و ایمانم گرفت
رشته‌ای درکف، ز زلف سرکشش — گرچه مشکل بود ، آسانم گرفت
آفتابی گشت ، تابان از مهش — تحت و فوق کاخ و ایوانم گرفت
از شرار برق آه سینه سوز — آتشی در خرمن جانم گرفت
بس ز گلها بی وفائی دیده ام — غنچهٔ دل از گلستانم گرفت

چون **حیاتی** عاقبت لعل لعبت
در میان آب حیوانم گرفت

خاقانی شیروانی

افضل الدین بدیل بن علی خاقانی ازسال ۵۰۰ تا سال ۵۹۵ هجری قمری میزیسته است . سراسر قرن ششم هجری قمری دوران زندگی این شاعر است و بزرگترین شاعر قرن ششم شناخته شده . وی بدربار خاقان اکبر **منوچهر بن فریدون شیروانشاه** منسوب بود وتخلص خود را هم از این شاه گرفت . در عربی و فارسی هر دو متبحر واستاد بوده است .

کاشکی

کاشکی جز تو کسی داشتمی ‌ ‌ ‌ یا بتو دسترسی داشتمی
یا دراین غم که مرا هردم هست ‌ ‌ ‌ همدم خویش ، کسی داشتمی
کی غمم بودی اگر درغم تو ‌ ‌ ‌ نفسی ، هم نفسی داشتمی
گر لبت آن منستی ز جهان ‌ ‌ ‌ کافرم گر هوسی داشتمی
خوان عیسی برمن ، وانگه من ‌ ‌ ‌ باک هر خر مگسی داشتمی
سر و زر ، ریختمی در پایت ‌ ‌ ‌ گر ازاین دست ، بسی داشتمی
گر نه عشق تو بدی لعب فلك ‌ ‌ ‌ هر رخی را فرسی داشتمی

گر نه **خاقانی** خاك توشدی
کی جهانرا بخسی داشتمی

خواجوی کرمانی

ابو العطا کمال الدین محمود مشهور به **خواجو** فرزند **علی بن محمود** یکی از اکابر کرمان است که در سال ۶۸۹ هجری قمری تولد یافته . در جوانی بکسب علوم متداول آنزمان و دریافتن رموز شاعری مشغول بود سپس مسافرتی به‌شیراز وکازرون و اصفهان و سایر نقاط ایران و عراق ومصر کرد وددرسال ۷۵۳هجری قمری بدرود حیات گفت . علت مرگ اورا بدین‌ترتیب نوشته‌اند که برای ختان فرزند **شیخ ابواسحق علی‌سهل** یکی از ممدوحین شاعر ، قصیده‌ای میسراید و **شیخ ابواسحق** یك طبق زر بعنوان صله برای وی میفرستد ، **خواجو** پس از مشاهدهٔ آنهمه طلا ازشادی در ٦٤ سالگی بدرود حیات میگوید . قبر وی در تنگ الله اکبر نزدیك شیراز واقع است . مورخین نوشته‌اندکه **خواجو** درشیراز با **حافظ شیرازی** مصاحبت وملاقات داشته است .

هنوزت !

هنوزت نرگس اندر عین خوابست — هنوزت سنبل اندر پیچ و تاب است
هنوزت آب در آتش نهان است — هنوزت آتش اندر عین آبست
هنوزت خال هندو بت پرست است — هنوزت چشم جادو مست خوابست
هنوزت سنبل مشگین سمن ساست — هنوزت برگ گل سنبل نقابست
هنوزت ماه در عقرب مقیمست — هنوزت عقرب اندر اضطرابست
هنوزت گرد گل گرد عبیر است — هنوزت لاله در مشگین حجابست
هنوزت بر مه از شب سایبانست — هنوزت بر گل از سنبل طنابست
هنوزت لب دوای درد دلهاست — هنوزت رخ برای شیخ و شابست
هنوزت ماه در اوج جمالست — هنوزت شب نقاب آفتابست
هنوزت شکر اندر پر طوطیست — هنوزت بر قمر پر غرابست

هنوزت در دل **خواجو** مقامست
هنوزت با دل خواجو عتابست

خیالی بخارائی

خیالی بخارائی درنیمهٔ اول قرن نهم هجری قمری در بخارا میزیسته وازمصاحبان و معاصران و شاگردان **خواجه عصمت‌الله بخارائی** شاعر عصر **تیمور گورکانی** بوده . مدفن **خیالی** در بخارا است. در **تذکرهٔ دولتشاه** مینویسد: «**خیالی** ازجملهٔ شاگردان خواجه **عصمت‌الله بخاری** است، مرد مستعد وخوش طبع بوده ، و سخنان درویشانه وروان وپاکیزه دارد ودیوان او در ماوراءالنهر و بدخشان وترکستان شهرتی عظیم دارد» **میرعلیشیر نوائی** در **مجالس النفائس** مینویسد : «**مولانا خیالی** شاگرد **خواجه عصمت** است و این مطلع خوب از اوست : ای تیرغمت را دل عشاق نشانه ــ خلقی بتو مشغول وتو غایب ز میانه .»

این غزل عارفانه‌ی خیالی بخارائی بشکلهای مختلف در کتب تذکره وسفینه‌ها ضبط شده است . وبهمین جهت اغلب شعر شناسان و ادبای معاصر آنرا بنوعی که تفاوت مختصری با انواع دیگرآن دارد بروی کاغذ میآورند . و ما در اینجا این غزل شیوا را در دو نوع مختلف میآوریم . لازم بتذکراست که این همان شعر عارفانه ودلکشی است که شیخ بهائی آنرا تخمیس وتضمین کرده است . واغلب اشتباهاً تصورمیکنندکه اصل این‌غزل نیز از شیخ بهائی است وشاید هم بکلی از وجود چنین غزلی بی اطلاع باشند و نقط مخمس مشهور بهائی را بشناسند . « مخمس شیخ بهائی در بخش اشعارگوناگون این کتاب مندرج است » .

برای اطلاع بیشتر میتوان به مجله‌ی‌آینده جلد ۳ شماره‌ی مسلسل۳۸ ــ ۳۹ ــ ۴۰ صفحه‌ی ۷۱۸ تا ۷۲۴ مقالهٔ آقای علی‌اصغرحکمت و مجله‌ی یادگار سال ۲ شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۴۴ تا ۵۶ مقالهٔ آقای کیوان سمیعی و بهارستان جامی صفحه‌ی ۱۲۰ و حبیب السیر خواندمیر جلد ۳ صفحه‌ی ۱۶۱وقاموس الاعلام سامی بک جلد ۳ صفحه‌ی ۲۰۷۱ و ریاض‌العارفین هدایت صفحه‌ی ۱۱۸ مراجعه کرد .

غزل بعقیده‌ی آقای علی اصغر حکمت:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه　جمعی بتو مشغول و تو غایب زمیانه
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد　یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار　او خانه همی جوید و من صاحب خانه
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو　مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید　دیوانه نیم من که روم خانه بخانه
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید　مطرب بغزلخوانی و بلبل به ترانه
تقصیر خیالی بامید کرم تست
یعنی که گنه را به ازاین نیست بهانه

غزل بعقیده‌ی آقای کیوان سمیعی:

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه　خلقی بتو مشغول و تو غایب ز میانه
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد　یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو　مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید　نائی بنوای نی و مطرب بترانه
حاجی بره کعبه و ما طالب دیدار　او خانه همی جوید و ما صاحب خانه
. . . .　باقی بجمالت که فسونست و فسانه
تقصیر خیالی بامید کرم تست
یعنی که گنه را به ازاین نیست بهانه

دقیقی

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی متولد در ۳۲۰ یا ۳۳۰ و مقتول در حدود سال ۳۶۹ هجری قمری است این شاعر عمر زیادی نکرد، شهرت او بیشتر بواسطهٔ **شاهنامه** ایست که شروع بنظم آن کرد وقریب هزاربیت آنرا **فردوسی طوسی** در **شاهنامه** آورده است. **دقیقی** مذهب زردشتی داشته ومداح **امیر ابوالمظفر چغانی** بوده است. غلامش که ترک خوب روئی بود، در حال مستی **دقیقی** را بقتل رسانید. مطابق آنچه که **هوشنگ مستوفی** در صفحه‌ی ۵۳ کتاب **شعرای بزرگ ایران** می‌نویسد: از اشعار این شاعر بزرگ تا کنون بطور کلی ۱۲۰۹ بیت بدست آمده، که ۹۸۸ بیت آن در **شاهنامه**، ۲۰ بیت در **لباب الالباب** و ۱۱ بیت در **تاریخ بیهقی** مضبوط و مقداری نیز در **لغت فرس اسدی** و **المعجم فی معائیر اشعار العجم** و **حدائق السحر** و **ترجمان‌البلاغه** و **مجمع الفصحاء** پراکنده است. دکتر **ذبیح‌الله صفا** نیز درصفحه‌ی ۳۷۴ جلداول **تاریخ ادبیات در ایران** می‌نویسد: تعداد ابیات **گشتاسبنامه** را **فردوسی** هزار و **عوفی** بیست هزار و **حمدالله مستوفی** سه‌هزار گفته‌اند.

دقیقی شاهنامه‌ی خود را با بیت ذیل شروع کرده:

چو **گشتاسب** را داد **لهراسب** تخت　　فرود آمد از تخت و بر بست رخت

وآخرین بیتی که سروده این بیت است:

بآواز خسرو نهادند گوش　　سپردند اورا همه گوش وهوش

ماند

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند سپیده روز به پاکی رخان تو ماند

عقیق را چو بسایند نیک سوده گران گر آبدار بود با لبان تو ماند

ببوستان ملوکان هزار گشتم بیش گل شکفته برخسارکان تو ماند

دوچشم آهو و دو نرگس شکفته ببار درست وراست بدان‌چشمکان تو ماند

کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر که بر کشیده بود، بابروان تو ماند

ترا بسرو، این بالا قیاس نتوان کرد

که سرو را قدوبالا بدان تو ماند

بی یار زیستن!

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی بر جان من گر و را زلف معقرب نیستی

ور نبودی کوکبش در زیر لب مونسم تا روز کوکب نیستی

ور مرکب نیستی از نیکوی جانم از عشقش مرکب نیستی

ور مرا بی یار باید زیستن

زندگانی کاش یارب نیستی

دهخدا

علی اکبر دهخدا فرزند **خانباباخان** بسال ۱۲۹۷ هجری قمری در تهران تولد یافت. پس از طی دورهٔ مدرسه سیاسی بخدمات فرهنگی مشغول شد، درمشروطیت روزنامهٔ **صوراسرافیل** را با همکاری **میرزا جهانگیر خان شیرازی** و **میرزا قاسم خان صور اسرافیل** منتشر ساخت، قسمت فکاهی آن‌روزنامه بنام **چرند وپرند** بامضاء مستعار **دخو** اثر **دهخدا** است. مدتها ریاست دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی بعهدهٔ **دهخدا** بود. از آثار اوچهار جلد **امثال وحکم** و مهمترین اثر او کتاب **لغت‌نامه‌ی** وی است که درتاریخ ادب زبان پارسی بی‌نظیراست. در دوران مشروطیت، پس از اینکه مجاهدین تهران را فتح کردند و **محمد علی شاه قاجار** خلع گردید، **دهخدا** از تهران و کرمان بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. فوت **دهخدا** در روز دوشنبه‌ی ۷ اسفند ماه ۱۳۳۴ خورشیدی اتفاق افتاده است.

استاد **دهخدا** غزل ذیل را باقتفای دو بیت از اشعار **بهرامی سرخسی** سروده است:

بهرامی سرخسی گوید:

چه‌گوئی کز همه حران چنو بوده است کس نیزا
نه هست اکنون و نه باشد و نه بوده است هرگیزا
بگاه خشم او گوهر شود همرنگ شونیزا
چنو خشنود باشد من کنم زانقاس قرمیزا

«المعجم فی معائیر اشعار العجم چاپ تهران صفحه ۲۳۴»

گفته‌ی دهخدا

هوا گشته است مشک افشان و باغ و راغ گل بیزا
نشاید در بهاران بیش از این از باده پرهیزا
بیاد شکر و شیرین و شبدیز ، ای نوائی ، نک
بزن «شکر نوین» و «نازشیرین» «راه شبدیزا»
حدیث عشق فرهاد و نوای بار بد پاید
نه شیرین و شکر ماند نه شبدیز و نه پرویزا
برای نقل می ، جای شکر ، یك بوسه زان لب ده
چو شکر هست ، مردم کی کند رغبت به میمیزا
بروی زردم از چشمان دو کاریز است و پنداری
برخ بر ، زعفران کارم بآب این دو کاریزا
همی گفتم ثمر وصل است ، هجران را ندانستم
شمار خانه با بازار ناید راست هرگیزا
امید مهر شاید داشتن از آن دل سنگین
بچاره گر توان کردن تراز ، ارزیز ابریزا
لبی کو مایه از یاقوت و لعل و ارغوان دارد
چه حاجت سرخی او را بسرخاب و بقرمیزا
بجز آن خال مشگین فام بر آن عارض گلگون
به ننشانده است کس بر برگ گل از عمد شونیزا
بهجران آتش عشق مرا تیزی چه می باید
چو اسبی گوهری افتد نباید بیش مهمیزا
چو تو معشوق را عاشق نزیبد چون منی ، آری
حریرین جامه را نارد کس از کرباس تیریزا
وطن بنگاه معشوقان بود عشاق را زان سو
حنین عاشقان باشد چه تبریز و چه نیریزا

دهقان

دکتر ایرج دهقان بسال ۱۳۰۴ خورشیدی درملایر متولد شد و در سال ۱۳۲۸ خورشیدی از دانشکدهٔ ادبیات موفق باخذ لیسانس گردید وبعداً دورهٔ دکترای ادبیات فارسی‌را نیز بپایان رسانید.

گذشت

شکست‌عهد من و گفت : هرچه بود گذشت — بگریه گفتمش : آری ، ولی چه‌زود گذشت

بهار بود و تو بودی و عشق بود و امید — بهار رفت و تو رفتی و هرچه بود گذشت

شبی بعمر گرم خوش گذشت ، آنشب بود — که در کنار تو با نغمه و سرود گذشت

چه خاطرات خوشی در دلم بجای گذاشت — شبی که با تو مرا در کنار رود گذشت

گشود بس گره آنشب ، زکار بسته‌ی ما — صبا، چواز برآن‌زلف مشگ سود گذشت

غمین مباش و میندیش ازاین سفر که ترا
اگر چه بر دل نازك غمی فزود، گذشت

ذوالریاستین

حاجی عبدالحسین ذوالریاستین متولد بسال ۱۲۹۰ هجری قمری، پیر طریقت طریقهٔ نعمت‌اللهی، ملقب به مونسعلی ومتخلص به مونس، فرزند حاجی علی ذوالریاستین «وفاعلیشاه» مدفنش درشهر کرمانشاهان است.

یک و دو

روی چوصبحدم یکی گیسوی همچو شام دو	وای بمبتلای او صید یکی و دام دو

ما همه مست چشم‌او، عارف وشیخ‌ومحتسب	ساقی بزم ما یکی، لیك شراب و جام دو

قصه‌ی وصل و هجر را میشنوم از آن دهن	هیچکدام اثر نکرد، از چه کند کلام دو

صحبت عقل وعشق را ازدو، یك‌اختیار کن	چونکه نماز شد یکی از چه بود امام دو

گاه صمد بگوش جان گاه صنم بگویدآن	حیرتم از کلام او شخص یکی و نام دو

شیر شکار چشم تو بسته دو زلف پر خمت
منزل مونس است عجب شیر یکی کنام دو

رابعه

رابعه‌ی بنت کعب قُزداری رامیتوان نخستین زن گویندهٔ زبان فارسی دانست . زیرا تا آنزمان هیچ زنی بپارسی شعر نگفته بود. **رابعه** از کسانیست که در بنای کاخ ادبیات فارسی شرکت داشته اما متأسفانه چیز زیادی از آثار او باقی نمانده است . این دختر بمناسبت تحصیلات خود فارسی وعربی را خوب میدانسته وگاهی در اشعار خود آنها را بهم میآمیخته. **قُزدار** که **رابعه** از آنجا بود نام ناحیه‌ایست که تا **بُست** هشتاد فرسنگ فاصله داشته و آنرا **قُصدار** نیز گفته‌اند .

«معجم‌البلدان چاپ مصر جلد ۷ صفحه‌ی ۷۸»

هدایت در **مجمع الفصحا** نوشته است : «که او از ملک‌زادگان است پدرش **کعب** نام ، دراصل از اعراب بود و در **بلخ** و **قُزدار** و **بُست** درحوالی **قندهار** و **سیستان** وحوالی **بلخ** کامرانیها نمود» **کعب** پدر **رابعه** پسری نیز حارث نام داشته که پس‌ازپدر بجای وی نشسته‌است . پادشاهان سامانی **کعب** پدر **رابعه** را محترم میداشته‌اند . **حارث** برادر **رابعه** را غلامی بود **بکتاش** نام و ترک و خوبرو ، **رابعه** بدو دل باخت ، وقتی **حارث** در مجلس شاه از **رودکی** شاعر معروف این قضیه را شنید از روی جهالت ویا از روی غیرت **بکتاش** را بچاهی انداخت وزندانی ساخت ، **رابعه** را نیز بگرمابه‌ای افکنده دستور داد تا رگهایش بریدند

و در گرمابه را با خشت و گل مسدود ساختند ، **رابعه** با خون خویش ترانه‌های خوددرا بدیوار گرمابه مینوشت . **بکتاش** چون از جریان آگاهی یافت ازچاه فرار کرده بگرمابه رفت ، اما دیر شده بود . چون محبوب را در خون غوطه‌ور واز نعمت حیات محروم یافت چنان ازخود بیخود شد که سراغ **حارث** رفت ونیمه‌شب سر از تنش جدا کرد وآنگاه خود نیز دست ازجان بشست و دشنه بسینهٔ خود فروبرد وبرای همیشه در کنارآرامگاه **رابعه** بخواب رفت . **رضا قلیخان هدایت** صاحب **مجمع‌الفصحا** نیز داستان عشق **رابعه** و **بکتاش** را برشتهٔ نظم کشیده وآنرا **گلستان ارم** نام‌نهاده وبرخی ازآنرا نیزدرآخرجلد دوم **مجمع الفصحا** آورده است . لازم بتوضیح میباشدکه **رابعه** اصلا عرب‌بوده واجداد وی درزمان **ابومسلم‌خراسانی** باین نواحی آمده‌بودند . **رابعه** در زمان **رودکی** میزیست وهم **رودکی** اشعار او را دربخارا بسمع پادشاه وقت سامانی‌رسانید . **جامی** نام‌این‌گویندهٔ زیبا وناکام را درشمار زنان زاهد و صوفی آورده است و از قول **ابوسعید ابوالخیر** مینویسد : که دختر **کعب** عاشق بود بر غلامی اما عشق او از قبیل عشق‌های مجازی نبود .

دین ترسا

زبس گل که در باغ مأوی گرفت چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت

صبا نافه‌ی مشگ تبت نداشت جنان بوی مشگ‌ازچه معنی گرفت

مگر چشم مجنون بابر اندر است که گل رنگ رخسار لیلی گرفت

بمی ماند اندر عقیقین قدح سرشکی که در لاله مأوی گرفت

قدح گیر چندی و دنیی مگیر که بدبخت شد آنکه دنیی گرفت

سر نرگس تازه از زر و سیم نشان سر تاج کسری گرفت

چو رهبان شد اندر لباس کبود بنفشه مگر دین ترساگرفت

کمند

عشق او باز اندر آوردم ببند کوشش بسیار نامد سودمند

عشق دریائی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای‌هوشمند

عشق‌راخواهی که تا پایان بری بس که بپسندید باید ناپسند

زشت باید دید وپندارید خوب زهر باید خورد وانگارید قند

توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت‌تر گردد کمند!

محتمل بعشق

مرا بعشق همی محتمل کنی بحیل چه حجت آری پیش خدای عزوجل

بعشقت اندر عاصی همی نیارم شد بدینم اندر طاغی همی شوم بمثل

نعیم بی تونخواهم ، جحیم باتورواست که بی‌توشکرزهراست وباتوزهرعسل

بروی نیکو تکیه مکن که تا یکچند بسنبل اندر پنهان کنند نجم زحل

هرآینه نه دروغست آنچه گفت حکیم
فمن تکبر یوماً فبعد عز ذل

رشحه

رشحه که نامش **بیگم** بوده دختر **هاتف اصفهانی** و همسر **میرزا علی‌اکبر** متخلص به **نظیری** است او پسری داشته **میرزا احمد** نام که **کشته** تخلص میکرده. **رشحه** سیده نیز بوده، شعر شیرین میسروده و بعضی از پسران و دختران **فتحعلیشاه‌قاجار** ازجمله **ضیاءالسلطنه** راستوده است. دیوانش دارای سه هزار بیت شعر بوده که اکنون متأسفانه بیش ازمقدار کمی از آن در دست نیست ودراغلب آن‌اشعار به **رشحه** تخلص کرده‌است. شاید بتوان گفت این تنها زنیست در ایران که **خود** و **پدر** و **شوهر** و **فرزند** و **برادرش** همه شاعر بوده‌اند.

امید وفا

جفا و جور تو عمری بدین امید کشیدم　　که بینم از تو وفائی، گذشت عمر وندیدم

سزای آنکه ترا برگزیدم از همه عالم　　ملامت همه عالم ببین چگونه شنیدم

اگر چه سست بود عهد نیکوان اما　　به سست عهدیت ای مه ندیدم و نشنیدم

دلم شکستی و عهد تو سنگدل نشکستم　　ز من بریدی و مهر از تو بیوفا نبریدم

زدی بتیغ جفایم، فغان که نیست گناهی　　جزاینکه بارجفایت بدوش خویش کشیدم

تهی نگشت ز زهر غم تو ساغر عیشم　　از آنزمان که شراب محبت تو چشیدم

کنون‌زریزش‌ابرعطاش **رشحه** چه‌حاصل　　چنین که برق غمش سوخت کشتزار امیدم

زجام عشق چو بیخود شدم چه‌جای شرابم　　زمدح شاه چو سرخوش‌شدم، چه‌جام نبیدم

ضیاء سلطنه، خاتون روزگار که گوید:

«سپهر بر درش از بهرسجده بازخمیدم»

رضوانی

سیدمحمد رضوانی ملقب به فصیح‌الزمان فرزند سیدابوالقاسم در سال ۱۲۴۰ خورشیدی در شهر فسا از مادر زاد. لقب فصیح‌الزمان را از ناصرالدین شاه قاجار و سلطان‌الواعظین را از مظفرالدین شاه قاجار گرفته. وفات او بسال ۱۳۲۴ خورشیدی اتفاق افتاده است.

آرزو

همه هست آرزویم که ببینم از تو روئی
چه زیان ترا که منهم برسم بآرزوئی

بکسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه جا بهر زبانی بود از تو گفتگوئی

غم و درد ورنج ومحنت همه مستعد قتلم
تو ببر سر از تن من، ببر ازمیانه گوئی

بره تو بسکه نالم، زغم تو بسکه مویم
شده‌ام ز ناله نالی شده‌ام ز مویه موئی

همه خوشدل اینکه مطرب بزند بتارچنگی
من ازآن‌خوشم که چنگی بزنم بتارموئی

چه شود که راه یابد سوی آب، تشنه کامی
چه شود که کام جوید ز لب توکام جوئی

شود اینکه ازترحم دمی ای‌سحاب رحمت
من خشك لب هم‌آخر ز تو تر کنم گلوئی

بشکست اگر دل من بفدای چشم مستت
سر خُم می سلامت شَکنند اگر سبوئی

همه موسم تفرج به چمن روند و صحرا
تو قدم بچشم من نه بنشین کنار جوئی

نه بباغ ره دهندم که گلی بکام بویم
نه دماغ اینکه از گل شنوم بکام بوئی

زچه شیخ پاکدامن سوی مسجدم نخواند
رخ‌شیخ وسجده گاهی، سرما وخاك کوئی

نه وطن پرستی ازمن بوطن نموده یادی
نه ز من کسی بغربت بنموده جستجوئی

بنموده تیره روزم ستم سیاه چشمی
بنموده مو سپیدم صنم سپید روئی

نظری بسوی رضوانی دردمند مسکین
که بجز درت ندارد نظری بهیچ سوئی

رفعت سمنانی

رفعت سمنانی ازشعرای دوره‌ی صفویه بوده است ...

«سه بیت از این غزل در بعضی از کتب بنام ناصرالدین شاه قاجار ضبط شده است.»

یکطرف

شب‌شمع یکطرف، رخ جانانه یکطرف
من یکطرف درآتش وپروانه‌یکطرف

افکنده بهر صید دل من ز زلف و خال
دام بلا ز یکطرف و دانه یکطرف

از عشق او بگریه و در خنده روز و شب
عاقل ز یکطرف ، دل دیوانه یکطرف

برهم زدند مجمع دلهای عاشقان
باد صبا ز یکطرف وشانه یکطرف

مات جمال ماه وش و مهر طلعتت
دیوانه‌یک‌طرف‌شد وفرزانه یکطرف

ترک شراب کردم و ساقی بعشوه گفت
پیمان ز یکطرف، من و پیمانه یکطرف

ایمان و کفرزلف ورخش ، دل چودید گفت
زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف

رودکی

ابو عبدالله جعفر بن محمد **رودکی** در حدود سال ۲۶۰ هجری قمری دریکی ازقراء رودک سمرقند بدنیا آمد. نخستین کسی است که شعر نیکو سروده و بسیار گفته. ممدوح او **امیر نصر سامانی** است. این شاعر بزرگ درآخر عمر کورشد و بسال ۳۲۹ هجری قمری از جهان رخت بربست «گروهی را عقیده براینست که **رودکی** کور مادر زاد بوده است».

زیب حورا

زهی ربوده جمال تو زیب حورا را ‌ ‌ ‌ ‌ شکسته سنبل زلف تو مشگ سارا را
قسم بآن دل آهن خورم که از سختی ‌ ‌ ‌ ‌ هزار طرح نهادست سنگ خارا را
هزار بار خدا را شفیع میآرم ‌ ‌ ‌ ‌ ولی چه سود چو تو نشنوی خدارا،را
چو **رودکی** بغلامی اگر قبول کنی
بیندگی نپسندد هزار دارا را

تن بیجان

دلا تا کی همی جوئی منی را ‌ ‌ ‌ ‌ چه کوبی بیهده سرد آهنی را
دلم چون ارزنی، عشق تو کوهی ‌ ‌ ‌ ‌ چه سائی زیر کوهی ارزنی را؟
بیا اینک نگه کن **رودکی** را
اگر بیجان روان خواهی تنی را

می

بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی　　ویا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی
بپاکی گوئی اندر جام، مانند گلابستی　　بخوشی گوئی‌اندردیده‌ی بیخواب،خوابستی
سحابستی قدح، گوئی ومی، قطره‌ی سحابستی　　طرب گوئی که اندر دل دعای مستجابستی
اگر می نیستی یکسر، همه دلها خرابستی　　اگر در کالبد جانرا ندیدستی، شرابستی
اگر این می بابر اندر بچنگال عقابستی
از آن تا ناکسان هرگز نخوردندی صوابستی

بوی جوی مولیان

بوی جوی مولیان آید همی　　یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتی‌های او　　زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست　　خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی　　میرزی تو، میهمان آید همی
میر ماهست و بخارا آسمان　　ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان　　سرو سوی بوستان آید همی
آفرین و مدح سود آید همی
گر بگنج اندر، زیان آید همی

رهی معیری

محمدحسین معیری «رهی» فرزند مرحوم **مؤید خلوت** نوهٔ **معیرالممالک نظام الدوله** متولد سال ۱۲۸۸ خورشیدی و از غزلسرایان و شعرای بنام معاصر است.

آتشین جامه

غنچهٔ نو شکفته را ماند — نرگس نیم خفته را ماند
طره ماند بشام تیرهٔ من — چهره، ماه دو هفته را ماند
دامن افشان گذشت و باز نگشت — عمر از دست رفته را ماند
قد موزون او بجامهٔ سرخ — سرو آتش گرفته را ماند
نیمه جان شد دل از تغافل یار — صید از یاد رفته را ماند
نرگسش لاله‌گون بود امروز — عاشق شب نخفته را ماند
سوز عشق تو خیزد از نفسم — بوی در گل نهفته را ماند
دل نهان‌کرده است داغ ترا — لالهٔ ناشکفته را ماند

رفته از نالهٔ **رهی** تأثیر
حرف بسیار گفته را ماند

نیلوفر

نه، بشاخ گل نه بر سروچمن پیچیده‌ام — شاخهٔ تاکم، بگرد خویشتن پیچیده‌ام
گرچه خاموشم، ولی آهم بگردون میرود — دود شمع کشته‌ام، در انجمن پیچیده‌ام
میدهم مستی بدلها، گرچه مستورم زچشم — بوی آغوش بهارم، در چمن پیچیده‌ام
جای دل درسینه‌ی صد پاره دارم آتشی — شعله‌را چون گل، درون پیرهن پیچیده‌ام

نازك اندامی بود امشب درآغوشم **رهی**
همچو نیلوفر بشاخ نسترن پیچیده‌ام

سایهٔ رمیده

بی تو شاخ بریده را مانم — کشت آفت رسیده را مانم
دست تقدیر از تو دورم کرد — گل از شاخ چیده را مانم
نتوان بر گرفتنم از خاک — اشك از رخ چکیده را مانم
پیش خوبانم اعتباری نیست — جنس ارزان خریده را مانم
دست و پا میزنم بخون جگر — صید در خون طپیده را مانم
برق آفت در انتظار من است — سبزهٔ نو دمیده را مانم
تاب ماندن دراین سرایم نیست — جان بر لب رسیده را مانم
نخورم بعد از این فریب گلی — طایر دام دیده را مانم
تو غزال رمیده را مانی — من کمان خمیده را مانم
بمن افتادگی صفا بخشید — سایهٔ آرمیده را مانم
گفتمش ای پری کرا، مانی ؟ — گفت : بخت رمیده را مانم

دلم از داغ او گداخت رهی
لالهٔ داغدیده را مانم

خیال انگیز

خیال انگیزوجان پرور چو بوی گل سراپائی — نداری غیرازاین عیبی که میدانی که زیبائی
من از دلبستگی های تو با آئینه دانستم — که بردیدارخودای‌تازه گل‌عاشق‌تر ازمائی
بشمع و ماه حاجت نیست بزم عاشقانت را — توشمع مجلس افروزی توماه مجلس‌آرائی
چه پرسی کزرخ وقدت، کدامین‌خوبتر باشد؟ — سراپا نازنین ، موزون چوشاخ گل‌سراپائی
منم ابرو توئی گلبن که میخندی چومیگریم — توئی مهر و منم اختر که میمیرم چو میآئی
مراد ما نجوئی ورنه رندان هوسجو را — بهار شادی انگیزی حریف باده پیمائی
مه روشن میان اختران پنهان نمیماند — میان شاخه‌های گل مشو پنهان که پیدائی
هوا خواه توباشد هر که باشد همنشین‌بامن — کسی بر حال زار من نبخشد تا نبخشائی
مرا گفتی که از پیر خرد پرسم علاج خود — خرد، منع من ازعشق‌توفرماید چه فرمائی
من آزرده دل را کی گره از کار بگشاید — مگرای‌عشق‌من،امشب توازدل‌عقده بگشائی

رهی تا وارهی از رنج هستی ترك هستی كن
كه با این ناتوانیها بترك جان توانائی

دوستی

بهر هر یاری که جان دادم بپاس دوستی دشمنی‌ها کرد با من در لباس دوستی
کوه پابرجا گمان میکردمش دردا که بود از حبابی سست بنیان تر اساس دوستی
بسکه رنج از دوستان باشد دل آزرده را جای بیم دشمنی دارم هراس دوستی
جان فدا کردیم ویاران قدر ما نشناختند کور بادا دیده‌ی حق ناشناس دوستی

دشمن خویشی"رهی کز دوستداران دو روی
دشمنی بینی و خاموشی بپاس دوستی

زهره‌ی اتابکی

بانو **منصورهٔ اتابکی** متخلص به زهره متولد سال ۱۳۰۱ خورشیدی است. بدیوان غزلیات **شمس تبریزی** علاقهٔ فراوان دارد. اشعارش بیشتر جنبهٔ عرفانی دارد و در میان سخن سرایان شیفتهٔ **مولوی** است.

تنها توئی

تنها توئی، تنها توئی در خلوت تنهائیم
تنها تو میخواهی مرا با اینهمه رسوائیم

ای یار بی‌همتای من سرمایه‌ی سودای من
گر بی‌تو مانم وای من‌وای ازدل‌سودائیم

جان گشته سر تا پا تنم ازظلمت تن ایمنم
شد آفتاب روشنم پیدا به ناپیدائیم

گر چه میان آتشم، وه زین قدح پیمائیم
ازغم قدحها میکشم با یاد روی تو خوشم

من از هوسها رسته‌ام از آرزوها جسته‌ام
مرغ قفس بشکسته‌ام شادم ز بی پروائیم

دانی که دلدارم توئی دانم خریدارم توئی
یارم توئی یارم‌توئی‌شادی ازاین شیدائیم

آن رشك ماه و مشتری آمد بصد افسونگری
گفتم به زهره ننگری ای دولت بینائیم

سایه

هوشنگ ابتهاج «سایه» فرزند **میرزا آقا خان** متولد سال ۱۳۰۶ خورشیدی واز شعرائی است که بیشتر باشعار نو متمایل است . این شاعر در غزلسرائی نیز دست دارد و بعضی ازغزل‌های وی در ردیف بهترین غزلیات معاصر قرار دارد . تاکنون مجموعه هائی از اشعار **سایه** بنامهای : **نخستین نغمه ها ، سراب ، سیاه مشق ، شبگیر** و **زمین** انتشار یافته است .

زبان نگاه

نشود فاش کسی ، آنچه میان من و تست
تا اشارات نظر نامه رسان من و تست

گوش کن با لب خاموش سخن میگویم
پاسخم گو بنگاهی که زبان من و تست

روزگاری شد وکس مرد ره عشق ندید
حالیا چشم جهانی نگران من و تست

گرچه در خلوت راز دل ما کس نرسید
همه جا زمزمه‌ی عشق نهان من و تست

گوبهار دل وجان باش وخزان باش ارنه
ای‌بسا باغ و بهاران که خزان من و تست

اینهمه قصه‌ی فردوس و تمنای بهشت
گفتگوئی و خیالی ز جهان من و تست

نقش ما گو ننگارند بدیباچه‌ی عقل
هر کجا نامه‌ی عشق‌است نشان من و تست

سایه زآتشکده‌ی ماست فروغ مه و مهر
وه ازاین آتش روشن که بجان من و تست

غزل ذیل در پائیزسال ۱۳۳۸ خورشیدی درمجله‌ی روشنفکر درج گردید. چند شاعردیگر نیز آنرا استقبال کردند که از میان آنهـا باید **شهریار**، نادر پور، **فریدون مشیری**، **سیمین بهبهانی** و **فروغ فرخزاد** را نام برد، اما بی تردید غزل **سایه** شاهکاریست بی نظیر و چند بیت ازاین غزل را میتوان جزء اشعار فراموش نشدنی معاصر قرار داد.

لب خاموش

امشب بقصه‌ی دل من گوش میکنی　　فردا مرا چو قصه فراموش میکنی

دستم نمیرسد که در آغوش گیرمت　　ای ماه با که دست درآغوش میکنی؟

درساغر توچیست که با جرعه‌ی نخست　　هشیار ومست‌را همه مدهوش میکنی

می جوش میزند بدل خم بیا ببین　　یادی اگر ز خون سیاووش میکنی

گر گوش میکنی سخنی‌خوش بگویمت　　بهترز گوهری که تو درگوش میکنی

جام جهان ز خون دل عاشقان‌براست　　حرمت نگاهدار اگرش نوش میکنی

سایه چو شمع شعله در افکنده‌ای بجمع
زین داستان که با لب خاموش میکنی

سرمد

سید صادق سرمد فرزند **سید محمد علی** بسال ۱۲۸۶ خورشیدی در تهران چشم بدنیا گشوده تحصیلات خود را در رشتهٔ حقوق بپایان رسانیده، بوکالت دادگستری پرداخت. امتیاز روزنامهٔ **صدای ایران** متعلق باوست و یکدوره نیز بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده است.

ای عزیزی

ای عزیزی که بکس جز تو نظر نیست مرا　　مدتی میگذرد کز تو خبر نیست مرا

در غیابم بحضور تو چه گفته است رقیب　　کابروئی بحضور تو دگر نیست مرا

بوفا کوش که من شیفته‌ی خوی توام　　ورنه با خال و خطت هیچ نظر نیست مرا

ایکه با تیر مژه قصد هلاکم داری　　با نشان باش که جز سینه سپر نیست مرا

سوخت ز آهم دل صیاد ولیکن چه ثمر　　وقتی از دام رها کرد که پر نیست مرا

واندر آن بزم که منظور نباشد ساقی　　باده در جام که از خون جگر نیست مرا

پیش از اینم سر توبیخ غزل گویان بود　　حالی ازعشق جزاین‌شیوه هنر نیست مرا

سر فرود آر بر آن مقدم و الا **سرمد**
که بجز وصل وی اندیشه بسر نیست مرا

سرو باغ اغیار

لبت‌را دیگری بوسد، منت وصف‌دهن گویم؟　تنت با غیرمیخوابد ، منت سیمین بدن گویم؟
کسی مدح‌عسل گوید کز آن‌شیرین‌شود کامش　تو بر کام رقیبانی ، منت شکر دهن گویم؟
بیا درباغ من گل شو که تا من بلبلت گردم　تو سرو باغ اغیاری ، منت سروچمن گویم؟
بیا الهام بخشم شو ، ببر دیوان شعرم را　توعشق‌غیرمیورزی ، من‌ازحسنت‌سخن گویم؟
تو شمع محفل‌من شو که من‌پروانه‌ات باشم　چوبزم‌افروزاغیاری ، چه‌ازسوزتومن گویم؟
مگر دیوانه هستم من که درکوی شناسائی　تو با بیگانه بنشینی من ازعشق وطن گویم
همان‌بهتر که بعدازاین بحکم عقل واقع بین　توحرف‌ازخویشتن گوئی‌ومن‌ازخویشتن گویم
زمردم طعنه‌ها خوردم پی‌عشق زنی چون‌تو　بمن‌لعنت که دیگرمن سخن ازعشق‌زن گویم

خطا گفتم ، خطا گفتم ، که بیزن عاشقی نتوان
من این فتوای خود **سرمد** میان انجمن گویم

سعادت «فرزند مسعود سعد سلمان»

سعادت فرزند **مسعود بن سعد بن سلمان** است . پدرش **مسعود** ویرا در دوره‌ی حبس خود به یکی از خواجگان لاهور بنام **مظفر کریوه** سپرد. **سعادت** بعداز پدرحیات داشت . **امین احمد رازی** صاحب **تذکره‌ی هفت اقلیم** می نویسد :

« **بهرامشاه** او را آزمود و **سعادت** یک رباعی که در هر مصراع آن کلمه‌ی رخ التزام شده بود برارتجال گفت وسلطان دهانش پر از زر کرد .»

« این رباعی در بخش رباعیها و ترانه‌ها و تك بیتها مندرج است . »

هرمان اته در **تاریخ ادبیات فارسی** صفحه‌ی ۱۰۲ **سعادت** را **ابوسعد** و **ابوسعید** ذکرمیکند ، اما با استناد بشعرخود **مسعود سعد** که درحقگزاری از **خواجه مظفر کریوه** سروده است ، باید **سعادت**را نام‌فرزند **مسعود** دانست. شعر **مسعود** که درسپاسگزاری از آن **خواجهٔ** نیکوکار گفته این است :

از خواجه مظفر کریوه
امروز هزار شکر دارم

غافل نیم و یکان یکان را
برخود شب و روز میشمارم

چون باد، بمدح وشکر کوشم
چون ابر ، بر او ثنا ببارم

امروز چو عاجزم ز حقش
بعضی بدعا همی گذارم

روزی ز ثنا بر آرد او را
این تخم که من همی بکارم

دانم که بدینکه ، من بگفتم
دارد ، چوبخواند استوارم

واوهم نکند مرا فراموش
تا بسته بحبس این حصارم

فرزند سعادتم که او را
بنده‌است ، بدو همی سپارم

عبیر

برگل عبیر داری و برلاله مشك ناب
برنار دانه ، لؤلؤ و بر ناردان گلاب

بر نسترن بنفشه و سوسن بر ارغوان
سیب ازترنج غبغب ونار ازگل‌خوشاب

درحلقه لعل‌گوهر ودرگوهر آب‌خضر
درآب عکس آتش و آتش میان آب

در روزظلمت شب ودرشب چراغ روز
در شام صبح صادق و درسایه آفتاب

سعدی شیرازی

مشرف‌الدین مصلح بن عبدالله سعدی شیرازی در ۶۱۰ یا ۶۱۵ هجری قمری متولد و در فاصلهٔ ۶۹۱ تا ۶۹۴ هجری قمری بدرود حیات گفته‌است. **سعدی** در دورهٔ **اتابك مظفرالدین سعد بن ابوبکر بن سعد زنگی** بیش‌ازپیش شهرت یافت. وی در مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد که بدستور **خواجه نظام‌الملک** وزیر معروف **سلجوقیان** بنیاد گرفته‌بود تحصیل کرد و بی‌شك بزرگترین نویسنده وشاعر پارسی‌گوی ایران است. هجوم قوم وحشی مغول بایران درزمان حیات وی اتفاق افتاده‌است. **هرمان اته** درصفحه‌ی ۱۶۷ **تاریخ ادبیات فارسی** می‌نویسد: «**سعدی** در حدود سال ۵۸۰ هجری درشیراز تولد یافت ودر صد و ده سالگی، در ۱۷ ذی‌الحجهٔ سال ۶۹۰ یا ۶۹۱ هجری وفات‌یافت.»

غزل

مویت رها مکن که چنین درهم اوفتد — کاشوب حسن روی تو در عالم اوفتد

گر در خیال خلق پریوار بگذری — فریاد در نهاد بنی آدم اوفتد

افتادهٔ تو شد دلم ایدوست دست‌گیر — در پای مفکنش که چنین دل کم اوفتد

در رویت آنکه تیغ نظرمیکشد بجهل — مانند من به تیر بلا محکم اوفتد

مشکن دلم که حقه‌ی راز نهان تست — ترسم که راز در کف نامحرم اوفتد

وقتست اگر بیائی و لب بر لبم نهی — چندم بجستجوی تو دم بر دم اوفتد

سعدی صبور باش براین ریش دردناک — باشد که اتفاق یکی مرهم اوفتد

غزل

بخت باز آید از آن در که یکی چون تو در آید　　روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را　　تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داری همه دلها بفریبد　　وین بشاشت که تو داری همه غمها بزداید

رشکم از پیرهن آید که در آغوش تو خسبد　　زهرم از غالیه آید که بر اندام تو ساید

نیشکر با همه شیرینی اگر لب بگشائی　　پیش نطق شکرینت چو نی انگشت بخاید

گر مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه به عقبی ،　　چون تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید

دل بسختی بنهادم پس از آن دل بتو دادم　　هر که از دوست تحمل نکند عهد نپاید

با همه خلق نمودم خم ابرو که تو داری　　ماه نو هر که ببیند بهمه کس بنماید

گر حلال است که خون همه عالم تو بریزی　　آنکه روی از همه عالم بتو آورد نشاید

چشم عاشق نتوان دوخت که معشوق نبیند　　پای بلبل نتوان بست که بر گل نسراید

سعدیا دیدن زیبا ، نه حرامست ولیکن
نظری گر بربائی ، دلت از کف برباید

سنائی

حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنائی غزنوی در اواسط قرن پنجم یعنی در حدود سال ٤٦٥ هجری قمری بدنیا آمد هنگام جوانی، شاعر دربار پادشاهان غزنوی مانند **مسعودبن ابراهیم** «٤٩٢ ـ ٥٠٨ هجری قمری» و **یمین الدوله بهرامشاه بن مسعود** «٥١١ـ٥٥٢ هجری قمری» بود و آنان را مدح میگفت اما ناگهان تغییر روش داد و راه حج پیش گرفت وازآن پس مرد حق و حقیقت و پیرطریقت شد. بزرگترین اثر او **حدیقة الحقیقه** است که در سال ٥٢٥ هجری قمری تمام شده و علاوه برآن **طریق التحقیق**، **سیرالعباد الی المعاد** نیز معرف استادی اودرسبک خراسانی و همچنین مسلك عرفانی و عقیده‌ی مذهبی اوست.

محمدبن علی الرقا بامر **بهرامشاه غزنوی** کتاب **حدیقة الحقیقهٔ** سنائی راکه در اوان وفات شاعر پراکنده بود گردآورد، در مقدمهٔ آن کتاب وفات **سنائی** را بروزیکشنبهٔ یازدهم ماه‌شعبان سال ٥٢٥ هجری قمری درغزنین نوشته است.

این چه فتنه است؟

تا کی از عشوه و بهانه‌ی تو — چند از این لابه و فسانه‌ی تو

شور و آشوب، در جهان افکند — غمزه‌ی چشم جاودانه ی تو

هیچ آشوب نیست در عالم — این چه فتنه است، در زمانه‌ی تو؟

کعبه‌ی عاشقان سوخته دل — هست امروز آستانه‌ی تو

عاشقانت همی، طواف کنند — گرد کوی و سرای و خانه‌ی تو

ای همایون همای کبك خرام — دل عشاق، آشیانه‌ی تو

عاشقانت همی بجان بخرند — انده عشق جاودانه‌ی تو

ای **سنائی** همیشه عشق تو زیست — فارغ از بند و دام و دانه‌ی تو

سیمین بهبهانی

سیمین بهبهانی بسال ۱۳۰۶ خورشیدی در تهران پای بجهان هستی گذارده . پدرش **عباس خلیلی** مدیر **روزنامهٔ اقدام** است که در تهران منتشر میشد **سیمین** زبان انگلیسی را میداند و بزبان فرانسه نیز اندکی آشنائی دارد . وی تاکنون در حدود ششهزار بیت از اشعار خودرا جمع آوری کرده است . ازشعرای قدیم به **فردوسی، سعدی، مولوی** و **حافظ** علاقه دارد و از سخن پردازان امروز **ملک‌الشعرای بهار** و **پروین اعتصامی** را می‌پسندد .

از بوسه بهتر !

گر بوسه میخواهی بیا ، یك نه دو صد بستان برو
اینجا تن بی جان بیا ، زینجا سراپا جان برو
صد بوسه‌ی تر بخشمت ، از بوسه بهتر بخشمت
اما ز چشم دشمنان ، پنهان بیا ، پنهان برو
هرگز مپرس از راز من ، زین ره مشو دمساز من
گر مهربان خواهی مرا ، حیران بیا ، حیران برو
امشب چو شمع روشنم ، سر میکشد جان از تنم
جان برون از تن منم ، خامش بیا ، سوزان برو
در پای عشقم ، جان بده ، جان چیست ؟ بیش ازآن بده
گر بندهٔ فرمانبری ، از جان بی فرمان برو
امشب سراپا مستیم ، جام شراب هستیم
برکش مرا ، وزکوی من افتان بیا خیزان برو
بنگر که نور حق شدم ، زیبائی **مطلق** شدم
وز چهره‌ی **سیمین** نگر ، با جلوهٔ جانان برو

شاه زیدی

حسین شاه زیدی بتقریب متولد سال ۱۳۰۰ خورشیدی است و اکنون سپاهیست ورتبهٔ سرهنگی دارد ، اشعارش درعین‌سادگی خالی‌ازملاحت نیست.

رهزن دلها

چشم بد دور ، چه زیبا شده‌ای — بخدا باب دل ما شده‌ای
نوشم آیا ز لبت آب حیات ؟ — ایکه رخشنده چو مینا شده‌ای
گاه و بیگاه ترا میخواهم — گوئی آماج تمنا شده‌ای
تو ز زیبائی خود آگاهی — کاینهمه ناز ، سراپا شده‌ای
دانم از پای فرو میافتم — تا چنین خوش قدوبالا شده‌ای
زود رندان سر راهت گیرند — گرچه خود رهزن دلها شده‌ای
سروسری دگرت با ما نیست — پای تا سر همه حاشا شده‌ای
نیست شوریدگیم در خور طعن — همه دانند چه غوغا شده‌ای

گر برسوائی من میکوشی
بینم آنروز که رسوا شده‌ای

شهران

جمال شهران فرزند حاجی شیخ محمدعلی بسال ۱۲۹۹ خورشیدی درتهران بدنیاآمده و در سال ۱۳۲۲ خورشیدی از دانشکدهٔ ادبیات فارغ التحصیل شده است . وی برادر **دکترحسین خطیبی** است که در سازمان شیر و خورشید سرخ ایران شاغل مقام مهمی است . **دکترحسین خطیبی** دکتر در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است .

ماه من

دیدمت وه چه تماشائی و زیبا شده‌ای
«ماه من» آفت دل فتنه‌ی جانها شده‌ای

پشت ها گشته دوتا ازغمت ای سرو روان
تا تو در گلشن خوبی ، گل یکتا شده‌ای

قامت سرو تو ترسم که کند فتنه بپای
ای قیامت ! چه بلائی تو که برپا شده‌ای؟

خوبی و دلبری و حسن ، حسابی دارد
بی‌حساب ازچه سبب اینهمه زیبا شده‌ای؟

حیف وصدحیف که بااینهمه زیبائی ولطف
عشق بگذاشته اندر پی سودا شده‌ای

کرده‌ای زود به پژمردن خوداز چه شتاب؟
تو که ای غنچه‌ی من، تازه زهم واشده‌ای!

شب مهتاب وفلك خواب وطبیعت بیدار
باز آشوبگر خاطر شیدا شده‌ای

بین امواج مهت رقص کنان می‌بینم
لطف را بین که بشیرینی رؤیا شده‌ای

اشک‌ها ریخته‌ام در دل شبهای سیاه
تا درخشنده ، چنین لؤلؤ لالا شده‌ای

دیگران را اگر از ما خبری نیست چه غم
نازنینم ، تو چرا بی خبر از ما شده‌ای ؟

شهریار

محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به «**شهریار**» فرزند مرحوم **حاجی میرآقا** بسال ۱۲۸۵ خورشیدی در تبریز متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی بتحصیل طب اشتغال ورزید لیکن نتوانست تحصیلات خود را ادامه دهد ناچار در ادارات دولتی بخدمت مشغول گردید و اکنون ازشعرای مشهور ایران است.

حالا چرا؟

آمدی جانم بقربانت ولی حالا چرا؟　　بیوفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا؟

نوش‌داروئی وبعدازمرگ سهراب آمدی　　سنگدل‌این‌زودتر میخواستی، حالا چرا؟

عمرما را مهلت امروز و فردای تونیست　　من که یك امروزمهمان توام، فردا چرا؟

نازنینا ما بناز تو جوانی داده‌ایم　　دیگراکنون باجوانان نازکن،باما چرا؟

شورفرهادم، بپرسش سربزیرافکنده‌بود　　ای لب شیرین، جواب‌تلخ سربالا چرا؟

ای‌شب‌هجران که‌یکدم، درتوچشم‌من‌نخفت　　اینقدر با بخت خواب‌آلودمن لالا چرا؟

آسمان چون جمع مشتاقان‌پریشان میکند　　درشگفتم من نمی‌پاشد زهم، دنیا چرا؟

در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین　　خامشی شرط وفاداری بود غوغا چرا؟

شهریارا بی حبیب خود نمیکردی سفر
این سفر راه قیامت میروی تنها چرا؟

ای گل

با رنگ و بویت ای گل، گل رنگ و بو ندارد
با لعلت آب حیوان ، آبی به‌جو ندارد

از عشق من بهر سو ، در شهر گفتگوئی است
من عاشق تو هستم ، این گفتگو ندارد

جز وصف پیش رویت ، در پشت سر نگویم
رو کن بهر که خواهی، گل پشت‌ورو ندارد

ای ماه

امشب ای ماه بدرد دل من تسکینی
آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

کاهش جان تو من دارم و من میدانم
که تو ازدوری خورشید چه‌ها می بینی

توهم ای بادیه پیمای محبت چون من
سر راحت ننهادی بسر بالینی

هرشب ازحسرت ماهی من و یکدامن اشك
تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی

همه در چشمه‌ی مهتاب غم ازدل شویند
امشب ای مه ، توهم‌ازطالع‌من‌غمگینی

من مگر طالع خود در تو توانم دیدن
که توام آینه‌ی بخت غبار آگینی

باغبان خار ندامت بجگر میشکند
برو ای گل که سزاوار همان گلچینی

نی محزون مگر از تربت فرهاد دمید
که کند شکوه ز هجران لب شیرینی

توچنین خانه کن ودلشکن ای بادخزان
گر خود انصاف کنی مستحق نفرینی

کی بر این کلبهٔ توفان‌زده سرخواهی زد
ای پرستو که پیام آور فروردینی

شهریارا اگر آئین محبت باشد
چه حیاتی و چه دنیای بهشت آئینی

شهنازی

اسحق شهنازی متولد سال ۱۲۹۸ خورشیدی است . در گیلان تولد یافته واز ساکنان همان خطه است . پس از ختم تحصیلات متوسطه وارد دانشکدهٔ عالی شهربانی گردید واکنون درشهربانی کل کشور مشغول خدمت است وگاهگاه طبع آزمائی میکند .

رقص

سرو آراسته‌ام ای که بپا خاسته‌ای — بزم ما را ز بپاخاستن آراسته‌ای
فتنه برخاست ز پاکوبی ودست‌افشانی — تا تو ای فتنهٔ بنشسته بپاخاسته‌ای
رقص خوبان زپی دلبری‌وعشوه گریست — توچه‌رقصی؟ که دلارامی‌ودلخواسته‌ای
جامهٔ رقص براندام تو زیبنده نبود — که ز هر نقص بری باشی وپیراسته‌ای
گرچه از رقص فزودی بنشاط مجلس — گر زمن میشنوی ، قیمت خود کاسته‌ای

شیدا

محمد بیریای گیلانی که در شعر «شیدا» تخلص میکند ، متولد سال ۱۲۹۷ خورشیدی در بندر پهلوی است . اشعار او تاکنون بالغ برچهارده هزار بیت ومشتمل برقصاید و قطعات ملی و مذهبی ومثنویهای ادبی واخلاقی وغزلیات ورباعیات است، وازسال ۱۳۲۸ خورشیدی پیرومکتب **صائب تبریزی** گردیده ، مخصوصاً غزلیات خود را باین سبک میسراید .

ارادهٔ عاشق

خواهم ای گل خار گردم تا بدامانت نشینم — یا اگر خواهی بچشم دشمن جانت نشینم
گر بریزی خون من با غمزه ، گردم لعل احمر — همچو گردن بند ، بالای گریبانت نشینم
ور نماند غیر مشتی استخوان ، از پیکر من — شانه گردم در خم زلف پریشانت نشینم
استخوانم نیز خاکستر کند گر سوز هجران — چون غبار آرزو بر طاق ایوانت نشینم
میدهی خاکسترم را گر بباد نامرادی — سایه گردم زیر پای شمع رخشانت نشینم
سایه‌ام گر محو گردد پیش خورشید جمالت — خواب نوشین سحر گردم بمژگانت نشینم
گر شوی بیدار و بگشائی ز هم پیوند مژگان — فتنه گردم، ناز گردم ، روی چشمانت نشینم

عاقبت روزی که از **شیدا** اثر باقی نماند
شعر گردم در دهان شکر افشانت نشینم

صائب تبریزی

محمد علی صائب فرزند **میرزا عبدالرحیم** بسال ۱۰۱۰ هجری قمری در اصفهان بدنیا آمد. اشعار او در باریک اندیشی ممتاز و مظهر کمال سبک ابتکاری اوست. **شاه عباس دوم صفوی** باو نظر لطف داشت و در بزرگداشت او میکوشید. **صائب** درسال ۱۰۸۱ هجری قمری دراصفهان وفات یافت و در تکیه‌ای بنام خودش مدفون گردید. با اینهمه چون از یك خانواده‌ی تبریزی بدنیا آمده همچنان به‌تبریزی مشهور است. دیوان منقح وی در تهران بطبع رسیده، **امیری فیروزکوهی** شاعرمعروف معاصر نیز مقدمه‌ای محققانه بر آن نگاشته است.

نگاه نرگس نیلوفری

همیشه از دل من آه سرد می‌خیزد		ازاین خرابه، شب‌وروز گرد می‌خیزد
دلیر، بر صف افتادگان عشق متاز		که جای گرد ازاین خاك مرد می‌خیزد
نگاه نرگس نیلوفری کشنده‌تر است		که فتنه از فلك لاجورد می‌خیزد
سپهر سفله که باشد که دست من گیرد		ز خاك، مرد به امداد مرد می‌خیزد
بروی خاك کشد تیغ خود چو سایهٔ بید		بمن کسیکه بقصد نبرد می‌خیزد

کجا مقید همراه میشود، **صائب**
سبکروی که چو خورشید فرد می‌خیزد

صفای اصفهانی

محمد حسین صفای اصفهانی متولد بین ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۲ هجری قمری است . دیوان او بدستور مرحوم **مؤتمن السلطنه** بخط مرحوم **میرزا ابوالقاسم** خوشنویس باشی آستان قدس رضوی برای چاپ نوشته شده بود و اینک در خانوادهٔ مرحوم **میرزا حسن خان** معروف به **اباخان** برادر **مؤتمن السلطنه** باقیست . **صفا** بواسطهٔ استعمال حشیش و تریاك در اواخر عمر بجنون دچار شد و بالاخره بسال ۱۳۲۲ هجری قمری بمرض ذات الریه درگذشت . جنازهٔ او در مدرسهٔ **مؤتمن السلطنه** که پشت ایوان عباسی صحن مقدس کهنه واقع بود و اکنون خراب شده دفن گردیده است ، اما مرحوم **ادیب نیشابوری** سال تولد او را بین سنوات ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۹ هجری قمری و سال فوت او را ۱۳۰۹ هجری قمری ذکر کرده است .

یغمای دل

دل بردی از من به یغما ، ای ترك غارتگر من
دیدی چه آوردی ایدوست ، ازدست دل بر سر من
عشق تو در دل نهان شد ، دل زاروتن ناتوان شد
رفتی چو تیرو کمان شد ، از بار غم پیکر من
میسوزم از اشتیاقت ، در آتشم از فراقت
کانون من سینهٔ من ، سودای من آذر من
دل در تف عشق افروخت ، گردون لباس سیه‌دوخت
از آتش آه من سوخت ، در آسمان اختر من
من مست صهبای باقی زان ساتکین رواقی
فکر تو در بزم ساقی ، ذکر تو رامشگر من

چون مهره در ششدر عشق یکچند بودم گرفتار
عشق تو چون مهره چندیست افتاده در ششدر من
دل فتنهٔ آب و گل شد، صد رخنه در ملک دل شد
گبر و مسلمان خجل شد، ز اندیشهٔ کافر من
سلطان سیر و سلوکم، مالک رقاب ملوکم
در سورم و نیست سوکم بین نغمهٔ مزمر من
با خار آن یار تازی، چون گل کنم عشقبازی
ریحان عشق مجازی، نیش من و نشتر من
شکرانه کز عشق مستم، میخواره و می پرستم
آموخت درس الستم، استاد دانشور من
اول دلم را صفا داد آئینه‌ام را جلا داد
آخر بباد فنا داد، عشق تو خاکستر من
کارم گره در گره شد، چون گیسویت پر زره شد
از لاغری مشتبه شد، موی تو با پیکر من
بار غم عشق او را، گردون نیارد تحمل
چون میتواند کشیدن این پیکر لاغر من؟
دل را خریدار کیشم، سرگرم بازار خویشم
اشك سپید و رخ زرد، سیم منست و زر من
تا چند در های و هوئی، ای کوس منصوری دل
ترسم که ریزند بر خاك، خون تو در محضر من
در عشق سلطان بختم، در باغ دولت درختم
خاکستر فقر تختم، خاك فنا افسر من
از ثدی غم شیر شادی، گر بی تف عشق دادی
یا لیت، خود می نزادی هرگز مرا مادر من
دل دم ز سر صفا زد، کوس تو بر بام ما زد
سلطان دولت لوا زد، از فقر در کشور من

صورتگر

دکتر **لطفعلی صورتگر** فرزند میرزا **آقا خان شیرازی** متولد سال ۱۲۷۹ خورشیدی است. جد او **لطفعلیخان** نقاش نامی قرن سیزدهم هجری است. **صورتگر** استاد زبان و ادبیات فارسی و انگلیسی در دانشگاه تهران است، وی با آنکه اهل فارس است بسبك خراسانی تمایل فراوان دارد و آثارش از بهترین نمونه های شعر معاصر ایران بشمارست.

شیراز

هر باغبان که گل بسوی برزن آورد — شیراز را دو باره بیاد من آورد
آنجا که گر بشاخ گلی آرزوت هست — گلچین به پیشگاه تو یك خرمن آورد
نازم هوای فارس که از اعتدال آن — بادام بن شکوفه مه بهمن آورد
آتش بکار ناید مان روزگار دی — با آتشی که ساقی سیمین تن آورد
نوروز ماه فاخته و عندلیب را — در بوستان، نواگر و بربطزن آورد
ابر هزار پاره بگیرد ستیغ کوه — چون لشکری که رو بسوی دشمن آورد
من در کنار باغ کنم ساعتی درنگ — تا دلنواز من خبر از گلشن آورد
آید دوان دوان و نهد بر کنار من — آن نرگس و بنفشه که در دامن آورد
ساقی که میر مجلس انس است پیش ما — چون روز تیره گشت می روشن آورد
مردی گریزپایم و دور از دیار خویش — زان اندهم زمانه به پاداشن آورد

از شهر من هر آنکه رساند خبر مرا
زی **گیو** گوئیا خبر از **بیژن** آورد

طاهره‌ی قرة‌العین

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۳٤ مندرج است .

راه عشق

در ره عشقت ای صنم ، شیفتهٔ بلا منم — چند مغایرت کنی ، با غمت آشنا منم
پرده بروی بسته‌ای ، زلف بهم شکسته‌ای — از همه خلق رسته‌ای ، ازهمگان جدا منم
شیرتوئی،شکرتوئی،شاخه‌توئی ، ثمرتوئی — شمس‌توئی، قمرتوئی ، ذره منم ، هبا منم
نخل‌توئی ، رطب‌توئی، لعبت‌نوش‌لب‌توئی — خواجهٔ با ادب توئی ، بندهٔ بی حیا منم
کعبه‌توئی،صنم توئی ، دیرتوئی،حرم‌توئی — دلبر محترم توئی ، عاشق بی‌نوا منم
شاهد شوخ دلبرا ، گفت بسوی من بیا — رسته زکبر و از ریا ، مظهر کبریا منم

طاهره خاکپای تو ، مست می لقای تو
منتظر عطای تو ، معترف خطا منم

ظهیر فاریابی

ظهیرالدین ابوالفضل طاهر بن محمد فاریابی یکی از شیرین سخن‌ترین شعرای فارسی است ودرغالب علوم عصرخود مخصوصاً نجوم مهارت داشته و شعر را دون مراتب فضل خود میدانسته وفاتش بسال ۵۹۸ هجری قمری اتفاق افتاده است.

هرمان اته درصفحه‌ی ۱۲۱ تاریخ ادبیات فارسی می‌نویسد : «**ظهیر فاریابی** شاگرد **رشیدی سمرقندی** بود و در محله‌ی سرخاب تبریز در مقبرةالشعراء مدفون است.»

خراج چین

خراج چین، سر زلفت زمشگ ناب گرفت — رخ تو آینه از دست آفتاب گرفت

گر آفتاب نئی پس چه‌ئی کمان ابرو — توچون سوارشدی، ماه‌نو رکاب گرفت

تو تا بناز فکندی بچهره زلف سیاه — فغان ز خلق برآمد که آفتاب گرفت

بگو بخواب که امشب میا، بدیدهٔ من — جزیره‌ای که مکان تو بود، آب گرفت

دختر فرنگی

گرفتارم بدام چین زلف عنبرین موئی — فرنگی‌زاده شوخی،کافری، زنار گیسوئی

دل‌ازیوسف بری، مجنون فریبی،کوهکن سوزی — **زلیخا**طلعتی،**لیلی**وشی،**شیرین**سخنگوئی

سراپا ناز دلداری، تذروی کبک رفتاری — دوچشمش‌غمزه پرکاری بهم‌پیوسته‌ابروئی

یکی خال سیه جا کرده بر کنج لب لعلش — که گویا بر لب آب بقا بنشسته هندوئی

رسیده گوشهٔ ابرو بچشم سرمه سای او — توپنداری کماندار یست در دنبال آهوئی

دوپستانش ز چاک پیرهن دیدم بدل گفتم — تماشا کن که سروناز، بارآورده لیموئی

به‌روچون‌مه، ببوچون گل،معاذالله‌غلط گفتم — ندارد مه چنین‌روئی، ندارد گل‌چنین‌بوئی

باهو نسبت چشمش‌چو کردم، چین‌بابروزد — که چشم شیر گیر ما، ندارد هیچ آهوئی

میان خوبرویان سربلندی می‌سزد، اورا — که داردچون **ظهیر** اوعاشق‌زاردعاگوئی

عارف قزوینی

ابوالقاسم قزوینی متخلص به **عارف** فرزند **ملاهادی** بسال ۱۳۰۰ هجری قمری در قزوین تولد یافته است. **عارف** در سرودن اشعار وطنی وتصنیف توانا بود. وی بسال ۱۳۱۲ خورشیدی درهمدان از دنیا رفت.

***

شانه بر زلف پریشان زده‌ای به به به
دست بر منظرهٔ جان زده‌ای به به به

صف دلها همه برهم زده ماشاء الله
تابهم آن صف مژگان زده‌ای به به به

توبدین چشم چوعابد بفریبی چه عجب
گول، صدمرتبه‌شیطان زده‌ای به به به

رخ چون آیت رحمت زمی‌افروخته‌ای
آتش ای گبر بقرآن زده‌ای به به به

تن یك‌لائی‌من، بازوی‌تو، سیلی عشق
تو مگر رستم دستان زده‌ای به به به

آفتاب‌ازچه‌طرف‌سرزده‌امروز، که سر
بمن بی سر و سامان زده‌ای به به به

صبح ازدست توپیراهن طاقت زده چاك
تا سر از چاك گریبان زده‌ای به به به

من‌خراباتیم ازچشم‌تو پیداست که دوش
باده در خلوت رندان زده‌ای به به به

عارف این طرز سخن، از دگران ممکن نیست
دست بالاتر از امکان زده‌ای به به به

فرشته‌ی رحمت

امروز ای فرشتهٔ رحمت بلا شدی
خوشگل‌شدی قشنگ‌شدی دلربا شدی
پا تا بسر کرشمه و سر تا بپای ناز
زیبا شدی لوند شدی خوش ادا شدی
خود ساعتی در آینه اطوار خود ببین
من عاجزم از اینکه بگویم چها شدی
به به چه‌خوب‌شد که گرفتارچون‌خودی
گشتی،وخوب تر ، که‌توهم‌مثل ما شدی
مارا چه‌شد ، که دست‌بسر کرده‌ای‌مگر
ازما چه‌سرزد اینکه توپا درهوا شدی
دانم ترا مقام نبوت نه درخور است
گرشرك یاکه کفر،علی‌الله، خدا شدی
نامت شفای هرمرض عاشقان شده‌است
ای مایه‌ی حیات حدیث کسا ، شدی
هرکس بدل زیارت کویت کند هوس
مشهد ، مدینه، مکه شدی، کربلاشدی !

عباس صفوی «شاه»

شاه عباس اول صفوی «کبیر» متولد سال ۹۷۸ هجری قمری ومتوفی بسال ۱۰۳۸ هجری قمری است . وی بزرگترین ومقتدرترین پادشاه **صفوی** ویکی ازمشهورترین سلاطین ایران است . مورخین درخصوص صورت و اندام **شاه عباس کبیر** چنین مینویسند :

«قامت **شاه عباس** اندکی از میانه بالا کوتاه تر بود ، اندامش لاغر بنظر نمیرسید ، ولی ورزیده و موزون و با قامت کوتاهش متناسب مینمود . رنگ بدنش مایل به سپیدی ، اما صورت لاغرش آفتاب خورده و سبزه بوده چشمانی کوچك و سبزفام و نافذ داشت . پیشانیش کوتاه ، بینی‌اش بلند و عقابی و چانه‌اش باریك و کشیده بود . از نوزده سالگی ریش میتراشید ، اما سبیل‌خودرا بسیار کلفت و بلند میگذاشت ، موی ابرو وسبیلش تا چهل و نه سالگی سیاه بوده است ، دستهایش کوتاه وسطبر و سیاه بود و آنهارا حنا می‌بست ، موی‌سرش درپنجاه و دوسالگی ریخته بود ...»

«زندگانی شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی جلد۲ صفحه‌ی ۱۱»

این پادشاه بشعروشاعری‌علاقمند بود وخود نیز تفنناً اشعاری میسرود . وی به‌هنرمندان احترام فوق‌العاده میگذاشت و آنان‌را گرامی میداشت . از مشهورترین صاحبان ذوق و هنر که در دربار او بوده‌اند ، میتوان **میرعماد قزوینی** خوشنویس ، **علیرضای‌عباسی** خوشنویس‌و**رضای‌عباسی** نقاش‌و**آقارضای کاشی** نقاش را نام برد . بعلاوه دانشمندان بزرگی ، نظیر **شیخ بهائی** ، **میر داماد** ، **میرفندرسکی** ، **ملاصدرا** و **ملا محمدتقی مجلسی** نیزدرعهد **شاه عباس کبیر** میزیسته‌اند.

اسکندر بیک ترکمان در تاریخ **عالم آرای عباسی** راجع بمرگ **شاه عباس کبیر** چنین مینویسد :

«.... روزی آن حضرت بعزم سیر وشکار سوار گشته در شکارگاه همانا افراطی دراکل طعام شده بوده ، در بازگشتن تبی از ثقل معده عارض ذات همایون گشته ضعف قوی علاوهٔ نقاهت کوفت سابق گردید و عارضه‌ی تب ، بعد از سه چهار روز آن حضرت را صاحب فراش گردانید ، بهیضه واسهال انجامید وازقیام وتردد افتاده ازتهیج رخسار همایون سوءالعینه ظهور یافت ، تاآنکه درتاریخ **شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی** حال برآن حضرت متغیر گشته ، آثارموت از بشرهٔ همایون لایح گردید وهنگام طلوع صبح داعی حق را لبیک اجابت گفته ، طایر روح پر فتوحش از قفس بدن پرواز نموده بعالم قدس شتافت .»

بگذار بمیرم

زغمت چنین که خوارم، زکسان کناردارم — من و بیکسی وخواری ، بکسی چکاردارم
مگذار بار دیگر بدلم ، سرگرانی — که بسینه کوه حسرت ، من بردباردارم
مگشا زبان بپرسش ، بگذار تا بمیرم
که زجور بیحد تو ، گله بیشماردارم

دوستی

تو دوستی و منت دوستدار از جانم — بدوستی ، که بجز دوستی نمیدانم
ز هیچ کمترم و کمترم ز هیچ اما — یگانه گوهر بحر محیط عرفانم
خدا پرستم و اسلام من محبت تست — اگر ترا نپرستم ، مدان مسلمانم
به پیش دیدهٔ حق بین تفاوتی نکند — اگر چه مور ضعیفم و گر سلیمانم
محبت تو بدینم فکنده صد رخنه — ز دوستی تو بر باد رفته ایمانم
به مهربانی من بین و مهربانم شو — تومهر کن که به مهر توجان برافشانم
عجب که از الم عشق جان برد **عباس**
که درد بر سر درد است و نیست درمانم

عراقی

شیخ فخرالدین ابراهیم همدانی متخلص به **عراقی** فرزند **بزرگمهر** ازشعرا و غزلسرایان معروف ایران است که بسال ۶۱۰ هجری قمری در دیهی بنام کمجان دربیرون شهرهمدان دیده بجهان گشوده و در ۸ ذی‌القعدهٔ سال ۶۸۸ هجری قمری در شهر دمشق درگذشته است . علت مرگ او را ماشرا «که عارضه‌ای است درصورت حادث از خون وصفرا» ومدت کسالت‌وبرا پنج‌تاشش‌روزنوشته‌اند. مزارش‌درصالحیه‌دمشق پشت‌مرقد **شیخ‌محی‌الدین عربی** و فرزندش **کبیرالدین ملتانی** نیز همانجا مدفون است . اما اینك اثری ازاین دوقبر موجود نیست ، ولی‌آنچه مسلم است تا نیمه‌ی اول قرن‌دهم هجری قمری قبر **عراقی** هنوز در دمشق معروف بوده‌است زیرا **محمد حامدبن فضل‌الله جمالی** مؤلف کتاب **سیرالعارفین** که در ۱۰ ذی‌القعده سال ۹۴۲ هجری قمری وفات یافته ، در سفری که بشام‌کرده قبر **عراقی** را نزدیك قبر **محی‌الدین** دیده است . **عراقی** از مریدان خاص **بهاءالدین زکریای ملتانی** یکی از مشایخ تصوف هند بوده و **شمس تبریزی** معروف را نیز ملاقات کرده و با او مجالست داشته است . مینویسند یکی از اشخاصی که پس از مرگ **مولانا جلال‌الدین محمد مولوی** در تعزیت وی حاضر شده **شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی** بوده است .

نخستین باده

نخستین باده کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
چو با خود یافتند اهل طرب را شراب بیخودی در جام کردند
لب میگون جانان جام در داد شراب عاشقانش نام کردند
ز بهر صید دلهای جهانی کمند زلف خوبان دام کردند
به‌گیتی هر کجا درد دلی بود بهم کردند و عشقش نام کردند
سر زلف بتان آرام نگرفت ز بس دلها که بی‌آرام کردند
چو گوی حسن در میدان فکندند بیك جولان دو عالم رام کردند
ز بهر نقل مستان از لب و چشم مهیا پسته و بادام کردند
از آن لب ، کزدرصدآفرین است نصیب بیدلان دشنام کردند
به مجلس نیك و بد را جای دادند بجامی کار خاص و عام کردند
بغمزه صد سخن گفتند با جان بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند
جمال خویشتن را جلوه دادند بیك جلوه دو عالم رام کردند
دلی را تا بدست آرند هر دم سر زلفین خود را دام کردند
نهان با محرمی رازی بگفتند جهانی را از آن اعلام کردند

چو خود کردند راز خویشتن فاش
عراقی را چرا بد نام کردند

این غزل توسط شاعر ناشناسی تخمیس و تضمین شده
که آن مخمس در بخش اشعار گوناگون این کتاب
مندرج است.

شب جدائی

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی
چه کنم ؟ که هست اینها گل خیر آشنائی

همه‌شب نهاده‌ام سر، چوسگان بر آستانت
که رقیب در نیاید ببهانهٔ گدائی

مژه‌ها و چشم یارم بنظر چنان نماید
که میان سنبلستان چرد آهوی ختائی

در گلستان چشمم زچه رو همیشه بازاست؟
بامید آنکه شاید تو بچشم من درآئی

سر برگ گل ندارم، بچه رو روم بگلشن؟
که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفائی

بکدام مذهبست این؟ بکدام ملتست این؟
که کشند عاشقی را، که توعاشقم چرائی؟

بطواف کعبه رفتم، بحرم رهم ندادند
که برون درچه کردی؟ که‌درون خانه آئی!

بقمار خانه رفتم، همه پاکباز دیدم
چو بصومعه رسیدم، همه زاهد ریائی

در دیر می زدم من، که یکی ز در درآمد
که: درآ، درآ، **عراقی**، که‌تو خاص‌ازآن‌مائی

عشق

عبدالله عشق ۰۰۰ ؟

از خود رمیده

دل از خود رمیده را مانم	رنگ از رخ پریده را مانم
نام من پیش یار نتوان برد	شکوه های رسیده را مانم
بسکه ویرانم از هجوم غمت	شهر تاراج دیده را مانم
درد سر میدهم حریفان را	بادهٔ نا رسیده را مانم
میرهم هر زمان زسایهٔ خویش	صید صیاد دیده را مانم
قدر دور وصال میدانم	درد هجران کشیده را مانم
نتوانم نمود خود داری
اشك بر رخ چکیده را مانم

عفت

سکینه متخلص به عفت دختر میرزا عبدالله نسابهٔ شیرازی متولد سال ۱۱۹۲ هجری قمری است.

یک و دو

ساقی ماهرو بکف ساغر لعلفام دو　　از کف ولعل اوستان، بوسه یکی وجام دو

حال‌من و نگارمن، جسم دواست‌وجان‌یکی　　هست فسانه‌ای عجب ، شخص یکی‌ونام دو

این دل‌وجان خسته‌را ، همره نامه کرده‌ام　　قاصد نیك پی ببر ، نامه یکی پیام دو

گوشهٔ چشم او نگر ، خال سیاه مشکبو　　نامه بدشت‌چین‌یکی ، آهوی‌خوشخرام دو

زلف‌توبهرمرغ دل، دام فکنده از دوسو　　آه که مشکل‌آمده ، صید یکی ودام دو

«محتسب است و شیخ و من ، صحبت عشق در میان
از چه دهم جوابشان ، پخته یکی و خام دو»

بیت مقطع از امهانی است و به طاهره «قرةالعین» نیز منسوب است .

عماد خراسانی

عمادالدین خراسانی متخلص به **عماد** فرزند **محمد تقی معین دفتر** بسال ۱۳۰۰ خورشیدی درمشهد دیده بجهان گشوده اینک یکی از شعرای مشهور خراسان است.

ساز شکسته

دوستت دارم و دانم که توئی دشمن جانم
از چه بادشمن جانم شده‌ام دوست ندانم

غمم اینست که چون ماه تو انگشت نمائی
ورنه‌غم‌نیست که درعشق تورسوای جهانم

دمبدم حلقهٔ این دام شود تنگتر ومن
دست و پائی نزنم خود ز کمندت نرهانم

سرپرشور مرا نه ، شبی ایدوست بدامان
تا شوی فتنه‌ی ساز دلم و سوز نهانم

ساز بشکسته‌ام و طایر پر بسته نگارا
عجبی نیست که اینگونه غم افزاست فغانم

نکتهٔ عشق ز من پرس بیك بوسه که دانی
پیر این دیر جهان مست کنم گرچه جوانم

سرو بودم سر زلف توبپیچید سرم را
یاد باد آنهمه آزادگی وتاب و توانم

آن، لئیم است که چیزی دهد و باز ستاند
جان اگر نیز ستانی زمن ، این دل نستانم

گر بیینی تو هم آن چهره بروزم بنشینی
نیم شب مست چو بر تخت خیالت بنشانم

که ترا دید که درحسرت‌دیدار دگر نیست
«آری آنجاکه‌عیانست چه حاجت به‌بیانم»

بار ده بار دگر ای شه خوبان که بترسم
تا قیامت بغم و حسرت دیدار بمانم

مرغکان چمنی راست بهاری و خزانی
منکه در دام اسیرم چه بهارم ، چه خزانم

گریه از مردم هشیار خلایق نپسندند
شده‌ام مست که تا قطرهٔ اشکی بفشانم

ترسم اندر بر اغیار برم نام عزیزت
چه‌کنم بی‌تو چه سازم شده‌ای ورد زبانم

آیدآنروز **عمادا** ؟ که ببینیم توگوئی :
شادمان از دل و دلدارم وراضی ز جهانم

میروی

حال که رسوا شده‌ام میروی
واله شیدا شده‌ام میروی
حال که غیر از تو ندارم کسی
واینهمه تنها شده‌ام میروی
حال که چون پیکر سوزان شمع
شعله سراپا شده‌ام میروی
حال که همراه خراباتیان
همدم صهبا شده‌ام میروی
حال که در وادی عشق‌وجنون
وامق عذرا شده‌ام میروی
حال که در بحر تماشای تو
غرق تمنا شده‌ام میروی
حال که نادیده، خریدار آن
گوهر یکتا شده‌ام میروی
اینهمه رسوا تو مرا خواستی
حال که رسوا شده‌ام میروی

عنصری بلخی

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی متولد درحدود سال ۳۵۰ هجری قمری . دیرزیست و در دربار **سلطان محمود غزنوی** بسیار معزز ومحترم و با جاه و جلال بود . درحدود سال ۴۳۱ هجری قمری درگذشته است. **دولتشاه** می نویسد : « **عنصری** شاگرد **ابوالفرج سگزی** شاعر اواخر قرن چهارم بوده است .» دیوان **عنصری** را **دولتشاه** قریب سه هزار بیت نوشته ولی اکنون مجموع اشعار وی در دیوان او یا کتب ادبی مانند **ترجمان البلاغه وحدائق السحر و لغت فرس اسدی و المعجم فی معائیر اشعار العجم** و بعضی کتب دیگراندکی ازدوهزار بیت بیشتراست .

لب سیر آب

هر سؤالی کز آن لب سیر آب　　دوش کردم ، همه بداد جواب
گفتمش جز شبت نشاید دید ؟　　گفت پیدا بشب بود مهتاب !
گفتم آتش بچهره‌ات که فروخت ؟　　گفت آنکو دل تو کرد کباب !
گفتم از حاجب تو تابم روی　　گفت کس روی تابد از محراب ؟
گفتم اندر عذاب عشق توام
گفت عاشق نکو بود بعذاب !

عیوقی

عیوقی ازشاعران دوره‌ی اول غزنوی‌معاصر **سلطان محمود غزنوی** است «۳۷۸ - ۴۲۱ هجری قمری» یك مثنوی به بحرمتقارب بنام **ورقه و گلشاه** از او باقی است که شاعر نام خود و ممدوح خود **سلطان محمود** را درآن آورده‌است.

تو عیوقیا گرت هوشست و رای	بخدمت بپای و به مدحت گرای
بدل مهر سلطان غازی بجوی	بجان مدح سلطان محمود گوی

داستان **ورقه و گلشاه** سرگذشتی عاشقانه است ازاصل‌عربی. **ورقه** پسرشیخ قبیله‌ی **بنی‌شیبه** و **گلشاه** دختر عموی او بود که از کودکی یکدیگر را دوست میداشتند و داستان پر حادثه‌ی عشق آنان تا دوره‌ی رسالت پیامبر اسلام بطول انجامید و با آنکه این عاشق و معشوق در ناکامی مرده بودند، پیامبر آنانرا زنده و با یکدیگر تزویج کرد وهردوعاشق به سعادت عمر گذرانیدند.

بطوریکه **دکتر ذبیح‌الله صفا** در جلد اول **تاریخ ادبیات در ایران** صفحه‌ی ۶۰۵ می‌نویسد:

ازاین‌شاعر تا این‌اواخر اطلاعی دردست نبوده است. از اختصاصات منظومه‌ی **ورقه و گلشاه عیوقی** آوردن بعضی غزلهای عاشقانه است در آن، برهمان وزن متقارب، یعنی وزنی که برای سرودن داستان اختیار کرده است.

از داستان ورقه و گلشاه:

چاه زنخ

ایا ماه گل‌چهر، دلخواه من	دراز از تو شد عمر کوتاه من
اگر وصل من خوار آید ترا	نهد بخت بر مشتری گاه من
منم شاه گردنکشان جهان	تو شاه ظریفانی و ماه من

گرم، در چه غم نخواهی فکند
چرا کندی اندر زنخ چاه من؟

فتوحی مروزی

عوفی در **لباب‌الالباب** راجع به **اثیرالدین فتوحی مروزی** مینویسد : «**اثیر فتوحی** که آتش طبع او اثیر را بی‌اثرمیگذاشت وذکای خاطر او ابن ذکا را در افاضت نور مخطی میداشت ، نثر او مفتاح فوح فتوح‌بود واشعار آبدار او مادهٔ رُوح روح، ازمعاریف ومشاهیر مرو بود . جبال فضل او راسخ و لطایف فکر او صحایف ذکر **عنصری** و **معزی** را ناسخ ونظم با نظام او درغایت ذوق و جزالت و نهایت رقت وسلاست .» این شاعر در دورهٔ سلطنت سلجوقیان میزیسته و در نظم و نثر هردواستاد بوده است . **عوفی** در **لباب الالباب** جلد۲ صفحه‌ی ۱۴۸ و **هدایت** در **مجمع الفصحا** جلد اول صفحه‌ی ۳۷۲ می‌نویسند : «که ملقب به **شرف‌الحکماء** ومعاصر **سلطان سنجر سلجوقی** بوده و با **انوری ابیوردی** مخاصمه مینموده و میان او و **ادیب صابر** دوستی وخصوصیت برقرار بوده است .»

ـِکی

باز ـِکی گیرم اندر آغوشت ؟ تا کی آرم بچنگ چون دوشت ؟
هرگز آیا بخواب خواهم دید ؟ یك شب دیگر اندر آغوشت
اینت عشرت که دوش بود مرا با لب نوش بخش می‌نوشت
چون بدیدم بزیر حلقهٔ زلف حلقهٔ گوش ، بر بنا گوشت
گشت یکبارگی دل ریشم حلقه در گوش حلقه در گوشت
با شکسته دلم چه کرد همی ؟
یارب، آن برشکسته ، شب پوشت ؟

فرخی یزدی

محمد فرخی یزدی فرزند محمدابراهیم بسال ۱۳۰۶ هجری قمری در یزد چشم بجهان گشود . در سال ۱۳۴۰ هجری قمری روزنامهٔ **طوفان** را منتشر کرد ودر دورهٔ هفتم تقنینیه از طرف اهالی یزد بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد . **فرخی** در جشن دهمین سال انقلاب اکتبر، بنا بدعوت دولت شوروی به‌مسکو رفت . باید دانست که وی به مسلك سوسیالیسم متمایل بود . **فرخی** بنا بشکایت جمعی از طلبکارانش ابتدا در زندان ثبت محبوس شد و چون ناراحت و عصبی مزاج بود ناچار بزندان قصر منتقل گردید و سرانجام بسال ۱۳۱۸ خورشیدی درزندان وفات یافت.

تیر نگاه

جز شوروشر از چشم سیاه تو نریزد		الا خطر از تیر نگاه تو نریزد
آهسته بزن شانه برآن زلف پریشان		تا جمع دل از طرف کلاه تو نریزد
کانون شدی ای سینه مگر کزشرر دل		جز اخگر غم زآتش وآه تو نریزد
تا در خم می از پی توبه نکنی غسل		ای شیخ گنهکار گناه تو نریزد

ای خاك مقدس که بود نام تو ایران
فاسد بودآن خون که براه تو نریزد

افسانهٔ شیرین

شب چو دربستم ومست از می نابش کردم		ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم
دیدی‌آن ترك ختا دشمن جان بود مرا		گرچه عمری بخطا دوست خطابش کردم
منزل مردم بیگانه چو شد خانهٔ چشم		آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم
شرح داغ دل پروانه چو گفتم با شمع		آتشی در دلش افکندم و آبش کردم
غرق خون بود و نمی‌مرد زحسرت فرهاد		خواندم افسانهٔ شیرین و بخوابش کردم
دل که خونابهٔ غم بود وجگر گوشهٔ دهر		بر سر آتش جور تو کبابش کردم

زندگی کردن من مردن تدریجی بود
آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

فردوسی طوسی

حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحق شرفشاه فردوسی بسال ۳۲۹ هجری قمری در قریهٔ باژ ازقراء طوس چشم بجهان گشود وامروز بواسطهٔ شاهکارش یعنی شاهنامه باندازه‌ای بلند آوازه و معروف عالم است که همه کس او را میشناسد. وفات او بسال ۴۱۱ هجری قمری اتفاق افتاده و مزارش درطوس ، درباغ مسکونی خود اوست .

معروف است که مأخذ عمدهٔ فردوسی درنظم شاهنامه ترجمه‌ی منثور خوذای نامک پهلوی که همان خداینامه است بوده که نسخه‌ی اصلی آن تامرگ خسروپرویز بیشترنیامده. خداینامه درآخرعهدساسانیان وشاید درزمان یزدگردسوم تدوین شده واین تاریخ پهلوی مأخذ عمده‌ی تاریخ نویسان عرب و عجم است که از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن میرانند. عنوان این کتاب را که پهلوی است بعربی سیر ملوک العجم یا سیرالملوک نوشته‌اند و در فارسی آن را به شاهنامه ترجمه کرده‌اند. ازجمله ترجمه‌های عربی کتاب خداینامه یکی آنست که ابن مقفع ترجمه کرده است. متأسفانه هم اصل خداینامهٔ پهلوی وهم ترجمهٔ ابن مقفع ازدست رفته. سیرالملوک ابن مقفع نخستین ترجمه‌ی مستقیم خداینامه بوده است. تعداد ابیات شاهنامه شصت هزار است که درحدود هزار بیت آنرا دقیقی سروده است.

«به شرح‌حال دقیقی صفحه‌ی ۴۲ مراجعه شود»

دولتشاه سمرقندی درصفحه‌ی ۱۶ تذکرة‌الشعرا می‌نویسد: «اسدی طوسی استاد فردوسی بوده است.» گویا علت این اشتباه و پیدا شدن چنین افسانه‌ای، چنانکه استاد فروزانفر در صفحه‌ی ۹۴ جلد ۲ سخن و سخنوران می‌نویسد آن باشد که «ازمتعصبی شنیده یا در نوشته‌های او دیده‌اند که اسدی استاد فردوسی یعنی برتر از او، و بمنزله‌ی استاد اوست و آنان بی‌تأمل جوانب و نظر در تواریخ، این عبارت را بمعنی حقیقی پنداشته و بغلط رفته‌اند. گذشته ازینکه قدمای تذکره نویسان و مورخین با اهمیت مطلب ابداً متعرض ذکر آن نشده‌اند و استادی اسدی نسبت به فردوسی نغمه‌ی ناراستی است که از ساز دولتشاه برآمده است، حتی نظامی عروضی و عوفی گویا اسدی را نمی‌شناخته و بدین جهت ازوی نام نبرده‌اند.»

این تنها غزلی است که علی‌الظاهر از فردوسی طوسی شاعر عالیقدر ایرانی باقی مانده یا بدو منسوبست.

شبی

شبی در برت گر بر آسودمی — سر فخر بر آسمان سودمی
قلم در کف تیر بشکستمی — کلاه از سر ماه بربودمی
جمال تو گر، زانکه من دارمی — بجای تو گر، زانکه من بودمی
به بیچارگان رحمت آوردمی
بدلدادگان بر، ببخشودمی

فروغی بسطامی

میرزا عباس بسطامی فرزند آقا موسی بسال ۱۲۱۳ هجری قمری درعتبات متولد گردید. ابتدا مسکین تخلص میکرد ولی بعدها بمناسبت راه یافتن بدستگاه شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و بمناسبت لقب فرزند شاهزاده که فروغ الدوله بود به فروغی مشهور گردید. این شاعردارای ذوق عرفانی بوده ووفاتش بسال ۱۲۷۴ هجری قمری اتفاق افتاده است.

جلوه‌ی یار

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا — کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور — پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من — با صد هزار دیده تماشا کنم ترا
چشمم بصد مجاهده آئینه ساز شد — تا من بیك مشاهده شیدا کنم ترا
بالای خود درآیینه‌ی چشم من ببین — تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری — تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا
خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم — خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا
گرافتد آن دو زلف چلیپا بچنگ من — چندین هزار سلسله درپا کنم ترا
طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند — یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا
زیبا شود بکارگه عشق کار من — هرگه نظر بصورت زیبا کنم ترا
رسوای عالمی شدم از شور عاشقی — ترسم خدا نخواسته رسوا کنم ترا
با خیل غمزه گر بوثاقم گذر کنی — میر سپاه، شاه صف آرا کنم ترا

شعرت ز نام شاه، فروغی شرف گرفت
زیبد که تاج تارك شعرا کنم ترا

آه سحر

یکشب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت　دادخودرا زان مه بیدادگر خواهم گرفت
چشم گریانرا بطوفان بلا خواهم سپرد　نوک مژگان‌را بخوناب جگر خواهم گرفت
نعره‌ها خواهم زد و دربحر و برخواهم فتاد　شعله‌ها خواهم شد و درخشک و ترخواهم گرفت
انتقامم را ز زلفش مو بمو خواهم کشید　آرزویم را ز لعلش سربسر خواهم گرفت
یا بزندان فراقش، بی نشان خواهم شدن　یا گریبان وصالش بی خبر خواهم گرفت
یا بهار عمرمن رو بر خزان خواهد نهاد　یا نهال قامت او را ببر خواهم گرفت
یا بپایش نقدجان بی گفتگوخواهم فشاند　یا ز دستش آستین برچشم‌ترخواهم گرفت
یا بحاجت دربرش دست‌طلب خواهم گشاد　یا به حجت از درش راه سفرخواهم گرفت
یا لبانش‌را بلب همچون شکرخواهم مکید　یا میانش را ببرهمچون کمرخواهم گرفت
گرنخواهد دادمن امروز دادآن شاه‌حسن　دامنش فردا به نزد دادگر خواهم گرفت
بر سرم قاتل اگر بار دگرخواهد گذشت　زندگی را با دم تیغش زسرخواهم گرفت
بازاگر برمنظرش روزی نظرخواهم فکند　کارچندین ساله‌را با یك‌نظرخواهم گرفت
یاسروپای‌مرا درخاك وخون خواهد کشید　یا برودوش ورا درسیم‌وزرخواهم گرفت

گر فروغی ماه من برقع ز رو خواهد فکند
صد هزاران عیب بر شمس و قمر خواهم گرفت

شاعر در این غزل سه بیت از اشعار ناصرالدین شاه قاجار را تضمین کرده است.

سه بیت ملک

دوست نباید ز دوست در گله باشد — مرد نباید که تنگ حوصله باشد
زیب غزل کردم این سه بیت **ملک** را — تا غزلم صدر هر مراسله باشد
ده دله از بهرچیست عاشق ومعشوق — عاشق و معشوق به که یکدله باشد
باگله‌خوش نیست‌روی‌خوب‌تودیدن — دیدن رویت خوشست بی‌گله باشد
طاقت وصبرم نمانده است دگرهیچ — در شب هجرم چقدر حوصله باشد
دوش بهیچم خرید خواجه و ترسم — باز پشیمان، از این معامله باشد
راهرو عشق باید از پی مقصود — در قدمش صد هزار آبله باشد
تند مران، ای دلیل ره که مبادا — خسته دلی در قفای قافله باشد
موی تو زد حلقه بر میانت و نگذاشت — یکسر مو، در میانه فاصله باشد
آنکه مسلسل نمود طرهٔ لیلی — خواست که مجنون اسیر سلسله باشد

با غزل شاه نکته سنج فروغی
من چه سرایم که درخور صله باشد؟

مجمع دلها

ماه غلام رخ زیبای تو — سرو کمر بستهٔ بالای تو
تن همه چشم است بصحن چمن — نرگس شهلا به تماشای تو
مجمع دلهای پراکنده چیست — چین سر زلف چلیپای تو
زاهد و اندیشهٔ گیسوی حور — دست من و جعد سمن سای تو
گر تو زنی تیغ هلاکم بفرق — فرق من و خاک کف پای تو
روی من و خاک سر کوی عشق — رای من و پیروی رای تو
تیر من و دیدهٔ کج بین غیر — تیغ من و تارك اعدای تو
چند فشاند نمکم بر جگر — لعل شکر خند شکرخای تو

دیر کشیدی ز میان بسکه تیغ
مرد فروغی ز مداوای تو

فکور

کریم فکور بسال ۱۳۰۴ خورشیدی درمشهد متولد شده و فارغ التحصیل دانشکدهٔ حقوق تهران است . اورا میتوان از پر کار ترین تصنیف سازان معاصر دانست . **فکور** شاعری را ازسرودن اشعار فکاهی شروع کرده . **ماه منظر سوادکوهی** که از شاعره های با ذوق و حساس معاصر است در اردیبهشت‌ماه ۱۳۳۹ خورشیدی با وی عقد ازدواج بسته است .

عشق آفرین

عشق آفرین و فتنه‌گر و ناز پروری — از هر کسی که فکر کنی دلربا تری

خوبان بیشمار در این شهر دیده‌ام — اما تو نازنین بخدا چیز دیگری

شیرین چو خاطرات دل انگیز عاشقان — پر فتنه همچو باده وخندان چوساغری

اما هزار حیف که با این جمال وحسن — عاشق‌فریب وحادثه جوی وفسونگری

بگسست قید عالم و رام تو شد **فکور**

محبوب من ، تو با همه عالم برابری

قوام السلطنه

احمد قوام «قوام السلطنه» از رجال بزرگ سیاسی ایران و برادر کهتر **حسن وثوق «وثوق الدوله»** است . سال تولد او ۱۲۵۲ خورشیدی ودر روز ۳۱ تیر ماه ۱۳۳٤ خورشیدی وفات یافته . رویهم هفت بار به‌نخست‌وزیری وبیش از بیست باربوزارت رسید. درنظم ونثر صاحب‌ذوق وچیره دست و جامع کمالات بود . **قوام السلطنه** سیاستمداری بزرگ بود و خدمت بسیار ارزنده و فراموش نشدنی که بملت ایران و حتی به نسلهای آینده‌ی این مملکت انجام داد سخت گرانبهاست و جای آن دارد که ویرا یکی از بزرگترین و کار-کشته ترین سیاستمداران جهان بدانیم . در جنگ دوم جهانی قوای شوروی وانگلستان قسمتهائی از ایران را اشغال کرده بودند وپس ازخاتمه‌ی جنگ دولت روسیه‌ی شوروی حاضر بترك و تخلیه ایران نبود ومیل داشت که امتیازاتی درمورد نفت نواحی شمال ایران بدست‌آورد و بهمین منظور عده‌ای از کمونیست‌های نشاندار را در آذربایجان تقویت کرده ودرآنجا دولت جداگانه‌ای تشکیل داده‌بود. مرحوم **قوام السلطنه** برای حل وفصل این‌موضوع در روز ۲۹ بهمن ماه ۱۳۲٤ خورشیدی با هیئتی بمسکو رفت و پس از ملاقاتهائی که با **استالین** و **مولوتف** وسایرزمامداران شوروی بعمل آورد

قرارنهاد که پس از تخلیه‌ی ایران ازقوای شوروی
موافقت‌نامه‌ی شرکت مختلط نفت ایران و شوروی
را در خصوص نفت شمال ایران برای تصویب
بمجلس شورای ملی ببرد . دولت شوروی پس از
اینکه اطمینان حاصل کرد که این موافقت‌نامه در
مجلس شورای ملی تصویب خواهد شد دربهار سال
۱۳۲۵ خورشیدی پس از پنج سال، قوای خود را
از ایران خارج ونواحی اشغالی را تخلیه کرد . در
حالی که مرحوم **قوام السلطنه** اطمینان کامل داشت
چنین‌موافقت‌نامه‌ای هیچگاه‌ازتصویب مجلس‌شورای
ملی نخواهدگذشت . بالاخره در روز ۲۹ مهرماه
۱۳۲۶خورشیدی‌مرحوم **قوام** نطقی مهیج‌درمجلس
شورای ملی ایراد کرد سپس طرح پیشنهادی اکثر
نمایندگان مجلس که از اعضاء حزب دموکرات
ایران بودند و**قوام**رهبر آن‌بود «درمورد موافقت‌
نامهٔ نفت» بمجلس تقدیم گردید واز ۱۰٤ نفر عده‌ی
حاضر در مجلس ۱۰۲ نفر رأی مخالف دادند و در
نتیجه موافقت‌نامهٔ شرکت مختلط نفت ایران و
شوروی رد شد و بلااثر گردید . بدون شك باید
گفت این کار **قوام‌السلطنه** از جالب‌ترین بازیهای
سیاسی جهان بشمارمیرود وجای آن دارد همانطور
که در بالا ذکر گردید بنویسیم **قوام‌السلطنه**

سیاستمداری پخته و ورزیده و بزرگ بود. بپاس
این خدمت ارزنده، با اعطای لقب جناب اشرف
از طرف اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی
وی قرین اعزاز وافتخار گردید.

گفته‌ی عقل

عقل میگفت که دل منزل و مأوای من است
عشق خندید که یا جای تو یا جای من است

بی تو ای نوگل گلزار طرب هر سر موی
نیش خاریست که پیوسته بر اعضای من است

پایهٔ قدر من از لایق تشریف تو نیست
جامه‌ی جور تو زیبندهٔ بالای من است

نکنم رنجه ز شرح غم خود خاطر دوست
که گواه دل محنت زده سیمای من است

ساغر از دست نهادن نه ز ترك طرب است
روزگاریست دل خون شده صهبای من است

گنهم چیست که در بزم توام راهی نیست
یا چه کردم که نه در خیل شما جای من است

سر و جان میدهم از کف به تماشای وصال
بی سبب نیست که دل گرم تماشای من است

آنکه در باغ تمتع گل مقصود بچید
کی خبر دارد از آن خار که در پای من است

شکوه از درد ندارم که طبیبی میگفت
رنج امروز غمش، راحت فردای من است

کریم پور شیرازی

امیرمختار کریم‌پور شیرازی «شورش» متولد ۱۳۰۰ خورشیدی ومدیر روزنامه‌ی **شورش** بود . وی بسال ۱۳۳۳ خورشیدی درگذشت .

گل عشق

نازت کشم که ناز تو زیبا کشیدنی است
قهروعتاب چون توعزیزی خریدنی است

بار بلای ناز ترا میکشم بجان
ای نازنین بناز که نازت کشیدنی است

ابرو بتاب و رخ بنما زلف بر فشان
خورشید و ماه درشب تاریك دیدنی است

ای من فدای آن دهن شکرین تو
لب بر لبم بنه که لبانت مکیدنی است

لب بازکن چوغنچه وچون گل بناز خند
با من سخن بگو که حدیثت شنیدنی است

خود را بتربتم برسان ای بلای جان
کاین‌جان‌درآرزوی‌توبرلب رسیدنی است

شورش کنونکه فصل گل وموسم می است
از باغ حسن یار گل عشق چیدنی است

فسانه

پسند خاطر دلهای شاعرانه توئی
بلای جان منی عشق را فسانه توئی

غزال حسن توئی ، درغزل فسانه منم
زبان چامه منم ، سوژه‌ی ترانه توئی

ز بخت خفته و برگشته یادگار منم
درست ، طالع فرخنده را نشانه توئی

اسیر و خسته بکنج قفس فتاده منم
بدل نهاده مرا داغ آشیانه توئی

ز سخت عهدی و ساده دلی نمونه منم
بسست‌عهدی وسنگین دلی یگانه توئی

اگر بچشم تو مجنون روزگار منم
بچشم من بخدا لیلی زمانه توئی

براه عشق سر وجان بکف نهاده منم
برای کشتن **شورش** بی بهانه توئی

کلیم کاشانی

ابوطالب کلیم کاشانی درهمدان پای بعرصهٔ وجود نهاده ودرکاشان نشوونما یافته . این شاعر یکی ازغزلسرایان عالیقدر دورهٔ صفویه و با شاعر بزرگ، **صائب تبریزی** معاصرومعاشربوده است . **کلیم** درزمان سلطنت **شاه جهان** پادشاه‌هندوستان دوبار بهند سفر کرد ونزد شاه تقرب یافت وبرتبهٔ **ملک الشعرائی** نائل گردید . وفات او را بسال ۱۰۶۱ هجری قمری نوشته‌اند .

افسانه‌ی حیات

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت ‌ ‌ ‌ تاب تن ، از تحمل رطل گران گذشت

وضع زمانه ، قابل دیدن دو باره نیست ‌ ‌ ‌ روپس نکرد دهر که ازاین‌خاکدان گذشت

از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار ‌ ‌ ‌ یك نیزه خون گل ز سرارغوان گذشت

طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی ‌ ‌ ‌ یا همتی که از سر عالم توان گذشت

در کیش ما ، تجرد عنقا ، تمام نیست ‌ ‌ ‌ در قید نام ماند ، اگر از نشان گذشت

بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا ‌ ‌ ‌ چشم‌ازجهان‌چو بستی‌از آن‌میتوان گذشت

باریك بینیت چو ز پهلوی عینکست ‌ ‌ ‌ باید دگر ز دلبر لاغر میان گذشت

حب وطن نگر که ز گل چشم بسته‌ایم ‌ ‌ ‌ نتوان ولی ز مشت خس آشیان گذشت

بد نامی حیات ، دو روزی نبود بیش ‌ ‌ ‌ آنهم **کلیم** ، با تو بگویم چسان گذشت

یکروز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

گوهر بیگم

گوهر بیگم آذربایجانی زنی دانشمند و سخنور بوده‌است . از زندگی او بیش از این اطلاعی در دست نیست و در سفینه‌ها و جنگها بهمین قدر اکتفا شده است .

در لغت نامه‌ی دهخدا ذیل کلمه‌ی طاهره این ابیات به قرة‌العین منسوب شده‌است لیکن ، در کتاب زنان سخنور تألیف علی‌اکبر مشیرسلیمی بنام گوهر بیگم آذربایجانی مضبوط است .

زلف عنبر آسا

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را — بدام زلف کشم آهوان صحرا را
گذار من بکلیسا اگر فتد روزی — بدین خویش کشم دختران ترسا را
بیک نگاه دوصد مرده میکنم زنده
خبر دهید ز اعجاز من مسیحا را

«زنان سخنور»

☆☆☆

اگر بباد دهم زلف عنبر آسا را — اسیر خویش کنم آهوان صحرا را
وگر، به نرگس شهلای خویش سرمه کشم — بروز تیره نشانم تمام دنیا را
برای دیدن رویم سپهر هردم صبح — برون بر آورد آیینهٔ مطلا را
گذار من به کلیسا اگر فتد روزی
بدین خویش برم دختران ترسا را

«لغت نامهٔ دهخدا»

لعبت والا

بانو **لعبت والا** متولد سال ۱۳۰۹ خورشیدی فرزند شادروان **محمدحسین والا «ظهیرالسلطان»** بزبانهای فرانسه و انگلیسی آشنائی دارد . این خانم خواهر **مهندس عبدالله والا** مدیر مجله‌ی **تهران مصور** است .

پندار

آمد ز درم خنده بلب بوسه‌طلب مست — در دامن پندار من می زده بنشست
لبهاش شراب سخن عشق فرو ریخت — بر اشك نیازم ره دیوانه گری بست
آن ترك ستم کیش که ترك‌دل ما گفت — باز آمد وهر عهد که بستم همه بشکست
گفتم که دگر درسر من شورغمت نیست — درچشم‌من آویخت نگاهش که ببین‌هست
گفتم بخدا سینه‌ام از عشق تو خالیست — وان رشته‌ی‌پیوند من‌وزلف‌تو بگسست
خندیدو از آن‌چشمه‌ی‌خورشیدشرر ریخت — دل ذره صفت باز بآن سلسله پیوست

او کودک‌خودخواه‌زمانست وعجب نیست
گر لعبتم و در کف او میروم از دست

ماهرخ پور زینال

دوشیزه **ماهرخ پور زینال** بسال ۱۳۰۹ خورشیدی در بندر پهلوی متولد شد، تحصیلات خود را در رشتهٔ ادبی ادامه داده اشعار ومقالات وی در اغلب مجلات منتشر گردیده است .

غزل بوسه

بشنو ازعاشق دلسوخته صد راز امشب
کنم ای آفت جان مشت ترا باز امشب

شرط می بندم اگر شعبده‌ای ساز کنم
بوسه گیرم زلبت ، گر نکنی ناز امشب

مشت‌را سخت گره میکن وهشدار که‌من
کنم از بهر گشودن گله آغاز امشب

با خم زلف پریشت ، نرود دل در بند
کنم از دام پریشان تو پرواز امشب

چین برابرو مفکن چهره‌چو آتش‌مفروز
گله‌ها دارم از آن‌دیده‌ی ناساز امشب

من کجا دل بتودادم؟ توشدی والهٔ‌عشق
بازگو ، پاسخ ما ، ای بت‌غماز امشب

پاسخت:سیلی گرمی ُبدو گلگون کردی
روی من ، گشت بتا آینهٔ راز امشب

ماهرخسار منا ! بوسه چه حاجت ما را
غزل بوسه سرایم صنما باز امشب

مبشری

دکتر **اسدالله مبشری** فرزند **ابوالقاسم مبشری** بسال۱۲۸۹خورشیدی درتهران تولد یافته وپس از طی دورهٔ حقوق در تهران بپاریس عزیمت کرد و در آنجا بتحصیلات عالی ادامه داد ، و پس از نیل بدرجه‌ی دکترای حقوق مراجعت نمود و اکنون ازقضات عالیرتبهٔ وزارت دادگستری است .

بوسه

شود آیا که من آن چهرهٔ زیبات ببوسم ؟ خرمن نور شوم تا بروبالات ببوسم ؟
چنگ ناهید شوم نغمه‌گر بزم تو گردم ؟ نفس صبح شوم زلف سمن سات ببوسم ؟
عرق شرم شوم روی دلارات ببوسم ؟ سرمهٔ ناز شوم نرگس شهلات ببوسم ؟
عطش مستی و وسواس گنه گردم وهردم با وجود تو بیامیزم و اعضات ببوسم ؟
هوس عشق شوم ره بدل نرم تو یابم ؟ خندهٔ مهر شوم ساغر لبهات ببوسم ؟
رخ خورشید فلك ذرهٔ بیقدر ببوسد پس‌تورسوا نشوی گرمن رسوات ببوسم

کاشکی مست ، شبی در بر من بی‌خبر افتی
تا بکام دل آشفته سراپات ببوسم

معینی کرمانشاهی

رحیم **معینی کرمانشاهی** متخلص به **امید** فرزند **کریم معینی «سالار معظم»** متولد سال ۱۳۰۱ خورشیدی است . از دوازده سالگی شروع بآموختن نقاشی کرد ولی چندی بعد شعر و شاعری را ترجیح داد تا بجائیکه اکنون ازشعرا و تصنیف سازان بنام معاصر است .

ز یادم نمیروی

ای دل ز من بریده ، ز یادم نمیروی — وی پا ز من کشیده ، ز یادم نمیروی
ای رفته از برابر چشمم بکوی غیر — اشکم بدیده ، دیده ، ز یادم نمیروی
ای ساده دل کبوتر از باز بی خبر — وز دست من پریده ، ز یادم نمیروی
آن چشم را بروی چه کس باز میکنی — ای آهوی رمیده ، ز یادم نمیروی
گفتم مرو که بی تو نشاطم رود ز دل — ای حرف ناشنیده ، ز یادم نمیروی
در سایهٔ کدام نهالی روم بخواب — ای نخل بر رسیده ، ز یادم نمیروی
دانم که امشبم به سحرگه نمیرسد — ای جلوهٔ سپیده ، ز یادم نمیروی

خواند از **امید** این غزل آن سرو نازو گفت :
ای بید قد خمیده ، ز یادم نمیروی

منیر طاها

دوشیزه **منیرطاها** فرزند **حسین طه** بسال ۱۳۰۹ خورشیدی در تبریز متولد شده و پس از گذراندن‌رشتهٔ ادبی وارد دورهٔ دکترای ادبیات فارسی گردیده است .

پرسند اگر

لبهات چو بر شانهٔ عریان من افتاد — گوئی شرری بود که برجان من افتاد
آن آتش دیرینه که میسوخت جهانرا — امشب بلبانت شد و برجان من افتاد
دردی که‌ز‌معشوق‌رسد راحت جان‌است — درد و تب لبهای تو ، درمان من افتاد
یکدم بکنار تو جوان بودم و زان پس — چون شاخهٔ‌گل سر بگریبان من افتاد
تا هر قدمی دور شدی قطرهٔ اشکی — با هر قدمت از سر مژگان من افتاد

پرسند اگرکیست **منیر** ی که بنام است ؟
گو : دخترکی بود و بدامان من افتاد

مولوی بلخی

مولانا جلال‌الدین محمد فرزند سلطان‌العلماء بهاءالدین محمدبن حسین الخطیبی بسال ۶۰۴ هجری قمری در شهر بلخ متولد شده و بسال ۶۷۲ هجری قمری در قونیه از بلاد آسیای صغیر وفات یافته و در مقبرهٔ پدرش مدفون گردیده است. **مولانا** بزرگترین گویندهٔ عرفانی است و **مثنوی** او جزء ارکان اربعهٔ ادبیات فارسی شمرده میشود. غزلیات خود را بنام مرشد بزرگ خویش **شمس تبریزی** پرداخته است. وفات او را بعلت **«حمّای محرق»** نوشته‌اند.

یکدست جام باده و یکدست زلف یار

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست　بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز　باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست

گفتی: ز ناز «بیش مرنجان مرا برو»　آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست

وان لب گزیدنت که «برو شه بخانه نیست»　وان ناز و خشم وتندی دربانم آرزوست

ای باد خوش که از چمن دوست میوزی　بر من بوز که مژدهٔ ریحانم آرزوست

یعقوب وار، وا اسفاها همی زنم　دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست

بالله که شهر بی تو مرا حبس میشود　آوارگی کوه و بیابانم آرزوست

هر چند مفلسم نپذیرم عقیق خرد　کان عقیق نادر دورانم آرزوست

زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول　آن های وهوی ونعرهٔ مستانم آرزوست

ای آفتاب رخ بنما از نقاب ابر　کان چهرهٔ مشعشع تابانم آرزوست

یکدست جام باده و یکدست زلف یار　رقصی چنین میانهٔ میدانم آرزوست

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت — شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او — آن نور دست موسی عمرانم آرزوست

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر — کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتم: که «یافت می نشود جسته‌ایم ما» — گفت:«آنکه‌یافت‌می‌نشودآنم آرزوست»

گویا ترم ز بلبل اما ز رشك عام — مُهریست بر دهانم و افغانم آرزوست

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده ها ازوست — آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

میگوید آن رباب که مردم ز اشتیاق — دست و کنار و نغمه و الحانم آرزوست

منهم رباب عشقم و عشقم ربابی است — آن زخمه‌های رحمت رحمانم آرزوست

ای مطرب ظریف تو باقی این غزل — زینسان همی شمار که زینسانم آرزوست

مخمور کن مرا و پراکنده گوی ، ساز — کز ذوق ، نکته های پریشانم آرزوست

تو حاضری و من بتماشای جان روم ؟ — پس در بهشت خلد ، بیابانم آرزوست

بنمای شمس مفخر تبریز ، روز شرق
من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست

مؤید ثابتی

سید علی مؤید ثابتی متخلص به «مؤید» فرزند سید حسین نایب التولیهٔ آستان قدس رضویست که بسال ۱۲۸۱ خورشیدی تولد یافته است. مؤید ثابتی چند دوره از طرف اهالی خراسان بنمایندگی مجلس شورای ملی و سنا انتخاب گردیده است.

جلوهٔ دوست

سالها خانهٔ من جلوه گه روی تو بود　　منظر دیدهٔ من طاق دو ابروی تو بود
جان من جرعه کش جام عقیقین لبت　　دل من شیفته‌ی لعل سخنگوی تو بود
از حضور تو نمیرفت دلم جای دگر　　که فرو بسته‌ی آن طرهٔ گیسوی تو بود
جان سرکش که دمی در برم آرام نداشت　　روز و شب معتکف خاك سر کوی تو بود
هر کجا رفتم و هر سو که سفر کردم من　　باز، ای قبله‌ی جان روی دلم سوی تو بود
اینهمه فیض که من یافتم از عالم قدس　　همه در پرتو عشق رخ دلجوی تو بود
دوش از بهر تماشا بگلستان رفتم　　درسراپردهٔ گل نزهت مشکوی تو بود
محفلی ساخته بودند عروسان چمن　　سخن آنجا همه از رنگ تو و بوی تو بود
گر مؤید دل و دین را همه در راه تو داد　　عاشق روی تو و شیفته‌ی خوی تو بود

مهستی گنجوی

مهستی گنجوی که نامش **منیژه** بوده بسال ۴۹۰ یا ۴۹۱ هجری قمری متولد شده و در زمان **سلطان سنجر** پادشاه **سلجوقی** میزیسته «برخی ویرا از معاصرین **سلطان محمود غزنوی** دانسته‌اند» وچنگ وعودرا نیکوواستادانه‌مینواخته است . شهرت او بیشتر بخاطر رباعیهائی است که سروده. فوت او را بسال ۵۷۶ یا ۵۷۷ هجری‌قمری نوشته‌اند. **رشید یاسمی** در **مجلهٔ آینده** سال دوم صفحهٔ ۱۴۰ می نویسد : «**مهستی** از دو کلمه ترکیب یافته ، **مه** بمعنی بزرگ و **ستی** بمعنی‌خانم واین اسمی است که درزمان وی خیلی معمول بوده. معنی دیگری نیز ذکر کرده‌اند و گفته‌اند که **مه** مخفف **ماه** است واصل کلمه بمعنی **ماه هستی** است ولقبی‌است که پدرش باو داده .» درهرحال وی زنی فتنه‌گروجذاب و زیبا بوده که‌عشاق فراوانی داشته، از جمله **امیر احمد تاج الدین** بن **خطیب** که فرزند خطیب گنجه بوده و عاقبت **مهستی** بعقد وی درآمده است . **ابن خطیب** نیز مانند همسرش **مهستی** طبع شعر داشته ورباعیهائی نیز از او باقی است واین زن‌وشوهر با هم مشاعره داشته‌اند. **هدایت** در **مجمع الفصحا** ویرا همسرخطیب گنجه دانسته درحالی که شوهروی، پسرخطیب گنجه بوده ولی این نکته قول **هدایت** را رد نمی کند ، چه ممکن است که شوهر **مهستی** پس از پدرش بمقام

خطیبی گنجه رسیده باشد . **حمدالله مستوفی** در صفحه‌ی ۸۱۵ **تاریخ گزیده** در ترجمه‌ی حال **ابن خطیب** شوهر **مهستی** می نویسد: «**هو تاج الدین احمد** معاصر **سلطان محمود غزنوی** بوده ، اشعار خوب دارد ، مناظره‌ی او با منکوحه اش **مهستی**، شیرین باشد .» جمعی ازمورخین وتذکره نویسان **مهستی** رامعشوقه‌ی **سلطان سنجر سلجوقی** دانسته‌اند ، **سرتیپ محمد حسین جهانبانی** گردآورنده‌ی **گلچین جهانبانی** نیز این نظریه را درفهرست اعلام آن کتاب ذکر کرده است .

طمع وصل

از من طمع وصال داری ؟ الحق هوس محال داری !

وصلم نتوان بخواب دیدن این چیست که درخیال داری ؟

جائیکه صبا گذر ندارد !

آیا تو کجا مجال داری ؟

نادرپور

نادر نادرپور فرزند مرحوم **تقی میرزا** «از اولاد **رضا قلی میرزا** فرزند **نادرشاه افشار**» در ۱۶ خردادماه سال ۱۳۰۸ خورشیدی در تهران متولد شده ، تحصیلات متوسطهٔ خود را در دبیرستان ایرانشهر سابق و قریب فعلی دنبال کرده است . **نادرپور** را میتوان از نوپردازان معروف و با قدرت معاصر دانست . در سال ۱۳۳۳ خورشیدی نخستین مجموعه‌ی اشعار خود را بنام **چشمها و دستها** منتشر کرد، درسال ۱۳۳۴ خورشیدی دومین مجموعه را بنام **دخترجام** ودر نوروز سال ۱۳۳۷ خورشیدی سومین مجموعه را بنام **شعر انگور** انتشار داد . از استادان متقدم شعرفارسی به **حافظ، مولوی و سعدی** معتقد است . کتاب اخیر او **سورمه‌ی خورشید** نام دارد .

پر بها

دلی که قدر عزیزان آشنا دانست — چگونه صحبت بیگانگان روا دانست

میان اینهمه با چون توئی کنار آمد — چرا که جز بتو پرداختن خطا دانست

بشام صبح توپیوست صبح طالع خویش — که تار موی ترا رشته‌ی وفا دانست

دل از امید وصال فرشته رویان شست — که عشق روی ترا آیت خدا دانست

زجام چشم تو چون باده‌ی نگاه کشید — سبوی میکده را خالی ازصفا دانست

طمع ز قصه‌ی جام جهان نما ببرید — که چشم مست ترا جام جان‌نما دانست

بنفشه موی منا ! سر زمن متاب و مرو — که قدر مشک پراکنده را صبا دانست

هر آنکه ملک جهان را ببوسه‌ای نفروخت — حدیث آدم و فردوس را کجا دانست

فدای نرگس شهلای نیم مست تو باد
هر آنچه عقل تهی دست ، پر بها دانست

ناصرالدین شاه قاجار

ناصرالدین شاه قاجار فرزند **محمد شاه قاجار** متولد شب یکشنبهٔ ۶ ماه صفر سال ۱۲۶۴ هجری قمری است . این پادشاه بزرگترین و مشهورترین شاه سلسله‌ی قاجار است و در حدود نیم قرن سلطنت کرد و روزجمعه‌ی ۱۷ ذیقعدهٔ سال ۱۳۱۳هجری‌قمری درحرم حضرت عبدالعظیم بدست **میرزا رضای کرمانی** بضرب گلوله بقتل رسید . **میرزا رضا** با طپانچه‌ای که درزیریك پاکت‌حاوی نامه پنهان بود قلب شاه را هدف قرار داد . وقتی تیر بهدف رسید **ناصرالدین‌شاه**خودرا به قبرهمسر محبوبش **جیران** که از اهالی تجریش بود و در جوانی بمرض خناق «دیفتری» درگذشته بود رساند و همانجا جان داد . این زن پنجمین زن عقدی **ناصرالدین‌شاه** بود ولقب **فروغ‌السلطنه** داشت. شاه قاجار از شدت علاقه بدین زن دو پسر او را یکی پس از دیگری بولیعهدی انتخاب کرد ولی هردوی‌آنها در کودکی درگذشتند . بهرحال پس ازاینکه شاه تعادل خودرا ازدست‌داده وبزمین‌افتاد **دکتر محمد شیخ «احیاءالملک»** که جزء همراهان‌شاه وطبیب‌مخصوص **حاجی امین‌السلطان اتابک** « **میرزا علی اصغر خان** که محل فعلی سفارت شوروی‌منزل مسکونی وی بوده است» بود پس از معاینه و پیدا نمودن محل گلوله که درست در وسط قلب بود دستمالی از جیب خود بیرون

آورده خون آن ناحیه را پاك «یا بقولی دستمال را برای جلوگیری از خونریزی درا محل زخم فرو میکند» و آن دستمال خونین هم اکنون در موزه‌ی مردم شناسی تهران موجود است که مرحوم دکترشیخ روی‌آن یاد داشتی نیز بخط خودنوشته است . نیم تنه‌ی ترمه‌ی کشمیری ناصرالدین شاه که درآنروز دربرداشت ودراثرگلوله سوراخ شده نیز در همین موزه نگهداری میشود .

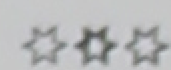
آقای دوستعلی معیری «معیرالممالک» نواده‌ی ناصرالدین‌شاه قاجار در صفحه‌ی ۱۳۰ کتاب یاد داشتهائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه ، مرگ شاه قاجاررا روزپنجشنبه ۱۶ ذیقعده ۱۳۱۳هجری‌قمری نوشته . لیکن‌مرحوم عبدالله مستوفی«مدیرالسلطنه»درصفحه‌ی۷۲۱ جلد اول تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه و مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان و مرحوم دکترعبدالله رازی در تاریخ مفصل‌ایران مرگ ناصرالدین شاه قاجار را در روزجمعه‌ی۱۷ذیقعده سال۱۳۱۳ هجری‌قمری‌ذکر کرده‌اند.«میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه قاجار پدر بزرگ مادری پرویز خطیبی مدیر روزنامه‌ی حاجی بابا است که در ایام قبل از۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲خورشیدی منتشرمیشد وبطرق مختلفه از دولت وقت طرفداری مینمود .»

چرا

دل میبری و روی نهان میکنی چرا ؟ — خود میکشی مرا وفغان میکنی چرا ؟

گر در خیال مرهم دلهای خسته‌ای — زلف‌سیاه ، مشک‌فشان میکنی چرا ؟

تا چندروی‌خویش نشان میدهی بخلق؟
راز مرا ز پرده عیان میکنی چرا ؟



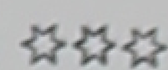
بقیهٔ غزل ذیل را فروغی بسطامی سروده است .
به فروغی بسطامی در صفحه‌ی ۱۰۰ مراجعه شود .

یکدله

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق — عاشق و معشوق به که یکدله باشد

باگله خوش نیست روی خوب تودیدن — دیدن رویت خوش است بی گله باشد

طاقت و صبرم نمانده است دگر هیچ
در شب هجرم چقدر حوصله باشد



ناتمام

شب شمع یکطرف رخ جانانه یکطرف — من یکطرف درآتش وپروانه یکطرف

هر مه فلك به پیش رخت ازهلال و بدر — آئینه یکطرف بنهد ، شانه یکطرف

مات جمال ماه وش و مهر طلعتت
دیوانه یکطرف‌شد وفرزانه یکطرف

زیباتر از قمر

ای‌رشک حورو پری، تا کی به‌پرده دری — از آفتاب رخت ، بر ما گشای دری
تشبیه روی ترا ، هر گز بمه نکنم — زیرا که در نظرم ، زیباتر از قمری
خورشید بزمگهی ، سلطان هر سپهی — شایسته‌ی کلهی ، زیبنده‌ی کمری
بهر تو بنده شدن ، بهتر ز پادشهی — پای تو بوسه زدن ، خوشتر ز تاجوری
دادی بکف قدحم ، در عین تشنه لبی — کردی ز خود خبرم ، در عین بی‌خبری
فارغ ز هر هوسم ، کردی بیك سخنم — هر گز چنین سخنی ، نشنیدم از دگری
تا در محیط غمت ، افتاد کشتی دل — در موج حادثه شد ، ایمن ز هر خطری
من با سپر چکنم ، ای ترك سخت کمان — زیرا که میگذرد ، تیرت ز هر سپری

بگذشتی از سر کین ، بر **شاه ناصر دین**
برقبله‌گاه زمین ، این سان مکن گذری

نزاری قهستانی

نزاری قهستانی از مردم بیرجند پیرو مذهب اسماعیلی، شاعر قرن هفتم هجری و از معاصران **سعدی شیرازی** بوده است. زمان مرگ او را بین سالهای ۶۹۵ و ۷۲۰ هجری قمری ذکر کرده‌اند.

سبب دوستی

تو آن نئی که برای خدات دارم دوست
و یا برای دل مصطفات دارم دوست

بیار باده، بده بوسه، در کنارم گیر
که ازبرای چنین کارهات دارم دوست

چوبوسه ندهی وچیز دگر نشایدخواست
توخودبگو، به‌چه‌رو، پس‌چرات‌دارم‌دوست؟

وگر تو آن ندهی، وز تو این نیارم خواست
چو این نباشد و او، پس چرات دارم دوست؟

نشاط اصفهانی

سید عبدالوهاب نشاط «معتمد الدوله»
بسال ۱۱۷۵ هجری قمری درشهر اصفهان پای بعرصهٔ گیتی نهاد در زبان‌های عربی ، فارسی و ترکی نهایت تسلط را داشته و در غزلسرائی نیز صاحب قدرتی بکمال بوده و بواسطهٔ همین صفات وخصایص مورد نظر **فتحعلیشاه قاجار** واقع گشته است .

معروفترین تألیفاتش **گنجینه** است . **نشاط** بمرض سل بسال ۱۲۴۴ هجری قمری در گذشته و این سال باجملهٔ «ازقلب‌جهان **نشاط** رفته» مطابقت‌دارد. **معتمدالدوله** اولین کسی است که در کشور ایران بمقام **وزارت امور خارجه** منصوب گشته‌است .

راهی در دل دوست

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

منظر دیده، قدمگاه گدایان شده است
کاخ‌دل درخور او رنگ شهی باید کرد

تیغ عشق و سر این نفس مقنع بخرد
زین سپس خدمت صاحب‌کلهی باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست
حذر از گردش چشم سیهی باید کرد

شب که‌خورشید جهانتاب نهان‌از نظر است
قطع این مرحله با نور مهی باید کرد

خوش همی میروی ای قافله سالار براه
گذری جانب گم کرده رهی باید کرد

نه‌همین صف‌زده مژگان سیه باید داشت
بصف دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگهی باید داشت
کشور خصم تبه از سپهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه **نشاط**
سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد

نظام وفا

نظام وفا فرزند میرزا محمود امام‌جمعهٔ کاشان است که بسال ۱۳۰۵ هجری قمری متولد شده است . وی سالها در دبیرستانهای پسرانه و دخترانه تدریس ادبیات فارسی را عهده‌دار بوده و بتربیت جوانان همت گماشته است .

قبله‌ی دلها

ایکه مأیوس از همه سوئی، بسوی عشق رو کن
قبله‌یٔ دلهاست اینجا ، هرچه خواهی آرزو کن
تا دلی آتش نگیرد ، حرف جانسوزی نگوید
حال ما خواهی اگر ، از گفته‌ی ما جستجو کن
زرد روئی در میان گلرخان عیب است بر من
روی زردم را بخون دیده گاهی شستشو کن
چرخ کجرو نیست تو کج بینی ای دور ازحقیقت
گر همه‌کس را نکو خواهی بروخودرا نکو کن
کشت تنهائی مرا ایدوست بر من رحمت آور
مردم از خاموشی ایدل ، با من آخر گفتگو کن
چون خیال دوست، من چیزی نشاط آور ندیدم
هر زمان فرسوده دل گشتی **نظاما** یاد او کن

عاقبت بینائی

ای خوشا عاشقی و مستی و بی پروائی
ای خوش از خون دل خویش قدح پیمائی
از دل من بکجا میروی ای غم دیگر
تو که هر جا روی آخر بر من باز آئی
شستم ازاشك وزخون‌رنگ وجلایش‌دادم
صورت عشق نبد ورنه بدین زیبائی
چشم از خواب عدم باز نکردم هرگز
دیدم اینست اگر عاقبت بینائی
پای در خانه‌ی بد نام **نظام** از چه نهی
نیستت گر بسر ایدل هوس رسوائی

نظامی گنجوی

حکیم ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید نظامی گنجوی بین‌سال‌های ۵۳۰ تا ۵۴۰ هجری قمری در شهر گنجه تولد یافت. بزرگترین داستانسرای ایرانی است ودرداستانهای بزمی ووصف مجالس عیش و نوش منحصر بفرد و مبتکراست ، **اسکندرنامه** راکه آخرین اثر اوست بسال ۵۹۷ هجری قمری بپایان رسانیده است. سال وفات **نظامی** را بین سالهای ۵۷۰ تا ٦۱۹ هجری قمری نوشته ومتذکرشده‌اند که ۸٤ سال در جهان‌زیسته‌است. مدفن **نظامی** درگنجه تااواسط عهد قاجاریه باقی بود ، بعد از آن رو بویرانی نهاد تا باز بوسیله‌ی‌دولت محلی آذربایجان‌شوروی مرمت شد. جمعی نیز معتقدند که مولد **نظامی** شهر قم است واین بدلیل دو بیت شعراست که‌بعضی ازمورخین می‌نویسند الحاقی است. **خمسهٔ نظامی** از معروفترین آثار منظوم ادبیات فارسی است.

رعایت دل

من آن‌نیم که تودیدی ، توآنی وبه ازآنی — ترا فزوده جمال و مرا نمانده جوانی
مگو که چون تو بهاری تبدلی نپذیرد — که هر چه بود بباغم ببرد باد خزانی
توئی خلیل و من آتش چرا نمیرم ، پیشت — من ار بمیرم شاید ، تو بایدم که بمانی
گرم شکسته بخوانی ، چرا شکسته نباشم — تن‌اینچنین که‌تودیدی،دل آنچنان که‌تودانی
بمردمی نه بفرمان ، رعایت دل ما کن — نگویمت بچه غایت ، بدانقدر که توانی
نظامی ازسرخدمت کمر به‌پیش تو بندد — که با وجود تو خواهد سعادت دوجهانی

نقوی

حمید نقوی ۰۰۰؟

با من

پریشان کن سر زلف سیاهت، شانه‌اش بامن
سیه زنجیر گیسو باز کن،دیوانه‌اش با من

که‌میگوید که‌می نتوان‌زدن، بی‌جام و پیمانه
شراب‌ازلعل گلگونت بده،پیمانه‌اش با من

مگر نشنیده‌ای گنجینه در ویرانه دارد جا
عیان کن گنج حسنت‌ای‌پری،ویرانه‌اش بامن

زسوزعشق لیلی‌درجهان،مجنون‌شد افسانه
تومجنونم بکن‌ازعشق‌خود،افسانه‌اش بامن

بگفتم‌صید کردی مرغ دل،نیکو نگهدارش
سر زلفش نشانم داد و گفتا: لانه‌اش با من

ز ترک می اگر رنجید از من، پیر میخانه
نمودم توبه‌زین‌پس،رونق میخانه‌اش بامن

نواب صفا

اسماعیل نواب صفوی متخلص به **صفا** یا **نواب صفا** متولد سال ۱۳۰۳ خورشیدی است. پدرش مرحوم **سیدمرتضی نواب صفوی‌صفائی** ازاجلهٔ دراویش **نعمت‌اللهی** بود که‌ازطرف‌مرحوم **ظهیرالدوله** لقب **نوابعلی** داشت. اجداد **نواب صفا** اصفهانی‌وازسلسلهٔ **صفویه** میباشند وبادودمان **نشاط** نیز پیوستگی نزدیك دارند.

عاشق تر

خدایا عاشقم عاشق ترم کن — سرا پا آتشم خاکسترم کن

سرم را همچو گل برسینه‌ات نه — اگر کامت ندادم پرپرم کن

دری بگشای از گلشن برویم — شبی با یاد خود همبسترم کن

دهی پند از چه بر صبر جمیلم — جمال خود نگه درساغرم کن

اگر در شاعری گمنام ماندم

بکار عاشقی نام آورم کن

من چیستم

من چیستم ؟ حکایت از یاد رفته‌ای — تصویری از جوانی بر باد رفته‌ای

صید ز دست رفته‌ی سربار زندگی — با پای خویش در پی صیاد رفته‌ای

من کیستم؟ زکوی مرادیکه جای‌تست — ناشاد باز گشته‌ای و شاد رفته‌ای

درشوره زار هجر تومحبوس مانده‌ای — در گلشن خیال تو آزاد رفته‌ای

کی دیده چشم کس بخرابات عاشقی؟ — چون من خراب آمده ، آباد رفته‌ای!

یاد **صفا** ز خاطره ها کی رود که گفت

من چیستم ؟ حکایت از یاد رفته‌ای!

نورالدین اصفهانی

نورالدین اصفهانی ۰۰۰؟

« از سفینه‌ی غزل صفحه‌ی ۹۵ »

بجان رسیده

جفا و جور تو باید کشید ، منکه کشیدم
طمع ز وصل تو باید برید ، منکه بریدم
ز پا برای تو باید فتاد ، منکه فتادم
بسر بکوی تو باید دوید ، منکه دویدم
بسینه داغ تو باید نهاد ، منکه نهادم
بدیده نقش تو باید کشید ، منکه کشیدم
بدل هوای تو باید نهفت ، منکه نهفتم
بجان بلای تو باید خرید ، منکه خریدم
ز دل برای تو باید گذشت، منکه گذشتم
بجان برای تو باید رسید، منکه رسیدم

وثوق الدوله

حسن وثوق «**وثوق‌الدوله**» فرزند مرحوم **میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه** و برادرمهتر مرحوم **احمد قوام** «**قوام‌السلطنه**» متولد سال ۱۲۹۲ هجری قمری است . **وثوق** مردی دانشمند و ادیب ومخصوصاً شاعری توانا بود و علاوه بر نظم ، در سایرفنون ادبی نیز تسلط داشت . درجوانی درشعر **ناصر** تخلص میکرد واشعاری که از وی باقی است نمونه‌ی ذوق سرشار و اطلاعات وسیع وی است . **وثوق‌الدوله** در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی به‌نمایندگی مبعوث و به‌سمت نایب‌رئیس اول مجلس انتخاب گردید وازسال ۱۳۲۷ هجری قمری تا اوائل دوران سلطنت **اعلیحضرت فقید** شانزده بار عهده‌دار وزارت و چند دوره هم بوکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و بین سالهای ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۹ هجری قمری دو نوبت به‌ریاست وزرائی رسید . وی زبانهای فرانسه وانگلیسی را میدانست تا جائی که به‌نکات و دقایق ادبی زبان‌های مزبور وقوف کافی داشت . در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بریاست **فرهنگستان ایران** منصوب شد و سالها دراین مقام انجام‌وظیفه‌میکرد. وفات **وثوق‌الدوله** بسال ۱۳۶۹ هجری قمری اتفاق افتاده است .

خوی تو

گر گذری هست و نه در کوی تست ، بر خطاست
ور نظری هست و نه بر روی تست ، نابجاست
آنکه بسنجید رخت را بماه ، ز اشتباه !
گفت که همسنگ ترازوی تست ، از تو کاست
وانکه بدان نرگس شهلای باغ ، بهر لاغ
گفت که چون نرگس جادوی تست ، بی حیاست
و آن گل صدبرگ و همه برگ و ساز ، گر نه باز
برگ و نوایش ز گل روی تست ، بینواست
شیوه‌ی بدخوئی و ناز و عتیب ، ای حبیب
گر همه گویند که آهوی تست ، این خطاست
خلق تو گر یکسره قهر است و کین ، دلنشین
یا همه گر جور وجفا خوی تست ، دلرباست
منع تو شوق آورد ای نوش لب ، در طلب
منع که از لعل سخنگوی تست ، اقتضاست

وحشی بافقی

وحشی بافقی در اواخر عهد **شاه اسماعیل اول صفوی** درقصبه‌ی بافق «بیست‌وچهارفرسنگی یزد» پا بجهان گذاشته و بسال ۹۹۱ هجری قمری جهان را بدرود گفته است. تاریخ تولد او را ۹۲۹ هجری قمری نوشته اند. شاهکار او **ترکیب‌بند** یست که در ادبیات فارسی بی همتا است.

یار دگر

روم بجای دگر دل دهم بیار دگر
هوای یار دگر دارم و دیار دگر

بدیگری دهم این دل که خوار کرده‌ی تست
چرا که عاشق تو دارد اعتبار دگر

میان ما و تو ناز و نیاز برطرف است
بخود تو نیز بده بعدازاین قرار دگر

خبر دهید بصیاد ما که ما جستیم
بفکر صید دگر باشد و شکار دگر

خموش، **وحشی** از انکار عشق او کاین حرف
حکایتی است که گفتی هزار بار دگر

وصال شیرازی

میرزا شفیع معروف به میرزا کوچک و متخلص به وصال شیرازی از شعرای دورهٔ فتحعلیشاه و محمد شاه قاجار است . وی بسال ۱۱۹۳ هجری قمری در شیراز متولد شد . وفات او بسال ۱۲٦۲ هجری قمری اتفاق افتاده است .

تضمین غزل معروف خواجه حافظ شیرازی :

«بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت»
«واندرآن برگ ونوا خوش‌ناله‌های زار داشت»

صاحبا در حالتی کاین سینه غم بسیار داشت
یادم آمد از سئوالی کان جناب اصرار داشت
در خصوص شعر **حافظ** زانکه فرمودی بمن
بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ درمنقار داشت
فکر بسیاری نمودم هیچ معلومم نشد
زانکه در شعرش نشان اسرارها بسیار داشت
نیمه شب غواص گردیدم به بحر **ابجدی**
تا به بینم این صدف آخر چه دُر دربار داشت
بلبلی برگ گلی شد **سیصد و پنجاه وشش**
با **علی** و با **حسین** و با **حسن** معیار داشت

برگ گل سبز است او دارد نشانی از **حسن**
زانکه در وقت وفاتش سبزی رخسار داشت
گل خودش سرخ است اودارد نشانی از **حسین**
زانکه در وقت شهادت عارض گلنار داشت
بلبلی باشد **علی** و از فراق این دو گل
روز و شب در سینه‌اش او ناله‌ی بسیار داشت
این حساب **ابجدی** و این حساب رؤیتی
مدعی بر گو به‌بینم این کدام انکار داشت
در حقیقت شعر **حافظ** خوب سنجیدی **وصال**
پای بندی در معانی گو که این انکار داشت

شاعر در بیت پنجم این غزل کلمات بلبلی برگ گلی را که مطابق حروف ابجد با سیصدو پنجاه و شش برابر است، با کلمات علی و حسن و حسین تطبیق داده است. برای اطلاع بیشتر در خصوص حروف ابجد به‌کلمه‌ی ابجد در لغت نامه‌ی همین کتاب مراجعه شود.

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف اصفهانی بیشتر بواسطهٔ **ترجیع بندی** که در توحید سروده ودرمیان آثار ادبی ایران بی نظیر میباشد معروف است . **هاتف** بزرگترین ومشهورترین شاعر دورهٔ **افشاریه وزندیه** بوده و بسال ۱۱۹۸ هجری قمری مقارن تشکیل دولت **قاجاریه** در ق. وفات یافته است .

چهره‌ی زرد من

چه شود بچهرهٔ زرد من نظری ز برای خدا کنی
که اگر کنی ، همه دردمن ، بیکی نظاره دوا کنی
توشهی و کشور جان ترا ، تومهی وملك جهان ترا
ز ره کرم چه زیان ترا ، که نظر بحال گدا کنی
ز تو گر تفقد وگرستم، بود این عنایت وآن کرم
همه از توخوش بود ای صنم، چه‌جفا کنی چه‌وفا کنی
توکمان کشیده ودر کمین، که زنی به‌تیرم ومن غمین
همه‌ی غمم بود از همین، که خدا نکرده خطا کنی
همه‌جا ، کشی می لاله گون ، ز ایاغ مدعیان دون
شکنی پیاله‌ی ما که خون ، بدل شکسته‌ی ما کنی
توکه **هاتف** ازدرش این‌زمان،روی‌ازملامت‌بیکران
قدمی نرفته ز کوی آن ، ز چه رو بسوی قفا کنی

هلالی جغتائی

بدرالدین یا **نورالدین هلالی جغتائی** یکی ازبزرگترین شاعران اواخر قرن نهم واوایل قرن‌دهم هجری‌قمری بوده‌است . اصلش ازاستراباد است ، اما مینویسند که تمام ویا قسمتی از عمر خود را درهرات گذرانیده وازتربیت‌یافتگان **میرعلیشیر نوائی** بوده . **امیرعلیشیر** در **مجالس النفائس** نوشته است : « از مردم ترک است و حافظه‌اش خوبست ، طبعش نیز برابر حافظهٔ او هست ، خیال سبق دارد ، امیداست که توفیق یابد . » مثنوی‌هائی بنام‌های : **شاه و درویش** ، **صفات العاشقین** و **لیلی و مجنون** از او باقی‌است . مرگ وی بسال ۹۳۶ هجری قمری اتفاق افتاده وداستان آن چنین است که‌چون‌درخدمت **ابوالغازی‌عبیدالله‌خان** بن **محمود ازبک** پنجمین‌پادشاه‌ازسلسله‌ی **شیبانیان ازبک** قدرومنزلتی‌قابل ملاحظه داشت، مورد حسد **مولانا بقائی لنگ** و **مولانا شمس‌الدین قهستانی** که درخدمت آن **خان** در هرات بودند قرارگرفت ، و وی را متهم کردند که اهل تشیع است و **عبیدالله خان** را هجو گفته ، پس **خان** دستور داد تا شخصی بنام **سیف‌الله** وی را در چهارسوق شهر هرات بقتل‌رسانید . تحقیقاً نمیتوان گفت‌که **هلالی** پیرو کدامیك از طرق تشیع و یا تسنن بود ، و چنان مینماید که به مقتضای زمان

باین سو و آن سو متمایل میشده است . مؤلف **حبیب السیر** مینویسد : «**مولانا نورالدین هلالی** زبده‌ی شعرای زمان و عمده‌ی بلغای دورانست .» دیوان **هلالی** با تصحیح ومقابله و مقدمه‌ی **استاد سعید نفیسی** چاپ ومنتشر گردیده .باید دانست که اشتهار عمده‌ی این شاعر درشعر ، بغزلیات اوست.

دوست میدارم ترا

ترک یاری کردی و من همچنان ، یارم ترا
دشمن جانی و از جان ، دوست تر دارم ترا
گر بصد خار جفا ، آزرده سازی خاطرم
خاطر نازك به برگ گل ، نیازارم ترا
قصد جان کردی که یعنی : دست کوته کن ز من
جان بکف بگذارم و از دست نگذارم ترا
گر برون آرند جانم را ز خلوتگاه دل
نیست ممکن جان من ، کز دل برون آرم ترا
یك دو روزی صبر کن ، ای جان بر لب آمده
زانکه خواهم در حضور دوست ، بسپارم ترا
اینچنین کزصوت مطرب ، بزم عیشم پرصداست
مشکل آگاهی رسد ، از ناله‌ی زارم ترا
گفته‌ای : خواهم **هلالی** را بکام دشمنان
این سزای من، که با خود ، دوست میدارم ترا

بیش تر از پیش تر

تا ز خط عنبرین ، حسن توشد بیش‌تر
عاشق روی توام ، بیش‌تر از پیش‌تر
ای بتو میل دلم ، هر نفسی بیش تر
خوبی تو هر زمان ، بیش‌تر از پیش‌تر
پرسش اگر میکنی ، عاشق درویش را
از همه عاشق ترم ، وز همه درویش‌تر
با غم ایوب نیست ، رنج مرا نسبتی
صبرم ازو کمتر است ، دردم ازاو بیش‌تر
عشق تو اندیشه را ،سوخت، که‌رسواشدم
ورنه کس ازمن‌نبود ، عاقبت اندیش‌تر
کیش بتان کافریست ، مذهب ایشان ستم
وآن بت بدکیش من ، ازهمه بد کیش‌تر
غمزه زنان آمدی ، سوی هلالی بناز
سینه‌ی او ریش بود، آه ! که‌شدریش‌تر

شب تار شاعر

دوشینه کجا رفتی و مهمان که بودی ؟
دل بی‌تو بجان‌بود ، توجانان که بودی ؟
این‌غصه مرا کشت که : غمخوار که گشتی ؟
وین‌دردمراسوخت که : درمان که بودی ؟
با خال سیه ، مردم چشم که شدی باز ؟
با روی چومه ، شمع شبستان که بودی ؟
ای دولت بیدار ، به پهلوی که خفتی ؟
وی بخت گریزنده ، بفرمان که بودی ؟
شوری بدل سوخته افتاد ، بفرما :
امشب نمك سینه‌ی بریان که بودی ؟
من با دل آشفته چه دانم که : تو امشب
جمعیت احوال پریشان که بودی ؟
دور از تو سیه بود ، شب تار هلالی
ای ماه ، تو خورشید درخشان که بودی ؟

همائی

استاد جلال‌الدین همائی «سنا» متولد شب چهارشنبه‌ی غره‌ی رمضان سال ۱۳۱۷ هجری قمری فرزند **میرزا ابوالقاسم** متخلص به **طرب** و نواده‌ی **همای شیرازی** شاعر عارف شهیر قرن سیزدهم هجری قمری است. **استاد همائی** علوم مقدماتی را نزد پدر خود و فنون شعری را نزد عموی خود **میرزا محمد سها** آموخت و بعد از طی شدن مراحل مقدماتی به **دبیرستان قدسیه‌ی** اصفهان رفت و تحصیلات جدید را در آن مدرسه بپایان رسانید و بعد از آن به مدارس قدیمه رفت و مدتی حدود ۲۰ سال در مدرسه‌ی **نیماورد** اصفهان طلبه‌ی حجره نشین بود و به تعلیم و تعلم اشتغال داشت و علوم معقول و منقول و ادبیات عرب را نزد فضلای عصر فرا گرفت، در فقه و اصول تا حد اجتهاد ازچند مرجع تقلید اجازه دارد و در فلسفه و علوم ریاضی قدیم و عرفان هم مستغنی و از استادان ومدرسان این علوم است. تا چندی پیش استاد فقه دانشکده‌ی حقوق و استاد ادبیات فارسی و عربی دانشکده‌ی ادبیات و دوره‌ی دکترای ادبیات فارسی بوده. از تألیفات وی میتوان **تاریخ اصفهان** در ده جلد «که هنوزچاپ نشده» **غزالی نامه**، **کتاب التفهیم بیرونی**، **مصباح‌الهدایه** «در عرفان و تصوف»، یکدوره **فلسفه** بفارسی، **معانی بیان فارسی** و یکدوره **تاریخ ادبیات ایران** را که در پنج جلد است و ۲ جلد آن بطبع رسیده‌است، نام برد. **استاد جلال‌الدین همائی** تحقیقاً وبدون شک از بزرگترین دانشمندان وادبا ومحققین ایران است.

تاج و تیغ

تاجم نمیفرستی ، تیغم بسر مزن
مرهم نمیگذاری ، زخم دگر مزن

مرهم نمی‌نهی ، بجراحت نمك مپاش
نوشم نمیدهی ، بدلم نیشتر مزن

بر فرق او فتاده ، بنخوت لگد مکوب
سنگ ستم، بطایر بی بال‌و پر مزن

بر ، نامه‌ی امید فقیران ، قلم مکش
بر ، ریشه‌ی حیات ضعیفان ، تبر مزن

گیرم تو خود ز مردم صاحب نظر نئی
از طعنه تیر، بر دل صاحب نظر مزن

تاکم‌خوری لگد زخروسرزنش زخار
گوسبزه اززمین‌وگل‌ازشاخ‌سر مزن

تا غنچه لب گشود ، سر خود بباد داد
ای آفتاب ، دم به نسیم سحر مزن

چون کوه پا بجای، نگه دار خویش‌را
چوباد هرزه‌گرد، بهر بام و در مزن

خواهی که‌این دو روزه‌سفر بی‌خطر بود
با رهزنان ، قدم بره پر خطر مزن

اینجا نوای بلبل وبانگ زغن یکیست
ای عندلیب ، نغمه از این بیشتر مزن

تا بگذری بخیر ، از این رهگذر سنا
با رهروان کوی دم از خیروشر مزن

یغمائی

حبیب یغمائی فرزند **حاجی میرزا اسدالله** از خاندان **یغمای جندقی** است و بسال ۱۲۸۰ خورشیدی متولد شده ، مدتها در ادارهٔ نگارش وزارت فرهنگ مدیر **مجلهٔ آموزش و پرورش** بود . اکنون مدیر و صاحب امتیاز **مجلهٔ یغما** است . وی در شعر **حبیب** تخلص میکند .

جوانی

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را　　چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را
بود خوشبختی اندر سعی و دانش در جهان، اما　　در ایران پیروی باید قضای آسمانی را
بقطع رشته‌ی جان عهد بستم بارها با خود　　بمن آموخت گیتی سست عهدی، سخت جانی را
بجوید عمر جاویدان هر آنکو همچو من بیند　　بیك شام فراق اندوه عمر جاودانی را
کی آگه میشود از روزگار تلخ ناکامان　　کسی کو گسترد هر شب بساط کامرانی را
بدامان خون دل از دیده افشاندن کجا داند　　بساغر آنکه میریزد ، شراب ارغوانی را
وفا و مهر کی دارد **حبیبا**، آنکه میخواند؟
باسم ابلهی رسم وفا و مهربانی را

عشق و امید

بروزگار جوانی درود باد درود　　که دوره‌ی خوش من دوره‌ی جوانی بود
نبود انده بود و نبود و خوش بودم　　خوشست هر که نباشد بفکر بود و نبود
امید داشتم و عشق داشتم آری　　قبای هستی ازاین هردو تار دارد و پود
هزارها بدلم بود آرزو ، لیکن　　«فرشته ایست براین بام لاجورد اندود»
فلك بعمر من افزود و از نشاطم کاست
زمانه کاست ز شادی و بر غمم افزود

یغمای جندقی

میرزا ابوالحسن یغمای جندقی متولد سال ۱۱۹۶ هجری قمری ، ازاهالی جندق و بیابانک است . وی از هفت سالگی بفرزندی **امیراسماعیل خان عرب** حاکم جندق و بیابانک پذیرفته شده . این شاعر سواری و تیراندازی میدانسته و پس از چندی بمنشی گری حاکم رسیده است . درجنگی که اتفاق افتاد **امیراسماعیل خان‌عرب** شکست خورد و **یغما** را نزد **سردار ذوالفقار خان سمنانی** بردند ومدتی منشی وی بود وچون **ذوالفقارخان** مردی تندخوبود **یغما** محض مشغولیت خاطر وجلب رضایت او غزلیات و ابیات تعرض آمیز میسرود و مجموعه‌ای که بنام **سرداریه** سروده بهمین مناسبت است . بیشتر اشتهار **یغما** بواسطهٔ افراط در هزل وهجو است . پس از مرگ **ذوالفقارخان** ، **یغما** بتهران آمد و توسط **حاجی میرزا آقاسی** به **محمد شاه قاجار** معرفی شد و در دربار صاحب نام و نشان گردید . مؤلف **تذکرهٔ دلگشا** او را «شخصی مهربان ودوست‌داشتنی وجوانی‌خوش‌طبع وفصیح که ابداً بفکر جمع آوری آثار خود نیست» معرفی‌مینماید. وفات اورا بسال ۱۲۷۶ هجری‌قمری نوشته‌اند . «**سردار ذوالفقار خان سمنانی** که در بالا مذکور افتاد ، از خوانین و متمولین سمنان ودامغان وسنگسر بوده است .»

دست

نگاه کن که نریزد دهی چو باده بدستم
فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم

کنم مصالحه یکسر بصالحان می کوثر
بشرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم

ز سنگ حادثه تا ساغرم درست بماند
بوجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم

چنین که سجده برم بی‌حفاظ پیش جمالت
بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم

کمند زلف بتی گردنم ببست بموئی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم

نه شیخ میدهدم توبه و نه پیر مغان می
زبسکه توبه‌نمودم ، زبسکه توبه شکستم

زگریه آخرم این شد نتیجه در پی زلفش
که درمیان دو دریای خون فتاده نشستم

ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست‌وگفت قیامت بقامتی است که هستم

نداشت خاطرم اندیشه‌ای ز روز قیامت
زمانه داد بدست شب فراق تو دستم

بخیز از بر من ، کز خدا وخلق ، رقابت
بس‌است کیفر این یك نفس که باتو نشستم

حرام گشت به **یغما** بهشت روی تو روزی
که دل بگندم آدم فریب خال تو بستم

درد دل ناگفته

بجانان‌درد دل ناگفته‌ماند ای‌نطق، تقریری
زبانرانیست یارای سخن ای‌خامه، تحریری

رقم کردم زخون دیده شرح روزهجران را
بسوی او ندارم قاصدی ای باد شبگیری

تماشا برده ازجا پای‌شوقم جلوه‌ای، ای‌رخ
ز تنهائی‌دلم دیوانه شد ای زلف، زنجیری

بود ، کان مه بفریادم‌رسد؟ امدادی ای‌افغان
بود، کان سنگدل رحمی کند؟ای‌ناله، تأثیری

بیك زخم از توقانع نیستم تعجیلی ای‌صیاد
بجان مشتاق زخم دیگرم ای عمر، تأخیری

به‌بخت‌خصم گردی‌چندطالع،شرمی‌ای‌کوکب
روی‌تاکی خلاف رأی‌من ای چرخ، تغییری

بکار خود نکو درمانده **یغما** پندی ای ناصح
جنونم ساخت رسوای جهان ای عقل، تدبیری

غزل میروی که در صفحه‌ی ۹۱ بنام

عماد خراسانی ضبط گردیده،

از حسین معنوی است.

اشعار گوناگون

شصت قطعه شعر

از چهل و پنج شاعر

یک هزار و یکصد بیت

اشعار جاویدان پارسی

سرایندگان اشعار گوناگون

۱ ـ اشتری ـ اسدالله
۲ ـ اشتری ـ علی «فرهاد»
۳ ـ افشار ـ دکتر محمود
۴ ـ ایرج میرزا
۵ ـ باستانی پاریزی
۶ ـ بدری قریب
۷ ـ بهار «محمد تقی ملک‌الشعرا»
۸ ـ بهائی ـ شیخ محمد عاملی
۹ ـ پروین اعتصامی
۱۰ ـ تفضلی ـ جهانگیر «آسمان»
۱۱ ـ تمیمی ـ فرخ
۱۲ ـ توللی ـ فریدون
۱۳ ـ جامی
۱۴ ـ جاوید ـ هاشم
۱۵ ـ حمیدی ـ دکتر مهدی
۱۶ ـ خانلری ـ دکتر پرویز ناتل
۱۷ ـ دانش بزرگ نیا
۱۸ ـ دقیقی
۱۹ ـ دهخدا ـ علی‌اکبر
۲۰ ـ رعدی آذرخشی ـ دکتر غلامعلی
۲۱ ـ رودکی
۲۲ ـ رهی معیری
۲۳ ـ سنائی غزنوی
۲۴ ـ شایگان ـ دکتر سید علی
۲۵ ـ شیخ‌الرئیس قاجار
۲۶ ـ صهبا ـ ابراهیم
۲۷ ـ ضیائی سبزواری
۲۸ ـ علی‌آبادی ـ دکتر محمد حسین
۲۹ ـ عنصری
۳۰ ـ عیوقی
۳۱ ـ فرخی سیستانی
۳۲ ـ فردوسی طوسی
۳۳ ـ فروغ فرخزاد
۳۴ ـ فقیر دهلوی
۳۵ ـ گلچین گیلانی ـ دکتر مجدالدین میر فخرائی
۳۶ ـ مشیری ـ فریدون
۳۷ ـ مولوی
۳۸ ـ مؤید ثابتی
۳۹ ـ نادرپور
۴۰ ـ نظامی گنجوی
۴۱ ـ وحشی بافقی
۴۲ ـ وحید قزوینی ـ میرزا طاهر
۴۳ ـ هاتف اصفهانی
۴۴ ـ ناشناس «لاادری»

اشتری

اسدالله اشتری ۰۰۰؟

نقل از مجله‌ی اطلاعات ماهانه
سال‌دوم شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۴۹

ای دوست مرا بخاطر آور!

هر سال چو نوبهار خرم		بیدار شود ز خواب نوشین
تا باز کند بروی عالم		دیباچه‌ی خاطرات شیرین
از لاله دهد بسبزه زیور
ایدوست مرا بخاطر آور!

هر مه شب چارده چو ریزد		مه اشک ز دیدگان نمناک
وز روزنه گرد نقره بیزد		بر چهر و جبین مردم خاک
آفاق جهان کند منور
ایدوست مرا بخاطر آور!

هر هفته شوی بباغ اندر		بینی گل سرخ نوشکفته
آنگاه پس از دو روز دیگر		پژمرده شده بباد رفته
در دامن خاک گشته پرپر
ایدوست مرا بخاطر آور

هر روز بشاخه‌ی گل زرد		پروانه چو بال و پر فشاند
یابلبلی از درون پر درد		فریاد کند، ترانه راند
خواند غزلی چو آب از بر
ایدوست مرا بخاطر آور!

هرساعت خوش که گشت معدوم	شب جلوه نمود صبح صادق
شد صاف افق چو آه مظلوم	وز لطف هوا چو اشك عاشق

هر سوی، فرشته بال گسترد
ایدوست مرا بخاطر آور!

هر لحظه نسیم عنبر آمیز	آورد پیام آشنائی
یا نی بنوای رقت انگیز	نالید ز رسم بی وفائی

ور، مویه بدل فکند آذر
ایدوست مرا بخاطر آور!

اشتری

علی اشتری «فرهاد»

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۹۰ مندرج است.

منتخبی از قطعه‌ی دود سیگار

من دل به نگاه دوست بسته | عهد همه غیر او شکسته
تا بوسه زنم بروی ماهش | شرم آمده بودم از نگاهش
لختی متفکر ایستادم | سیگار بکنج لب نهادم
از شیفتگی زدم بناچار | لرزنده دولب، دمی بسیگار
زان سوخته، دود دل کشیدم | در حلقه‌ی چشم او دمیدم
چون بست بناز، دیدگانش | یك بوسه ربودم از دهانش
از غایت شرم بی تأمل | بنشست میان سبزه چون گل
پیدا ز نگاه آن پریچهر | آمیخته راز و رنجش ومهر
در دیده ز ناز آیتی داشت | زیبائی او حکایتی داشت
میکرد صبا ز روی مستی | بر کاکل او دراز دستی

بر طره‌ی او چو باد میخورد
بر چهره‌ی من پناه میبرد

افشار

دکتر محمود افشار فرزند مرحوم محمد صادق **افشار یزدی** بسال ۱۳۱۳ هجری‌قمری در شهر یزد چشم بدنیا گشود پس‌از تحصیل علم حقوق باروپا سفر کرد ودر دانشگاه لوزان بتحصیل‌علوم سیاسی پرداخت و باخذ درجهٔ دکتری نائل آمد و رسالهٔ دکترای خود را در بارهٔ «سیاست روس و انگلیس درایران» نوشت وبسال ۱۳۰۵ خورشیدی **مجله‌ی سیاسی وادبی آینده** را درتهران منتشر کرد ومدت دو سال نشر آن ادامه داشت و دو باره بسال ۱۳۲۳ خورشیدی بانتشار مجدد آن دست زد وسپس درمحاق تعطیل افتاد . میتوان گفت **مجله‌ی آینده** ازبهترین وپرمغزترین مجلاتی است که تا بحال درایران وبزبان فارسی منتشرشده است .

مجله‌ی آینده از اواخرسال ۱۳۳۸ خورشیدی نیز دوباره منتشرشد که هنوزهم درحال انتشار است و اداره‌ی آن بعهده‌ی شرکتی است که از طرف **دکتر افشار** برای همین مقصود ایجاد گشته است .

ایرج افشار که از محققین و متتبعین جوان معاصر است ، فرزند **دکتر محمود افشار** و از مدیران انجمن کتاب است، مجله‌ی **راهنمای کتاب** نشریه‌ی آن انجمن میباشد .

شراب یا «شر آب»

چه هستی ؟ گفتمش ای باده‌ی ناب
که بردی ازسرم هوش، ازدلم تاب
بگفتا : شاخه‌ای ناچیز بودم
مرا دهقان فروزد بر لب آب
نهالی گشتم و زان پس درختی
چوزلف دختران پرپیچ و پر تاب
برآوردم چو مروارید، خوشه
همه چون دانه‌های در خوشاب
مرا کندند و بردند و نهفتند
بخمی در اطاقی ، قفل بر باب
شدم زیباتر و سرمست و دلبر
پس‌ازچندی که‌سر بر کردم‌ازخواب
به نسبت چون بود کار زمانه
بخواننده شراب و گاه : «شر-آب»

دو نارنج

دو نارنجم آورده بودند روزی
یك از بوستان و یك از دلستانم
یکی را بصد گونه اندوه و محنت
بپرورده در بوستان باغبانم
یکی را بصد ناز و با ناز نینی
فرستاده آن دلبر مهربانم
ببوئیدم و هر دو را شکر گفتم
یکی با دل خود ، یکی با زبانم
نهادم یکی را ببالای میزی
یکی را گرفتم ببر همچو جانم
پراکند عطری و شوری و شوقی
یکی در مشامم ، یکی در روانم
یکی‌را نه بویم نه ، در دست‌گیرم
دمی نیز نبود نگاهی بر آنم
یکی را زشوقی که دارم ببویش
از این دست ، بادست دیگرستانم
میان دو نارنج همرنگ و هم بو
چه فرقست آخر ، ندانم ، ندانم
که یکرا فزونست هم‌رنگ وهم‌بو
به پیش مشامم ، بر دیدگانم
بپرسیدم احوال هر یك از آن دو
که گویند از خویشتن داستانم
بپاسخ چنین گفت نارنج اول
که : من ناز پرورده‌ی بوستانم
دگر گفت : من نیز آیم ز بستان
وگر بیشتر زین بجوئی نشانم
مرا چیده ز آنجای ، دستی که دانی
فرستاده‌ی دست آن دلستانم

ایرج میرزا

ایرج میرزا «**جلال الممالک**» فرزند **غلامحسین میرزا** بسال ۱۲۹۱ هجری قمری در تبریز از مادر بزاد. در سال ۱۳۰۹ هجری قمری ازطرف **ناصرالدین شاه قاجار** بلقب **صدرالشعرا** ملقب گردید. وی بزبانهای فرانسه، روسی و ترکی آشنائی داشت. **ایرج میرزا** ازبزرگترین شعرای معاصر بشمار میرود و باید گفت بعضی اشعارش از شاهکارهای ادبی جدید ایران است. این شاعر بسال ۱۳۴٤ هجری قمری بسکتهٔ قلبی در گذشت و او را در جوار قبر مرحوم **ظهیرالدوله** بین تجریش ودربند بخاک سپردند.

مادر

گویند مرا چو زاد مادر　　پستان بدهن گرفتن آموخت
شبها بر گاهوارهٔ من　　بیدار نشست و خفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من　　برغنچهٔ گل شکفتن آموخت
یك حرف و دو حرف بر زبانم　　الفاظ نهاد و گفتن آموخت
دستم بگرفت و پا بپا برد　　تا شیوهٔ راه رفتن آموخت

پس هستی من ز هستی اوست
تا هستم و هست دارمش دوست

قلب مادر

داد معشوقه بعاشق پیغام　که کند مادر تو با من جنگ
هر کجا بیندم از دور کند　چهره پرچین وجبین پرآژنگ
با نگاه غضب آلوده زند　بر دل نازك من تیرخدنگ
از در خانه مرا طرد کند　همچوسنگ از دهن قلماسنگ
مادر سنگدلت تا زنده است　شهد در کام من و تست شرنگ
نشوم یکدل و یکرنگ ترا　تا نسازی دل او ازخون رنگ
گر تو خواهی بوصالم برسی　باید این ساعت بی خوف ودرنگ
روی و ، سینهٔ تنگش بدری　دل برون آری از آن سینهٔ تنگ
گرم و خونین بمنش باز آری　تا برد زآینهٔ قلبم زنگ
عاشق بی خرد ناهنجار　نه، بل آن فاسق بی عصمت وننگ
حرمت مادری از یاد ببرد　خیره ازباده و دیوانه ز بنگ
رفت و مادر را افکند ، بخاک　سینه بدرید ودل آورده بچنگ
قصد سر منزل معشوقه نمود　دل مادر بکفش چون نارنگ
از قضا خورد دم در بزمین　واندکی رنجه شد اورا آرنگ
واندل گرم که جان داشت هنوز　اوفتاد از کف آن بی فرهنگ
از زمین بازچوبرخاست ، نمود　بی برداشتن آن آهنگ
دید کز آن دل آغشته بخون　آید آهسته برون این آهنگ

آه ! دست پسرم یافت خراش
وای پای پسرم خورد بسنگ

سنگ مزار

ای نکویان که در این دنیائید
یا از این بعد بدنیا آئید
اینکه خفته است در این خاک منم
ایرجم ، ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهانست اینجا
یك جهان عشق نهانست اینجا
عاشقی بود بدنیا فن من
مدفن عشق بود مدفن من
آنچه از مال جهان هستی بود
صرف عیش و طرب و مستی بود
هر کرا روی‌خوش وخوی نکوست
مرده و زنده‌ی من عاشق اوست
من همانم که در ایام حیات
بی شما صرف نکردم اوقات
گر چه امروز بخاکم مأواست
چشم من باز بدنبال شماست
بگذارید بخاکم قدمی
بنشینید بر این خاک دمی
گاهی از من بسخن یاد کنید
در دل خاک دلم شاد کنید

باستانی پاریزی

محمد ابراهیم باستانی پاریزی
شرح‌حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۰ مندرج است.

دسته گل

تو ای مه روی مو بور شناگر — که برگیسویت از زر، آب دادی
مرا در آتش افکندی که، در آب — بدان دو نرگس تر، آب دادی
برهنه از چه افتادی در استخر
عجب دسته گلی، بر آب دادی!

بدری قریب

بدرالزمان قریب متولد سال ۱۳۰۹ خورشیدی‌فرزند **ضیاءالدین قریب** فارغ التحصیل دانشکدهٔ ادبیات است . این خانم به زبانهای انگلیسی ، فرانسه وعربی آشنائی دارد .

بر مزار حافظ

بر مزار **حافظ** امشب عشق بر پا کرده بزمی
سینه میسوزد چو شمعی دیده میبارد گلابی
زهره میخواند بچنگ شعر افسونگر سرودی
ساقی مهتاب میریزد بجام دل شرابی

☆

ماهتاب از بوسه‌ی **حافظ** خیال انگیز گشته
سرومست از بوسه‌ی مهتاب افسون خیز گشته
روح من ازبوسه‌ی شعر تو سرمست و سبك بی
همچو می از ساغر مسحور تن لبریز گشته

☆

حافظ امشب با تو دارم داستان جانگدازی
ماجرای تلخ کامیهای عمر بی نصیبی
دردناك افسانه‌ی افسون قلب پاکبازی
پای بند رشته‌ی مهری ، گرفتار فریبی

خیز و در آئینه‌ی اشکم، نظر کن داستانم
در تف آهم ببین ، خورشید عشق سینه سوزم
بحر طوفانزای عمرم ، موج خون پالای دردم
آسمان رنگ رنگ روزگار غم فروزم

✩

من نه آن سنگم که با سیل قضا خامش نشینم
موج بی تابم که تن از بند پستی میرهانم
میخورم بر صخره‌های رنج و درد اما سبکسر
باز برمیگردم و در تنگنا ، ره میگشایم

✩

آرزو بودم ، سراپا تاختم هر دم بسوئی
گرد دنیا گشتم اندر جستجوی رنگ و بوئی
رنگ و بو هرگزنشد آغشته با سرکش سرشتم
ساختم با انتظاری سوختم در آرزوئی

✩

نکته‌ای استاد عشق آموختم از راز پنهان
تا ندارم فاش آنرا ، مُهر بر بستم زبانرا
کاروان رفت و من از بس کُندگامم باز ماندم
ای نسیم شوق رحمی ، ماندگان کاروانرا

✩

من چراغی بودم افتاده بدست تیره رائی
تا نمایم راه او، در تند باد غم نشستم
سینه را کردم سپر در سنگباران حوادث
از خطر آسودم اما شیشه‌ی دل را شکستم

نغمه بودم در گلو وز هم شکستم ناله گشتم
خنده بودم گمشدم در سیل اشك بی قراری
نغمه بودم ناله گشتم ، خنده بودم گریه گشتم
چیست آخر سرنوشتم ، زین پریشان روزگاری

☆

قطره‌ای بودم ز ابر شوق بر دریا فتاده
خون دل خورده ، بموج رنج ومحنت سر نهاده
تشنه بر دریا رسیده ، زهر سختی‌ها چشیده
باز گشته تشنه‌تر ، دیرینه شوق از دست داده

☆

در دیار آشنا نا آشنا ماندم زمانی
زآشنایان دور ، با نا آشنا دمساز گشتم
مرغ رؤیایم ، که زهر آلود تیر رشگ خوردم
خار غم بوسیدم و مستانه در پرواز گشتم

☆

سردیم منگر که روزی آتشین دل شعله بودم
زان جهد رنگ فروغی از دل خاکستر من
سنگ خاموشم که بر گور تمنا خفته باشد
گر چه لالم نقش رویم فاش دارد گوهر من

بهار

محمد تقی ملک‌الشعرا

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۸ مندرج است.

هشت شاعر در عرب و عجم

هشت تن در هشت معنی شهره‌اند اندر ادب
چار **شاعر** در عجم پس چار **شاعر** در عرب
در گه رامش **زهیر** و **نابغه** هنگام خوف
گاه کین **اعشی قیس** و **عنتره** گاه غضب
ور ز اشعار عجم خواهی و استادان خاص
رو ز شعر چار تن کن چار معنی منتخب
وصف را از **طوسی** واندرز را از **پارسی**
عشق را از **سجزی** و هجو از **ابیوردی** طلب
اولی وصفی حقیقی دومی پندی دقیق
سومی عشقی طبیعی چارمی هجوی عجب*

پست‌ترین پستی‌ها

ای برادر ! ز بهر لذت نفس　　سر ز هر شهوتی که هست مکش
از زنا و لواط ، روی متاب　　وز شراب و قمار دست مکش
غسل جز در زلال خمر مکن　　مسح جز بر کدوی مست مکش
چرس و تریاك و شیره را با هم　　کمتر از صد هزار بست مکش
از بدی کن هر آنچه خواهی لیک
منت از مردمان پست مکش

* چهار شاعر عجم بترتیب عبارتند از : فردوسی ، سعدی ، فرخی و انوری و چهار شاعر عرب ، که از گویندگان دوران جاهلیت و قبل از اسلامند شرح حالشان در آخر کتاب در بخش نامها و توضیحات مندرج است.

بهائی «شیخ محمد عاملی»

شیخ بهاءالدین محمد العاملی مشهور به شیخ بهائی فرزند حسین بن عبدالصمد که از فقهای مذهب شیعه بود ، در غروب روز پنجشنبهٔ هفدهم ذی‌الحجهٔ سال ۹۵۳ هجری قمری درشهر تاریخی بعلبک ، لبنان ، پا بعرصهٔ گیتی نهاد . چون در آنوقت دولت عثمانی نسبت باقلیتهای مذهبی رفتار خوشی نداشت و مخصوصاً با شیعیان بیمهری میکردند ، ناچار شیعیان جبل عامل تصمیم گرفتند ازخاك عثمانی مهاجرت کنند ، از آنجمله پدر شیخ بهائی بود که بقزوین پایتخت آنروز ایران آمد و مورد تفقد شاه طهماسب قرار گرفت . پس از اینکه شاه عباس کبیر بسلطنت رسید پایتخت ایران باصفهان منتقل شد و ایران عظمت فوق العاده‌ای یافت. در این موقع بود که شیخ بهائی پس از مرگ پدر مقرب دربار شاه عباس کبیر شد و بامر شاه با دختر شیخ علی منشار ، شیخ الاسلام ایران ازدواج کرد . همینکه شیخ علی وفات کرد شیخ بهائی جانشین او یعنی شیخ الاسلام گردید . چون شیخ بهائی حکیم وعارف وفقیه وادیب وریاضیدان عصرخویش بشمارمیرفت ومیتوانست از هر مقوله‌ای سخن بگوید ، لذا شاه عباس علاوه بر منصب شیخ‌الاسلامی منصب وزیر درباری وریاست تشریفات و ندیمی پادشاه را هم باو واگذار کرد . شیخ بهائی علاوه برعلوم شرعی در ریاضیات وفیزیك

و هندسه و مکانیك و نجوم هم دست داشته چنانکه
بدستور **شاه عباس** تقسیم‌نامه‌ای برای آب زاینده
رود نوشت ، که هنوز رونوشت آن تقسیم نامه که
از روی اصول علمی نگاشته شده در ادارهٔ دارائی
اصفهان موجود است . تألیفات **شیخ بهائی** در
فقه ، ادبیات ، ریاضیات و عرفان بسیار است . از
تألیفات او یکی **جامع عباسی** است که بامر **شاه
عباس کبیر** دراحکام فقه مذهب شیعهٔ جعفری تألیف
نموده ودیگر کتاب **نان وحلوا** که حکایات شیرین
منظوم دارد و همچنین کتاب **کشکول و شیر وشکر**
او قابل ذکر است . بنای گرمابه‌ای را که گویند
آب آن فقط با یك شمع کوچك گرم میشده است
به وی منسوب میدانند . راجع بوفات **شیخ بهائی**
مینویسند : روزی با جمعی ازدوستان بزیارت اهل
قبور رفت ، ناگهان بهمراهان گفت «شنیدید؟» آنها
اظهار تعجب کردند . **شیخ** از همانموقع معاشرت
دور و نزدیك را ترك گفته بگوشه نشینی پرداخت
چندی بعد کسالتی عارض او شد و پس از هفت روز،
بروزسه‌شنبهٔ دوازدهم شوال سال ۱۰۳۰ هجری قمری
در شهر اصفهان بدرود زندگی گفت . جنازه **شیخ**
را بجامع عتیق اصفهان بردند و با آب چاه غسل
دادند وبیش ازصد هزارنفر بر او نماز کردند و بنا
بوصیت ، جسدش را از اصفهان بمشهد حمل کرده ،
درخانه‌ای که خود در آنجا برای همین مقصودخریده
بود بخاك سپردند . اکنون مزار **شیخ** از طرفی
بصحن جدید ، ازسوئی باطاق تشریفات آستانقدس
رضوی وازسمتی بموزهٔ آستانه راه دارد ، ودرهمین

اطاق، **شیخ عبدالصمد** برادر **شیخ بهائی** نیز مدفون است ، واین همان کسی‌است که **شیخ بهائی** کتاب **صمدیه** را بنام او تألیف کرده است .

در بالا نامی از **حسین بن عبدالصمد** برده شدکه پدر **شیخ بهائی** است . این شخص شاگرد **شیخ زین الدین بن علی** « **شهید ثانی** » بود که پس از قتل استادش بایران مهاجرت کرد . **شهید ثانی** که از اعاظم علمای امامیه ومتبحرین فقهای شیعه‌ی اثنی‌عشری‌است طبق اظهارشاگردش **حسین‌بن عبدالصمد** درعهد **سلطان سلیم خان عثمانی** بسال ۹۶۵ ویا ۹۶۶ هجری قمری در اثر سعایت جمعی از اهل سنت در ۵٤ یا ۵۵ سالگی در اسلامبول و یا در راه اسلامبول بقتل رسید . کتاب معروف **شرح لمعه** از مهمترین تألیفات **شهید ثانی** است . مینویسند که وی شاگرد **علامه‌ی حلی** بوده است .

اصل غزل از خیالی بخارائی «مندرج درصفحه‌ی ۴۱» و تخمیس و تضمین از شیخ بهاءالدین عاملی است .

تا کی به تمنای وصال تو یگانه	اشکم شود ازهرمژه چون سیل روانه
خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه	**ای تیر غمت را دل عشاق نشانه**

جمعی بتو مشغول و تو غایب ز میانه

رفتم بدر صومعه‌ی عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت راکع وساجد

در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد

یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

آندم که عزیزان بروندی پی هرکار
زاهد بسوی مسجد و من جانب خمّار

حاجی بره کعبه و من طالب دیدار
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار

او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هردر که زدم صاحب آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو

در میکده و دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو

مقصود توئی ، کعبه و بتخانه بهانه

بلبل بچمن زان گل رخسار نشان دید
پروانه درآتش شد واسرار عیان دید

عارف صفت روی تو درپیروجوان دید
یعنی همه جاعکس رخ یار توان دید

دیوانه نیم من که روم خانه بخانه

عاقل بقوانین خرد راه تو پوید
دیوانه برون از همه آئین تو جوید

تا غنچه‌ی بشکفته‌ی این باغ که بوید
هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید

مطرب به غزلخوانی و بلبل به ترانه

بیچاره بهائی که دلش زار غم تست
هرچند که عاصی است زخیل خدم تست

امید وی از عاطفت دمبدم تست
تقصیر خیالی بامید کرم تست

یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

پروین اعتصامی

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۲۲ مندرج است .

سنگ مزار

اینکه خاك سیهش بالین است | اختر چرخ ادب پروین است
گر چه جز تلخی از ایام ندید | هرچه خواهی سخنش شیرین است
صاحب آن همه گفتار امروز | سائل فاتحه و یاسین است
دوستان به که ز وی یاد کنند | دل بیدوست دلی غمگین است
خاك در دیده بسی جانفرسا است | سنگ بر سینه بسی سنگین است
بیند این بستر و عبرت گیرد | هر که را چشم حقیقت بین است
آدمی هر چه توانگر باشد | چون بدین نقطه رسد مسکین است
اندر آنجا که قضا حمله کند | چاره تسلیم و ادب ، تمکین است
زادن و کشتن و پنهان کردن | دهر را رسم و ره دیرین است

خرم آنکس که در این محنت‌گاه ،
خاطری را سبب تسکین است

تفضلی

جهانگیر تفضلی متخلص به «**آسمان**» بسال ۱۲۹۲ خورشیدی درخراسان پای بعرصهٔ وجود نهاد، پدروخانواده‌اش همگی ازمشاهیر استان خراسانند. پس ازتکمیل تحصیلات مقدماتی به تهران آمد ودر دانشسرای عالی مشغول تحصیل شد و چندیهم در دبیرستانهای پایتخت بشغل دبیری مشغول بود. پس‌ازوقایع جانگداز شهریورماه ۱۳۲۰ خورشیدی باتفاق چندتن از دوستانش از جمله **خسرو اقبال** و **اسماعیل‌پور والی** مدیر روزنامه‌ی **بامشاد** و **انجوی شیرازی** مدیر روزنامه‌ی **آتشبار** و چندین نفر از ملیون افراطی و روشنفکر حزب **پیکار** را تشکیل دادند که روزنامهٔ **نبرد** ناشر افکار آن حزب بشمار میرفت و **جهانگیر** سردبیر آن بود ، اما دیری نپائید که حزب از هم پاشیده شد ، **جهانگیر تفضلی** مستقلا اقدام بتأسیس و انتشار روزنامه‌ای بنام **ایران ما** کرد که هنوزهم منتشرمیشود. درسالهای‌اخیر بکمك **امیر اسدالله** علم فرزند مرحوم **امیر شوکت الملک علم** که از متنفذین خطهٔ بیرجند و قائنات است یکدوره بنمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد . **تفضلی** در روزنامه نویسی تواناست وگاهی‌هم تفننا شعری میسراید. « **امیر اسدالله علم** اکنون دبیر کل **حزب مردم** است و پدرش مرحوم **امیر شوکت‌الملك** علم در دوره‌ی سلطنت **اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر** مدتی عهده‌دار مقام وزارت پست و تلگراف بود . »

زهره

سالها کوشیدم اندر عشق یاری   تا مگر با او سر آرم روزگاری
داشتم زیبا امیدی ، انتظاری   یاد بادآن بیقراری و آنهمه امیدواری

☆

گاه میرفتیم با هم سوی صحرا   میدویدیم از سر عشقی توانا
چون نسیمی میگذشتیم از چمن‌ها   خنده‌میکردیم گاهی، بودمان گه‌اشك و آهی

☆

یاد داری زهره ای جانانه‌ی من   تکیه میکردی گهی برشانه‌ی من
میشنیدی از دل دیوانه‌ی من   داستان آشنائی ، یا غم روز جدائی

☆

یاد داری گفتمت روزی نگارا   خوش بودگر دست اندر دست هم ، ما
تا به پیری ره سپاریم از همین جا   پیر گشتن با تو یاری،هست‌زیبا روزگاری

☆

گاه حالی بودمان چون عالم خواب   در میان قایقی شبهای مهتاب
از صدای موجها و ناله‌ی آب   بودمان زیبانوائی‌عالمی، حالی، صفائی

☆

نغمه‌های عشق با هم میشنیدیم   هر دومان یك چیز زیبا میگزیدیم
در جهان آرزوها می‌پریدیم   من‌زتو بودم، تو‌ازمن، بودمان‌یك‌روح ودوتن

☆

من نمیگویم که کردی بیوفائی   یا پشیمانم من از آن آشنائی
لیك من موجب نبودم بر جدائی
پس چه‌شد کان آشنائی داشت در پس این‌جدائی ؟

تمیمی

فرخ تمیمی بسال ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران
تولد یافته واینک مهندس نفت است .

یار

لغزنده چون اثیر
رخشنده چون شهاب
پاینده چون خیال
گیرنده چون شراب
پوینده چون امید
گوینده چون نگاه
رقصنده چون فریب
سوزنده چون گناه
فرخنده چون شباب
دل زنده چون بهار
اینست آنچه من
خوانم بنام یار

توللی

فریدون توللی فرزند جلال توللی ولادتش بسال ۱۲۹۶ خورشیدی در شیراز اتفاق افتاده ودر رشته‌ی باستانشناسی باخذ لیسانس نائل شده است. کتاب انتقادی التفاصیل از آثاراوست توللی را میتوان از نوپردازان صاحب قدرت و طراز اول این زمان دانست. تاکنون یك مجموعهٔ شعر از آثار وی، بنام رها منتشر شده است.

کارون

بلم آرام چون قوئی سبکبار
بنرمی بر سر کارون همی رفت
به نخلستان ساحل قرص خورشید
ز دامان افق بیرون همی رفت
شفق بازیکنان در جنبش آب
شکوه دیگر و راز دگر داشت
بدشتی پر شقایق باد سر مست
تو پنداری که پاورچین گذر داشت
جوان پارو زنان بر سینه‌ی موج
بلم میراند و جانش در بلم بود
صدا سر داده غمگین در ره باد
گرفتار دل و بیمار غم بود
دو زلفونت بود تار ربابم
چه میخواهی از این حال‌خرابم
تو که با ما سر یاری نداری
چرا هر نیمه شو آئی بخوابم
درون قایق از باد شبانگاه
دو زلفی نرم نرمك تاب میخورد
زنی خم گشته از قایق بر امواج
سر انگشتش بچین آب میخورد

صدا چون بوی گل در جنبش باد — بآرامی بهر سو پخش میگشت

جوان میخواند و سرشار از غمی گرم — بی دستی نوازش بخش میگشت

تو که نوشم نه‌ای نیشم چرائی — نمک پاش دل ریشم چرائی

خموشی بود و زن در پرتو شام — رخی چون رنگ شب نیلوفری داشت

ز آواز جوان دلشاد و خرسند — سری با او دلی با دیگری داشت

ز دیگر سوی کارون زورقی خرد — سبک بر موج لغزان پیش میراند

چراغی کور-سو میزد به نیزار — صدائی سوزناک از دور میخواند

نسیمی این پیام آورد و بگذشت — **چه‌خوش بی‌مهربانی هردوسر بی**

جوان نالید زیر لب بافسوس

که یکسرمهربونی دردسر بی

جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی متولد روز ۲۳ شعبان سال ۸۱۷ هجری قمری ومتوفی در ۱۸ محرم سال ۸۹۸ هجری قمری ، بزرگترین شاعر قرن نهم و معاصر سلاطین تیموری نظیر **سلطان حسین بایقرا** بوده و او را **خاتم‌الشعرا** لقب داده‌اند . وی به خاندان رسالت عقیده و علاقه‌ی فراوان داشت و به فرقه‌ی **نقشبندیه** منسوب بود . **جامی** دارای ٤٥ مجلد تألیف بزرگ و کوچك در موضوعات مختلف است که از میان آنها میتوان **سلسلة‌الذهب** ، **تحفة‌الابرار** ، **سبحة‌الابرار** ، **بهارستان** و **نفحات‌الانس** را نام برد .

سخن موزون

هیچ شاهد چو سخن موزون نیست　　سر خوبی ز خطش بیرون نیست

کند از **وزن** ببر خلعت ناز　　کند از **قافیه** دامانش طراز

پا ، بخلخال **ردیف** آراید　　بر جبین خال خیال افزاید

رخ ، به **تشبیه** دهد جلوه چو ماه　　ببرد عقل صد افتاده ز راه

مو ، ز **تجنیس** ز هم بشکافد　　حالی از فرق دو **گیسو** بافد

لب ، ز **ترصیع** گهر ریز کند　　جعد مشگین گهر آویز کند

چشم از **ایهام** کند چشمك زن　　فتنه در انجمن وهم افکن

بر سر چهره نهد زلف مجاز　　شود از پرده حقیقت پرداز

جاوید

هاشم کازرونی

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۲۵ مندرج است .

شکوه

دیشب دو باره چشم تو بی پروا آتش بجان خسته‌ی زارم ریخت
وز شعله‌ی نگاه تو اخگرها بر خرمن شکیب و قرارم ریخت
بعد از دو سال صبر و شکیبائی
شد تازه داغ این دل شیدائی
اما در آن دو دیده‌ی شهر آشوب گوئی نشان ز مهر و وفا کم بود
یا در دو چشم می زده‌ات دیشب نور امید و صدق و صفا کم بود
دیدم در آن نشانه‌ای از سردی
آه ! این نگاه چیست که میکردی ؟
گویا در آن دقیقه که چشم من مسحور آن دو چشم فسونگر بود
کردی نگه بجانب من اما چشم دلت بجانب دیگر بود
زان‌دم که‌آن نگاه ترا دیدم
دیگر ز زندگانی نومیدم
روزی که دل بچشم تو بستم من چشم انتظار مهر و وفا بودم
گر از تو نیز بیم جفا میرفت اکنون ز بند عشق رها بودم
پنداشتم که درد مرا دانی
ناگفته ، راز قلب مرا خوانی

پنداشتم که با تو توانم گفت		اسرار دردهای نهانم را
پنداشتم که قدر شناسی تو		ریزم اگر بپای تو جانم را

گفتم : که خاك راه تو خواهم شد
قربانی نگاه تو خواهم شد

یك چند ماجرای تو پرسیدم		کاین فتنه و بلای دل و جان کیست ؟
گفتند از نگاه تو مشهود است		کان شعله در دو چشم تو پنهان نیست

یعنی نگاه چشم فسونکارت
دارد نشان ز قلب وفا دارت

گفتند : در میان همه خوبان		تنها تو راه و رسم وفا دانی
یعنی اگر کسی بتو دل بندد		کارش نمیکشد به پشیمانی

با این امید دل بتو بستم من
وز هر چه جز تو بود گسستم من

گفتند : گفته‌ای تو که : چشمی نیست		کاسرار دل ز دیده‌ی من خواند
یا گفته‌ای که : در همه‌ی شیراز		نبود کسی که قدر وفا داند

گفتند و باورم شد و دل دادم
با پای خود بدام تو افتادم

گفتم بدل که : یافتمش آخر		آن آرزوی گمشده پیدا شد
یعنی که بعد از آنهمه ناکامی		درد دل شکسته مداوا شد

گفتم : که تا بجان بکشم بارت
باشم همیشه یار و وفا دارت

باور نداشتم که بدین زودی		گردد حدیث رفته فراموشت
شاید که نغمه‌ی هوسی شیرین		آهسته کرده زمزمه درگوشت

ای آشنا برسم وفا داری
باور ندارم از تو جفا کاری

بشنو ز من که ارزش محبوبان در چشم مست و قامت رعنا نیست
لطف و صفا و دلبری خوبان در خط وخال وچهره‌ی زیبا نیست

خوبی و لطف و مهر و وفاداری

اینهاست رسم و شیوه‌ی دلداری

حیف است کان دو دیده‌ی شورانگیز خالی ز شعله‌های وفا باشد
در چشم آسمانی تو باید تابنده ، نور عشق و صفا باشد

چشمی که از وفا خبری دارد

چون بنگرد ، بدل اثری دارد

زیبا در این دیار فراوان است اما وفا و مهر فراوان نیست
زیبائی و ملاحت ارزان است این خوبی و وفاست که ارزان نیست

دلدار نازنین که وفا ورزد

هر جا رود بقیمت جان ارزد

من تشنه‌ی وفای وفاداران دیوانه‌ی محبت خوبانم
رسم وفا و عهد وفاداری دارم نگه ، اگر برود جانم

سر میدهم براه وفا ای جان

گر حاضری تو ، این گو و این میدان

حمیدی شیرازی

دکتر مهدی حمیدی شیرازی فرزند مرحوم سید محمد حسن ثقة‌الاسلام «از بازرگانان شیراز و در دوره‌ی اول مجلس شورای ملی نماینده بوده است.» و متولد ۱۲۹۳ خورشیدی میباشد. حمیدی بسال ۱۳۲۵ خورشیدی دوره‌ی دکترای ادبیات فارسی را بپایان رسانیده است. وی صاحب کتب متعددی است که از میان آنها میتوان **بهشت سخن، دریای گوهر، شکوفه‌ها یا نغمه‌های جدید، پس از یک سال، سالهای سیاه، اشك معشوق، شاعر در آسمان، سبکسریهای قلم، فرشتگان زمین و عشق دربدر** را نام برد. **دکتر مهدی حمیدی** از مشهورترین شعرای معاصر ایران بشمار است.



در عرصه‌ی زمین و پهنه‌ی آسمانها، قو، دلفریب‌ترین آفریدگان خداست.

مرگ قو

شنیدم که چون، قوی زیبا بمیرد   فریبنده زاد و فریبا بمیرد

شب مرگ تنها ، نشیند بموجی رود گوشه‌ای دور و تنها بمیرد
در آن گوشه‌چندان،غزل‌خواند آنشب که خود ، در میان غزلها بمیرد
گروهی بر آنند ، کاین مرغ شیدا کجا عاشقی کرد ، آنجا بمیرد
شب مرگ ، از بیم آنجا شتابد که ازمرگ غافل شود ، تا بمیرد
من این نکته گیرم که باورنکردم ندیدم که قو ئی بصحرا بمیرد
چو روزی ز آغوش دریا برآمد شبی هم در آغوش دریا بمیرد
تو دریای من بودی ، آغوش واکن
که میخواهد این قو* ی زیبا بمیرد !

* **قو** : از خانواده‌ی پرندگان آبی است که گردنهای بلند و پاهای کوتاه دارند و بیشتر درآب زندگی میکنند واز گیاهان آبی و گاهی هم دانه تغذیه مینمایند راه رفتن قو روی زمین بطور کلی مشکل و ناهنجار است. رویهمرفته هفت نوع قو در روی کره‌ی ارض وجود دارد ، که پنج نوع آن کاملا سفید است ودرنیمکره‌ی شمالی زندگی میکند. یکنوع آن دارای گردن سیاهی است واین نوع قو درقسمت جنوبی آمریکای جنوبی یافت میشود. نوع دیگر قوی سیاه است که مخصوص استرالیاست.

نوع معمولی قو که در استخرها بمنظور افزودن بر زیبائی‌های طبیعت نگهداری میشودسفید رنگ استوآنرا قوی گنگ مینامند. این نوع قو بومی شمال اروپا وآسیاست. وجه تمایز آن با انواع دیگر ، منقار صورتی رنگ آن است که درقسمت ملتقای آن با پیشانی حیوان دولکه‌ی سیاه رنگ دیده میشود. قوی سیاه هم که نادرترین نوع قو است وزیبائی مخصوص بخود دارد ، برای زینت استخرها

و آبگیرها نگهداری و تربیت میشود و اخیراً در اثر مساعی زیاد ، دانشمندان توانسته‌اند قوی سیاه را در زلاند جدید نیز پرورش دهند .

ازمطالعاتی که در زندگی خصوصی این حیوان بعمل آمده ، چنین بر میآید که انواع قو فقط یکبار در زندگی برای خود جفت اختیارمیکند و در عشق تا پای مرگ وفادار است . درموقع زمستان ، قو ها بطور دسته‌جمعی زندگی میکنند ولی به مجرد آنکه هنگام جفت‌گیری فرا میرسد ، هرجفت ازسایرین جدا میشوند وبرای خود لانه وآشیانه فراهم میسازند .

قوی ماده معمولا چهار تا شش تخم میگذارد وتوجه از تخمها وآشیانه ، بجز در مورد قوی سیاه ، درانواع مختلف قو بعهده‌ی قوی ماده است .
قوی سیاه نر معمولا دروظایف آشیانه داری با ماده‌ی خود سهیم است . قو معمولا نسبت به‌خانه وخانواده ، حس حسادت و تعصب فوق‌العاده دارد ومخصوصاً قوی نر بشدت از آن دفاع میکند .

قوهائی که دراسارت بسر میبرند ، معمولا برای‌انواع غازومرغابی خطرناکند وممکن است آنها را بکشند . در بعضی از موارد ، وجود قو برای بچه‌های کوچك نیز خالی از خطر نیست . بعضی از انواع قو ، صدائی «هیس» مانند دارند ولی انواع دیگر صدایشان بلند وشیپوری است .

« دائرةالمعارف بریتانیا جلد ۲۱ صفحه‌ی ۶۳۰»

خانلری

دکتر پرویز ناتل خانلری بسال ۱۲۹۲ خورشیدی دیده بجهان گشوده است. دکترادبیات فارسی‌است وپایان نامهٔ خودرا تحت عنوان **تحقیق در عروض فارسی** نوشته است. **دکترخانلری** صاحب امتیاز و مدیر **مجله‌ی سخن** نیز میباشد. **دیوان حافظ شیرازی** که باهتمام **دکتر خانلری** بطبع رسیده در نوع خود بی‌نظیراست.

بوسه‌ی عید

گفتمش بوسه دهی ؟ گفت : هنوز　　　موسم آن نرسیده است مرا
بهر تبریك ببوس از من روی　　　چون به نوروز دهی دست مرا
گفتمش : موعد یك ساله بتا　　　مدتی سخت مدید است مرا
جان من بوسه بده عذر میار
دیدن روی تو عید است مرا

عقاب

گشت غمناک دل و جان **عقاب**　　　چو از او دور شد ایام شباب
دید ، کش دور بایام رسید　　　آفتابش بلب بام رسید

باید از هستی دل بر گیرد
ره سوی کشور دیگر گیرد
خواست تا چاره‌ی ناچار کند
داروئی جوید و در کار کند
صبحگاهی ز بی چارهٔ کار
گشت بر باد سبک سیر سوار
گله کاهنگ چرا داشت بدشت
ناگه از وحشت پر ولوله گشت
وان شبان بیم زده ، دل نگران
شد پی بره‌ی نوزاد روان
لیك در دامن خاری آویخت
مار پیچید و بسوراخ گریخت
آهو استاد و نگه کرد و رمید
دشت را خط غباری بکشید
لیك صیاد سر دیگر داشت
صید را فارغ و آزاد گذاشت
چاره‌ی مرگ نه کاریست حقیر
زنده دل را نشود از جان سیر
صید هر روزه بچنگ آید زود
مگر آنروز که صیاد نبود



آشیان داشت در آن دامن دشت
زاغکی زشت و بد اندام و پلشت
سنگ‌ها از کف طفلان خورده
جان ز صد گونه بلا در برده
سالها زیسته افزون ز شمار
شده آکنده ز گند و مردار
بر سر شاخ ورا دید عقاب
ز آسمان سوی زمین شد بشتاب
گفت : کای دیده ز ما بس بیداد
با تو امروز مرا کار افتاد
مشکلی دارم اگر بگشائی
بکنم آنچه تو میفرمائی
گفت : ما بنده‌ی درگاه توایم
تا که هستیم هوا خواه توایم
بنده آماده بود فرمان چیست ؟
جان براه توسپارم ، جان چیست ؟
دل چو در خدمت تو شاد کنم
ننگم آید که ز جان یاد کنم
اینهمه گفت ولی در دل خویش
گفتگوئی دگر آورد به پیش
کاین ستمکار قوی پنجه کنون
از نیاز است چنین زار و زبون
لیك ناگه چو غضبناك شود
زو حساب من و دل پاك شود
دوستی را چو نباشد بنیاد
حزم را باید از دست نداد
در دل خویش چو این رای گزید
پر زد و دور ترك جای گزید

زار و افسرده چنین گفت عقاب — که مرا عمر حباب است بر آب
راست است اینکه مرا تیز پراست — لیك پرواز زمان تیز تر است
من گذشتم بشتاب از در و دشت — بشتاب ایام از من بگذشت
گر چه از عمر دل سیری نیست — مرگ می‌آید و تدبیری نیست
من‌واین شهپر و این شوکت‌وجاه — عمرم از چیست بدین حد کوتاه
تو و این قامت و بال ناساز — بر چه فن یافته‌ای عمر دراز
پدرم از پدر خویش شنید — که : یکی زاغ سیه روی پلید
با دو صد حیله بهنگام شکار — صد ره ازچنگش کرده است فرار
پدرم نیز بتو دست نیافت — تا بسر منزل مقصود شتافت
لیك هنگام دم باز پسین — چون تو بر شاخ شدی جایگزین
از سر حسرت با من فرمود — این همان زاغ پلید است که بود
عمر من نیز به یغما رفته است — یك گل از صد گل تو نشکفته است
چیست سرمایه‌ی این عمر دراز — رازی‌اینجاست ، تو بگشای‌این‌راز.
زاغ گفت : ار تو در این تدبیری — عهد کن تا سخنم بپذیری
عمرتان گر بپذیرد کم و کاست — دیگری را چه گنه این ز شماست
پدر من که پس از سیصد واند — کان اندرز بد و دانش و پند
بارها گفت که بر چرخ اثیر — بادها راست فراوان تأثیر
بادها کز زبر خاك وزند — تن و جان را برسانند گزند
هر چه از خاك شوی بالاتر — باد را بیش زیان است و ضرر
تا بدانجا که بر اوج افلاك — آیت مرگ بود پیك هلاك
زاغ را میل کند دل به نشیب — عمر بسیارش از آن گشته نصیب
دیگر ، این خاصیت مردار است — عمر مردار خوران بسیار است
خیز و زین بیش ره چرخ مپوی — طعمه‌ی خویش در افلاك مجوی
ناودان جایگهی بس نیکوست — به از آن کنج حیاط و لب جوست
من که صد نکته‌ی نیکو دانم — راه هر برزن و هر کو دانم
آشیان در پس باغی دارم — اندر آن باغ سراغی دارم

خوان گسترده‌ی الوانی هست
خوردنیهای فراوانی هست .

آنچه زان زاغ چنین داد سراغ — گند زاری بود اندر پس باغ
بوی بد رفته از آن تا ره دور — معدن پشه، مقام زنبور
آندو همراه رسیدند از راه — زاغ بر طعمه‌ی خود کرد نگاه
گفت خوانی که چنین الوان است — لایق تحفه‌ی این مهمانست
میکنم شکر که درویش نیم — خجل از ماحضر خویش نیم

گفت و بنشست و بخورد از آن گند
تا بیاموزد از آن، مهمان پند

✡

عمر در اوج فلك برده بسر — دم زده در نفس باد سحر
ابر را دیده بزیر پر خویش — حیوان را همه فرمانبر خویش
سینه‌ی کبك و تذرو و تیهو — تازه و گرم شده طعمه‌ی او
بارها آمده شادان ز سفر — برهش بسته فلك طاق ظفر
اینك افتاده در این لاشه و گند — باید از زاغ بیاموزد پند
بوی گندش دل و جان تافته بود — حال بیماری دق یافته بود
دلش از وحشت بیزاری ریش — گیج شد، بست دمی دیده‌ی خویش
یادش آمد که در آن اوج سپهر — هست پیروزی و زیبائی و مهر
شادی و نصرت و فتح وظفر است — نفس خرم باد سحر است
دیده بگشود و بهر سو نگریست — دید گردش اثری زینها نیست
هرچه بود از همه سر خواری بود — وحشت و نفرت و بیزاری بود
بال برهم زد و بر جست از جا — گفت ای دوست ببخشای مرا
سالها باش و بدین عیش بساز — تو و مردار تو و عمر دراز
من نیم در خور این مهمانی — گند و مردار ترا ارزانی

گر در اوج فلکم باید مرد
عمر در گند بسر نتوان برد

✡

شهپر شاه هوا اوج گرفت — زاغ را دیده براو ماند شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد — راست با مهر فلك همسر شد

لحظه‌ای بعد براین چرخ کبود
نقطه‌ای بود و دگر هیچ نبود

دانش بزرگ نیا

محمد بزرگ نیا «دانش» فرزند **حاجی عبدالحسین تهرانی** بسال ۱۳۲۰ هجری قمری درشهر مشهد چشم بدنیا گشوده و درمحضر **ادیب نیشابوری** و **شیخ محمد حسین شیرازی** تلمذ کرده‌است . اجداد وی همه از بازرگانان بوده‌اند. از این رو**دانش** نیز پیشهٔ بازرگانی را دنبال نمود. وی‌چندوره‌ازطرف‌اهالی‌خراسان بنمایندگی‌مجلس شورایملی انتخاب شده است .

دو بیت آخر از رودکی است که در تعریف پوپک «هدهد» سروده است .

در یک شب نشینی

دوش مرا بزمی فرخنده بود　　بزمی پر کشی و زیب و فرا

بزمگهی خرم چون نوبهار　　پر ز ریاحین همه بوم و برا

رنگین از سرخ گل و یاسمین　　مشحون بر سنبل و سیسنبرا

زبرق رخشان شده تاریك شب　　چو روز تابان همه بام و درا

ز نقره‌ی خام تو گفتی که نور　　گردی پاشیده بر آن محضرا

گفتی از نکهت گل ، داربوی　　خادم افروخته در مجمرا

باغ مگو رشك بهشت برین　　بزم مخوان بارگه قیصرا

دختر کی بود در آن بزمگاه | که دیده نادیده چنو دخترا
روی ، دلاویزتر از لاله برگ | موی ، یکی خرمن نیلوفرا
ساده رخ و ساده دل و ساده پوش | زیور هر محفل و بی زیورا
پیرهن او ز پرند سپید | دامنش از بافته‌ی اخضرا
سینه‌ی برجسته‌ی او دلپذیر | شانه‌ی عریانش چون مرمرا
غمزه‌ی او جان شکر و دلپسند | چشمش عاشق کش و افسونگرا
گاه نشستی بشراب و سماع | گوش بخنیاگر و رامشگرا
بکرسی «بار» نشستی همی | همچو تذروی بر آبشخورا
باده بنوشیدی و دادی بمن | ساغر باده ز پی ساغرا
گاه چو طاووس بهشتی زوجد | گشتی سرگرم برقص اندرا
چابک و موزون و سبک گرد و گرم | فشرده بر پیکر من پیکرا
چشم همه سوی من و سوی او | بدیده با دیده‌ی حسرت مرا
موی من از گردش گیتی سپید | پشت من از بار ستم چنبرا
او صنمی سروقد و دلفریب | نوش لب و گلرخ و سیمین برا
گاه مرا گفتی شعری بخوان | ای هنری شاعر دانشورا
من بی فرمانش بپا خاسته | همچو معزی به بر سنجرا
شعر بسی خواندم و شد رام من | چرخ شود رام بشعر ترا
شد دل او نرم بسان حریر | دلی که بر سنگ زدی تسخرا
ساختم این چامه و او بوسه‌ای | داد بمن زان لب چون شکرا
تازه نمودم سخن رودکی | تا که بدو تازه کنم دفترا
پوپك دیدم بحوالی سرخس | بانگك بر برده بابر اندرا

چادرکی دیدم رنگین بر او
رنگ بسی گونه بدان چادرا

شاعر این شعر را درپاسخ یك نامه
سروده است .

ناز شست

روانم تازه شد تا از بر تو
رسید آن نامه‌ی شیوا بدستم

نشان ای‌نامه از آن خامه داری
که ازبوی دلاویز تو مستم

چنان در خاطرم مهر تو پیوست
که مهرجمله خوبان درگسستم

همه پیوندها از دل بریدم
همه سوگندها درهم شکستم

جز از وصف لبت حرفی نگفتم
جز از عشق رخت طرفی نبستم

تو عاشق پرور ومن‌عشق بازم
تو زیبا روی ومن زیبا پرستم

توئی از شعر شورانگیزمن‌شاد
ولی من خود ز بند غم نجستم

وفا از دوستان اصلا ندیدم
ز کید دشمنان هرگز نرستم

دلم زان خط ربودی مزد دستت
بشعرت رام کردم ناز شستم

دقیقی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۴۲ مندرج است .

چار خصلت

برافکند ای صنم ابر بهشتی
جهان را خلعت اردی بهشتی

بهشت عدن را گلزار ماند
درخت آراسته حور بهشتی

زمین بر سان خون آلوده دیبا
هوا بر سان نیل اندوده وشتی

بطعم نوش گشته چشمه‌ی آب
برنگ دیده‌ی آهوی دشتی

چنان گردد جهان هزمان که گوئی
پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی

بتی باید کنون خورشید چهره
مهی کاو دارد از خورشید پشتی

بتی رخسار او همرنگ یاقوت
مئی بر گونه‌ی جامه کنشتی

جهان طاووس گونه شد بدیدار
بجائی نرمی و جائی درشتی

بدان ماند که گوئی از می ومشک
مثال دوست بر صحرا نوشتی

ز بوی گل گلاب آید بدینسان
که پنداری گل اندر گل سرشتی

دقیقی چار خصلت دوست دارد
بگیتی از همه خوبی و زشتی

لب یاقوت رنگ و ناله‌ی چنگ
شراب لعل و کیش زرد هشتی

شمشیر و طلا

بدو چیز گیرند مر مملکت را یکی زعفرانی دگر ارغوانی
یکی زر نام ملك بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی
کرا پویه‌ی وصلت ملك خیزد یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده دلی همش کینه همش مهربانی
که ملکت شکاریست کورا نگیرد نه باز پرنده نه شیر ژیانی
دوچیزاست کورا به بند اندر آرد یکی تیغ هندی دگر زرکانی
بشمشیر باید گرفتن مر او را بدینار بستنش پای ار توانی
کرا تخت و شمشیر و دینار باشد نبایدش تن سرد و پشت کمانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت
فلك مملکت کی دهد رایگانی

دهخدا

علی اکبر دهخدا

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۴۴ مندرج است.

رودکی شعری برای پوپک «هدهد» دارد
که استاد دهخدا این شعر را باقتفای
آن دو بیت رودکی سروده است.

رودکی گوید:

پوپک دیدم بحوالی سرخس　　بانگك بر برده بابر اندرا
چادرکی دیدم رنگین بر او　　رنگ بسی گونه بدان چادرا

بهار و لیسک «حلزون»

لیسک را بین ز بر لاله برگ　　یازان هر سو کشف آسا، سرا
شاخ دو افراشته بر سرش بر　　بر سر هر شاخ یکی اخترا
تنش ز بلور مذاب و دو چشم　　هوری قلیائی دو گوهرا
همچو یکی و اعظک گوژ پشت　　دست دو بر داشته بر منبرا
یا چو بشب کرده رها ماکیان　　پیش چراغ اندر یا آذرا
یا چو یکی لولی در راه کوچ　　درد زهش مانده بجای ایدرا
کودککی بی مدد مام ناف　　زاده کنون بسته به پشت اندرا
تا مگر از کوچ بیابد نشان　　می نگرد درگُه و در گِرد را
یا چو یکی دیده اَبر دیدگاه　　از سپه ایران در لوهرا
گریه‌ی شادی شکنان در گلو
خواهد گفتن ظفر لشکرا

رعدی

دکتر غلامعلی آذرخشی متخلص به رعدی فرزند **محمد علی افتخار لشکر** بسال ۱۲۸۸ خورشیدی در تبریز متولد شد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی در سال ۱۳۱۵ خورشیدی برای تکمیل تحصیلات بپاریس رهسپار گردید و باخذ درجهٔ دکتری در ادبیات نائل آمد.

بودن یا نبودن

می بندانم چگونه بودن باید　　　عقده‌ی حیرت چسان گشودن باید
بودن بهتر و یا نبودن بهتر　　　بودن باید و یا نبودن باید
نخل امیدی بباغ دهر نشاندن　　　یا همه کشت امل درودن باید
قومی گویند: عمر، خواب وخیال است　　　گفته‌ی ایشان مگر شنودن باید
می بندانم بکنج عزلت ماندن　　　یا، ید بیضای خود نمودن باید
وز پی نام و نوا به پهنه‌ی هستی　　　گوی هنر در سبق ربودن باید
اینهمه نادانی انده آرد ناچار　　　زنگ غم از دل بمی زدودن باید

ور همه دانش ز آزمایش خیزد
زیستن از بهر آزمودن باید

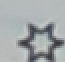
به برادر بی زبانم

نگاه

من ندانم به نگاه تو چه رازیست نهان
که من آن راز توان دیدن و گفتن نتوان
که شنیده است نهانی که درآید در چشم ؟
یا که دیده است پدیدی که نیاید بزبان ؟
یك جهان راز در آمیخته داری به نگاه
در دو چشم تو فرو خفته مگر راز جهان ؟
چو بسویم نگری لرزم و با خود گویم
که جهانی است پر از راز بسویم نگران
بسکه در راز جهان خیره فرو ماندستم
شوم از دیدن همراز جهان سرگردان
چه جهانیست «جهان نگه» آنجا که بود
از بدو نیك جهان هر چه بجویند نشان
که از او داد پدید آید و گاهی بیداد
که از او درد همی خیزد و گاهی درمان
نگه مادر پر مهر نمودی است از این
نگه دشمن پر کینه نشانی است از آن
گه نماینده‌ی سستی و زبونی است نگاه
گه فرستاده‌ی فر و هنر و تاب و توان
زود روشن شودت از نگه بره و شیر
کاین بود بره‌ی بیچاره و آن شیر ژیان
نگه بره ترا گوید بشتاب و ببند
نگه شیر ترا گوید بگریز و ممان

نه شگفت ار نگه اینگونه بود ، زانکه بود
پرتوی تافته از روزنه‌ی کاخ روان
گر ز مهر آید چون مهر بتابد بر دل
ور زکین زاید در دل بخلد چون پیکان
یاد پر مهر نگاه تو در آن روز نخست
نرود از دل من تا نرود از تن جان
چو شدم شیفته‌ی روی تو ، از شرم مرا
بر لب آوردن آن شیفتگی بود گران
من فرو مانده در اندیشه که ناگاه نگاه
جست از گوشه‌ی چشم من و آمد بمیان
دردمی با تو بگفت آنچه مرا بود بدل
کرد دشوارترین کار بزودی آسان
تو بپاسخ نگهی کردی و در چشم زدن
گفتنی گفته شد و بسته شد آنگه پیمان

☆

من بر آنم که یکی روز رسد درگیتی
که پراکنده شود کاخ سخن را بنیان
به نگاهی همه گویند بهم راز درون
واندر آن روز رسد روز سخن را پایان
به نگه نامه نویسند و بخوانند سرود
هم بخندند و بگویند و برآرند افغان

بنگارند نشانهای نگه در دفتر
تا نگهنامه چو شهنامه شود جاویدان
خواهم آنروز شوم زنده و با چند نگاه
چامه در مهر تو پردازم و سازم دیوان
بی‌گمان مهر در آینده بگیرد گیتی
چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان

آید آنروز و جهان را فتد آن فره بچنگ
تیر هستی رسد آنروز خجسته به نشان
آفریننده بر آساید و با خود گوید
تیر ما هم به نشان خورد زهی سخت کمان



در چنان روز مرا آرزوئی خواهد بود
آرزوئی که همیداردم اکنون پژمان
خواهم آندم که نگه جای سخن گیرد و من
دیده را بر شده بینم بسر تخت زبان
دست بیچاره برادر که زبان بسته بود
گیرم و گویم : هان داد دل خود بستان
به نگه باز نما هر چه در اندیشه‌ی تست
چو زبان نگهت هست، بزیر فرمان
ایکه ازگوش وزبان ناشنوا بودی و گنگ
زندگی نوکن و بستان ز گذشته تاوان
با نگه بشنو و برخوان و بسنج و بشناس
سخن و نامه و داد و ستم و سود و زیان
نام مادر به نگاهی برو شادم کن از آنك
مرد با انده خاموشیت آن شادروان
گوهر خود بنما تا گهری همچو ترا
بد گهر مادر گیتی نفروشد ارزان

رودکی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۵۴ مندرج است .

گیتی هموار نمیشود

ای آنکه غمگنی و سزاواری — واندر نهان سرشک همی باری

از بهر آن کجا ببرم نامش — ترسم ز سخت انده و دشواری

رفت آنکه رفت و آمد آنك آمد — بود آنچه بود خیره چه غم داری

هموار کرد خواهی گیتی را — گیتی است کی پذیرد همواری

مُستی مکن که نشنود او مُستی — زاری مکن که نشنود او زاری

شو تا قیامت آید زاری کن — کی رفته را بزاری باز آری

آزار بیش بینی زین گردون — گر تو بهر بهانه بیازاری

گوئی گماشته است بلائی او — بر هر که تو دل بر او بگماری

ابری پدید نی و کسوفی نی — بگرفت ماه و گشت جهان تاری

فرمان کنی و یا نکنی ترسم — بر خویشتن ظفر ندهی باری

تا بشکنی سپاه عنان بر دل — آن به که می بیاری و بگساری

اندر بلای سخت پدید آید
فضل و بزرگواری و سالاری

رهی معیری

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۵۶ مندرج است.

شمعدانی آتشین

تو ای بی بها شاخك شمعدانی
که بر زلف معشوق من جا گرفتی
عجب دارم از کوکب طالع تو
که بر فرق خورشید مأوا گرفتی
قدم از بساط گلستان کشیدی
مکان بر فراز ثریا گرفتی
فلك ساخت پیرایه‌ی زلف حورت
دل خود چو از خاکیان واگرفتی
مگر طایر بوستان بهشتی؟
که جا بر سر شاخ طوبی گرفتی
مگر پنجه‌ی مشک سای نسیمی؟
که گیسوی آن سر و بالا گرفتی
مگردست اندیشه‌ی مائی ایگل؟
که زلفش بعجز و تمنا گرفتی
مگر فتنه بر آتشین روی یاری؟
که آتش چو ما، در سرا پا گرفتی
گرت نیست دل از غم عشق‌خونین
چرا رنگ خون دل ما گرفتی؟
بود موی او جای دلهای مسکین
تومسکن در آن حلقه بی‌جا گرفتی!
از آن‌طره‌ی پرشکن هان، بیك سو
که بر دیده راه تماشا گرفتی
نه تنها در آن حلقه، بوئی نداری
که با روی او، آبروئی نداری

سنائی غزنوی

شرح حال این گوینده در صفحهٔ ۶۷ مندرج است .

مستی

نکنند دانا مستی ، نخورد عاقل می　　　در ره پستی هر گز ننهد دانا بی
چه خوری چیزی، کزخوردن آنچیزترا　　　نی چنان سرو نماید بمثل، سرو،چو نی
گر کنی بخشش گویند که می کرد نه او
گر کنی عربده گویند که او کرد نه می

شایگان

دکتر سید علی شایگان دکتر در حقوق است، در زمانی که **استاد علی اکبر دهخدا** ریاست دانشکده‌ی حقوق را بعهده داشت، **شایگان** معاون وی بود، بعدها به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و چندی هم بوزارت فرهنگ منصوب گردید. مدتی نیز در دانشگاه تهران با سمت استادی تدریس میکرده است.

وطن چیست؟

شبی **ایرج** بدامانم نشسته
دو چشم از ضعف خوابش نیم بسته

مرا گفت آن نکو گفتار فرزند:
«پدر جان از تو دارم پرسشی چند»

«بگو امشب برایم این **وطن** چیست؟»
«که اندر خانه غیر از این سخن نیست؟»

«گهی مادر بود صحبت از آنش»
«گهی خواهر بیارد بر زبانش»

اثر کرد آنچنان این حرف در گوش
که تلخیهای دوران شد فراموش

بمانند گل از شادی شگفتم
لبش بوسیدم و با مهر گفتم:

توچون طفلی وذهنت بی‌خبر هست
وطن بهر تو چیزی مختصر هست

وطن من هستم و فرزانه مادر
وطن مهر برادر هست و خواهر

وطن این شهر و این باغ است و خانه
که گه گه، گیری اندر آن بهانه

وطن حق دویدن هست و جستن
بشاخ بید، بند تاب بستن

نشستن، خفتن، افسانه شنیدن
مه و مهر جهان افروز دیدن

بدامان پدر این سان غنودن — ز معنای وطن پرسش نمودن
ولی فردا که چشمت باز تر شد — ز اوضاع زمانه با خبر شد
بمکتب رفتی و استاد دیدی — بیانات معلم را شنیدی
ترا آموزگاران خردمند — بیاموزند صدها حکمت و پند
بگویندت مرارت‌های اجداد — چگونه کرد این کاشانه آباد
اگر بینی کنار جویباری — گلی زیبا ، فراز شاخساری
نشانه از دل خونین آنهاست — که‌چون‌خون سیاووش‌پای برجاست
چنین شد خونبهای آن دلیران — بیکجا جمع و نامش گشت **ایران**



سخن‌ها چون باینجا گشت منجر — تو گوئی روح **ایرج** شد مسخر
سر از بازوی من یکباره برداشت — زآب دیدگان ، رخساره تر داشت
رخش چون‌غنچه‌ی نورسته بشکفت — بآهنگی پر از شوق و شعف گفت

مرا هیچ از وطن محبوب تر نیست
بعالم چیزی از آن خوبتر نیست

شیخ الرئیس قاجار

ابوالحسن میرزا ، شیخ الرئیس قاجار متخلص به «حیرت» فرزند شاهزاده محمدتقی میرزا «حسام السلطنه» و نواده‌ی فتحعلی شاه قاجار بسال ۱۲٦٤ هجری قمری در تبریز متولد شد و سالها بکسب معلومات و تکمیل تحصیلات و فراگرفتن علوم متداول عصر خویش مشغول بود . شیخ الرئیس درشمار دانشمندان دوران خود بوده و بر نظم و نثر تسلط کامل داشته . دیوانش در بمبئی بچاپ رسیده . وفات او بسال ۱۳۳٦ هجری قمری اتفاق افتاده است .

شاعر این شعر را در پاریس سروده است .

مادام یا ما دام

دوشینه برهگذار دیدم — ترسا ، زنکی سپید اندام
او سر و صفت همی خرامید — شویش ز عقب روان چو خدام
گفتم : بفرانسوی چه گوئی — با خانم خویش ؟ گفت : مادام
گفتم : زخدا بترس ، ترسا — وندر ره زاهدان منه دام

مادام تو گشت بهر ما ، دام
دل در پی دام تست ، مادام

صهبا

سید ابراهیم صهبا بتقریب بسال ۱۲۸۶ خورشیدی در قریه‌ی **مهولات** «**ماه ولایت**» از توابع تربت حیدریه در استان خراسان پای بعرصهٔ وجود نهاد، چندی در ادارات کشوری وچندی نیز در خدمت ارتش شاهنشاهی بسر برد اما دو باره بخدمت کشوری بازگشت. وی شاعری تواناست که مضامین شیرین را با ساده ترین لفظ بیان میکند. در ایامی که **روزنامهٔ بابا شمل** بمدیریت **مهندس رضا گنجهٔ** درتهران منتشر میشد **صهبا** بنام مستعار **شیخ سرنا** در آن روزنامه اشعاری میسرود و مطالبی مینگاشت که در عین شیرینی و لطافت جریانات سیاسی روز را نیز انتقاد میکرد.

شاعر این قطعه‌را درجواب قطعه‌ی گناه شاعره‌ی معاصربانو فروغ فرخزاد سروده است. به صفحه **۲۱۲** مراجعه شود.»

گناه شاعر

اگر کردی گناهی خوب کردی — که شهری را بخود مجذوب کردی
همه خلق جهان اهل گناهند — دچار انحراف و اشتباهند
مدار زندگی غیر از هوس نیست — که جز لذت بشر را ملتمس نیست
در اینجا حرف ما و من نباشد — تفاوت بین مرد و زن نباشد

همه لذت پرست و کام جویند	همه در بند یار مشک موبند
همه باشند از هشیار و مدهوش	پی خلوتگه تاریك و خاموش
گنه‌خواه و گنه بخش و گنه‌جوی	برای خواهش دل در تکاپوی
توهم ای جان اگر کردی گناهی	نمودی در جوانی اشتباهی
گناه تو گناهی ساده باشد	که شاعر فطرتاً آزاده باشد
زنی گر ادعای شاعری کرد	نه دیگر دعوی پیغمبری کرد
وجودت گر که سر تا پاگناه‌است	ترا آن شعر شیوا عذرخواه است
که باشد یادگاری جاودانه	ز احساسات پر شور زنانه
تو ای زیبا صنم جنس لطیفی	که دارای چنان طبع ظریفی
زن و آنگاه طبع آنچنانی	کجا پرهیزد از عشق و جوانی
چه غم گر نزد وجدان شرمساری	که زائید از گناهی شاهکاری

وگر زان ماجرا لرزد ترا تن
گناهت جملگی بر گردن من

ضیائی سبزواری

ضیائی سبزواری ...؟

گل پشت و رو ندارد

در نسبت لب تو با شهد گفتگوئی است — لب باز کن ببینند کاین گفتگو ندارد
گفتم که روی خوبت ، با ماه روبرو کن — تو خوبتر ز ماهی ، این روبرو ندارد
ازقصه‌ی من و تو در شهر های‌وهوئی است — من عاشقم تو معشوق، این های‌وهو ندارد
گر پشت کردی ازمن، رو کن بهر که خواهی — قربان لطف وقهرت، گل پشت‌ورو ندارد

چون ناله‌ای ز مستی ، ناید برون از این شهر
میخانه‌ای هم ار هست ، می در سبو ندارد

علی آبادی

دکتر محمد حسین علی آبادی متولد سال ۱۲۸۸ خورشیدی فرزند مرحوم حبیب‌الله علی آبادی مازندرانی است. دکتر علی آبادی از قضات برجسته‌ی وزارت دادگستری و از اساتید دانشمند دانشگاه تهران است.

خاکستر

بنگر آن حوری سیاه و سپید — نه همه پاك جسم او نه پلید
ساخته در وجود خویش پدید — نیمه‌ای یأس و نیمه‌ای امید

آتش او را قرین و هم بستر
همسر خاك و نامش **خاکستر**

همه شب در کنار یار نخفت — نازنین را ز چشم بد بنهفت
چون ز آتش یکی سخن نشنفت — بامدادان باو چنین میگفت

بس حقیرم مبین و تند مرو
اندکی سرگذشت من بشنو

من درخت تناوری بودم — رایت سایه گستری بودم
بر سر باغی افسری بودم — در میان سران سری بودم

تن بآزار ناکسی دادم
بخیالی ز پا در افتادم

روستائی پیر خیره سری بمن افکند پر طمع نظری
در تمنای سود مختصری رفت آورد داسی و تبری
ساقه‌ام خست و ریشه‌ام بر کند
بی تأمل مرا بخاک افکند

ناتوان و زبون از آن دستان چند ماه بهار در بستان
اوفتادم بخاک چون مستان تابش آفتاب تابستان
همچو کبریت خشك ساخت تنم
بر نیامد ز من فغان که منم

مهر را با زمین چو کم شد مهر بوستان را پرید رنگ از چهر
سرد شد خاك و تیره گشت سپهر رفت شهریور و بیامد مهر
ابر در آسمان پائیزی
کرد آهنگ فتنه انگیزی

روستائی دو باره پیدا شد آفت جان خسته‌ی ما شد
اره آمد تبر مهیا شد ازنو آن گیرو دار بر پا شد
آن درخت بریده را بشکست
لیکن از این شکسته طرف نبست

چون نسیم خنك ز کوه وزید پای خورشید در افق لرزید
دیو شب مهر باجهان ورزید دختری کو بعشق می‌ارزید
آمد و خنده‌های دلکش زد
با تفنن بجانم آتش زد

آتش از هر طرف دمید و بتاخت تند ترشد گرفت، سوخت ، گداخت
هیمه را اخگری فروزان ساخت شعله‌ها سر بآسمان افراخت
پرتوش رفت تا سپهر بلند
روشنائی بچار سوی افکند

دختری چند پاك و خوش منظر　عشق در جان و شور در پیکر
سینه برجسته و میان لاغر　زلف تا شانه ، شانه‌ای بر سر
با لبان ظریف عنابی
با بدن‌های صاف سیمابی

دیدگان آسمانی و مخمور　چهره ها یاسمینی و پر نور
گیسوان گلابتونی و بور　ساقهای سپید همچو بلور
عارض تابناك من دیدند
دور من آمدند و رقصیدند

هر یك از آن زنان سیمین تن　هم مرا خواست هم رمید ازمن
پیش آمد که جان کند روشن　دور شد تا نگیرمش دامن
نه همه آشنا نه بیگانه
من از آن احتراز دیوانه

دل و جان سوخته بشیدائی　با خدایان عشق و زیبائی
داشتم مجلسی تماشائی　لیك دوشیزگان سودائی
خوب چون کام خویش بگرفتند
خسته گشتند و یك بیك رفتند

خواستم تا ز جای بر خیزم　بلعجب فتنه ای بر انگیزم
هیچ از سرزنش نپرهیزم　واندرآن دلبران درآویزم
لیك پای من از روش واماند
عشق و سوزوگداز برجا ماند

نه گرفتم قرار و نه خفتم　نه بیفسردم و نه آشفتم
کام نگرفته درد بنهفتم　راز دل با ستارگان گفتم
ساختم با فراق و تنهائی
سوختم لیك با شکیبائی

دوره‌ی شور و انقلاب گذشت شعله و دود و التهاب گذشت
رنجها بر من خراب گذشت همه این‌رنجها چوخواب گذشت
شد سراپا وجود من آتش
گرم و مطبوع و روشن و دلکش
دختری لاغر و سیه چرده نه همه خرم و نه پژمرده
نیمه‌ای شاد و نیمی افسرده با تنی زنده و دلی مرده
با دو چشم سیاه نورانی
با نگاهی لطیف و روحانی
دلپذیر و ملایم و محجوب قدواطوار وگفته‌ها همه خوب
در وی آرامشی پر از آشوب راست چون آفتاب وقت غروب
تیره و روشن و برازنده
تازه وکهنه، مرده و زنده
قد بر آورده و میان بسته دیده مخمور وخفته وخسته
سخت حساس‌وسخت وارسته با وقار و متین و آهسته
آمد آنجا کنار من بنشست
بر فرازسرم گرفت دو دست
گوئی آنشب براه گمشده بود وحشت‌اورا چو دیوره زده بود
کس بیاری وی نیامده بود کوشش وجستجوش بیهده بود
چون فروغ منش براه‌آورد
از جهانی بمن پناه آورد
عشق در چشم ولرزه بر اندام رنگش از رخ پریده بود تمام
اندکی نزد من گرفت آرام غیر گرمی نجست از من کام
میدرخشید در شب تاریک
نگهش زیر ابروی باریک

گرمی بیکران زیانش کرد سوزش من اثر بجانش کرد
سست و بیمار و ناتوانش کرد الغرض عشق آنچنانش کرد

که بدانسان که شرح نتوان داد
نزد من در همان مکان جان داد

شدم از داستان او رنجور صبروآرام گشت ازمن دور
نه‌حرارت بجای ماند و نه نور نه‌جلال و نه‌شوکت و نه‌سرور

عافیت خواستم ز خاموشی
جستم آرامش از فراموشی

در من آثار ضعف گشت پدید رخت بر بست از دلم امید
وآن‌درخشنده‌جسم‌چون‌خورشید سرد گشت وفسرده گشت‌وسپید

عاقبت از خود آمدم بستوه
نرم شد استخوانم از اندوه

اینك آرام وساکت وسردم بگمانت که پست و نامردم
لیك چون سر بعشق بسپردم هستی خود فدای آن کردم

ای بسا مردمی که در سردی است
وی بسا اشتعال نامردی است .!

عنصری بلخی

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۹۲ مندرج است.

باد نوروزی

باد نوروزی همی در بوستان بتگر شود
تا ز صنعش هر درختی لعبتی دیگر شود
روی بند هر زمینی حله‌ی چینی شود
گوشوار هر درختی رشته‌ی گوهر شود
چون حجابی لعبتان، خورشید را بینی زناز
گه برون آید ز میغ و گه بمیغ اندر شود
افسر سیمین فرو گیرد ز سر کوه بلند
باز مینا چشم و دیبا روی و مشکین بر شود

عیوقی

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۹۳ مندرج است.

از داستان ورقه وگلشاه:

سخن

سخن بهتر از نعمت و خواسته
سخن بهتر از گنج آراسته
سخن مر سخنگوی را مایه بس
سخن بر تن مرد پیرایه بس
ز دانا سخن بشنو و گوش کن
که ناید دگر زآسمان جز سخن
سخن مرد را سر بگردون کشد
سخن کوه را سوی هامون کشد
سخن بر تو نیکو کند کار زشت
سخن ره نماید بسوی بهشت

فرخی سیستانی

ابوالحسن علی بن جولوغ ، فرخی سیستانی بین سالهای ۳۵۰ تا ۳۶۰ هجری قمری در سیستان تولد یافت ، بدربار **سلطان محمود غزنوی** رفت وتا پایان عمر در خدمت آن سلطان بود . **فرخی** در موسیقی مهارت داشت و این امر علاوه بر تصریح **نظامی عروضی** ، از اشارات متعدد خود شاعر نیز بر میآید . دیوانش در حدود نه هزار بیت دارد و به طبع رسیده . وفات او بسال ۴۲۹ هجری قمری اتفاق افتاده و چنانکه از یك شعر **لبیبی** «شاعرمشهور اواخرقرن چهارم واوایل قرن پنجم هجری قمری ، از معاصران و دوستان **فرخی**» برمیآید ، وی هنگام‌مرگ پیر نبوده‌است . شعر **لبیبی** که در تأسف از مرگ **فرخی** سروده اینست :

گر فرخی بمرد چرا عنصری نمرد ؟ پیری بماند دیر و جوانی برفت زود!
فرزانه‌ای برفت وز رفتنش هر زیان دیوانه‌ای بماند و ز ماندنش هیچ سود

دو بوسه

خواستم از لعل او دو بوسه وگفتم تربیتی کن بآب لطف خسی را
گفت یکی بس‌بود وگر دو، ستانی فتنه شود ، آزموده‌ایم بسی را
عمر دو باره است بوسهٔ من و هر گز
عمر دو باره نداده اند کسی را

ایران

هیچ شه را در جهان آن زَهره نیست کو سخن راند ز **ایران** بر زبان
مرغزار ما بشیر آراسته است بد توان کوشید با شیر ژیان
شکر ایزدرا که ما را خسرویست
کار ساز و کار بین و کاردان

فردوسی طوسی

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۹۶ مندرج است.

هنر ایرانیان

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را بکس

همه یکدلانند و یزدان شناس
بگیتی ندارند در دل هراس

چو ایران نباشد تن من مباد
براین بوم و بر، زنده یك‌تن‌مباد

همه سر بسر تن بکشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

چنین گفت مؤبد: که مردن بنام
به از زنده، دشمن بر او شاد کام

اگر کشت خواهد همی روزگار
چه نیکوتر از مرگ در کازار

رزم رستم و اشکبوس

ز قلب سپاه اندر آشفت **طوس**
بزد اسب کاید بر **اشکبوس**

تهمتن بر آشفت و با **طوس** گفت
که **رهام** را جام باده است جفت

بمی در، همی تیغ بازی کند
میان یلان سر فرازی کند

کجاشد کنون روی‌چون سند روس
سواری نبد کمتر از **اشکبوس**

تو قلب سپه را بآئین بدار
من اکنون پیاده کنم کار زار

کمانرا بزه بر، بیازو فکند
به بند کمر بر، بزد تیر چند

یکی تیر در دست رنگ آبنوس
خرامید و آمد بر **اشکبوس**

خروشید کای مرد جنگ آزمای
هم آوردت آمد، مرو باز جای

کشانی بخندید و خیره بماند
عنان را گره کرد و اورا بخواند

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟
تن بی سرت را که خواهد گریست؟

تهمتن بدو گفت کای شوم تن
چه پرسی تو نامم در این انجمن؟

مرا مام من نام، مرگ تو کرد
زمانه مرا پتك ترك تو کرد

کشانی بدو گفت بی بارگی
به‌کشتن دهی تن بیکبارگی

تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
که ای بیهده مرد پرخاشجوی

پیاده ندیدی که جنگ آورد
سر سرکشان زیر سنگ آورد

بشهر تو شیر و پلنگ و نهنگ
سوار اندر آیند هر سه بجنگ

هم اکنون ترا ای نبرده سوار
پیاده بیاموزمت کار زار

پیاده مرا زان فرستاده **طوس**
که تا اسب بستانم از **اشکبوس**

کشانی پیاده شود همچو من
بدو روی خندان شوند انجمن

پیاده به از چون تو سیصد سوار
براین‌دشت واین روز واین‌کارزار

کشانی بدو گفت کویت سلیح؟
نبینم همی جز فریب و مزیح!

بدو گفت **رستم** که تیرو کمان
ببینی کت اکنون سرآرد زمان

چو نازش باسب گرانمایه دید
کمانرا بزه کرد و اندر کشید

یکی تیر زد بر برِ اسب اوی
که اسب اندر آمد ز بالا بروی

بخندید رستم، بآواز گفت:
که بنشین بنزد گرانمایه جفت

سزد گر بگیری سرش در کنار
زمانی بر آسائی از کار زار

که نازیدنت بود با او بسی
ندارد چو تو نیز او هم کسی

کمانرا بزه کرد پس **اشکبوس**
تنش لرز لرزان و رخ سند روس

به **رستم** بر آنگه ببارید تیر
تهمتن بدو گفت بر خیره خیر

همی رنجه داری تن خویش را
دو بازو و جان بداندیش را

ترا تیر بر من نیاید بکار
نه‌ای مرد گرد افکن و نامدار

نداری ز جنگ آوران بهره‌ای نکردی به تیر و کمان مهره‌ای
ترا بخت برگشته بینم همی بدین رزمگه کشته بینم همی
نه‌ای مرد پیکار و دشت نبرد هم اکنون شود چهر بخت تو زرد
کمانرا بمالید رستم بچنگ بغرید مانند غران پلنگ
تهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرد یك چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب نهاده بر او چار پر عقاب
بمالید چاچی کمانرا بدست بچرم گوزن اندر آورد شست
ستون کرد چپ را و خم کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخواست
چو سوفارش آمد به پهنای گوش زچرم گوزنان بر آمد خروش
چو پیکان ببوسید انگشت اوی گذر کرد ازمهره‌ی پشت اوی
چو زد تیر برسینه‌ی اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلك گفت احسن ملك گفت زه

کشانی هم اندر زمان جان بداد
تو گفتی که او خود ز مادر نزاد

«نقل از شاهنامه‌ی فردوسی به اهتمام
دکتر محمد دبیر سیاقی»

فروغ فرخزاد

بانو فروغ فرخزاد بسال ۱۳۱۲ خورشیدی درتهران تولد یافت ، پدرش **سرهنگ فرخزاد** است . با اشعاری که سروده مکتب جدیدی باز کرده و ضمناً گویندهٔ بی پروائی معرفی گردیده . معروفترین اثر او قطعه ایست بنام **گناه** ، که **فروغ فرخزاد** را ، شناسانده و سبب اشتهار او گشته است .

گناه

گنه کردم گناهی پر ز لذت
گنه کردم میان بازوانی
در آن خلوتگه تاریك و خاموش
دلم در سینه بی تابانه لرزید
در آن خلوتگه تاریك و خاموش
لبش بر روی لبهایم هوس ریخت
فرو خواندم بگوشش قصهٔ عشق
«ترا میخواهم ای آغوش جان بخش»
هوس در چشمهایش شعله افروخت
تن من در میان بستر نرم
گنه جوی و گنه خواه و گنه بخش
در آن چشمان خاموش خرابش
گنه کردم گناهی پر ز لذت

در آغوشی که گرم و آتشین بود
که داغ و کینه جوی و آهنین بود
نگه کردم بچشم پر ز رازش
ز خواهش‌های چشم پر نیازش
پریشان در کنار او نشستم
ز اندوه دل دیوانه رستم
«ترا میخواهم ای جانانهٔ من»
«ترا ای عاشق دیوانهٔ من»
شراب سرخ در پیمانه رقصید
بروی سینه‌اش مستانه لرزید
. . . .
نگاهی سرکش و دیوانه دیدم
کنار پیکری لرزان و مدهوش

خداوندا چه میدانم چه کردم
در آن خلوتگه تاریك و خاموش

فقیر دهلوی

میرشمس‌الدین **فقیر دهلوی** ادیب وشاعر وصاحب کتاب **حدائق‌البلاغه** است ودیوان او در حدود هفت‌هزار بیت بوده . وی گاهی خودرا **مفتون** مینامید . **هرمان اته** در کتاب **تاریخ ادبیات فارسی** صفحه‌ی ۸۹ مینویسد : «که تولدش بسال ۱۱۱۵ هجری قمری در شاه جهان آباد بود . و بسال ۱۱۸۰ هجری قمری در مراجعت از زیارت مکه‌ی معظمه درگذشت . » بعضی از مورخین نیز می‌نویسند . وی بسال ۱۱۸۳ هجری قمری در ۶۸ سالگی بین هند وبصره در دریا غرق شده است .

سر تا پا

ز سر تا پای او حسن و لطافت
چنان پیدا که از آئینه صورت

قدش بگرفته از سرو چمن باج
رعونت را رسانیده به معراج

ریاض دلبری را سرو موزون
قد خوبان به پیشش بید مجنون

خم گیسوی آن شیرین شمایل
کمندی بود بهر بستن دل

پریشان زلف بر طرف بناگوش
سحر با شام گردیده هم آغوش

گلچین گیلانی

دکتر مجدالدین میر فخرائی گیلانی متخلص به **گلچین** یکی از بنیان گذاران شعر نو در ایران است. مجموعه‌ای از اشعار او بنام **نهفته** در لندن بطبع رسیده است. تولد وی بین سالهای ۱۲۸۹ تا ۱۲۹۹ خورشیدی اتفاق افتاده است.

نام

گل بود وسبزه بود وسرود پرنده بود　　در آفتاب گرمی شادی دهنده بود
بر آب و خاك باد بهشتی وزنده بود　　در باغ بود کاجی پرشاخ و سهمگین
دستی ، بیادگاری ، صد سال پیش ازاین
بر آن درخت **نام** دو دلداده کنده بود

پروانه و**فریدون** صدسال پیش‌ازاین　　يك روز آمدند در این باغ دلنشین
گل بود وسبزه بود ودم تند فرودین　　میزدنسیم، نرمك، برروی برکه‌چنگ
میگشت قوی سیمین بر آب سیمرنگ
خورشید گرد زرین میریخت بر زمین

بر روی شاخه مرغك خوشرنگ میسرود　　«بنگر! چگونه غنچه‌ی نازك دهان گشود!
گلشن چه رنگ زیبا دارد بتار و پود!　　سرتاسر است هستی جاوید ونیست مرگ
به به ! چه دلرباست تماشای رقص برگ !
به به ! چه دلکش است سرود نسیم ورود»

با سایه روی سبزه گل تازه می‌نوشت «بنگر! چگونه رفته زمین آمده بهشت!
بنگر! چگونه آمده زیبا ورفته زشت! هرگز بباختر نرود مهر تابدار
دیگر ز تیره روزی دور است روزگار
دیگر ز تیره بختی پاك است سرنوشت»

پروانه می نشست بهر جا و می پرید زنبور شیره ازلب گلبرگ می‌مکید،
بر روی گل نسیم دل انگیز می‌وزید عکس درخت را بدل آب میگسیخت
خرگوش میدوید وبسوراخ میگریخت
آنگاه میگریخت ز سوراخ و میدوید

پروانه و **فریدون**، صدسال پیش‌ازاین يك روز آمدند در این باغ دلنشین
گفتند: «نیست جائی زیباتر از زمین!» زیرا که سبزه بود و سرود پرنده بود،
در آفتاب گرمی شادی دهنده بود
بس دلنواز بود تماشای فرودین

امروز زیر شاخه‌ی این کاج سهمناك **پروانه** و**فریدون** گردیده‌اند خاك...
رخسار زرد باغ پرازدرد ورنج وباك خورشید نیست... گرمی‌شادی دهنده نیست
گل نیست ... سبزه نیست ... سرود پرنده نیست
از باد سخت دامن دریاچه چاك چاك

اما هنوز بر تنه‌ی کاج سالدار نام دو یار دیرین مانده بیادگار
بالای کاج تندر، در ابر اشکبار، میغرد از ته دل: «ای تیره آسمان!
جز **نام** چیز دیگر ماند در این جهان؟
یا **نام** نیز میرود از یاد روزگار؟»

مشیری

فریدون مشیری فرزند **ابراهیم مشیری** بسال ۱۳۰۵ خورشیدی در تهران تولد یافت، تحصیلات متوسطه را نیز در تهران بپایان رسانده است. پدر بزرگ مادریش مرحوم **میرزا جواد خان مؤتمن الممالک** از شعرای دورهٔ ناصری بوده.

مشیری از مشهورترین شعرای نو پرداز معاصر است. تاکنون مجموعه هائی از اشعار این شاعر بنامهای **تشنه‌ی طوفان و گناه دریا** منتشر شده است. اخیراً **مشیری** کتاب **تشنه‌ی طوفان** را با افزودن مقداری شعر مجدداً بنام **نایافته** انتشار داده‌است.

دختر ساز زن

ساز تو ای دختر قشنگ دلارا　　روح مرا میبرد بعالم رؤیا:
مرمر اندام نازبخش تو، چون ساز　　تنگ در آغوش من، برهنه و رسوا
آنچه تو با ساز میکنی، اکنون　　با تو همان میکنم، بیا بتماشا
چنگ تمنا زنم به نیمه‌ی پائین!
دست نوازش کشم به نیمه‌ی بالا!

کیمیا

از گل فروش، لاله رخی لاله میخرید | میگفت: بی تبسم گل، خانه بی‌صفاست
گفتم: صفای خانه کفایت نمیکند | باید صفای روح بیابی که کیمیاست
خوب است ای کسیکه بگلزار زندگی | روی تو، همچو لاله صفابخش و دلرباست

روح تو نیز چون رخ تو با صفا بود
تا بنگری که خانه‌ی توخانه‌ی خداست

چهار فصل عشق

در عالم عشق، اولین دیدار | در خاطره، چون **بهار** می‌ماند
تابستان، گرمی تمناهاست | **پائیز** به انتظار می‌ماند
آن‌سوز، که سردی **زمستان** راست | ما را به فراق یار می‌ماند

وز ما، چو زمان عاشقی بگذشت
افسانه، بروزگار می‌ماند

ماه و سنگ

اگر **ماه** بودم، بهر جا که بودم | سراغ ترا، از خدا میگرفتم
وگر **سنگ** بودم، بهرجا که بودی | سر رهگذار تو جا میگرفتم

☆

اگر **ماه** بودی، بصد ناز، شاید | شبی بر لب بام من می‌نشستی

وگر **سنگ** بودی، بهر جا که بودم
مرا می‌شکستی، مرا می‌شکستی!

مولوی بلخی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۱۲ مندرج است.

نوای نی

بشنو از نی چون حکایت میکند　　وز جدائی‌ها شکایت میکند

کز نیستان تا مرا ببریده اند　　از نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق　　تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش　　باز جوید روزگار وصل خویش

من بهر جمعیتی نالان شدم　　جفت بد حالان و خوشحالان شدم

هر کسی از ظن خود شد یار من　　وز درون من نجست اسرار من

سرّ من از ناله‌ی من دور نیست　　لیك چشم و گوش را آن نور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست　　لیك کس را دید جان دستور نیست

آتشست این بانگ نای و نیست باد　　هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش عشقست کاندر نی فتاد　　جوشش عشقست کاندر می فتاد

نی حریف هر که از یاری برید　　پرده هایش پرده‌های ما درید

همچو نی زهری و تریاقی که دید؟　　همچو نی دمساز و مشتاقی که دید؟

نی حدیث راه پر خون میکند　　قصه‌های عشق مجنون میکند

دو دهان داریم گویا همچو نی	یک دهان پنهانست در لبهای وی
یك دهان نالان شده سوی شما	های و هوئی در فکنده در سما
لیك داند هر که او را منظر است	کاین فغان این سری هم زآن سر است
دمدم این نای از دمهای اوست	های و هوی روح از هیهای اوست
محرم این هوش چون بیهوش نیست	مرزبان را مشتری جز گوش نیست
گر نبودی نالهٔ نی را ثمر	نی جهان را پر نکردی از شکر
در غم ما روزها بیگاه شد	روزها با سوزها همراه شد
روزها گر رفت گو ، رو ، باک نیست	تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد	هر که بی روزیست روزش دیر شد

در نیابد حال پخته هیچ خام
پس سخن کوتاه باید والسلام !

مؤید ثابتی

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۱۱۵ مندرج است.

پیام بهاری

نوبهاری خوش و زیباست بیا فصل باغ و گل و صحراست بیا
باغ اینك چه مصفاست ببین چمن امروز چه زیباست بیا
ابر شد ساقی و می رشحه‌ی او سرخ گل ساغر صهباست بیا
هرطرف گوش فراداری‌ازهرسوی باغ نغمه‌ی مرغ خوش آواست بیا
ای صبا رو ، تو بآن ماه بگو : که مرا با تو سخنهاست بیا
همه جمعند بهم بلبل و گل عاشق زار تو تنهاست بیا
هر چه خواهی تو ز اسباب نشاط از برای تو مهیاست بیا
ساز و آواز و می و مطرب و گل شادی و خرمی اینجاست بیا
هر کجا در نگری از در و دشت فرشی افکنده ز دیباست بیا
گریه‌ی ابرو شکر خنده‌ی گل همه از بهر دل ماست بیا
چون ستاره بدرخشد نرگس ، یاسمن عقد ثریاست بیا
سرخ گل تازه عروسی است بتخت تا ببینی که چه زیباست بیا
باغ از نسترن و یاس سپید چهره از بهر تو آراست بیا
از صدای خوش بلبل همه شب در چمن غلغله بر پاست بیا
لاله در باغ صراحی در دست حالیا منتظر ماست بیا
ابر لغزنده چو کشتی در آب آسمان پهنه‌ی دریاست بیا
آبدان آینه و چهره‌ی گل اندر آن آینه پیداست بیا
بهره از نعمت امروز ببر چه غم از زحمت فرداست بیا
خود تو دانی که **مؤید** برخت
واله و عاشق و شیداست بیا

نادر پور

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۱۸ مندرج است.

ای شعر

ای شعر ای طلسم سیاهی که سرنوشت
عمر مرا برشته‌ی جادوئی تو بست
گفتم ترا رها کنم و زندگی کنم
اما چه تو به‌ها که دراین آرزو شکست

☆

گوئی مرا برای تو زادند و آسمان
هرگز ترا نخواست که ازمن جدا کند
دیگر غمش نبود که چون ناله برکشم
گوش گران بناله‌ی من آشنا کند

☆

سوگند من بترك تو بشکست سالها
اما طلسم طالع من ناشکسته ماند
ای شعر ای طلسم کهن ای طلسم شوم
پای من ایدریغ بدام تو بسته ماند

☆

اینك در این نشیب بلاخیز عمر من
کز زندگی بجانب مرگم کشیده است
دیگر مرا امید رها کردن تو نیست
زیرا که هرچه بود بپایان رسیده است

☆

تنها توئی که درخم این راه پرهراس
خواهم ترا بناله‌ی خویش آشنا کنم
دیگر تو آن طلسم نئی سایه‌ی منی
ازخود چگونه سایه‌ی خودرا جدا کنم

نظامی گنجوی

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۱۲۶ مندرج است.

کشته شدن دارا

چو گیتی درِ روشنی باز کرد	جهان بازی دیگر آغاز کرد
تبیره بغرید چون تند شیر	در آمد برقص اژدهای دلیر
ز شوریدن ناله‌ی کرنای	بر افتاد تب لرزه بر دست و پای
ز غریدن کوس خالی دماغ	زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ
درآمد چو باران سر بید و برگ	گشاده بدو روزن درع و ترگ
ز بس تیر باران که آمد بجوش	فکند ابر، بارانی خود ز دوش
بابرو درآمد کمان را شکنج	شتابان شده تیر چون مار گنج
بجنبش درآمد دو دریای خون	شد از موج آبش زمین لاله‌گون
زمین کو بساطی بد آراسته	غباری شد از جای برخاسته
ز بس زخم کوپال خارا ستیز	زمین را شده استخوان ریز ریز
سنان درسنان رسته چون نوك خار	سپر در سپر بسته چون لاله زار
در آن مسلخ آدمی زادگان	زمین گشته کوه از بس افتادگان
بجان بردِ خود هر کسی گشته شاد	کس از کشته‌ی خود نیاورد یاد
ز بس کشته بر کشته مردان مرد	شده راه بسته برِ ره نورد
بر آن دجله‌ی خون بلند آفتاب	چو نیلوفر افکنده زورق در آب
سنان **سکندر** در آن داوری	سبق برده از چشمه‌ی خاوری
چو لشکر بلشکر بر آمیختند	قیامت ز گیتی بر انگیختند



کس از خاصگان پیش **دارا** نبود　　از او در دل کس مدارا نبود

دو سرهنگ غدار چون پیل مست　　بدان پیلتن برگشادند دست

زدندش یکی تیغ پهلو گذار　　که ازخون زمین گشته چون لاله‌زار

در افتاد **دارا** بدان زخم تیز　　ز گیتی برآمد یکی رستخیز

درخت کیانی درآمد بخاك　　بغلتید بر خویشتن زخمناك

برنجد تن نازك از درد و داغ　　چه خویشی بود باد را با چراغ

کشنده دو سرهنگ شوریده رای　　به نزد **سکندر** گرفتند جای

که آتش ز دشمن بر انگیختیم　　باقبال شه خون او ریختیم

بیك زخم کردیم کارش تباه　　سپردیم جانش بفتراک شاه

بیا تا ببینی و باور کنی　　بخونش سم بارگی تر کنی

چه آمد ز ما آنچه کردیم رای　　تو نیز آنچه گفتی بیاور بجای

بما بخش گنجی که پذرفته‌ای　　وفا کن بچیزی که خود گفته‌ای

سکندر چو دانست کان ابلهان　　دلیرند در خون شاهنشهان

پشیمان شد از کرده پیمان خویش　　که برخاستش عصمت ازجان خویش

فرو میرد امیدواری ز مرد　　که همسال را سر در آرد بگرد

نشان جست کان کشور آرای کی　　کجا خوابگه دارد ازخون وخوی

دو بیداد پیشه به پیش اندرون　　به بیداد خود شاه را رهنمون

چو در موکب قلب **دارا** رسید　　ز موکب روان ، هیچکس را ندید

تن مرزبان دید در خاك و خون　　کلاه کیانی شده سرنگون

سلیمانی افتاده در پای مور　　همان پشه‌ای کرده بر پیل، زور

بهار **فریدون** و گلزار جم　　بباد خزان گشته گلزار غم

نسب نامه‌ی دولت **کیقباد**　　ورق بر ورق هر سوئی برد باد

سکندر فرود آمد از پشت بور　　درآمد ببالین آن پیل زور

بفرمود تا آن دو سرهنگ را　　دو کج زخمه‌ی خارج آهنگ را

بدارند بر جای خویش استوار — خود از جای جنبید شوریده وار

ببالینگه خسته آمد فراز — ز درع کیانی گره کرد باز

سر خسته را بر سر ران نهاد — شب تیره بر روز روشن نهاد

فرو بسته چشم آن تن خوابناک — بدو گفت برخیز ازاین خون وخاک

رها کن که در من رهائی نماند — چراغ مرا روشنائی نماند

سپهرم بر اینگونه پهلو درید — که شد در جگر پهلویم ناپدید

تو ای پهلوان کامدی سوی من — نگهدار پهلو ز پهلوی من

که با آنکه پهلو دریدم چو میغ — همی آید از پهلویم بوی تیغ

سر سروران را رها کن ز دست — تومشکن که مارا جهان درشکست

چه دستی که با ما درازی کنی — بتاج کیان دست یازی کنی

نگهدار دستت که **دارا**ست این — نه پنهان، چو روزآشکاراست این

چو گشت آفتاب مرا روی زرد — نقابی بمن درکش از لاجورد

مبین سرو را در سر افکندگی — چو من شاه را در چنین بندگی

در این بندم از محنت آزاد کن — بآمرزش ایزدم شاد کن

زمین را منم تاج تارك نشین — ملرزان مرا تا نلرزد زمین

رها کن که خواب خوشم میبرد — زمین آب و چرخ آتشم میبرد

مگردان سر خفته را از سریر — که گردون گردان برآرد نفیر

زمان من اینك رسد بی گمان — رها کن بکام خودم يك زمان

اگر تاج خواهی ربود از سرم — یکی لحظه بگذار تا بگذرم

چو من زین ولایت گشادم کمر — توخواه افسرازمن ستان، خواه سر

سکندر بنالید کای تاجدار — **سکندر** منم چاکر شهریار

نخواهم که بر خاك بینم سرت — نه' آلوده‌ی خون پری پیکرت

ولیکن چه سود است کاین کاربود — تأسف ندارد کنون هیچ سود

اگر تاجور سر بر افراختی — کمربند او چاکری ساختی

دریغا بدریا کنون آمدم | که تا سینه در موج و خون آمدم
چرا مرکبم را نیفتاد سم | چرا پی نکردم در این راه گم
مگر ناله‌ی شاه نشنیدمی | نه روزی بدین روز هم دیدمی
بدانای گیتی و دارای راز | که دارم به بهبود **دارا** نیاز
ولیکن چو بر شیشه افتاد سنگ | کلید در چاره ناید بچنگ
دریغا که از نسل **اسفندیار** | همین بود بس ملك را یادگار
چه بودی که مرگ آشکارا شدی | **سکندر** هم‌آغوش **دارا** شدی
چه سود است مردن نشاید بزور | که پیش از اجل رفت نتوان بگور
به نزدیك من یك سر موی شاه | گرامی تر از صد هزاران کلاه
گر این زخم را چاره دانستمی | طلب کردمی تا توانستمی
همان تاج و اورنگ شاهنشهی | که ماند ز دارای دولت تهی
چرا خون نگریم بر آن تاج و تخت | که دارنده را بر در افکند رخت
مباد آن گلستان که سالار او | بدین خستگی باشد از خار او
نفیر از جهانی که **دارا** کش است | نهان پرور و آشکارا کش است
بچاره‌گری چون ندارم توان | کنم نوحه بر راد سرو جوان
چه تدبیر داری مراد تو چیست | امید از که داری و بیمت ز کیست
بگو هرچه خواهی که فرمان کنم | بچاره‌گری با تو پیمان کنم
چو **دارا** شنید آن سخن دلنواز | بخواهشگری دیده را کرد باز
بدو گفت کای بهترین بخت من | سزاوار پیرایه و تخت من
چه پرسی ز جانم بجان آمده | گلی در سموم خزان آمده
جهان شربت هر کس از یخ سرشت | بجز شربت من که بر یخ نوشت
ز بی آبیم سینه سوزد درون | ز پا تا بسر غرق دریای خون
چو برفی که در ابر دارد شتاب | لب از آب خالی و تن غرق آب
سبوئی که سوراخ باشد نخست | بموم و سریشم نگردد درست

جهان غارت از هر دری میبرد / یکی آورد دیگری میبرد

نه زو ایمن اینان که هستند نیز / که آنانکه رفتند رستند نیز

ببین روز من راستی پیشه کن / تو نیز از چنین روز اندیشه کن

چو هستی به پند من آموزگار / بدین روز ننشاندت روزگار

نه من به ز **بهمن** شدم کاژدها / بخاریدن سر نکردش رها

نه ز **اسفندیار** آن جهانگیر گرد / که از چشم زخم جهان جان نبرد

چو در نسل ما کشتن آمد نخست / کشنده نسب کرد با من درست

تو سر سبز بادی بشاهنشهی / که من کردم از تخت بالین تهی

چو درخواستی کارزوی تو چیست / بوقتی که بر من بباید گریست

سه چیز آرزو دارم اندر نهان / بر آید باقبال شاه جهان

یکی آنکه از کشتن بیگناه / تو باشی در این داوری دادخواه

دوم آنکه بر تاج و تخت کیان / چو حاکم تو باشی نیاری زیان

سوم آنکه برزیر دستان من / حرم نشکنی در شبستان من

همان **روشنک** راکه دخت من است / بدان تازگی دست پخت من است

بهم خوابی خود کنی سر بلند / که جان گردد از جان پاك ارجمند

دل روشن از **روشنک** بر متاب / که با روشنی به بود آفتاب

سکندر پذیرفت از او هرچه گفت / پذیرنده برخاست گوینده خفت

کبودی و کوری درآمد بچرخ / که بغداد را کرد بی کاخ و کرخ

درخت کیانرا فرو ریخت بار / کفن دوخت بر درع **اسفندیار**

چو مهر از جهان مهربانی برید شبه ماند و یاقوت شد ناپدید
سکندر بدان شاه فرخ نژاد
شبانگاه بگریست تا بامداد

ناز خوبرویان

چه خوش نازیست ناز خوبرویان
ز دیده رانده را دزدیده جویان
بچشمی خشم بگرفتن که بر خیز
بدیگر چشم دل دادن که مگریز
بصد جان ارزد آن ساعت که جانان
نخواهم گوید و خواهد بصد جان

وحشی بافقی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۳۲ مندرج است .

این شعر مشهورترین ترکیب‌بند
در زبان فارسی است .

ترکیب بند

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید		داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصه‌ی بی سرو سامانی من گوش کنید		گفتگوی من وحیرانی من گوش کنید
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم ، این سوز نگفتن تا کی
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم		عاشق خوی بت عربده جوئی بودیم
عقل ودین باخته ، دیوانه‌ی روئی بودیم		بسته‌ی سلسله‌ی سلسله موئی بودیم
کس در آن سلسله غیر از من ودل بند نبود
یك گرفتار از این جمله که هستند نبود
نرگس غمزه زنش اینهمه بیمار نداشت		سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
اینهمه مشتری و گرمی بازار نداشت		یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم

عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او — داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه دادم همه جا شرح دلارائی او — شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او
این زمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سروبرگ من بی سر وسامان دارد

چاره اینست وندارم به ازاین رای دگر — که دهم جای دگر دل بدلارای دگر
چشم خود فرش کنم زیر کف پای دگر — بر کف پای دگر بوسه زنم جای دگر
بعدازاین رای من اینست وهمین خواهدبود
من بر این هستم والبته چنین خواهد بود

پیش او یار نو و یار کهن هردو یکیست — حرمت مدعی وحرمت من هر دو یکیست
قول زاغ و غزل مرغ چمن هردو یکیست — نغمه‌ی بلبل و فریاد زغن هردو یکیست
این ندانسته که قدر همه یکسان نبود
زاغرا مرتبه‌ی مرغ خوش الحان نبود

چون چنین است پی کار دگر باشم به — چند روزی پی دلدار دگر باشم به
عندلیب گل رخسار دگر باشم به — مرغ خوش نغمه‌ی گلزار دگر باشم به
نوگلی کو که شوم بلبل دستان سازش
سازم از تازه جوانان چمن ممتازش

آنکه بر جانم از او دمبدم آزاری هست — میتوان یافت که بردل زمنش باری هست
از من و بندگی من اگرش عاری هست — بفروشد که بهر گوشه خریداری هست
بوفا داری من نیست دراین شهر کسی
بنده‌ای همچو مرا هست خریدار بسی

مدتی در ره عشق تو دویدیم بس است — راه صد بادیه‌ی درد بریدیم بس است
قدم از راه طلب باز کشیدیم بس است — اول وآخر این مرحله دیدیم بس است
بعد از این ما و سر کوی دلارای دگر
با غزالی بغزلخوانی و غوغای دگر

تو مپندار که مهر از دل محزون نرود آتش عشق بجان افتد و بیرون نرود
وین محبت بصد افسانه و افسون نرود چه گمان غلط است این نرود چون نرود
چند کس از تو و یاران تو آزرده شود
دوزخ از سردی این طایفه افسرده شود

ای پسر چند بکام دگرانت بینم سرخوش و مست ز جام دگرانت بینم
مایه‌ی عیش مدام دگرانت بینم ساقی مجلس عام دگرانت بینم
توچه دانی که شدی یار چه بی باکی چند
چه هوسها که ندارند هوسناکی چند

یار این طایفه‌ی خانه برانداز مباش غافل از لعب حریفان دغلباز مباش
میشوی شهره باین فرقه هم آواز مباش از توحیف است باین طایفه دمساز مباش
به که مشغول باین شغل نسازی خود را
این نه کاریست مبادا که ببازی خود را

در کمین تو بسی عیب شماران هستند سینه پر کینه ز توعیب گذاران هستند
داغ بر سینه‌ی تو سینه شماران هستند غرض اینست که، درقصد تو یاران هستند
باش مردانه که ناگاه قفائی نخوری
واقف کشتی خود باش که پائی نخوری

گرچه ازخاطر وحشی هوس روی تورفت شد دل آزرده و آزرده دل ازکوی تو رفت
از دلش آرزوی قامت دلجوی تورفت با دل پر گله از ناخوشی خوی تو رفت
حاش لله که وفای تو فراموش کند
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

وحید قزوینی

میرزا محمد طاهر وحید قزوینی از وزراء و شعرا و نویسندگان معروف دورهٔ صفویه است که از زمان **شاه عباس دوم** تا اوایل سلطنت **شاه سلطان حسین صفوی** با جاه ومقام واحترام میزیست و اشعار قابل توجهی نیز میسرود. وی منشی دو نفر از وزرای ایران بنام‌های **میرزا تقی الدین محمد** و **خلیفه سلطان «اعتمادالدوله»** بوده و زمانی نیز مورخ رسمی **شاه عباس دوم** گردیده، بعداً بوزارت هم رسیده، و بالاخره بسال ۱۱۲۰ هجری قمری بدرود حیات گفته است.

تضمین وتخمیس غزل معروف:

گر بتو افتدم نظر چهره بچهره رو برو
شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو بمو

که درصفحه‌ی ۳۵ مندرج گردیده ودرنام سراینده‌ی آن اختلاف و به بیش از ۵ شاعر منسوب است.

ساقی عشق

ساقی عشقت، ای صنم! زهر ستم سبو سبو
ریخت بساغر دلم! با می غم کدو کدو
چندروم من از پیت، گوشه بگوشه سو بسو

گر بتو افتدم گذر چشم بچشم، رو برو
شرح دهم غم ترا، نکته بنکته مو بمو

تا بره محبتت ، پای طلب نهاده‌ام
بر رخ دل در الم ، از ستمت گشاده‌ام
تا قدمم بسر نهی ، خاک نشین چو جاده‌ام
از پی دیدن رخت ، همچو صبا فتاده‌ام
خانه بخانه در بدر، کوچه بکوچه کو بکو

در عقب تو جان من ، هست چو سایه‌ات روان
بسته بزلف و گیسویت ، رشته‌ی جان عاشقان
از چو توئی گسستن ، مهر و وفا نمیتوان
مهر ترا دل حزین ، بافته با قماش جان
رشته به‌رشته نخ به نخ، تار بتار پو بپو

بار جدائی ترا ، بسکه بجان کشیده‌ام
همچو کمان حلقه از ، بار ستم خمیده‌ام
بسکه چو طفل لاله من ، خون جگر مکیده‌ام
میرود از فراق تو ، خون دل از دو دیده‌ام
دجله بدجله یم به یم، چشمه بچشمه، جو بجو

ریخت مگر بنفشه بر، صفحهٔ یاسمین خطت ؟
یا که فکنده سایه بر، زهره‌ی مه جبین خطت ؟
خون شده نافه‌را جگر، تا شده چین بچین خطت
داده دهان و چهره و عارض عنبرین خطت
غنچه بغنچه ، گل بگل، لاله بلاله، بو ببو

درغمت ازجگر فغان ، آه ز دل برآیدم
لحظه بلحظه دم بدم ، خون ز دو دیده زایدم
گیسوی حلقه حلقه‌ات ، دام بلا نمایدم

ازرخ وچشم وزلف وقد، ای مه من! فزایدم
مهر به‌مهر، دل بدل ، طبع بطبع، خو بخو

تا شده استخوان من ، با سگ کویت آشنا
مانده بزیر بال غم ، گردن مطلب هما
محض وفا توئی مرا ، غیر تو نیست مدعا

دردل خویش طاهرا، گشت و ندید جز وفا
صفحه بصفحه،سر بسر، پرده بپرده، تو بتو

هاتف اصفهانی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۲۵ مندرج است.

این شعر مشهورترین ترجیع بند در زبان فارسی وسبب اشتهارهاتف‌اصفهانی است، باذکر اینکه ترجیع بندمعروف سعدی وهمچنین شعر جمال‌الدین محمدبن‌عبدالرزاق اصفهانی را نیز باید از اشعار ارزنده‌ی فارسی دانست.

ترجیع بند

ای فدای تو هم دل و هم جان — وی نثار رهت هم این و هم آن
دل فدای تو چون توئی دلبر — جان نثار تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل — جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پر آسیب — درد عشق تو درد بی درمان
بندگانیم جان و دل بر کف — چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر دل صلح داری اینك دل — ور سر جنگ داری اینك جان
دوش از سوز عشق وجذبه‌ی شوق — هر طرف می شتافتم حیران
آخر کار شوق دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان
چشم بد دور خلوتی دیدم — روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کانشب — دید در طور موسی عمران
پیری آنجا بآتش افروزی — بادب گرد پیر، مغبچگان

همه سیمین عذار و گل رخسار — همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ و دف و نی و بر بط — شمع و نقل و گل و می و ریحان
ساقی ماهروی مشکین موی — مطرب بذله‌گوی خوش الحان
مغ و مغ زاده مؤبد و دستور — خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی — شدم آنجا بگوشه‌ای پنهان
پیر پرسید کیست این ؟ گفتند : — عاشقی بیقرار و سر گردان
گفت جامی دهیدش از می ناب — گر چه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست و آتش دست — ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه دین — سوخت هم کفر از آن وهم ایمان
مست افتادم و در آن مستی — بزبانی که شرح آن نتوان
این سخن می شنیدم از اعضاء — همه حتی الورید والشریان

که یکی هست وهیچ نیست جزاو
وحده لا اله الاهو

از تو ای دوست نگسلم پیوند — ور بتیغم بُرند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان — وز دهان تو نیم شکر خند
ای پدر پند کم ده از عشقم — که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم — چکنم کاوفتاده‌ام بکمند
پند آنان دهند خلق ایکاش — که ز عشق تو میدهندم پند
در کلیسا بدلبر ترسا — گفتم ایدل بدام تو در بند
ایکه دارد بتار زُنارت — هر سر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید — که اَب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت — وز شکر خنده ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند

در سه آئینه شاهد ازلی — پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را — پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یك سو — شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست وهیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دوش رفتم بکوی باده فروش — ز آتش عشق دل بجوش وخروش
محفلی نغز دیدم و روشن — میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف — باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و میکشان گردش — پاره‌ای مست و پاره‌ای مدهوش
سینه بی کینه و درون صافی — دل پر از گفتگوی و لب خاموش
همه را از عنایت ازلی — چشم حق‌بین وگوش راست نیوش
سخن این بآن هنیئاً لک — پاسخ آن باین که بادت نوش
گوش بر چنگ وچشم بر ساغر — آرزوی دو کوُن در آغوش
بادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردناك و حاجتمند — درد من بنگر و بدرمان کوش
پیر خندان بطنز با من گفت — کای تراً پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا ای از شرمت — دختر رز نشسته برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — وآتش من فرو نشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر — بستدم ، گفت هان زیاده منوش
جرعه‌ای در کشیدم و گشتم — فارغ از رنج عقل و زحمت هوش
چون بهوش آمدم یکی دیدم — مابقی سر بسر خطوط و نقوش
ناگهان از صوامع ملکوت — این حدیثم سروش گفت بگوش

که‌یکی‌هست وهیچ نیست جزاو
وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنیست آن بینی
گر باقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی
بر همه اهل آن زمین بمراد — گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد — وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی سر و پا گدای آنجا را — سر ز ملك جهان گران بینی
هم در آن سر برهنه قومی را — بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هر یك را — بر دو کوُن آستین فشان بینی
دل هر ذره را که بشکافی — آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی — کافرم گر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر بآتش عشق — عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق حیات در گذری — وسعت ملك لا مکان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی — وآنچه نادیده چشمت آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی — از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان — تا بعین الیقین عیان بینی

که یکی هست وهیچ نیست جزاو
وحده لا اله الا هو

یار بی پرده از در و دیوار — در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند — روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی — همه عالم مشارق الانوار
کور، وش قاید و عصا طلبی — بهر این راه روشن و هموار
چشم بگشا بگلستان و ببین — جلوه‌ی آب صاف در گل و خار
زآب بی‌رنگ صد هزاران رنگ — لاله و گل نگر در آن گلزار
پا براه طلب نه از ره عشق — بهر این راه توشه‌ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند — که بود نزد عقل بس دشوار

یار گو ، بالغدو والآصال — یار جو ، بالعشی و الا بکار
صد رهت لن‌ترانی ار گوید — باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد — پای اوهام و پایه‌ی افکار
یار یابی بمحفلی کانجا — جبرئیل امین ندارد بار
ورنه‌ای مرد راه ، چون دگران — یار میگوی و پشت سر میخوار
هاتف ارباب معرفت که گهی — مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب — وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست — که بایما کنند گاه اظهار
پی بری گر برازشان دانی — که همین است سر آن اسرار

که یکی هست و هیچ نیست جزاو
وحده لا اله الا هو

ناشناس

ناشناس ... ؟

سرایندگان اشعاری که بعنوان **ناشناس** ضبط گردیده شناخته نشده‌اند . !

استاد سعید نفیسی در دیباچه‌ی کلیات فخرالدین عراقی نوشته‌اند که : «... و برخی از غزلیات او در انتهای شهرت بوده است و برخی ازشعرا برغزل او مخمس سروده‌اند. از آنجمله است این مخمس که بر یکی از معروفترین غزلیات اوست» بنا بر این نام شاعری که غزل معروف عراقی را تخمیس کرده معلوم نیست ، زیرا که استاد سعید نفیسی هم با دقتی که دارند نام شاعر را ذکر نکرده‌اند .

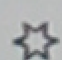
شب جدائی

مه من نقاب بگشا ز جمال کبریائی
که بتان فرو گذارند اساس خود نمائی
شده انتظارم ازحد ، چه‌شود زدر درآئی ؟
زدودیده خون‌فشانم زغمت‌شب‌جدائی
چه کنم؟ که‌هست اینهاگل باغ آشنائی!

چه کسم ؟ چه کاره‌ام من ، که رسم بعاشقانت ؟
شرفست آنکه بوسم قدم ملازمانت
بکمینه استخوانی که برد هما ، ز خوانت
همه شب نهاده‌ام سر، چوسگان بر آستانت
که رقیب در نیاید به بهانهٔ گدائی



چو کمال حسن مطلق ، که ز عشق بی نیاز است
دل مبتلای محمود بطره‌ی ایاز است
که مدار شوخ چشمان، بکرشمه است و ناز است
درگلستان چشمم‌زچه رو همیشه بازاست؟
بامید آنکه شاید تو بچشم من درآئی



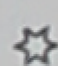
ز حدیث لعل گاهی زندم ره دل و دین
کشدم بناز گاهی بکمند زلف پر چین
زندم به تیر مژگان ، کشدم بغمزه‌ی کین
بکدام مذهبست این، بکدام ملتست این ؟
که‌کشند عاشقی را ، که توعاشقم چرائی؟



چو بسیر باغ سرو قد خود عیان نماید
ز عذار لاله گونش چمن ارغوان نماید
رخ خود بی نظاره ، چو بگلستان نماید
مژه‌ها و چشم شوخش ، بنظر چنان نماید
که میان سنبلستان چرد آهوی ختائی



چه شود که مطرب آید، بسماع ذکر یا حی؟
کند التفات ساقی، سوی بزم ما پیا پی؟
غم عشق را دوائی، نبود بجز نی و می
زفراق چون ننالم، من دلشکسته چون نی
که بسوخت بند بندم، ز حرارت جدائی



نگشود عقده‌ی دل، نه ز شیخ و نز برهمن
نه ز دیر طرف بستم، نه ز کعبه، نه زایمن
چو نصیب عاشق آمد، ز ازل فضای گلخن
سر برگ و گل ندارم، بچه‌رو روم بگلشن؟
که شنیده‌ام ز گلها همه بوی بیوفائی



چو بنای کار عاشق، همه سوز و ساز دیدم
ره حسن و عشق یکسر، بنیاز و ناز دیدم
ز جهانیان گروهی، بره مجاز دیدم
بقمار خانه رفتم، همه پاکباز دیدم
چو بصومعه رسیدم، همه زاهد ریائی



ز حدوث پاک گشتم، بقدم رهم ندادند
ز وجود هم گذشتم، بعدم رهم ندادند
بکنشت سجده بردم، بصنم رهم ندادند
بطواف کعبه رفتم، بحرم رهم ندادند
که تو در برون چه کردی، که درون خانه آئی؟

بحرم صلای هاتف، بحکایت اندر آمد
که نسیم وصل گویا، ز دیار دلبر آمد
بتو مژده باد ایدل، که شب غمت سر آمد
در دیر میزدم من، که: ندا ز در در آمد
که: در آ، در آ، عراقی، که تو هم از آن مائی

صدای پا

راست گوئی عشق خوبان آتش است　　سخت میسوزاند اما دلکش است
از خدا خواهم که افزونش کند　　دل اگر دم زد پر از خونش کند
زان زمان کوشد سرشت من خمیر　　عشق او شد در وجودم جایگیر
محور چرخ زمان عشق است عشق　　اصل و بنیاد جهان عشق است عشق
این صدای پا که میآید ز دور　　افکند بر هستیم یکباره شور

میشناسم من صدای پای اوست
طرز ره پیمودن زیبای اوست

قصاید

دوازده قصیده

از دوازده شاعر

سیصد و پنجاه بیت

DATE LABEL

اشعار جاویدان پارسی

سرایندگان قصاید

۱ ــ ابوحنیفهٔ اسکافی
۲ ــ ابو طیب مصعبی
۳ ــ ادیب الممالک فراهانی
٤ ــ امیر معزی
٥ ــ بهار «ملک الشعرا»
٦ ــ جمال الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی
۷ ــ خاقانی شیروانی
۸ ــ رود کی
۹ ــ مسعود سعد سلمان
۱۰ ــ منوچهری دامغانی
۱۱ ــ وثوق الدوله «حسن وثوق»
۱۲ ــ همائی ـ جلال الدین «سنا»

ابوحنیفه‌ی اسکافی

ابوحنیفهٔ اسکافی از شعرا و فضلای دورهٔ غزنویست که کمتر فضلش شاعری بوده واز دوستان **ابوالفضل بیهقی** صاحب **تاریخ بیهقی** شمرده میشده. وفات اورا بسال ۳۸۶ هجری قمری نوشته‌اند. **ابوالفضل بیهقی** در تاریخ معروف خود راجع به **ابوحنیفه** مینویسد: «در سخن موی شکافد و دست بسیار کس در خاک مالد.» **ابوحنیفه** علاوه برشاعری مسند تدریس نیزداشت ومردم را رایگان علم و دانش میآموخت. **بیهقی** ویرا از مردم غزنین دانسته، **عوفی** در صفحه‌ی ۱۷۵ جلد ۲ **لباب الالباب** ویرا از شعرای مرو ذکر کرده و نوشته است که: «در عهد دولت سنجری والی ولایت سخن پروری شد، گر چه کفشگر بود اما طبعی لطیف داشت وابیات واشعار او بسیار خوب است.» اما طبق نظریه‌ی **نظامی عروضی** در صفحه‌ی ۲۸ **چهار مقاله** وی در شمار شاعران **ملوک آل ناصرالدین** بوده، لیکن **هدایت** در صفحه‌ی ۸۳ جلد اول **مجمع الفصحا** ویرا **ابوحنیفهٔ مروزی** یاد کرده است.

شاه چو دل بر کند ز بزم وگلستان	آسان آرد بدست مملکت آسان
وحشی چیزیست ملك و دانم ازواین	کو نشود بسته هیچگونه بانسان
بندش عدلست و چون بعدلش بندی	انسی گیرد همه دگر شودش سان

کیست که گوید ترا مگر نخوری می — می خور و داد طرب زمستی بستان

باده خور و آنچنان مخور که بآخر — زو نشکیبی چو شیر خواره ز پستان

شاه چه داند که چیست خوردن وخفتن — این همه دانند کودکان دبستان

شاه چو در کار خویش باشد بیدار — بسته عدو را برد ز باغ بزندان

شاه چو بر خود قبای عجب کند راست — خصم بدردش تا به بند گریبان

غره نگردد بعز و پیل و عماری — هر که بدید است ، ذل اشتر و پالان

مار بود دشمن تو بر کن دندانش — زو مشو ایمن اگرش باشد دندان

ازعدو آنگه حذر نما که شود دوست — از مغ ترس آنزمان که گشت مسلمان

نامه‌ی نعمت ز شکر عنوان دارد — بتوان دانست حشو نامه ز عنوان

مرد هنرپیشه خود نباشد ساکن — کز بی کاری شده است گردون گردان

مأمون آنك از ملوك دولت اسلام — هر گز چون او ندید تازی و دهقان

جبه‌ئی از خز بداشت بر تن چندانك — سوده وفرسوده گشت بروی و خلقان

مر ، ندما را از آن فزود تعجب — کردند از وی سئوال از سبب آن

گفت ز شاهان حدیث ماند باقی — در عرب و در عجم نه توزی و کتان

شاه چو بر خز و بز نشیند و خسبد — بر تن او بس گران نماید خفتان

ملکی کانرا بدرع گیری و زوبین — نتوان دادش به‌آب حوض و بریحان

چون دل لشکر ملك نگاه ندارد — درگه ایوان چنانکه درگه میدان

کار چو پیش آیدش بود که به‌میدان — خواری بیند ز خوار کردهٔ ایوان

گر چه شود لشکری بسیم قویدل — آخر دلگرمئی ببایدش از خوان

دار نکو مر پزشك را گه صحت — تات نکو دارد او بدارو و درمان

خلق بصورت قوی و خُلق بسیرت — دین بسریرت قوی و ملك بسلطان

. . . .

شاه هنرپیشه شیر میدان مسعود — بسته سعادت همیشه با او پیمان

خسرو ایران توئی و بودی و باشی — گر چه فرو دست ، غره گشت بعصیان

این قصیده بقیه دارد اما بهمین قدر قناعت شد .

ابوطیب مصعبی

ابوطیب محمد بن حاتم المصعبی مدتی صاحبدیوان رسالت نصر بن احمد واز نویسندگان مشهور او بود که بعد از ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ هجری قمری چندی نیز منصب وزارت داشت . وی ازشاعران چیره دست درعربی وفارسی بوده است . ثعالبی در یتیمة الدهر مینویسد : «ابوطیب بفرمان نصر بن احمد کشته شد .»

جهانا

جهانا همانا فسوسی و بازی
که بر کس نپائی و با کس نسازی
چوماه از نمودن چوخور ازشنودن
بگاه ربودن، چو شاهین و بازی
چوزهرازچشیدن چوچنگ‌ازشنیدن
چو باد از وزیدن چو الماس گازی
چو عود قماری و چون مشک تبت
چو عنبر سرشته یمان و حجازی
بظاهر یکی بیت پر نقش آذر
بباطن چو خوک پلید و گرازی

یکی را نعیمی ، یکی را جحیمی
یکی‌را نشیبی، یکی را فرازی
یکی بوستانی پراکنده نعمت
براین بخت بسته ، بر آن نیک بازی
همه آزمایش همه پر نمایش
همه پر درایش چو گرگ طرازی
هم از تست شهمات شطرنج بازان
ترا مهره زاده به شطرنج بازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی ؟
چرا ابلهان راست بس بی‌نیازی ؟
چرا عمر طاووس و دراج کوته ؟
چرا مارو کرکس زید در درازی؟
صد و اند ساله یکی مرد غرچه!
چرا شصت‌وسه‌زیست آن‌مرد تازی؟
اگر نه همه کار تو باژ گونه
چرا آنکه ناکس‌تر، او را نوازی؟
جهانا همانا از این بی نیازی
گنه کار مائیم ، تو،جای آزی!

ادیب‌الممالک فراهانی

میرزا صادق حکیم متولد بسال ۱۲۷۷ یا ۱۲۸۰ هجری قمری است . وی اول به **امیرالشعرا** و سپس به **ادیب‌الممالک** ملقب شد ، عضو **فراماسونری** ایران نیز بود و مدتی در تبریز و مشهد **روزنامهٔ ادب** را منتشر میکرد . **ادیب‌الممالک** در سال ۱۳۳۶ هجری قمری در تهران وفات یافت ، عده‌ای فوت او را بر اثر استعمال مواد مخدره مخصوصاً **مرفین** میدانند . پدرش **حاجی میرزاحسین** نوادهٔ **میرزا معصوم** متخلص به **محیط** است که با **میرزا ابوالقاسم قائممقام** نویسندهٔ شهیر و وزیر **محمد شاه قاجار** برادر بود .

روزی ز جور خصم ستمگر ظلامهٔ
بردم به نزد قاضی صلحیهٔ بلد
دیدم سرای تیرهٔ تنگی بسان گور
تختی شکسته در بن آن هشته چون لحد
میزی پلید و صندلئی کهنه پای آن
بر صندلی نشسته سیاهی دراز قد
سوراخ رخ ز آبله و چانه از جذام
خسته سرش ز نزله وچشمانش از رمد

ازسبلتش بریخته چون گرگ پیر پشم
وزگردنش برآمده چون سنگپا غدد
تقویم پیش روی و نظر برخط بروج
همچون منجمی که کند اختران رصد
برروی میز دفترکی خط کشیده بود
چون لاشهٔ برآمده ستخوانش از جسد
پهلوی‌آن دواتی ودر جنب آن دوات
پاکت سه چار دانه و استامپ یك عدد
سوی دگر ز خانه حصیری وچند طفل
زالی خمیده قد ز نفاثات فی العقد
طفلی بگاهواره کنیفی بزیر آن
بندی ز گاهواره فرو بسته بروتد
دیگی و کمچه‌ئی و سبوئی و متردی
آلوده در ازل شده ناشسته تا ابد
قاضی بصندلی چو به پشم شتر قرد
درخدمتش پلیسکی استاده چون قراد
کردم سلام و گفت علیکم ز روی کبر
زیرا که بود ممتلی از نخوت و حسد
دادم عریضه را و سپردم بهای تمر
گفتا بیا بمحکمه اندر صباح غد
هردم که شدّ رحل نمودم بحضرتش
گفتم که یا الهی هیئی لنارشد
یکروز گفت کز پی خصمت زمحکمه
احضار نامه رفته و هستیم در صدد
سبز و سفید و سرخ فرستاده‌ایم باز
دیگر نمانده مهرب و ملجاء وملتحد

فردا اگر نیاید حکم غیابیت
خواهیم داد و نیست دگر جای منع و سد
روز دگر بمحکمه رفتم ، بقصد آن
کز خصم داد خواهم و از فضل حق مدد
قاضی بکبر گفت که خصم تو حاضر است
دعوی بیار و حجت و برهان مستند
گفتم ببین قبالهٔ این ملک را که من
هم مالکم به حجت و هم صاحبم بید
گفتا که چیست مدرک و اصل این قباله را
بنمای بی لجاجت و تکرار و نقض و شد
گفتم که این علاقه بسادات هاشمی
نسلا به نسل ارث مُضر باشد و مُعد
اینست مُهر بوذر و سلمان و صعصعه
هم اصبغ نُباته سلیمان بن صرد
گفتا بهل حدیث خرافات و حجتی
آور که مدعی نتواند بحیله رد
اینان که نام بردی از ایشان نبوده‌اند
هرگز به نزد ما نه مصدق نه معتمد
قانونی است محکمه برهانی است قول
گفتار منطقی کن و بیرون مرو ز حد
گفتم بحکم شاه ولایت علی نگر
کو شد خلیفه بر نبی و مرمر است جد
گفتا علی بحکم غیابی علی الاصول
محکوم شد به کشتن عمرو بن عبدود

گفتم ز قول احمد مرسل بخوان حدیث
کز راویان رسیده باهلش یداً بید
گفتا چه اعتماد بآنکس که بسته حبل
بر گردن ضعیفه‌ی بیچاره از مسد
گفتم به نص قرآن بنگر که جبرئیل
آورد بهر احمدش از درگه احد
گفتا به پرسنل نبود نام جبرئیل
قرآن نخورده تمر و نخواهد شدن سند
این حرفهای کهنه پرستان فکن بدور
نو شد اساس، صحبت نو باید ای ولد
چون نه گوا نه حجت مسموع باشدت
ما نحن فیه را بعدو ساز مسترد
چون این سخن سرود یقین شد مرا که او
لامذهبی پلید و پلیدی است نابلد
گرگیست رفته در گله اندر لباس میش
برظالمان چو گربه بمظلوم چون رصد
نه معتنی بقاعدهٔ دین و رسم و داد
نه معتقد بداور بخشنده‌ی صمد
از اخذ و بند و رشوه و کلاشی وطمع
بر سینه‌ی کسی ننهادست دست رد
نه سوی حق گشوده ز راه امید چشم
نه در نماز سوده بخاک از نیاز خد
چشمش بسان ابر دمادم برعد و برق
آزش بسان بحر پیاپی بجزر و مد

قولش بدستگاه پلیس است متبع
حکمش به پیشگاه رئیس است مطرد
دیدم بهیچ چاره و تدبیر و مکر وفن
نتوان طریق حیلهٔ او را نمود سد
کردم رها بخصم زر ومال وخان‌ومان
پژمرده‌همچو گل‌شدم‌افسرده چون‌جمد
از صلحیه گرفته شدم راست بر تمیز
دیدم تمام متفق القول و متحد
حکمی که شد ز صلحیه صادر بر تمیز
قولی است لایخالف وامری‌است‌لایرد
المؤمنون اخوه براین قوم صادق‌است
کایمانشان بقلب چو بر آب جو، زَبَد
بادا، ز کردگار براین قاضیان دون
دشنام بی نهایت و نفرین لایعد
طاق و رواق عدلیه را بر کند ستون
آنکو فراشت سقف سما را بلاعمد
خواهی که یابی از ستم قاضیان امان
خود را فکن بزیر پر دختر احد

امیر معزی

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۱۱ مندرج است .

دیار یار

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا یکزمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم خاك دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
از روی یار خرگهی ، ایوان همی بینم تهی
وز قد آن سروسهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی
برجای چنگ و نای و نی آوای زاغ است و زغن
نتوان گذشت از منزلی کانجا نیفتد مشکلی
از قصه‌ی سنگینی دلی نوشین لب و سیمین ذقن
آنجا که بود آن دلستان با دوستان در بوستان
شدگرگ و روبه‌را مکان‌شد گورو کر کس‌راوطن
ابر است بر جای قمر زهر است بر جای شکر
سنگ است بر جای گهر خار است بر جای سمن

کاخی که دیدم چون ارم خرم ز روی آن صنم
دیوار او بینم بخم مانندهٔ پشت شمن
زینسان که چرخ نیلگون کرد این سراهارا نگون
دیّار کی گردد کنون ، گرد دیار یار من
یاری برخ چون ارغوان ، حوری بتن چون پرنیان
سروی بلب چون ناردان ماهی بقد چون نارون
تا از بر من دور شد دل در برم رنجور شد
مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن
از هجر او سرگشته‌ام تخم صبوری کشته‌ام
مانند مرغی گشته‌ام ، بریان شده بر بابزن

این قصیده تلخیص شده است .

بهار

ملک الشعرا

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۸ مندرج است.

دماوند

ای دیو سپید پای در بند
ای گنبد گیتی ای دماوند
از سیم بسر، یکی کله خود
ز آهن بمیان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی
بنهفته بابر چهر دلبند
تا وارهی از دم ستوران
وین مردم نحس دیو مانند
با شیر سپهر بسته پیمان
با اختر سعد کرده پیوند
چون گشت زمین زجور گردون
سرد و سیه و خموش و آوند
بنواخت ز خشم بر فلک مشت
آن مشت توئی تو، ای دماوند
تو مشت درشت روزگاری
از گردش قرنها پس افکند

ای مشت زمین بر آسمان شو
بر ری بنواز ضربتی چند
نی نی تو نه مشت روزگاری
ای کوه نیم ز گفته خرسند
تو قلب فسردهٔ زمینی
از درد ورم نموده یک چند
تا درد و ورم فرو نشیند
کافور بر آن ضماد کردند
شو منفجر ای دل زمانه
وآن آتش خود نهفته مپسند
خامش منشین سخن همی گوی
افسرده مباش خوش همی خند
پنهان مکن آتش درون را
زین سوخته جان شنو یکی پند
گر آتش دل نهفته داری
سوزد جانت بجانت سوگند
بر ژرف دهانت سخت بندی
بر بسته سپهر نیو بر فند
من بند دهانت بر گشایم
ور بگشایند بندم از بند
از آتش دل برون فرستم
برقی که بسوزد آن دهان بند
من این کنم و بود که آید
نزدیك تو این عمل خوشایند

آزاد شوی و بر خروشی
مانندهٔ دیو جسته از بند
هرّای تو افکند زلازل
از نیشابور تا نهاوند
وز برق تنوره ات بتابد
ز البرز اشعه تا بالوند



ای مادر سر سپید بشنو
این پند سیاه بخت فرزند
بر کش ز سر این سپید معجر
بنشین بیکی کبود اورند
بگرای چو اژدهای گرزه
بخروش چو شرزه شیر ارغند
ترکیبی ساز بی مماثل
معجونی ساز بی همانند
از نار وسعیر وگاز و گوگرد
از دود و حمیم و بخره و گند
از آتش آه خلق مظلوم
وز شعله‌ی کیفر خداوند
ابری بفرست بر سر ری
بارانش ز هول و بیم وآفند
بشکن در دوزخ و برون ریز
بادافره کفر کافری چند

زانگونه که بر مدینه‌ی عاد
صرصر شرر عدم پراکند
چونانکه بشارسان پمپی
ولکان اجل معلق افکند
بفکن ز پی این اساس تزویر
بگسل ز هم این نژاد و پیوند
بر کن ز بن این بنا که باید
از ریشه بنای ظلم بر کند
زین بی خردان سفله بستان
داد دل مردم خردمند

جمال الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی

جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی از گویندگان بزرگ قرن ششم هجری قمری و در قصیده سرائی معروف است . با شعرای عصرخویش مانند **خاقانی** و **مجیرالدین بیلقانی** مشاعره داشته . وفات او بسال ۵۸۸ هجری قمری اتفاق افتاده است . **عوفی** ویرا **زرگر** دانسته و بسبب **نقشبندی** و با توجه بتحقیق مفصلی که مرحوم **وحید دستگردی** درمقدمهٔ دیوان وی کرده است او را **جمال نقاش** هم میگفته‌اند . **جمال الدین** با عده‌ای از شاعران بزرگ عهد خود رابطه داشته که ازآن جمله میتوان : **خاقانی شیروانی** ، **انوری ابیوردی** ، **رشید الدین وطواط** و **ظهیرالدین فاریابی** را نام برد .

«خطاب بخاقانی شیروانی»

کیست که پیغام من بشهر شروان برد
یك سخن از من بدان مرد سخندان برد
گوید **خاقانیا** ، اینهمه ناموس چیست
نه هر که دو بیت گفت لقب ز خاقان برد
دعوی کردی که نیست مثل من اندر جهان
که لفظ من گوی نطق ز قیس سحبان برد

عاقل دعوی فضل خود نکند ، ور کند
باید کز ابتدا سخن بپایان برد
کسی بدین مایه علم دعوی دانش کند ؟
کسی بدین قدر فضل نام بزرگان برد ؟
تحفه فرستی زشعر ، سوی عراق اینت جهل
هیچکس از زیرکی زیره بکرمان برد ؟
مرد نماند در عراق فضل نماند در جهان ؟
که دعوی چون توئی سر سوی کیهان برد ؟
شعر فرستادنت دانی ماند بچه ؟
مور که ران ملخ نزد **سلیمان** برد !
نظم گهر گیر تو گفته خود سر بسر
کس گهر از بهر سود باز بعمان برد ؟
یا نه چنان دان که هست سحرحلال این‌سخن
سحر کسی خود بر **موسی عمران** برد ؟
کسی بر آفتاب نور چراغ آورد ؟
کسی بر ماهتاب خلعت کتان برد ؟
کس این سخن بهرلاف سوی عراق‌آورد ؟
والله اگر کافر این بکافرستان برد !
به مسجد اندر ، سگان ، هیچ خردمند بست
بکعبه اندر ، بتان ، هیچ مسلمان برد ؟
زشت بود روز عید گر ز پی چابکی
پیر زنی خر سوار گوی ز میدان برد
مگر بشهر تو هیچ ، شعر نخواندست کس
که هر کس از نظم تو ، دفتر و دیوان برد
بخطه ای کاندرو ، وهم درآید بسر
بدین سخن ریزه کس اسب بجولان برد ؟

عراق آنجای نیست که هر کس از ابلهی
ز بهر دعوی در او مجال طنان برد
هنوز گویندگان هستند اندر عراق
که قوهٔ ناطقه مدد از ایشان برد
یکی از ایشان منم ، که چون کنم رای نظم
سجده بر طبع من روان حسان برد
منم که تا جای من خاک سپاهان شده است
خرد پی توتیا خاک سپاهان برد
چو گیرم اندر بنان کلک پی شاعری
عطارد از شرم من سر بگریبان برد
ز عکس طبعم بهار جلوه به‌بستان دهد
ز شرم لفظم گهر رخت سوی کان برد
ز نثر و شعرم فلک ، نسره و شعری کند
ز لطف پاکم صدف لؤ لؤ مرجان برد
مراست آن خاطری ، کآنچه اشارت کنم
بطبع پیش آورد بطوع فرمان برد
اگر شود عنصری زنده در ایام من
ز دست من بالله ار ، ز شاعری جان برد
من از تو احمق ترم تو از من ابله تری
کسی بباید که مان هر دو بزندان برد
شاعر زرگر منم ساحر دُرگر تو‌ئی
کیست که باد بروت ز ما دو کشخان برد
من و تو باری که ایم ، ز شاعران جهان
که خود کسی نام‌مان ز جمع ایشان برد
وه که چه خنده زنند بر من و تو کودکان
اگر کسی شعر ما سوی خراسان برد

اینهمه خود طیبت است بالله اگر مثل تو
چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد
نتایج فکر تو زینت دفتر دهد
معانی بکر تو زیور بستان برد
از دم نظمت فلک نظام پروین دهد
وز نم کلکت جهان چشمهٔ حیوان برد
بندگی تو خرد از دل و از جان کند
که عقل و نفس و حواس همی بهمان برد
چرخ از آنروی کرد پشت دوتا ، تا مگر
قوت فلك زان دهد ، قوت خرد زان برد
اگر بغزنی رسد ، شعر تو بس شرمها
که روح **مسعود سعد ابن سلمان** برد
مایه برد هر کسی از تو و پس سوی تو
شعر فرستد چنانك ، گل بگلستان برد
سنت ابر است این ، که گیرد از بحر آب
پس آنگهی سوی بحر قطرهٔ باران برد
هر که رساند بمن شعر تو ، چونان بود
که بوی پیراهنی به **پیر کنعان** برد
یا که کسی ناگهان بعد از هجری دراز
بعاشق سوخته مژدهٔ جانان برد
شکر خدا را که تو نیستی از آنکه او
شعر بدو نان چو ما ، بهر دو من نان برد
فضل تو تابنده باد صیت تو پاینده باد
که از وجود تو فضل رونق و سامان برد

خاقانی شیروانی

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۳۸ مندرج است .

ایوان مداین

هان ایدل عبرت بین ، از دیده نظر کن هان
ایوان مداین را آیینهٔ عبرت دان
یك ره ز ره دجله منزل بمداین کن
از دیده دوم دجله بر خاك مداین ران
خود دجله چنان گرید ، صد دجلهٔ خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان
بینی که اب دجله ، کف چون بدهن آرد
گوئی ز تف آهش لب آبله زد چندان
از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان ؟
بر دجله گری نو نو ، از دیده زکاتش ده
گرچه لب دریا هست ، از دجله زکوة استان
گر دجله در آموزد یاد لب و سوز دل
نیمی شود افسرده ، نیمی شود آتشدان
تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان
گه گه بزبان اشك آواز ده ایوان را
تا بو که بگوش دل ، پاسخ شنوی چندان

دندانه‌ی هر قصری ، پندی دهدت نو نو
پند سر دندانه بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی ما خاك توئیم اکنون
گامی دو سه برما نه ، اشکی دوسه هم بفشان
از نوحهٔ جغد الحق ، مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن ، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل ، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
گوئیکه نگون کردست ، ایوان فلك وش را
حکم فلك گردان ، یا حکم فلك گردان
بر دیدهٔ من خندی کاینجا ز چه میگرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
نی زال مداین کم از پیر زن کوفه
نی حجرهٔ تنگ این کمتر ز تنور آن
دانی چه مداین را با کوفه برابر نه
از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان
اینست همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان
اینست همان درگه کاو را ز شهان بودی
دیلم ملك بابل ، هندو ، شه ترکستان
اینست همان صفه ، کز هیبت او بردی
بر شیر فلك حمله شیر تن شادروان
پندار همان عهدست ، از دیدهٔ فکرت بین
در سلسلهٔ درگه در کوکبهٔ میدان

از اسب پیاده شو ، بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شه مات شده **نعمان**
نی نی که چو **نعمان** بین پیل‌افکن شاهان را
پیلان شب و روزش گشته به پی دوران
ای شه پی پیل افکن ، افکنده بشه پیلی
شطرنجی تقدیرش ، در ماتگه فرمان
مستست زمین زیرا ک ، خورده است بجای می
در کاس سر هرمز خون دل **نوشروان**
بس بند که بود آنگه بر تاج سرش پیدا
صد بند تو است اکنون در مغز سرش پیدا
کسری و ترنج زر ، **پرویز** و به زرین
بر باد شده یکسر ، با خاک شده یکسان
پرویز بهر بزمی زرین تره گستردی
کردی ز بساط دُر ، زرین تره را بستان
پرویز کنون گم شد ، زآن گمشده کمتر گو
زرین تره کو برخوان ، روکم‌ترکوا برخوان
گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اکنون
زایشان شکم خاکست ، آبستن جاویدان
بس دیر همی زاید ، آبستن خاک آری
دشوار بود زادن ، نطفه شدنش آسان
خون دل **شیرین** است این می که دهد رزبان
این گرسنه چشم آخر هم سیر نشد زیشان
از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد
این زال سپید ابرو ، وین مام سیه پستان
خاقانی از این درگه ، در یوزهٔ عبرت کن
تا از در توزین پس ، در یوزه کند خاقان

امروز گر از سلطان ، رندی طلبد توشه
فردا ز در رندی ، توشه طلبد سلطان
گر زاد ره مکه ، توشه است بهرشهری
تو زاد مداین بر ، تحفه ز پی شروان
هر کس برد از مکه ، سبحه ز گل حمزه
پس تو ز مداین بر ، سبحه ز گل سلمان
این بحر بعبرت بین بی شُرب از او مگذر
کز شط چنین بحری ، لب تشنه شدن نتوان
اخوان که ز ره آیند ، آرند ره آوردی
این قطعه ره آورداست ، از بهر دل اخوان
بنگر که از این قطعه ، چه سحر همی زاید
مسحور مسیحا دل ، دیوانهٔ عاقل خوان

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۵۴ مندرج است .

این قصیده در مدح امیر ابوجعفراحمد بن‌محمد
حکمران سیستان سروده شده است .

مادر می

مادر می را بکرد باید قربان
بچهٔ او را گرفت و کرد بزندان
بچهٔ او را از او گرفت ندانی
تاش نکوبی نخست وزونکشی‌جان
گر چه نباشد حلال دور بکردن
بچهٔ کوچك ز شیر مادر و پستان
تا نخورد شیر ، هفت مه بتمامی
از سر اردیبهشت تا بن آبان
آنگه شاید ز روی دین و ره داد
بچه بزندان تنگ و مادر ، قربان
چون بسپاری بحبس بچهٔ او را
هفت شبانروز خیره ماند و حیران
باز چو آید بهوش و حال ببیند
جوش برآرد بناله از دل سوزان
گاه زبر زیر گردد ازغم وگه باز
زیر زبر ، همچنان ز انده جوشان
زر بر آتش کجا بخواهی پالود
جوشد لیکن ز غم بخوشد چندان

باز بکردار اشتری که بود مست
کفك برآرد زخشم وزاید شیطان
مرد حرس کفکهاش پاك بگیرد
تا بشود تیر گیش و گردد رخشان
آخر کارام گیرد و نچخد تیز
درش کند استوار مرد نگهبان
چون بنشیند تمام و صافی گردد
گونهٔ یاقوت سرخ گیرد ومرجان
چند از او سرخ چون عقیق یمانی
چند از او لعل چون نگین بدخشان
ورش ببوئی، گمان بری که گل‌سرخ
بوی بدو داد ومشك وعنبروهم‌بان
هم بخم اندر همی گدازد چونین
تا بگه نوبهار و نیمهٔ نیسان
آنگه اگر نیم شب درش بگشائی
چشمهٔ خورشید را ببینی تابان
ور ببلور اندرون ببینی گوئی
گوهر سرخست، بکف موسی‌عمران
زفت شود راد مرد وسست، دلاور
گر بچشدزوی و، روی‌زرد گلستان
وآنك بشادی‌یکی‌قدح بخورد زوی
رنج نبیند ازآن فراز و نه احزان
انده ده ساله را به طنجه رماند
شادی نو را ز ری بیارد و عمان
بامی چونین که سالخورده بودچند
جامه بکرده فراز پنجهٔ خلقان

مجلس باید بساخته ملکانه
وز گل ووز یاسمین وخیری الوان
نعمت فردوس گستریده ز هر سو
ساخته کاری که کس نسازد چونان
جامهٔ زرین و فرشهای نو آئین
شهره ریاحین و تخت‌های فراوان
بر بط عیسی و فرشهای فؤادی
چنگ‌ودف و پرده‌های چابک‌جانان
یك صف میران و بلعمی بنشسته
یك‌صف‌حران وپیرصالح دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه نشسته
شاه ملوك جهان امیر خراسان
ترك هزاران بپای پیش صف اندر
هریك چون ماه بردوهفته درخشان
هر یك بر سر بساك مورد نهاده
زوش می سرخ‌وزلف‌وجعدش‌ریحان
باده دهنده بتی بدیع ز خوبان
بچهٔ خاتون ترك و بچهٔ خاقان
چونش بگردد نبید چند بشادی
شاه جهان شادمان و خرم وخندان
از کف ترکی سیاه چشم پریروی
قامت‌چون‌سروو‌زلفکانش چوچوگان
زان می خوشبوی ساغری بستاند
یاد کند روی شهریار سجستان
خود بخوردنوش واولیاش همیدون
گویدهریك‌چومی بگیرد شادان٭

٭ بقیهٔ این قصیده بمدح امیر ابوجعفر احمدبن‌محمد حکمران‌سیستان اختصاص دارد .

مسعود سعد سلمان

مسعود بن **سعد** بن **سلمان** متولد بین سالهای ۴۳۸ تا ۴۴۰ هجری قمری در لاهور است. ظهور او در شاعری مصادف بود با عهد سلطنت **سلطان ابراهیم غزنوی** «۴۵۰ - ۴۹۲» هجری قمری وهنگامی که **سیف الدوله محمود بن ابراهیم** بسال ۴۹۲ هجری قمری والی هندوستان شد، **مسعود سعد** نیز در شمار نزدیکان او بهند رفت و در ردیف امراء بزرگ، متعهد جنگها و فتحها بوده وممدوح شاعران قرار گرفته بود. **سیف الدوله محمود** در حدود سال ۴۸۰ هجری قمری بفرمان پدرش **سلطان ابراهیم** مقید و محبوس شد و ندیمان او نیز همگی بقید و حبس افتادند و از آن جمله **مسعود سعد** بود که هفت سال در قلعه‌های **سو** و **دهک** و سه سال در قلعه‌ی **نای** زندانی بود. خود شاعر در اشعارش سالهائی را که در زندان بسر برده نوزده سال گفته است. گویا این واقعه بر اثر تهمت حاسدان اتفاق افتاد، **مسعود** خود بدین امر در یکی از قصاید خویش اشاره کرده وگفته است که: معاندان ضیاع او را از چنگ وی بدر آورده‌اند. **مسعود** دو پسر داشت بنامهای **صالح** و **سعادت**. نوشته‌اند در موقعیکه **مسعود سعد** در زندان بود پسرش **صالح** بدرود حیات گفت. مورخین **ابوالفرج رونی** و

راشدی را که هر دو از شاعران دوران **مسعود سعد** بوده‌اند ، ازمعاندان وی دانسته‌اند . همچنین نوشته‌اند که: **صالح** فرزند **مسعود سعد** جوانی شجاع وجنگاور بوده است .

«شرح زندگی فرزند دیگرش **سعادت** درقسمت غزلیات این کتاب در صفحه‌ی **۶۴** مندرج است .»

مسعود راجع به فرزندش **صالح** گفته است :

صالحی داشتم که شیر نکرد	آنچه او سالها بمیدان کرد
چون همی دید کار من دشوار	کار خود را بمرگ آسان کرد

وفات **مسعود سعد** بسال ۵۱۵ هجری قمری اتفاق افتاده و از شاعران معاصر وی میتوان **ابوالفرج رونی** ، **راشدی** ، **عطاء بن یعقوب** ملقب به **ناکوک** ، **عثمان مختاری** ، **امیرمعزی**، **رشیدی سمرقندی** ، **سنائی غزنوی** و **سید حسن بن ناصر** را نام برد . دیوان **مسعود سعد** درحدود شانزده هزار بیت شعر از قصیده ، مثنوی مقطعات ، ترجیعات ومسمط وغزل و رباعی دارد .

حصار نای

نالم ز دل چو نای من اندر **حصار نای**
پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گردون بدرد و رنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای

نی نی ز حصن نای بیفزود جای من
داند جهان که مادر ملکست حصن نای
من چون ملوك سر بفلك بر فراشته
زی زهره برده دست و بمه برنهاده پای
از دیده‌گاه باشم درهای قیمتی
وز طبع گه خرامم در باغ دلگشای
نظمی بکامم اندر چون بادهٔ لطیف
خطی بدستم اندر، چون زلف دلربای
ای در زمانه راست نگشته بکوی کژ
وی پخته ناشده بخرد خام کم درآی
امروز پست گشت مرا همت بلند
زنگار غم گرفت مرا طبع غم زدای
از رنج تن تمام نیارم نهاد پی
وز درد دل بلند نیارم کشید وای
گیرم صبور گردم بر جای نیست دل
گویم برسم باشم هموار نیست رای
عونم نکرد همت دور فلك نگار
سودم نداد گردش جام جهان نمای
بر من سخن نبست، نبندد بلی سخن
چون یك سخن نیوش نباشد سخنسرای
کاری تراست بر دل و جانم بلا و غم
از رمح آبداده و از تیغ سرگرای
چون بشت بینم ازهمه مرغان دراین‌حصار
ممکن بود که سایه کند بر سرم همای
گردون چه خواهد ازمن سرگشتهٔ ضعیف
گیتی چه جوید از من درماندهٔ گدای

ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو
وی دولت ار نه باد شدی لحظه‌ای بپای
ای تن جزع مکن که مجازیست این‌جهان
وی‌دل غمین‌مشو که سپنجی‌است این‌سرای
گر عزوملك خواهی اندر جهان مدار
جز صبر و جز قناعت دستور و رهنمای
ای بی هنر زمانه مرا پاك در نورد
وی کور دل سپهر مرا نیك بر گرای
ای روزگار هر شب و هر روز از حسد
ده چه زمحنتم کن و ده در زغم گشای
در آتش شکیبم چون گل فرو چکان
بر سنگ امتحانم چون زر بیازمای
از بهر زخمگاه چو سیمم همی‌گداز
وز بهر حبسگاه چو مارم همی فسای
ای اژدهای چرخ دلم بیشتر بخور
وی آسیای حبس تنم نیک‌تر بسای
ای دیدهٔ سعادت تاریك شو مبین
ای مادر امید سترون شو و مزای
زین جمله باك نیست چو نومید نیستم
از عفو شاه عادل و از رحمت خدای
شاید که بی‌گنه نکند باطلم ملك
کاندر جهان نیابد چون من ملك ستای
مسعود سعد دشمن فضل است روزگار
این روزگار شیفته را فضل کم نمای

منوچهری دامغانی

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی ازشعرای مشهور نیمه‌ی اول قرن پنجم هجری قمری است. ولادت او در اواخر قرن چهارم، یا سالهای نخستین قرن پنجم هجری اتفاق افتاده. می نویسند دوره‌ی کوتاهی زندگی کرده و در جوانی وفات یافته است. ممدوح او **مسعود غزنوی** بوده اما تخلص خود را از نام ممدوح اولش **فلك المعالی منوچهر بن شمس‌المعالی قابوس بن و شمگیر بن زیار دیلمی** که درگرگان وطبرستان سلطنت میکرده، گرفته. **هدایت** در **مجمع الفصحا** به نقل از **میرمحمدتقی کاشانی** در**خلاصة الافکار**، **منوچهری** را شاگرد **ابوالفرج سگزی** شاعر معروف اواخر قرن چهارم که ستایشگر **ابوعلی سیمجور** بوده، دانسته است. از علم وفضل بهره‌ای کامل داشته و اشعار تازیان را بسیار از بر میدانسته، **عوفی** نوشته است: «در ایام کودکی چنان ذکی بود که هر نوع که ازو درشعر امتحان کردندی بدیهه بگفتی وخاطر او بمؤانات آن مسامحه نکردی.» **دکتر ذبیح‌الله صفا** در **تاریخ ادبیات در ایران** می نویسد: «همین حدت ذهن و ذکاء بسیار او را درعنفوان شباب، بآموختن ادب عربی وحفظ اشعار شعرای بزرگ تازی گوی واحاطهٔ براحوال وآثار

شاعران پارسی وتازی واطلاع ازعلوم دینی وادبی وطب کمك کردوعلاوه برآن استفاده‌ی ازاصطلاحات علم نجوم و طب و استقبال وتضمین اشعار شعرای عربی زبان و ذکر اسامی شاعران مشهور پیش از خود، همه‌دلیل‌وسعت اطلاعات این شاعربزرگست.»

منوچهری بر اثر کثرت اطلاع ازشعروادب عربی قصاید بعضی ازشاعران عرب را استقبال کرده که‌از میان آنان‌میتوان **ابوالشیص محمد بن عبدالله بن رزین**، **اعشی بن قیس باهلی** و **عتّاب بن ورقاء شیبانی** را نام برد. ظاهراً **مسمط** از ابداعات **منوچهری** است زیرا پیش از او دراشعار فارسی اثری از آن یافت نمیشود، مشهورترین **مسمط** فارسی را **منوچهری** سروده و با بیت ذیل آغاز میشود :

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست
باد خنک از جانب خوارزم وزانست

وفات **منوچهری** بسال ۴۳۲ هجری قمری اتفاق افتاده است.

قصیدهٔ ذیل استقبال است از قصیده‌ی ابوالشیص محمد بن عبدالله بن رزین ، از شعرای اوایل عهد عباسی که بسال ۱۹۶ هجری قمری در گذشت . منوچهری خود در باره‌ی این شعر گفته است :

بر آن وزن این شعر گفتم ، که گفتست
ابوالشیص ، اعرابی باستانی :
ساقبلُ و اللیلُ ملقی الجران
غرابُ ینوحُ علی غصنِ بان

«تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا جلد اول صفحه‌ی ۵۸۹ .»

جهانا

جهانا چه بی مهر و بد خو جهانی
چو آشفته بازار بازارگانی
بهر کار کردم ترا آزمایش
سراسر فریبی سراسر زیانی
تو هر چند زشتی کنی بیش با ما
شود بیشتر با تومان مهربانی
مرا هر زمان پیش خوانی وهر گه
که پیش تو آیم ز پیشم برانی
بزرق تو این باره غره نگردم
گر انجیل و توراة پیشم بخوانی
خریدار دارم بسی ازتو ، به ، من
چرا خدمت تو کنم رایگانی ؟

وثوق‌الدوله

حسن وثوق

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۲۰ مندرج است.

حسرت

بگذشت در حسرت مرا بس ماهها و سالها
چون است حال ار بگذرد دایم بدین منوالها
ایام بر من چیره شد چشم جهان بین خیره شد
وین آب صافی تیره شد چون ماند در گودالها
دل پر اسف از ماضیم وز حال بس ناراضیم
تا خود چه راند قاضیم تقدیر استقبالها
نقش جبین درهم شده فر جوانی کم شده
شمشاد قامت خم شده گشته الفها دالها
گوئی که صبح واپسین رخ کرد ومنشق‌شد زمین
وین سیلهای قهر و کین برجست ازاین زلزالها
مقلوب شد هرخاصیت برگشت هر خلق و صفت
مانند تغییر لغت از فرط استعمالها
هم منفصل شد وصلها هم منهدم شد اصلها
هم منقلب شد فصل‌ها هم مضطرب شد حالها

شب کرد ظلمت گستری وان چشم شبکوراز خری
نشناخت نور مشتری از شعلهٔ جوالها
چون ریشه بندد خوی بد بهتر نگردد خود بخود
سخت است دفع این رمد بی نشتر کحالها
این نالهٔ شبگیرها برنده چون شمشیرها
هم بگسلد زنجیرها هم بشکند اغلالها
تا چند دراین کشمکش چون مرغ بسمل در تپش
گاه صعود است و پرش زی کشور آمالها
رخت از محیط بندگان بندم بشهر زندگان
چون اختران تابندگان چون گوهران سیالها
هرصبحدم درکویشان خواهم نظر بر رویشان
کز مطلع ابرویشان مسعود گردد فالها
کو عزلتی راحت رسان دور ازمحیط این خسان
تا تن زنند این ناکسان زین قیل‌ها و قالها
کو **مهدی** بی ضنتی کارد بجانم رحمتی
برهاندم بی منتی از چنگ این دجالها
کوارشمیدس کز میان بر خیزد و بندد میان
بر دارد این بار گران از دوش این حمالها
بر عقل گردد متکی اهرم کند حس ذکی
چیره شود از زیرکی بر جرّ این اثقالها
صبر است داروی این فلج کالصبر مفتاح‌الفرج
آری و من لج و لج گفتند در امثالها
روزی برآیددست حق چون‌قرص خورشید ازشفق
بی‌ترس وبیم ازطعن و دق آسان کند اشکالها
از خون این غدارها وز خاك این بدکارها
جاری کند انهارها بر پا کند اتلال‌ها

دعوی اینان کی خرد عاقل بیازار خرد
خود چیست تعداد زبد ، سنجی چو در مکیالها
علم است نزد بر تران لا اعلم پیغمبران
جهل است علم این خران چون دعوی رمالها
بر جای ماند از فیض رب خورشید را نور و لهب
باقی نماند از ذو ذنب نه جرم و نه دنبالها
باور مکن در سیرها ، از شر مطلق خیرها
زین قائم بالغیرها دعوی استقلالها
الحان موسیقی مخوان بیهوده در گوش کران
شیوائی نطق و بیان هر گز مجوی از لالها
این ابلهان و گولها مشتی ددان و غولها
در فعل چون مفعولها در قول چون قوالها
بر دیگران تسخرزنان خود عیب خود پنهان کنان
برخاك وخاشاك افکنان چون گربگان پنجالها
نزد طبیب ای بوالعجب پوشیده داری رنج وتب
غافل که او در کنج لب می‌بیند این تب خالها
گاهی ز غم پژمردگان داروی غفلت خوردگان
بی جنبشی چون مردگان در پنجهٔ غسالها
که تندخوی و فتنه جو هرزه درآ و یاوه‌گو
اهریمنان زشتخو در آدمی تمثالها

گفتا نعامه چون برم ، باری که جنس طایرم
بار دگر گفت اشترم چون گسترانم بالها
فرقانشان اندر مثل از چار پایان خواند اضل
هستند این قوم دغل چون هم اضل هم ضالها
نه عاطفت در کویشان نه مردمی در خویشان
رفت آبرو از رویشان چون آب در غربالها
کرده ز کذب و افتری ، سرمایهٔ سوداگری
هم بایع و هم مشتری مغبون این دلالها
یك فرقه از لایشعری تهمت زنان بر دیگری
چون سنی و چون اشعری سرگرم استدلالها
نامردمی آئینشان کفر و دنائت دینشان
این آب زهر آگینشان چون خنجر قتالها

همائی

جلال‌الدین «سنا»

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۳۹ مندرج است.

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۳۹ مندرج است.

استاد این قصیده را در اسفند ماه ۱۳۳۱ خورشیدی بیاد خوانندگان و هنرمندان معاصر: تاج اصفهانی، ادیب خوانساری، بانوی فقید قمرالملوک وزیری، بانو روح‌انگیز، بانو روح بخش، بانو دلکش و استاد فقید ابوالحسن صبا نوازنده‌ی مشهور ویلن و درویش خواننده‌ی مشهور مثنوی سروده است.

قمر

بغیر عشق که آرامش دل بشر است
بهیچ کار جهان دل منه که دردسر است
بجز دیار محبت که فارغ از غوغاست
بهر کجا گذری خوابگاه شوروشراست
خبر نیافت ز رمز وجود و سر حیات
مگر کسی که زاسرار عشق با خبر است
مقام امن مجو جز بملک آزادی
که هرچه رنگ تعلق گرفت درخطراست

چه اعتبار بود ای عزیز من زنهار
بعالمی که در آن ظلم و جهل معتبر است
گر آدمی، بگسل زین سرای مردم خوار
که هر که دل بر باط خران ببست خراست
چه اعتبار بود این وجود ناقص را
که در کمند قضا و کشاکش قدر است
بخاک رهگذر ای دون بکبر پای منه
که عنقریب وجود تو خاک رهگذراست
بکبر و ناز نیاید بدست دامن دوست
که این معامله باکام خشك وچشم تراست
خدایرا چه درختی تو ای نهال امید
که شاخ و برگ تو اندوه وشادیت ثمراست
دمی ببام من آئی تو ای کبوتر قدس
که مرغ روح ازاین آشیان گشاده پراست
به پیش چشم تو جستم قرار و شد معلوم
که چشم مست تو ازحال من خراب تراست
وصال دوست بدنیا و آخرت نفروخت
مگر کسی که ببازار عشق بی بصر است
بناز و نعمت ناپایدار محنت بار
کی التفات کند مردمی که دیده وراست
سرود سعدی و آواز تاج و ساز صبا
بتاج و تخت کیانی مده که مختصر است
بهم چو نغمه سرایند، گوئی از ره لطف
صبا بگوش گل از بلبلان پیامبر است

بگو **ادیب** زند نغمه شعر **حافظ** را
اگر هوای سماع فرشتگان بسر است
مرا نوای خوش **روح بخش و روح انگیز**
هزار مرتبه خوشتر زگنج سیم وزر است
جمال دلبر و آواز **دلکش** از من پرس
بشیخ شهر مگو این سخن که کورو کراست
ببانگ نای چو **درویش** مثنوی خواند
مرا پیام سروش از خدا بگوش در است
ستارگان هنر بس دمیده‌اند وهنوز
شبان تیرهٔ عشاق ، روشن ازقمراست
بنام اهل هنر این غزل سرود ، **سنا**
که دوستدار هنرمند و طالب هنر است



رباعیها ـ ترانه ها ـ تک بیت ها

از پنجاه و نه شاعر

دویست و بیست بیت

اشعار جاویدان پارسی

سرایندگان: رباعی‌ها، ترانه‌ها و تک بیت‌ها

۱ ـ ابن سینا
۲ ـ ابوالمظفر مکی پنجهیری
۳ ـ ابونصر طالقانی
٤ ـ اثیرالدین اخسیکتی
٥ ـ اشتری ـ علی «فرهاد»
٦ ـ افسر
۷ ـ باباطاهر عریان
۸ ـ باستانی پاریزی
۹ ـ جامی
۱۰ ـ جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی
۱۱ ـ جهانگیر «پادشاه هندوستان»
۱۲ ـ حافظ شیرازی
۱۳ ـ حبیب خراسانی
۱٤ ـ حجازی
۱٥ ـ حزین لاهیجی
۱٦ ـ حیاتی «بی‌بی‌جان»
۱۷ ـ دانش بزرگ نیا
۱۸ ـ دقیقی
۱۹ ـ رابعه ی قزداری
۲۰ ـ روحانی سمرقندی
۲۱ ـ رودکی
۲۲ ـ زلالی خوانساری
۲۳ ـ زیب‌النساء «مخفی»
۲٤ ـ سعادت «فرزند مسعودسعدسلمان»
۲٥ ـ سعدی شیرازی
۲٦ ـ شهریار
۲۷ ـ صائب تبریزی
۲۸ ـ ظهیرالدین نصرالسموری السجزی
۲۹ ـ عسجدی
۳۰ ـ عمادالکتاب سیفی قزوینی «خوشنویس»

۳۱ ـ عماد خراسانی
۳۲ ـ عمارهٔ مروزی
۳۳ ـ عمرخیام
۳۴ ـ عنصری
۳۵ ـ فردوسی طوسی
۳۶ ـ قائممقام فراهانی
۳۷ ـ کسرائی «سیاووش»
۳۸ ـ کمال الدین اسماعیل اصفهانی
۳۹ ـ ماه منظر سواد کوهی «فکور»
۴۰ ـ محتشم کاشانی
۴۱ ـ محمد امین کوسه
۴۲ ـ مسرور «حسین سخنیار»
۴۳ ـ ملاسیری چرپادقانی «گلپایگانی»
۴۴ ـ ملامخفی رشتی
۴۵ ـ منصف شیرازی
۴۶ ـ مؤید ثابتی
۴۷ ـ مهستی گنجوی
۴۸ ـ میر عماد «خوشنویس»
۴۹ ـ میرفندرسکی
۵۰ ـ ناصرالدین شاه قاجار
۵۱ ـ نظامی گنجوی
۵۲ ـ نظیری نیشابوری
۵۳ ـ نواب صفا
۵۴ ـ نورجهان «ملکهٔ ایرانی هند»
۵۵ ـ نورعلیشاه
۵۶ ـ نیمایوشیج
۵۷ ـ وثوق‌الدوله «حسن وثوق»
۵۸ ـ وصال شیرازی
۵۹ ـ ناشناس

DATE LABEL

ابن سینا

حجة الحق شیخ الرئیس شرف الملک ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا ، پدرش عبدالله اهل بلخ بود ومادرش ستاره نام داشت. وی ازجمله‌ی بزرگترین حکمای ایران واز اجله‌ی علمای عالم است که بسال ۳۷۰ هجری قمری قدم بعرصه‌ی وجود نهاد . ابن سینا مردی نیرومند و زیبا روی وظریف و ازحیث قوای جسمانی به کمال بود وبراثر نیرومندی، ازکاراحساس خستگی نمیکرد وشبها تا دیرگاه به نگارش کتب و رسالات اشتغال می‌ورزید ودرعین حال از صرف قوای جسمانی هم امتناعی نداشت . آثار وتألیفات وی درحدود ۲۳۸ کتاب و رساله و نامه و اشعار منسوب باو مجموعاً ۶۵ بیت است . از تألیفات ابن سینا میتوان الاشارات والتنبیهات ، کتاب الشفا و قانون را نام برد .

وی بسال ۴۲۸ هجری قمری در حالی که در رکاب علاءالدوله کاکویه به همدان میرفت به مرض قولنج در همدان درگذشت و همانجا مدفون شد .

کفر چو منی ، گزاف و آسان نبود
محکمتر از ایمان من ، ایمان نبود

در دهر، چو من یکی و او هم کافر
پس درهمه دهر، یک مسلمان نبود!

☆

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد مگر، بند اجل!

ابوالمظفر مکی پنجهیری

ابوالمظفرمکی پنجهیری فرزند **ابراهیم بن علی** در دورهٔ غزنویان میزیسته است. **عوفی** در کتاب **لباب الالباب** مینویسد: «یکی از اماثل واعیان جهان بوده است ودرنوبت دولت محمودیان بکمال وضروب امثال متحلی وعالم فضل و هنر را متولی.» **پنجهیر** که **ابوالمظفر مکی** بدان منسوب است، شهری بوده در نواحی بلخ که کان نقره‌ی آن معروف بوده است.

«معجم البلدان یاقوت حموی»

لب خسته!

لبش خسته زو هم بوس هرکس
تولب دیدی زو هم بوس خسته؟

ابونصر طالقانی

ابونصر احمد بن ابراهیم طالقانی در دوران سلطنت سلجوقیان میزیسته ، **عوفی** در **لباب الالباب** مینویسد : « از مداحان حضرت **نظام الملک** بود ونظم او در مدح نظام ازانتظام امور در سلک مراد و از رعایت شرایط وفا در مقام وداد خوب‌تر ومطلوب‌تر است وبهر دو زبان شعر او مقبول .»

مدارا با دشمن

نکنند با عدو مدارا سود
زو بهرحال ، دور باید بود
گرچه داری بناز ، کژدم را
بگزد ، هرکجا بیابد ، زود!

اثیر اخسیکتی

اثیر اخسیکتی اصلا ازاهالی قصبه‌ی اخسیکت از توابع فرغانه بوده ولی بیشتر عمر خود را در عراق وآذربایجان گذرانیده و**اتابکان آذربایجان**

و بعضی از سلاطین سلجوقی را مدح میکرده و با عده‌ای از شاعران بزرگ عهد خود مانند مجیرالدین بیلقانی ، اشهری نیشابوری و خاقانی شیروانی رابطه داشته است . عوفی در باره‌ی او می‌نویسد : «شعر او آنچه هست مصنوعست ومطبوع.» در اواخر عمر بحال انقطاع وگوشه‌گیری از امور دیوانی بسر می‌برد تا بین سالهای ۵۷۷ تا ۵۷۹ هجری قمری وفات یافت .

حسن یوسف ، ید بیضا ، دم عیسی داری
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری..!

اشتری

علی اشتری «فرهاد»

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۹ مندرج است .

زلف

کوته شدن زلف تو ای ماه خوشست
برچیدن دام ، از سر راه خوشست
کوتاه شد آن دو زلف زرین وخوشیم
کاین رشته‌ی آرزوست کوتاه خوشست !

افسر

محمد هاشم میرزا افسر فرزند **نورالله میرزا جناب** بسال ۱۲۹۷ هجری قمری درسبزوار قدم بجهان گذاشت . **افسر** ازطرف اهالی خراسان ۹ دوره بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و چندین مرتبه نیز بنیابت ریاست مجلس شورای ملی رسید . وی از مؤسسین انجمن ادبی ایران بود وسالها ریاست آنرا بعهده داشت و در شهریور ماه ۱۳۱۹ خورشیدی بسکته‌ی قلبی درگذشت . اشعار **سرود ملی ایران** را **شاهزاده افسر** سروده است .

فحش

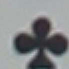
سعدی گوید که طیبات بود فحش
گر ز لب لعل دلربا شنود ، کس
بنده چنین گوید و ز عهده برآید !
فحش بداست ارچه، ازخدا شنود کس..!✿

✿ اشاره است به شعرمعروف سعدی که میگوید :
فحش از دهن تو طیبات است　　زهر از قبل تو نوشداروست

باباطاهر عریان همدانی

باباطاهر مشهور به‌عریان ازشاعران اواسط قرن پنجم ، معاصر **طغرل بیك سلجوقی** است . ولادت او در اواخر قرن چهارم اتفاق افتاده . وی بواسطه‌ی دو بیتی هایش که بزبان محلی «لری» سروده شده وبسیار لطیف و پر از عواطف رقیق ومعانی دل انگیز است ، مشهورگشته . **باباطاهر** درحدود سال ٤٤٧ هجری قمری با **سلطان طغرل سلجوقی** در همدان ملاقات کرده است . **هدایت** در **ریاض‌العارفین** وفات وی‌را بسال ٤١٠ هجری قمری نوشته در حالی که این سال با هنگام ملاقات وی با **طغرل سلجوقی** منافات دارد . ازشرح‌حال و زندگی **باباطاهر** چیزی بیش از این در دست نیست .

دلی دیرم خریدار محبت
کزاوگرم است بازار محبت
لباسی بافتم بر قامت دل
زپود محنت و تار محبت



ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند دل کند یاد
بسازم خنجری نیشش ز پولاد
زنم بر دیده تا دل گردد آزاد



دلا ، خوبان دل خونین پسندند
دلا،خون‌شو که‌خوبان‌این‌پسندند
متاع کفر ودین بی مشتری نیست
گروهی آن گروهی این پسندند



خدایا داد ازاین دل، داد ازاین دل !
که یکدم مو نگشتم شاد از این دل !
چو فردا داد خواهون داد خواهند
بگویم صد هزاران داد از این دل !



دو زلفونت بود تار ربابم
چه میخواهی ازاین‌حال خرابم؟
تو که با ما سر یاری نداری
چرا هر نیمه شب آئی بخوابم؟



دلی دیرم چو مرغ پر شکسته
چو کشتی بر لب دریا نشسته
همه گویند که طاهر تار بنواز
صدا چون میدهد تار شکسته ؟



فلک درقصد آزارم چرائی ؟
گلم گر نیستی خارم چرائی ؟
تو که باری ز دوشم برنداری ؟
میان بار سر بارم چرائی ؟



تو که نوشم نئی نیشم چرائی ؟
تو که یارم نئی پیشم چرائی ؟
تو که مرهم نئی ریش دلم را ؟
نمک پاش دل ریشم چرائی ؟

باستانی پاریزی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۵ مندرج است .

دو چشم آسمانی

مرا سوزندهٔ بنیان هستی
دو چشم دلربای آسمانی است
همه این جرم از چشم تو دانند
تو میگوئی : قضای آسمانی است ؟

بهرامی سرخسی

ابوالحسن علی بهرامی سرخسی ازشعرای عصر اول غزنوی است . در علوم ادبی نیز ماهر بوده ، **نظامی عروضی** علاوه براینکه نام وی را در ردیف شاعران بزرگ آل سبکتکین آورده ، درشمار مؤلفان کتب علمی‌وادبی نیزذکر کرده است و دو کتاب بنام : **غایة العروضین** و **کنزالقافیه** را بدو منسوب داشته و **عوفی** براین دو کتاب اثر دیگری بنام **خجسته نامه** نیز افزوده ، که در علم عروض نگارش‌یافته‌است . گویا وفات **بهرامی**

در اوایل قرن پنجم هجری قمری اتفاق افتاده باشد. لیکن **هدایت** با آنکه ویرا ازمعاصران **سبکتکین** دانسته وفاتش را بسال ۵۰۰ هجری قمری نوشته است .

ما هر دو ، بتا ، گل دو رنگیم
بنگر ، بچه خواهمت صفت کرد :
یک نیمه‌ی آن توئی ، به سرخی
وین نیم دگر منم ، چنین زرد !

جامی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۷۱ مندرج است.

درس محبت

درس معلم ار بود زمزمهٔ محبتی
جمعه بمکتب آورد طفل گریزپای را

جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۶۱ مندرج است.

در لطف بنکتهٔ سخن میمانی
در کینه بمهر تیغ زن میمانی
در پرده‌دری باشک من میمانی
در نیکوئی بخویشتن میمانی!

جهانگیر «پادشاه هندوستان»

نورالدین محمد جهانگیر «شاه سلیم» فرزند جلال‌الدین اکبر چهارمین پادشاه گورکانی هندوستان ، معاصر شاه عباس کبیر بوده است. «۱۰۱۴-۱۰۳۶ هجری قمری» این پادشاه در تشویق شاعران و خوشنویسان و سایر صاحبان هنرهای ظریفه کوشش بسیار داشت و در جلب هنرمندان و گویندگان از بذل مال مضایقه نمیکرد. در موقعیکه شنید شاه عباس کبیر ، میرعماد ، خوشنویس مشهور را بقتل رسانیده گفت : «اگر

زندهٔ میر را بمن‌میدادند ، هموزنش‌جواهرمیدادم.»
باید دانست که این پادشاه شوهر مهرالنساء ملقب
به نورجهان ملکه‌ی ایرانی الاصل هند بوده‌است.



نورجهان «ملکه‌ی هندوستان»

مهرالنساء ملقب به **نورجهان** ، ملکه‌ی هندوستان ، دختر **میرزا محمد غیاث تهرانی** و همسر **نورالدین جهانگیر** «چهارمین پادشاه سلسله‌ی گورکانی هند» است که بسال ۹۸٤ هجری قمری در بیابان قندهار ، درموقعی که پدرومادرش از ایران بسوی هند مهاجرت میکردند ، بدنیاآمد وبسال ۱۰۵۵ هجری‌قمری پس ازشوهرش دارفانی را وداع گفت . **نورجهان** از زنان با ذوق عصر خویش و مشهورترین ملکه‌ی سلسله‌ی گورکانی هند است .

سؤال و جواب

چرا خم گشته میگردند پیران جهاندیده ؟
بزیر خاک میجویند ، ایام جوانی را !

مصرع اول بیت فوق از جهانگیر پادشاه گورکانی هند و مصرع دوم ازهمسرش نورجهان ملکه‌ی ایرانی الاصل هند است که بداهتاً در جواب پادشاه سروده است .

حافظ شیرازی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۲۷ مندرج است.

رواق منظر چشم من آشیانه‌ی تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانه‌ی تست



قدر مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس
که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست !



تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست



هر گه که دل بعشق دهی خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست



حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان میتوان گرفت



چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
که کس آهوی وحشی‌را ازاین خوش‌تر نمیگیرد



خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد



نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد



شکر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله میرود



سعی ناکرده در این راه بجائی نرسی
مزد اگر میطلبی طاعت استاد ببر



وفا مجوی ز کس ور سخن نمیشنوی
به هرزه طالب **سیمرغ** و **کیمیا** مباش



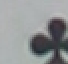
آن‌سفر کرده که صد قافله‌دل همره اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش



استاد غزل **سعدیست** ، پیش همه کس اما
دارد سخن **حافظ** طرز غزل **خواجو**



جوانا سر متاب از پند پیران
که رأی پیر از بخت جوان به



در ره منزل لیلی که خطرهاست بجان
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی



تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی



ای دل بکوی دوست گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی



دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر :
کای نور چشم من بجز از کشته ، ندروی

حبیب خراسانی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۲۸ مندرج است .

مکن با کس عیان راز دل خویش
که غیر از خویشتن محرم نداری !

حجازی

حجازی ۰۰۰؟

تعریف ساق پا

گفتمش : ساق تو ، به از سیم است
رنجه گردید او ، ز گفتن من
گر نکو گفته‌ام ، چرا رنجید ؟
ور خطا گفته‌ام ، بگردن من !

حزین لاهیجی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۳۲ مندرج است .

دلدار مگو وفا ندارد
دارد ، اما بما ندارد

حیاتی

بی‌بی جان

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۳۷ مندرج است .

ای ترا چهره خوب وقامت خوب
از قدم تا بسر تمامت خوب !

خیام نیشابوری

حکیم ابوالفتح عمربن ابراهیم خیام نیشابوری از ریاضی دانان و منجمین و شعرای بزرگ دورهٔ سلجوقی است . بیشتر اشتهار **خیام** بواسطه‌ی رباعیات اوست که توسط **فیتزجرالد** بزبان انگلیسی ترجمه شده و موجب شهرت او در غرب نیز گردیده . **عمر خیام** بدستور **ملکشاه سلجوقی** اصلاح تقویم کرده و رساله‌هائی نیز در جبر ومقابله وطبیعیات بعربی وفارسی نگاشته است. دانشمند فقید **استاد عباس اقبال آشتیانی** ، **خیام** را از شاگردان **ابن سینا** دانسته و دلائلی دراین باره در مقاله‌ی خود که در **مجله‌ی شرق** دارد ، اقامه کرده ولی **هرمان اته** درصفحه‌ی ۱۳۸ **تاریخ ادبیات فارسی** می‌نویسد : « در نیشابور شاگرد عارف معروف **امام موفق** بوده است . »

اما داستان هم درسی وهم عهدی **نظام‌الملك** و **حسن صباح** و **خیام** که دربعضی از کتب ملاحظه میشود ، مورد تأمل و تردید است . و **هرمان اته** عقیده دارد که : «تولد نظام‌الملک بسال ۴۰۸ هجری است و تولد **عمرخیام** و **حسن صباح** گر چه معلوم نیست ، ولی وفات **عمرخیام** بقول مؤلف **چهارمقاله** چهار سال یا چند سال قبل از ۵۳۰ هجری و وفات **حسن صباح** بسال ۵۱۸ هجری قمری ، اتفاق افتاده ، پس اگر بنا باشد

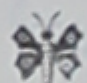
این دو با **نظام الملک** همشاگردی ومتقارب‌السن بوده باشند ، لازم میآید هر دو بیشتر ازصد سال عمرکرده باشند و این ، گر چه عادتاً محال نیست ولی مستبعداست .»

اما اظهار نظر **استاد جلال‌الدین همائی** چنین‌است که ملاقات **خیام** با**خواجه نظام‌الملک** موقع رصد وتدوین تقویم جلالی در اصفهان قطعی است ، اما موضوع هم شاگردی بودن آنها افسانه است . و ملاقات **نظام الملک** و **حسن صباح** نیز چنانچه در تواریخ ثبت شده در موقع تنظیم دفاتر دیوانی داستانی‌است که دلیل ملاقات آنهاست ، اما ملاقات **حسن صباح** با **خیام** هرچند ازنظر تقارب سنی بعید نیست اما مستدل ومدلل نیز نمیباشد .

مرحوم **استاد عباس اقبال آشتیانی** وفات **خیام** را بسال ۵۱۷ هجری قمری دانسته است . مزار **خیام** در **امامزاده محروق** نیشابور واقع است .

محمد علی فروغی «ذکاءالملک» و دکتر قاسم غنی از بین رباعی‌های منسوب به **خیام** ۶۶ رباعی را مسلماً از وی دانسته و با توجه به سبک این رباعیها از تمام رباعی‌هائی که به **خیام** منسوب گشته ۱۷۸ رباعی را انتخاب کرده‌اند . آثار**خیام** عبارت‌است از: **نوروزنامه، روضة القلوب** یا **رسالة در علم کلیات** وچند اثر دیگر .

بر خیز بتا بیار بهر دل ما
حل کن بجمال خویشتن مشکل ما
یك کوزه شراب تا بهم نوش کنیم
زان پیش که کوزه‌ها کنند از گل ما



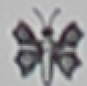
در دهر هر آنکه نیم نانی دارد
از بهر نشست آشیانی دارد
نه خادم کس بود نه مخدوم کسی
گو، شاد بزی ، که خوش جهانی دارد



گویند بهشت و حور عین خواهد بود
آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود
گر، ما ، می و معشوق گزیدیم چه باك
چون! عاقبت کار چنین خواهد بود



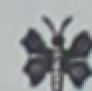
وقت سحر است خیز ای مایهٔ ناز
نرمك نرمك باده خورو چنگ نواز
کآنها که بجایند نپایند بسی
وآنها که شدند کس نمیآید باز



خیام اگر ز باده مستی خوش باش
با ماه رخی اگر نشستی خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی ، چو هستی خوش باش



ایام زمانه از کسی دارد ننگ
کو در غم ایام نشیند دلتنگ
می‌خور تو در آبگینه با نالهٔ چنگ
زان پیش که آبگینه آید بر سنگ



با سروقدی تازه تر از خرمن گل
از دست منه جام می و دامن گل
زان پیش که ناگه شود از باد اجل
پیراهن عمر ما چو پیراهن گل



قانع بیك استخوان چو کرکس بودن
به زانکه طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقا که بد است
کآلوده بپالودهٔ هر خس بودن

دانش بزرگ نیا

شرح حال این گوینده درصفحه‌ی ۱۸۲ مندرج است .

چشم آسمانی

بباد عمر من آن گیسوی زر افشان داد
سیاه ، روز من ، آن چشم آسمانی کرد

دقیقی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۴۲ مندرج است .

ماندن دائم

من اینجا دیر ماندم خوار گشتم
عزیز ازماندن دائم ، شود خوار!
چو آب اندر شمر بسیار ماند
شود طعمش بد از آرام بسیار!

رابعه‌ی قزداری

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۴۸ مندرج است .

قدر من

دعوت من برتو آن شد کایزدت عاشق کند
بریکی سنگین‌دلی نامهربان،چون‌خویشتن
تا بدانی درد عشق وداغ مهروغم خوری
تا بهجر اندر بپیچی و بدانی قدر من !

روحانی سمرقندی

ابوبکرمحمدبن علی روحانی سمرقندی از شاعران استاد قرن ششم هجری قمری است. سال تولد و وفات او بدرستی معلوم‌نیست ولی بنظر میرسد که دوران حیات او نیمه‌ی دوم قرن پنجم و نیمه‌ی اول قرن ششم هجری قمری بوده است. **دولتشاه** ویرا شاگرد **رشیدی سمرقندی** شاعر مشهور اوایل قرن ششم هجری قمری دانسته است.

پند

مرد آزاده به گیتی نکند میل دو کار
تا همه وقت وجودش به سلامت باشد
زن نگیرد ، اگرش دختر قیصر بدهند !
وام نستاند ، اگر وعده ، قیامت باشد !

رودکی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ٥٤ مندرج است .

در وصف «پوپك» هدهد

پوپك دیدم بحوالی سرخس
بانگك بر برده بابر اندرا
چادرکی دیدم رنگین بر او
رنگ بسی گونه بدان چادرا



«بیت اول کلیله و دمنه‌ی منظوم رودکی»

هرکه نامخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار



موی سیاه

من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه
تا باز نوجوان شوم و نو کنم گناه
چون جامه‌ها بوقت مصیبت سیه کنند
من موی در مصیبت پیری کنم سیاه !

زلالی خوانساری

زلالی خوانساری از شعرای دربار **شاه عباس اول صفوی** است . منظومه‌ای بنام **هفت آشوب** یا **سبعه سیاره** ویا **هفت سیاره** دارد ، حاوی هفت مثنوی . مفصلترین و معروفترین آنها مثنوی **محمود و ایاز** است که از سال ۱۰۰۱ تا ۱۰۲٤ هجری قمری سروده و به **شاه عباس** تقدیم کرده‌است . این شاعرستایشگر **میرداماد** دانشمند معروف دورهٔ صفویه نیز بوده . وفات او را بسال ۱۰۲٤ هجری قمری نوشته‌اند .

من کی گفتم وفا نداری ؟
داری اما ، به‌ما ، نداری !

زیب‌النساء «مخفی»

زیب‌النساء بیگم متخلص به «**مخفی**» دختر **محی‌الدین اورنگ زیب عالمگیر** « یکی از سلاطین تیموری هندوستان » و نواده‌ی **جهانگیر** بادشاه معروف هند است . که بسال ۱۰٤۸ هجری قمری از بطن **دل رسن بانو** دختر **شاهنوازخان صفوی** متولد شده . **مخفی** از بسکه عزت نفس

وبلندی‌فکرداشت، بهیچ‌خواستگاری سرفرودنیاورد وتاآخرعمربدون شوهر گذرانید. **زیب‌النساء** یکی ازگویندگان شیرین سخن زمان‌خود بوده که بزبان فارسی شعر میگفته ، همچنین خطی نیکو داشته . متأسفانه در بارهٔ این شاعرهٔ مشهور تا این زمان سندهای صحیح نمانده و صاحبان تذکره‌ها در بارهٔ او خیلی کم سخن گفته‌اند . **زینت‌النساء بیگم** هم که دختر دیگر **اورنگ زیب** وخواهر **زیب‌النساء** بوده شعرنیکومیسروده وحافظ کلام‌الله مجید بوده است . نوشته‌اند **مخفی** در بدیهه‌گوئی ید طولائی داشته چنانکه روزی درمجلس **اورنگ زیب** راجع بهرکدام از شاعران در ادای مطالب لطیف سخن میرفت ، شاه چهارلغت **چشم** ، **بیگانه** ، **دل** ،**وطن** را طرح کرد که هرکس آن لغات را در یک بیت بهتر و لطیف تر آورد یك قطعه الماس پر بها صله گیرد . شاهزادگان از پسر و دختر هرکدام بیتی ساختند ، اما بیت ذیل که **مخفی** سروده بود بر همگان امتیاز یافت و شاه قطعه الماس پر بها را به **مخفی** بخشید .

بیگانه وار میگذری از دیار **چشم**
ای نوردیده حب **وطن** در**دل** تو نیست

وفات او را در ۱۰ محرم سال ۱۱۱۳ یا ۱۱۱۴

هجری‌قمری نوشته‌اند، مزارش در دهلی هندوستان واقع است .

«زنان سخنور تألیف علی‌اکبر مشیر سلیمی جلد ۲ صفحه‌ی ۱۵۷ تا صفحه‌ی ۱۶۸ .»

مخفی

بلبل از گل بگذرد ، چون در چمن بیند مرا
بت پرستی ـ کی کند ؟ گر، برهمن بیند مرا !
در سخن مخفی شدم مانند بو ، در برگ گل
هر که دارد میل دیدن ، در سخن بیند مرا !



بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد
کور ، به ، چشمی که لذت‌گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل ، بفرقی جا گرفت
غنچه‌ی باغ دل ما ، زیب دستاری نشد

سعادت «فرزند مسعود سعد سلمان»

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ٦٤ مندرج است .

رخ

همزاد رخ نگار ما ، بوست ، نه گل
زین روی رخ نگار ، نیکوست ، نه گل
ما را رخ دوست باید ، ایدوست ، نه گل
زیرا که گل چشم ، رخ اوست ، نه گل ✡

✡ امین احمد رازی در هفت اقلیم می‌نویسد :

«بهرام شاه او را آزمود و سعادت یك رباعی که در هر مصراع آن کلمه‌ی رخ التزام شده بود ، بر ارتجال گفت وسلطان دهانش پر از زر کرد .»

به شرح حال سعادت در صفحه‌ی ۶۴ همین کتاب در بخش غزلیات مراجعه شود .

سعدی شیرازی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ٦٥ مندرج است.

گر در همه شهر یك سر نیشتر است
در پای کسی رود که درویش تر است
با آن همه راستی که میزان دارد
میل از طرفی کند که زر بیشتر است



علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد
دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست



چون رشته گسست میتوان بست
اما گرهیش در میان هست



من چه درپای تو ریزم که پسند تو بود؟
سروجان رانتوان گفت که مقداری هست!



ای که گفتی هیچ مشکل جز فراق یار نیست
گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست



تواضع گر چه محبوبست و اجر بیکران دارد
نباید کرد بیش از حد که هیبت را زیان دارد



هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد
بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد



دو دوست قدر شناسند حق صحبت را
که مدتی ببریدند و باز پیوستند



هر چه بر نفس خویش نپسندی
نیز بر نفس دیگری مپسند



ناچار هر که صاحب روئی نکو بود
هرجا که بگذرد همه چشمی بر او بود



ای ساربان آهسته ران کآرام جانم میرود
وآندل که با خود داشتم با دلستانم میرود



هر متاعی ز معدنی خیزد
شکر از مصر و **سعدی** از شیراز



هر کسی را هوسی درسروکاری در پیش
من بیچاره گرفتار هوای دل خویش



باور از بخت ندارم که تو مهمان منی
خیمهٔ پادشه ، آنگاه فضای درویش



روزگاریست که سودا زده‌ی روی توام
خوابگه نیست مگر خاک سر کوی توام



در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاك کوی تو باشم



پیوند دوستی تو ، من ، پاره میکنم
شاید گره خورد بتو نزدیکتر شوم



چو خواهی که نامت بود جاودان
مکنْ نام نیك بزرگان نهان



هر بد که بخود نمی پسندی
با کس مکن ای برادر من
گر مادر خویش دوست داری
دشنام مده بمادر من



من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی
عهد نابستن از آن به که ببندي و نپائی



ایکه پنجاه رفت و در خوابی
مگر این پنج روزه دریابی



سَل المصانِع رَکباً تهیمُ فِی الفلواتِ
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی !



تو هیچ عهد نبستی که عاقبت نشکستی
مرا بر آتش سوزان نشاندی و ننشستی



بچه کار آیدت ز گل طبقی
از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد



کتاب از دست دادن سست رائیست
که اغلب خوی مردم بیوفائیست
گرو بستان ، نه پابندان وسوگند
که پابندان نباشد همچو پابند

شهریار

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۷۱ مندرج است .

«دو بیت از یک غزل»

در خانه نبودم

ماهم آمد بدر خانه و من خانه نبودم
خانه‌گوئی بسرم ریخت، چواین‌قصه شنودم
آنکه میخواست برویم در دولت بگشاید
ای دریغا ! که در خانه برویش نگشودم !

صائب تبریزی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۷۵ مندرج است .

معیار دوستان دغل ، روز حاجت است
قرضی برسم تجربه ، از دوستان طلب



پر در مقام تجربهٔ دوستان مباش
صائب ، که زود بیکس و بی‌یارمیشوی !

ظهیرالدین نصرالسموری السجزی

ظهیرالدین نصرالسموری السجزی را عوفی در کتاب لباب الالباب چنین معرفی میکند «از اماثل عصر بود وواسطهٔ عقد نیمروزو برافاضل زمان بفنون فضایل فیروز ، خط او از خط دلبران عنبرزلف ، خوشتر و شعر او از لفظ معشوقان مهر پرور ، دلکش‌تر و در آن وقت که ویرا از حضرت سیستان برسالت غور فرستادند ، چون بحضرت اعلی غیائی رسید ، رسالت ادا کرد و به تشریفات مستظهر گشت . صدر اجل فخرالدین مبارکشاه او را بسیار دلداری کرد .»

سروآزاد

هر که چون گل ، به زر فریفته شد
در عمل ، آب روی ، داد ، بباد
دست کوتاه باش و راد ، چو، سرو
تا سر افراز باشی و آزاد !

عمادالکتاب

میرزا محمد حسین عماد الکتاب ، سیفی قزوینی ، متولد سال ۱۲۴۵ خورشیدی ، آخرین خوشنویس نستعلیق قرن حاضر است که خط ثلث ونسخ وشکسته را نیزخوش می نوشته واز نقاشی آب ورنگ سررشته داشته است . از آثار وی یکدوره **رسم الخط** میباشد که بچاپ رسیده است . زندگانی **عمادالکتاب** بمناسبت عضویت وی در کمیتهٔ مجازات خالی ازحوادث نبوده است وفقط در اواخر عمر که شغل درباری داشت ، چندی بآسایش و آرامش گذرانیده است. این استاد گاهی تفنناً شعر نیزمیسرود. ازشاگردان بنام وی میتوان **استاد علی اکبر کاوه** را نامبرد که بدون شك یکی از بهترین استادان و خوشنویسان قرون گذشته و حال ایران است . **حسن زرین خط** نیز از شاگردان مشهور مرحوم **عماد الکتاب** میباشد . وفات **عمادالکتاب** در هفتاد سالگی بسال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران اتفاق افتاده است .

ای صدر اجل ، ای بتو امید عباد
در عهد توام بخط ، مسلط ، چو ، عماد
گر گفت کسی : کم ز عمادم ، به عناد
این صفحه و این بنان و این کلك ومداد!

عماد خراسانی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۹۰ مندرج است .

شمع و پروانه

چون نکو مینگرم شمع تو، پروانه، توئی
راز شیرینی این عالم افسانه ، توئی
حرم و دیر توئی ، کعبه و بتخانه ، توئی
لب دلدار توئی ، طره‌ی جانانه ، توئی

عماره‌ی مروزی

ابومنصور عمارة بن محمد مروزی از شعرای معروف اواخر عهد سامانی و اوایل دورهٔ غزنویست و با امیر ابو ابراهیم اسماعیل بن نوح بن منصور سامانی ملقب به المنتصر معاصر بوده وشاید تا حدود اوایل قرن پنجم هجری قمری میزیسته است .

اندر غزل خویش ، نهان خواهم گشتن
تا بوسه زنم برلب تو ، چونش بخوانی !

عنصری

شرح حال این شاعر درصفحه‌ی ۹۲ مندرج است .

جز من

در عشق تو، کس، پای ندارد، جز من
در شوره کسی ، تخم نکارد ، جز من
با دشمن و با دوست ، بدت میگویم
تا هیچکست دوست ندارد ، جز من !

فردوسی طوسی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۹۶ مندرج است .

اگر جز بکام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب



در وصف ایاز غلام سلطان محمود غزنوی

مست است بتا ، چشم تو و تیر بدست
بس کس که ز تیر چشم مست تو ، نرست
گر پوشد عارضت زره ، عذرش هست
کز تیر بترسد همه کس ، خاصه زمست



چو ایران نباشد ، تن ما مباد
بدین بوم و بر زنده ، یکتا مباد



چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود



چو تیره شود مرد را روزگار
همه آن کند کش ، نیاید بکار



بنا به افسانه‌ای که در تذکره‌ها آمده است ، دو بیت ذیل برای آزمایش طبع فردوسی ساخته شده که ، مصرع اول بیت اول از عنصری و مصرع دوم بیت اول از فرخی و مصرع اول بیت دوم از عسجدی و مصرع دوم بیت دوم از فردوسی است .

چون عارض تو ماه نباشد روشن
مانند رخت گل نبود در گلشن
مژگانت همی گذر کند از جوشن
مانند سنان گیو در جنگ پشن



فرستاده گفت: ای خداوند رخش
بدشت آهوی ناگرفته مبخش
ببخش و بپوش و بنوش و بده
برای دگر روز ، چیزی بنه
مبادا که در دهر دیر ایستی
مصیبت بود ، پیری و نیستی

قائممقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فرزند **میرزا بزرگ** که به **قائممقام فراهانی** مشهوراست، مردی دانشمند ومدبرولایق بود که بعد ازپدرش ، بوزارت **عباس میرزا** فرزند ، ولیعهد و نایب السلطنهٔ **فتحعلیشاه قاجار** منصوب شد و سالها بخدمتگذاری **محمد شاه قاجار** ومملکت ایران مشغول بود . اما چون میخواست دست درباریان فاسد را از کارها کوتاه کند در بارهٔ وی بسعایت پرداختند و چون **محمد شاه** باشاره وتمایل پدرش ، **عباس میرزا نایب‌السلطنه** ، درحرم **حضرت رضا** سوگند یاد کرده بود که هرگز خون **قائممقام** را نریزد ، ناچار تدبیری اندیشید و دستور داد تا **اسماعیل خان قراچه داغی** رئیس فراشان و دستیارانش ،

قائممقام را در روز ۳۰ ماه صفر سال ۱۲۵۱ هجری قمری در باغ نگارستان «محل فعلی ادارهٔ هنرهای زیبای کشور» خفه کردند. **قائممقام** در نظم و نثر مقامی ارجمند دارد واز پیشروان سبک جدید ادبی ایران است. درشعر **ثنائی** تخلص میکرده و از پیروان سبک استاد سخن **سعدی** است.
میرزا تقی خان امیرکبیر صدر اعظم معروف زمان **ناصرالدین شاه قاجار** که باشارهٔ این **شاه** در حمام باغ فین کاشان بقتل رسید، فرزند شخصی بنام **استاد قربانعلی آشپز** بود که این شخص سمت آشپزی مخصوص **قائممقام** را داشته است. « به امیرکبیر در بخش نامها و توضیحات مراجعه شود. »

یک بیت از یک غزل

روزگاراست آنکه، گه عزت دهد، گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها، بسیار دارد!

کسرائی

سیاووش کسرائی، فرزند رحیم کسرائی، متولد سال ۱۳۰۴ خورشیدی است ، که پس از اخذ دیپلم ادبی دبیرستان دارالفنون، وارد دانشکدهٔ حقوق تهران گردیده واز آنجادارای درجه‌ی لیسانس سیاسی میباشد .

کسرائی از طرفداران و سرایندگان شعر نو است ، اما گاهی تفنناً ترانه و دو بیتی‌هائی هم میسراید . اولین کتاب شعراوبنام **آوا** دراسفندماه ۱۳۳۶ خورشیدی و دومین کتابش بنام **آرش کمانگیر** در سال ۱۳۳۸ خورشیدی در تهران انتشار یافته است . اشعار **کسرائی** غالباً دارای لطافت ورقت مطلوبی است که همین خصیصه ، شعر وی را ازسایر اشعار نو متمایز میسازد .

اشک مهتاب

کنار چشمه‌ئی بودیم ، در خواب
تو با جامی ربودی ماه ، از آب
چو نوشیدیم از آن جام گوارا ،
تو نیلوفر شدی ، من، اشک مهتاب!

تماشا

خم شد لب جوی و سایه بر آب افکند
یک لحظه نظر ، بر رخ شاداب افکند
پس پنجه فرو برد به موج گیسو
در هر بُرش موی سیه ، تاب افکند

کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی

کمال الدین اسماعیل پسر جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی و از شعرای معتبر و معروف قرن هفتم هجری قمری است و به خلاق المعانی مشهور و ملقب بوده و برادری نیز معین‌الدین عبدالکریم نام داشته است . در دوم جمادی‌الاول سال ۶۳۵ هجری قمری در اصفهان بدست مغولان تحت فرمان اوکتای قاآن پسر چنگیز خان که بامید پیدا کردن گنج پنهان به خانه‌ی او هجوم آورده بودند بطور فجیعی کشته شد .

دو بیت ذیل بنام فدائی لاهیجانی نیز ضبط گردیده است .

آرزو

خواهم که چو پیراهن گل فرسایت
در جامه‌ی جان کشم ، قد رعنایت
گه بوسه زنم ، چو آستین ، بردستت
گه سر بنهم ، چو دامن ، اندر پایت!

ماه منظر سوادکوهی

ماه منظر سواد کوهی، بتقریب متولد سال ۱۳۱۸ خورشیدی است . این شاعره سال ششم دبیرستان را در تهران بپایان رسانیده وچند سالی نیز در اروپا برای ادامه‌ی تحصیل گذرانیده است. **ماه‌منظر** دراردیبهشت سال۱۳۳۹خورشیدی به‌عقد **کریم‌فکور** شاعر و تصنیف‌سازمشهورمعاصر در آمد.

سوز و ساز

آنروز که شد ، زندگی ما ، آغاز
آغاز شد افسانه‌ی این سوزوگداز
دادند بما دلی و گفتند : بسوز
دیدند که سوختیم ، گفتند : بساز !

یاد تو

با یاد تو ، در دامن مهتاب
آغوش وفا ، گشوده بودم
همراه نسیم صبحگاهی ،
بوسه ز لبت ، ربوده بودم !

محتشم کاشانی

محتشم کاشانی معروفترین شاعر دورهٔ صفویه است وبسال ۹۹۶ هجری قمری وفات کرده، این شخص در ایام شباب بسرودن ابیات عاشقانه مشغول بود اما در زمان کهولت ظاهراً قوای خود را صرف خدمت بمذهب کرده است . ترجیع بند او در ذکر مصیبت بسیار معروف ودراین قسمت مبتکر است .

کمند مهر

کمند مهر چنان پاره کن ، که گر، روزی
شوی ز کرده پشیمان ، بهم توانی بست !

محمد امین کوسه

در کتاب تذکرهٔ نتایج الافکار تألیف مولانا محمد قدرت الله گوپاموی هندی چاپ بمبئی راجع به محمد امین کوسه چنین مینویسد : « مرد میدان نکته سنجی و سخندانی ، خواجه محمد امین کوسج کاشانی که از عمايد آن دیار واکابر ذی اعتبار است .»

طاق و جفت

هر لذت و راحتی که خلاق نهاد
از بهر مجردان آفاق نهاد
هر طاق که رفت ومبتلا گشت به جفت
آسایش خویش برد و بر طاق نهاد !

مسرور

حسین سخنیار اصفهانی متخلص به **مسرور** فرزند **حاجی محمد جواد تاجر کوپائی** بسال ۱۳۰۸ هجری قمری در کوپای اصفهان تولد یافته و پس از ختم تحصیلات بخدمت وزارت فرهنگ درآمده است . **مسرور** گذشته از جنبهٔ شاعری که سمت استادی دارد ، در نثر نویسی نیز فوق العاده تواناست وشاهکاراو داستان تاریخی **ده نفر قزلباش** است که تاریخ عصر صفویه را به بهترین وجهی بیان میسازد . این استاد یکی ازمورخان بنام عصر حاضر است و بتاریخ عهد صفویه بدون شک تسلط بی نظیری دارد . کتاب شعر **مسرور** نیز بنام **راز الهام** در سال ۱۳۳۸ خورشیدی منتشر شده است .

عشرت دنیا

عشرت دنیا نصیب مردم دانا نبود
یا که خود عشرت نصیب مردم دنیا نبود
عشق هر جائی ، قلم بر عقل پا بر جا کشید
خاصه مارا کز ازل ، خود عقل‌پابرجانبود..!

ملاسیری چرپادقانی «گلپایگانی»

«از سفینه‌ی غزل صفحه‌ی ۱۸۷»

ممکن است این شخص همان کسی باشد که هرمان اته در تاریخ ادبیات فارسی صفحه‌های ۲۷۴ و ۲۷۵ ویرا ملاشیری ذکر کرده و نوشته است که : «در سال ۹۹۰ هجری قمری باتفاق سه نفر ازمورخین هم عهد خود ، از طرف اکبر شاه پادشاه گورکانی هند ، مأمور شد تا مهابهارته «رزمنامه» راکه بزرگترین داستان ملی هند بود، مطابق سلیقه‌ی حکمران ، با مشاوره‌ی با برهمنان مشهور، تحت اللفظ بفارسی ترجمه کند.»

عشق قدیم

در گردن او دست دلیرانه در آویز
لرزیدن و نزدیک شدن ، کارنسیم است
لب بر لب معشوقه نه و ، سینه به سینه
کزکام گذشتن روش عشق قدیم است!

منصف شیرازی

منصف شیرازی نامش محمد اسماعیل و نام پدرش **شمسا** و خود از شعرای قرن یازدهم هجری شیراز و مردی درویش مسلک بوده و مدتی بهند رفته و پس از بازگشت، بجهت کثرت اقامت در تهران، به **تهرانی** شهرت یافته است. سال تولد ووفاتش معلوم نیست. «تذکره‌ی نصرآبادی صفحه‌ی ۲۵۱»

دزد دل

در سینه دلم گم شد ، تهمت بکه بندم ؟
غیر از تو در این خانه کسی راه ندارد !

مؤید ثابتی

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۱۵ مندرج است.

حیله

شوم نسیم و شبی در برت کشم چون گل
ببوسمت لب و آنگه بگویمت که : منم ؟

مهستی گنجوی

شرح‌حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۱۶ مندرج است .

ای باد ، که جان ، فدای پیغام تو باد
گر ، بر گذری بکوی آن حور نژاد
گو : در سر راه ، مهستی را دیدم
کز آرزوی تو ، جان شیرین میداد !



هر شب ز غمت تازه عذابی بینم
در دیده بجای خواب ، آبی بینم
وآنگه که چو نرگس تو ، خوابم ببرد
آشفته تر از زلف تو ، خوابی بینم !

میر عماد

میر محمد بن حسین حسنی سیفی قزوینی ملقب به عمادالملک و معروف به میرعماد در حدود سال ۹۶۱ هجری قمری درقزوین پای بعرصهٔ گیتی نهاد . دوران کودکی را در آن شهر بتحصیل مقدمات علوم وتعلیم خط گذرانید. پس‌ازاخذتعلیمات مقدماتی سفری به‌تبریز وخاک عثمانی وحجاز کرد وبایران بازگشت و بدربار شاه عباس کبیر راه یافت .

میرعماد مردی متین و بلند همت و آزاده و درویش‌خوی بود ، مردی و آزادگی وفضل ومروت را بندهٔ درم نمیکرد ، بشخص شاه و اعیان و سران دولت بی‌اعتنا بود وباتکای هنر بی‌نظیرش خویشتن را از تملق‌گوئی و چاپلوسی بی‌نیاز میدانست . بهمین سبب شاه عباس همکاران و اقران وی را بیشتر می‌پسندید وعزیز میداشت . رقیبانش درحق وی ازدشمنی وسعایت خودداری نمیکردند تااینکه او را مانند بسیاری دیگر از مردم قزوین به سُنی بودن متهم کردند وشاه عباس، این اتهام‌را وسیلهٔ کشتن او ساخت وبه مقصودبیک مسگر قزوینی رئیس شاهسونان قزوین دستور قتل او داد ،

مقصود بیک و گروهی ازهمدستان وی درشب جمعهٔ سلخ رجب سال ۱۰۲٤ هجری قمری ، در کوچهٔ تاریکی برسر او ریختند واورا قطعه قطعه کردند.
جمعی از مورخین «از جمله عبدالمحمد خان در کتاب پیدایش خط و خطاطان چاپ مصر» علیرضای عباسی ، خوشنویس مشهور معاصر میرعماد را از جملهٔ سعایت کنندگان دانسته‌اند .

پس ازقتل میر ، تا روز بعد، جوارح وی بروی زمین بود و کسی جرأت جمع آوری آن نداشت، تا سرانجام ابوتراب اصفهانی،ازخوشنویسان شهیر وشاگرد وخلیفه‌ی میرعماد ، بدان کار دست زد . جنازه‌ی میر را در مسجد مقصود بیک ، واقع در دروازه‌ی طوقچی ، بخاک سپردند . «این مسجد که منسوب به مقصود بیک وزیر بیوتات است نه مسگر ، هنوز دراصفهان باقی‌است ونشانی آرامگاه میر را درآنجا میدهند.»

شکایت از بی مهری شاه عباس کبیر .

با اسیران نظری نیست ترا
بر عزیزان گذری نیست ترا
قول دشمن مشنو در حق من
که زمن دوست تری نیست ترا



در باره‌ی هنرخود سروده است .

الا ای　بی نظیر　خطه‌ی خط
کسی ننوشته از تو در جهان ، به
چو از کلک تو گردد ، دال،مرقوم
ز هر دو ، زلف وقد دلبران ، به !



جان از من و ، بوسه از تو ، بستان و بده
زین داد و ستد ، مشو پشیمان و بده
شیرین سخنی است ، نیست دشنامی تلخ
ِگرد لب شکرین ، بگردان و بده



بوسه بمن داده و رنجیده ای
باز ستان ، گر نپسندیده‌ای

میر فندرسکی

میر ابوالقاسم فندرسکی ، یکی از حکمای صوفی مشرب‌زمان **شاه عباس کبیر** است که‌طرف توجه **شاه** بوده و مدتی را در هند گذرانیده و در حدود سال ۱۰۵۰ هجری قمری در اصفهان رحلت کرده است.

گدام به ؟

شرب مدام شد چو میسر ، مدام ، به
می چون حرام گشته ، به ماه حرام ، به
یک بوسه ازرخت ده ویک بوسه ، از لبت
تا هر دو را چشیده ، بگویم ، گدام ، به !

ناصرالدین شاه قاجار

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۱۹ مندرج است .

بجز تو

بجز تو کس نشناسم ، بجز تو کس نپرستم !
کجا که با تو نبودم ؟ کجا که بی تو نشستم ؟

نظامی گنجوی

شرح حال این شاعر در صفحه‌ی ۱۲۶ مندرج است .

زکوة خوبروئی

جانا همه آیت نکوئی
در شأن تو آمدست گوئی
بنواز مرا ، بیک دو بوسه
کاین‌است زکوة خوبروئی

نظیری نیشابوری

نظیری نیشابوری ازغزلسرایان اوائل عهد صفویه است که درایران میزیسته ، اما پس ازچندی بهندوستان سفر کرده و توسط **خان خانان** بدربار **اکبر شاه** پادشاه معروف گورکانی هند راه جست و تقربی یافت . نظیری از بنیان گذاران سبک هندی است .

گر ، به سخن درآورم ، عشق سخن‌سرای را
بر ، برو دوش سردهی ، گریه‌ی هایهای را
درس ادیب اگر بود ، زمزمه‌ی محبتی
جمعه به مکتب آورد ، طفل گریز پای را*

نواب صفا

شرح حال این گوینده در صفحه‌ی ۱۲۸ مندرج است .

دیشب که تو در خانهٔ ما آمده بودی
شه بودی و در بزم گدا آمده بودی
در بزم من بی سر و پا آمده بودی
بنگر ز کجا تا بکجا آمده بودی !

* بیت دوم بنام جامی نیز ضبط شده است .

نور علیشاه

محمد علی ملقب به **نورعلیشاه** فرزند **عبدالحسین فیض علیشاه** است . **نور علی** در اصفهان متولد گردیده ولی اصلش از یکی از قراء تون وطبس است . پدر و پسرحلقهٔ ارادت **معصوم علیشاه دکنی** را بگوش کرده ، با او مدتی در سفر وحضر بسر برده‌اند . در زمان **علیمراد خان زند** درمورچه‌خورت اصفهان یك گوش **نورعلیشاه** را ببریدند . وفات او بسال **۱۲۱۲** هجری قمری در موصل رخ داده ، اما بعضی نوشته‌اند که او در همین سال مقتول گردیده است . میگویند وی را همسری بوده که **حیاتی** شهرت داشته ولی اسمش **بی‌بی‌جان** بوده . **حیاتی** قواعد ورموز عرفان را ازشوهرخود کسب کرده وچون طبعی موزون داشته مضامین عرفانی را برشتهٔ نظم کشیده ، نزدیك به ده هزار بیت شعر ازخود بیادگار گذارده که غالباً مشتمل برمطالب عرفانی است.رساله‌ی **جامع الاسرار**، **اصول و فروع** ، **تفسیر سورهٔ بقره** به نظم از آثار **نورعلیشاه** است . همچنین طبق نوشته‌ی

عبدالله رازی در **تاریخ مفصل ایران** دومجلد
ازمثنوی **جنات الوصال** و قدری از مجلد سوم
آنرا بنظم در آورده «دوجلد دیگر از **جنات الوصال**
را **رونق علیشاه** و یک جلد را هم **نظام علیشاه**
و یا **نظام قلیشاه** برشته‌ی نظم کشیده است.»

آواز پا

من آن ترک طناز را می‌شناسم
من آن مایه‌ی ناز را می‌شناسم
شب آمد بگوش من ، آواز پائی
تو ، بودی ، من آواز را می‌شناسم!

نیمایوشیج

علی اسفندیاری متخلص به **نیمایوشیج** ، فرزند **ابراهیم نوری** «**اعظام السلطنه**» در دهکدهٔ یوش ازقرای مازندران بسال ۱۳۱۵ هجری قمری ازمادر بزاد وپس‌ازآمدن به‌تهران بمدرسه‌ی سن‌لوئی رفت وزبان فرانسه را نیکو فرا گرفت و بگفته‌ی خود به تشویق **نظام وفا** که استاد او بود، بنظم شعر پرداخت ، میتوان گفت اولین پیشرو شعر نودرایران اوست وبهتر ازهمه‌ی شاعران نوپرداز شعرنو میسروده‌است . **نیما** زبان‌عربی نیزمیدانست. وفات او در روزپنجشنبهٔ ۱۶دی‌ماه۱۳۳۸خورشیدی بعلت ابتلای بمرض «ذات‌الریه» اتفاق افتاده است. مهمترین اثر وی **افسانه‌ی نیما** نام دارد .

پس هستی

گفتم : به چه ات اشارتی ؟ گفت : شراب
گفتم : پس مستیت چه ؟ خندید که ، خواب!
گفتم : چو تو خفتی ، چه مرا شاید کرد ؟
گفتا : همه حرفها ندارند جواب !

وثوق‌الدوله

شرح‌حال این گوینده درصفحه‌ی ۱۳۰ مندرج است.

بهای بوسه

در قیمت یک بوسه ، دل و جان نپذیرفت
خود هست مگر قیمت یک بوسه ، بچندش ؟

وصال شیرازی

شرح‌حال این گوینده‌درصفحه‌ی ۱۳۳ مندرج است.

چه لب

گفتم لبت مکم ، که دل از من ، تو برده‌ای !
گفتا چه لب ؟ چه دل ؟ چه نشان ؟ کی ؟ کجا ؟ که دید ؟

ناشناس

ناشناس ...؟

سرایندگان اشعاری که ، بعنوان ناشناس
ضبط گردیده ، شناخته نشده‌اند . !

با مردم زمانه ، سلامی و والسلام
تا گفته‌ای : غلام توام ، میفروشدت



جانا ، بقدرحوصله‌ی ما ، تونازکن
ناز زیادتی ، اثر کم محبتی است



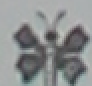
جانی تو طلبکاری و بوسی تو ، بدهکار
بستان و بده ، حرف حسابی ، دوکلامست



عنان مال خودت را بدست غیر مده
که مال خود طلبیدن ،کم‌ازگدائی نیست



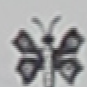
گفتم : سخنت ، گفت : شنیدن دارد
گفتم :که لبت ،گفت : مکیدن دارد
گفتم : که چوجامه ازتنت برگیرم؟
گفتا : که حکایتیست دیدن دارد !



بردند ذره ذره، این مهوشان، دلم را
یک ذره‌ی دگر هست، تا قسمت که باشد.!



بوسی اگر از لبت ربودیم، چه شد؟
ور دست بر اندام تو سودیم، چه شد؟
خود را بکشی، اگر ز مردم شنوی
کآنشب که من و تو مست بودیم، چه شد.



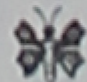
هفت سینی که بتحویل گذارند بخوان
گلرخان، طرحی از آن طرفه‌تر انگیخته‌اند
ساعد و سینه وسیما و سر و ساق و سرین
هفت سینی است که با سیم برآمیخته‌اند!



هر که را میل خم ابرو بود
روبرو بودن، به از پهلو بود



روبرو بودن، نشان دشمنی است
یار آن باشد که، در پهلو بود



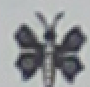
آنکس که گفت: بهر تو مُردم، دروغ گفت
من راست گفته‌ام که: برای تو زنده‌ام!



بقربون سر و سیمات گردم
بلا گردون سر تا پات گردم
چو دگمه، سر نهم بر روی سینه‌ات
چو قیطون، دور پستونات گردم!



گفتم : صنما پیشه‌ی تو ؟ گفت : ستم
گفتم : نگری بعاشقان ؟ گفتا : کم
گفتم: به درم بوسه دهی ؟ گفت: دهم
گفتم : بجز از بوسه دهی ؟ گفت : نعم



گل نیلوفرت ، لبخند نازت ، میتوان گفتن !
شرابت ، بوسه ات ، نجوای سازت ، میتوان گفتن !
سراپا آتشت ، رنگت ، فریبت ، چشمه‌ی نوشت
بلایت ، فتنه‌ات ، دریای رازت ، میتوان گفتن !



پروانه ز من ، شمع زمن ، گل ز من ، آموخت
افروختن و سوختن و جامه دریدن !



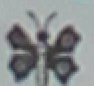
چشم تو ، آفت بینائی من
زلف تو ، دام شکیبائی من
نام تو ، مایه‌ی بدنامی من
عشق تو ، قصه‌ی رسوائی من



وقت غیض و وقت شهوت مرد کو ؟
طالب اینگونه مردم کو بکو !



گر کباب جگر خویش بباید بخوری
بخور و دست کش از بره‌ی بریان کسی



آراسته آمد و چه آراستنی
پیراسته زلف خود چه پیراستنی
بنشست به‌می خوردن و برخاست برقص
به به چه نشستنی ! چه برخاستنی !

نامها و توضیحات

شامل :

شرح حال عده‌ای از پادشاهان ، وزیران ،
دانشمندان ، خوشنویسان ، نقاشان و
جمعی اشخاص دیگر که نامشان
درمتن این کتاب ذکر گردیده ،
با تصاویری از بعضی
از آنها .

DATE LABEL



آغا محمد خان قاجار

آغا محمد خان قاجار ، فرزند **محمد حسن خان قاجار** ، متولد سال **۱۱۴۸** هجری قمری و اولین پادشاه سلسلهٔ قاجار است . وی بامر **علی‌قلی خان «عادلشاه افشار»** برادر زاده‌ی **نادر شاه افشار** ، مقطوع النسل شده بود و در شیراز نزد **کریم خان زند** ، زندگی میکرد و پس از فوت **کریم خان** بسال **۱۱۹۳** هجری قمری، از شیراز گریخت و پس از جنگهای سخت با مدعیان سلطنت ، تخت پادشاهی را تصاحب نمود . وی کسی است که برای اولین بار **تهران** را به‌پایتختی برگزید ودرهمان شهر تاجگذاری کرد وبالاخره در یکی از شبهای بهار سال **۱۲۱۱** هجری قمری در خوابگاه خویش ، در قلعه‌ی شوشی قفقاز ، توسط چند نفر از نوکرهای شخصی خودش مقتول گردید .

مرحوم **عبدالله مستوفی** در **تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه** راجع به مرگ **آغا محمد خان** چنین مینویسد :

« مورخین در سبب قتل آغا محمد خان کوتاه آمده و باحترام شاهان این سلسله از ذکر سبب واقعی آن خود داری کرده و همینقدر نوشته‌اند که پادشاه نوکرهای شخصی خود را برای تقصیری میخواست اعدام کند ، باو تذکر دادند که شب جمعه است ، کشتن آنها را بصبح شنبه محول کرد ، آنها چون از گذشت شاه مأیوس بودند با هم تبانی کردند و شبانه بخوابگاه شاه داخل شدند و او را کشتند و ذکری از تقصیری که نوکرها کرده بودند ننمودند .

در ایام محاصره شوشا مقداری خربزه برای شاه آورده بودند که تحویل آبدار خود نموده و امر داده بود که هر وعده مثلا نصف یکدانه ازآنهاراکه یکظرف میشود درسفره غذای او بگذارند خربزه‌ها زودتر از حسابی‌که شاه داشته‌است تمام میشود. شاه تاریخ روزآوردن خربزه‌ها واینکه چند دانه آن بمصرف رسیده و چند دانه آن باید باقی باشد دقیقاً تعیین میکند وازآبدار باقی مانده را مطالبه می‌نماید آبدار هم نجات را در حقیقت‌گوئی می‌بندارد واعتراف میکندکه با دو نفر از پیشخدمتها آنها را خورده‌اند. شاه برای همین جرم امر بکشتن هر سه نفر میدهد. بعد از آنکه بخاطر او میآورند که شب جمعه است اعدام آنها را بصبح شنبه محول مینماید وچون محکومین بتجربه میدانستند که حکم شاه استیناف پذیر نیست شب شنبه سه نفری وارد اطاق خواب او شده کارش را میسازند وجواهرهای سلطنتی را برداشته فرار میکنند.»

پس‌از **آغا محمد خان** برادرزاده‌اش **باباخان** بنام **فتحعلیشاه** بسلطنت رسید.

آقا رضای کاشی «نقاش»

آقا رضای کاشی یکی‌از معروفترین نقاشان زمان **شاه عباس کبیر**، فرزند **علی اصغر کاشانی** است که در تصویرسازی و چهره پردازی استاد بوده، مورخین می‌نویسند که بزور آزمائی و کشتی گیری علاقه داشت و بیشتر با طبقات زیردست معاشرت میکرد وباین کارها بیش از نقاشی تمایل میورزید.

در **گلستان هنر** تألیف **قاضی احمد قمی** آمده است که: «یکبار چون **آقا رضا** صورتی بسیار زیبا ساخته بود، **شاه عباس** بر دست او بوسه زد.» **آقا رضا** قطعاً تا ماه شوال سال **۱۰۴۸**

هجری قمری، یعنی ده سال پس ازمرگ **شاه عباس کبیر** زنده بوده، زیرا تصویری با امضاء و تاریخ از او در دست است که در روز چهارشنبه‌ی پنجم شهرشوال سال **۱۰۴۸** هجری‌قمری ترسیم کرده‌است.

آقاسی «حاجی میرزا»

حاجی میرزا عباس «فخری ایروانی» مشهور به **حاجی میرزا آقاسی** فرزند **میرزا مسلم**، پس از قتل **قائم‌مقام فراهانی**، مدت چهارده سال وزارت **محمد شاه قاجار** را داشت و در سنه‌ی **۱۲۶۵** هجری قمری در کربلا فوت کرد. اشعار فارسی و عربی داشته که اکنون از میان رفته است.

آقا نجف اصفهانی «قلمدان ساز»

طبق گفته‌ی **استاد حسین بهزاد**، **آقا نجف اصفهانی**، قلمدان ساز معروف دوره‌ی **ناصرالدین شاه قاجار**، در حدود سال **۱۱۸۹** خورشیدی درشهراصفهان تولد یافته، وی مشهورترین استادی است که، دست به تهیه‌ی‌قلمدان زده است. این استاد صورت ساز بود و درروی قلمدانهای کار وی اغلب تصاویر **عیسی** و **مریم** دیده‌میشود. امضای **آقا نجف** که در روی قلمدانها می‌نوشت، جمله‌ی **یا شاه‌نجف** است. وی گذشته از قلمدان سازی قاب آینه و جعبه‌های توالت زنانهٔ منقش بسیار زیبا و گرانبها نیز میساخته. کارهای وی از نقطه‌ی نظر هنری، در ظرافت بی‌نظیر، اما تناسب کارهای هنرمندان اروپا را

نداشته ومقصود وی بیشتر نشان دادن صورت وحالات بوده است . یك قلمدان درجه‌ی اول کار **آقا نجف** اگر اکنون یافت شود شاید در حدود بیست‌هزار ریال ارزش دارد ودست کم تهیه‌ی آن چهار یا پنج ماه بطول انجامیده است .

وی اغلب کارهای خود را به **ظل‌السلطان** فرزند **ناصرالدین شاه قاجار** که حکومت اصفهان را در آن زمان داشت ، تقدیم میکرده است . **آقا نجف** در زمان حیات با فقروبدبختی زندگی کرد تا بالاخره در حدود سال **۱۲۵۹** خورشیدی در هفتاد سالگی وفات یافت ، قبر وی در شهر اصفهان واقع است .

ابن اثیر

ابوالحسن علی عزالدین صاحب کتاب معروف **الکامل فی‌التاریخ** و متوفی بسال **۶۳۰** هجری قمری است . تولد او را در **۵۵۵** هجری قمری نوشته‌اند .

ابن حجر عسقلانی

ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی بن حجر عسقلانی متولد بسال **۷۷۳** هجری‌قمری مؤلف کتاب **الاصابة فی تمیز الصحابه** ومتوفی بسال **۸۵۲** یا **۸۵۳** هجری‌قمری درقاهره‌است که بیش از ۱۵۰ تألیف داشته است .

ابن خلکان

شمس الدین ابوالعباس احمدبن خلکان از سلاله‌ی **برمکیان** وصاحب کتاب **وفیات الاعیان** درشرح حال رجال بزرگ ودانشمندان اسلام است. «غیر از رجال قرن اول هجری» تولد **ابن خلکان** بسال **۶۰۸** هجری قمری و وفات او بسال **۶۸۱** هجری قمری اتفاق افتاده است.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع، مترجم کتاب معروف **کلیله و دمنه** از فارسی پهلوی، بعربی است. وی دراصل پیرودین زرتشت بود و **روزبه** نام داشت. اما پس ازاینکه اسلام آورد نام **عبدالله** ولقب **ابی محمد** بر خود گذاشت. نام پدرش **دادویه** ونام پدر بزرگش **مبارک** است که جملگی از اهالی فیروزآبادفارس بودند. **ابن مقفع** بین سالهای **۱۴۲** و **۱۴۳** ویا **۱۴۵** هجری قمری بدستور **منصور دوانقی** خلیفه‌ی عباسی وبدست **سفیان بن یزیدبن المهلب بن ابی صفره** والی بصره، در حالی که زنده بود، اندامش قطعه قطعه و در تنور تافته سوزانده شد. سن **ابن مقفع** دراین موقع ۳۶سال بوده‌است «به‌مقفع مراجعه شود»

ابوالشیص محمدبن عبدالله بن رزین

ابوالشیص محمدبن عبدالله بن رزین شاعرمعروف دوره‌ی عباسی که ستایشگر **هرون الرشید** بوده . در آخرعمر نابیناگشت و بسال **۱۹۶** هجری قمری درگذشت. **ابوالفرج اصفهانی** در **اغانی** می‌نویسد که : «وی عم دعبل **خزائی** است» این شاعر در مرثیت **هرون الرشید** و جلوس **امین** بر سریر خلافت قصیده‌ای سروده که معروف است .

«لغت نامه‌ی دهخدا ، ابوسعد ـ اثبات صفحه‌ی **۵۴۷**
وریحانة الادب جلده‌صفحه‌ی۱۰۲ وراهنمای
دانشوران برقعی جلد ۲ صفحه‌ی ۵۳»

ابوالفرج اصفهانی

علی‌بن الحسین بن محمدبن هیثم احمد الاموی القرشی معروف به **اصفهانی** وملقب به **ابی‌الفرج** ، جدش **مروان‌بن محمد** آخرین خلیفه‌ی **اموی** است که معروف به **مروان حمار** میباشد . **ابوالفرج** بسال **۲۸۴** هجری قمری در دوره‌ی خلافت **المعتضد بالله عباسی** دراصفهان متولد شده ودر روز چهارشنبه‌ی ۱۴ ذی‌الحجه سال **۳۵۶** هجری قمری در بغداد وفات کرده است . وی کاتب **رکن‌الدوله** ونزد او محترم و معزز بود ، اما کتاب مشهور **الاغانی الکبیر** را که تألیف آن پنجاه سال بطول انجامیده‌است به **سیف‌الدولة‌بن حمدان** اهدا کرد و **سیف‌الدوله** در مقابل هزار دینار برای او فرستاد و چون این خبر به **صاحب بن عباد** «متوفی بسال **۳۸۵** هجری قمری»

رسید ، گفت : **سیف‌الدوله** در عطاء خویش قصور ورزیده ، چه این کتاب به اضعاف این مبلغ می‌ارزد و گفت : من چهارصد شتر برای حمل ۶۲۰۰ «وبقولی یکصد و هفده هزار» جلد کتاب بزیر بار داشتم ، اما از وقتی **اغانی** تألیف شد از همراه داشتن اینهمه کتاب آسوده شدم و فقط مونس من **اغانی** است . مینویسند که **ابوالفرج** در مدت پنجاه سال تألیف این کتاب فقط توانست یك نسخه از آن بنویسد وهمان است که به**سیف‌الدولة‌بن‌حمدان**هدیه کرده‌است.«هر دینار که **سیف‌الدوله** به **ابوالفرج** داده معادل یك اشرفی ۱۸ نخودی ایرانی است که هر ۲٤ نخود یك مثقال و هر ۱۶ مثقال یك سیر یعنی ۷۵ گرم است.» **اغانی** بزبان عربی نوشته شده وسبك نگارش آن طوری است که فهم آن قدری مشکل بنظرمیآید . این کتاب همانطور که از نامش هویدا است درفن موسیقی وخنیاگری است وپایه‌اش بر یکصد آوازی‌است که رامشگران دوره‌ی **هرون الرشید** برایش انتخاب کردند و با وجود این مشتمل بر سیرواخبار و اشعار و شرح حال ادبا و شعرای جاهلیت واسلام و خلفا وتاریخ و وقایع عرب است بطوریکه میتوان گفت یك دائرةالمعارف ادبی وتاریخی است . **ابوالفرج** در حین نگارش کتاب ضرورتاً ناچار شده است که راجع به تمام کسانی که نامشان در مباحث مختلف کتاب ذکر گردیده مطالبی بنویسد ، بهمین دلیل بیشتراز آنچه میخواسته مطالب جالب وخواندنی گردآورده . این کتاب در ۲۰ تا ۲۲ جزء تدوین گردیده وتاکنون چندین بار بطبع رسیده که میتوان‌چاپهای مصر ، تبریز و پاریس آنرا که بهمت یك خاور شناس فرانسوی بوده است نامبرد که این طبع اخیر بسیار نادر وگرانبها است .

طبق اظهار آقای **ابراهیم راشدی** که از دانشمندان و اساتید است ، در ۲۵ سال پیش بهای یکدوره‌ی **اغانی** چاپ تبریز ۱۸۰

ریال «۱۸ تومان» و قیمت یکدوره‌ی **اغانی** طبع پاریس متجاوز از ۳۰۰۰ ریال «۳۰۰ تومان» بوده.

قطع **اغانی** چاپ تبریز قدری از قطع وزیری «چهار ورق و نیمی» بزرگتر است و شاید بتوان تعداد صفحات آنرا درحدود چهارهزارصفحه محاسبه کرد. باتوجه باینکه در بیست و پنج سال پیش قیمت یکدوره‌ی چاپ پاریس این کتاب بیش از سه هزار ریال بوده، میتوان بهای کنونی آنرا اگر یافت شود دانست.

«لغت نامه‌ی دهخدا ـ ابوسعد ـ اثبات صفحه‌ی ۷۱۶
ومعجم‌الادبای یاقوت حموی جلد ۵ صفحه‌ی ۱۴۹
و نامه‌ی دانشوران جلد ۲ صفحه‌ی ۲۳
ومقدمه‌ی منتخب کتاب اغانی
بقلم: محمد علی خلیلی»

ابوالفرج رونی

ابوالفرج بن مسعود رونی، از بزرگترین شعرای غزنویان غزنین ولاهور، درنیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری قمری است ومداح **ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود و مسعود بن ابراهیم بن مسعود** بوده است. «**۴۹۲ ـ ۵۰۸** هجری قمری» تاریخ تولد وسال فوت وی معلوم نیست.

ابو سعید ابی الخیر

شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابی‌الخیر در غره‌ی محرم سال **۳۷۵** هجری قمری درمهنه «ناحیه‌ی خاوران خراسان» تولد یافت ودر چهارم شعبان سال **۴۴۰** هجری قمری پس‌ازهشتادویک سال وچهارماه درگذشت. **هرمان اته** در **تاریخ ادبیات فارسی** می‌نویسد: «میتوان او را ازمبتکرین رباعی که زائیده‌ی طبع ایرانیست دانست، ابتکار او در این نوع شعر از دو لحاظ است، یکی آنکه وی اولین شاعر است که شعر خود را منحصراً بشکل رباعی سرود، دوم آنکه رباعی را بر خلاف اسلاف خود نقشی از نو زد، که آن نقش جاودانه باقی ماند، یعنی آنرا کانون اشتعال آتش عرفان وحدت وجود قرار داد.»

ابومسلم خراسانی

عبدالرحمن بن مسلم مرو رودی موسوم به **ابراهیم** که نامش در اصل **بهزادان** بود، ایرانی رادمردیست که دستگاه سلسله‌ی خلفای جابر **بنی‌امیه** را برچید و **عباسیان** را بخلافت رسانید. اما **منصور دوانقی** خلیفه‌ی دوم عباسی که ازقدرت اووحشت داشت، قدر خدمات و زحمات او را ندانست. او را فریفت وبا تملق بسیار به مداین، مقر موقت خود کشانید وناجوانمردانه بکشت.

ابومسلم خراسانی در سال **۱۰۰** هجری متولد شد و در روز

چهارشنبه ویا پنجشنبه‌ی ۲۵ شعبان سال **۱۳۷** هجری در سی‌وهفت‌سالگی بقتل‌رسید. شرح قتل **ابومسلم** را مورخین چنین مینویسند که : **منصور** قبلا شخصی بنام **عثمان نهیک** و سه نفر سرهنگ دیگر را در پشت پرده‌های بارگاه خلافت پنهان ساخته وچنین مقرر داشته بود که هر وقت دو دست بهم کوفت بیرون آیند وکار **ابومسلم** بسازند . بهمین‌ترتیب نیز عمل شد ، وقتی **ابومسلم** وارد مقرخلافت گردید ، **منصور** ببهانه‌ی اینکه میخواهد شمشیر **ابومسلم** را از نزدیك معاینه کند سردار ایرانی را خلع سلاح کرد و پس از ادای کلماتی درشت ، دو دست بهم کوفت و طبق قرار قبلی ، آنان که پنهان بودند هویدا شدند ویکباره به **ابومسلم** که دست خالی ومتحیر درحضور **منصور** ایستاده بود حمله کردند وضربتهای سخت زدند واورا بقتل رسانیدند . **منصور** دستور داد تا جسد **ابومسلم** را در گلیمی که زیر پای او بود بپیچیده درگوشه‌ی بارگاه قرار دهند .

مورخین مینویسند : «**ابومسلم** کوتاه قد و گندمگون «اسمر» وسیاه چشم وپهن پیشانی ودراز موی وبا محاسنی انبوه بود وساقهائی کوتاه داشت ، خیلی کم میخندید و همیشه گره به پیشانی می‌افکند .» مؤلف **حبیب السیر** مزار او را درنواحی نیشابور دانسته است .

اِتِه

هرمان اته خاورشناس مشهورآلمانی در ۱۳ فوریه سال **۱۸۴۴** میلادی متولد و در تاریخ ۷ ژوئن سال **۱۹۱۷** میلادی دارفانی را بدرود گفت .

مهمترین تصنیف **اته** ، **تاریخ ادبیات فارسی** است که **دکتر رضا زاده شفق** آنرا بزبان فارسی ترجمه کرده است .

احمد مرسل «حضرت محمد»

احمد مرسل ، مقصود حضرت محمد بن عبدالله «ص» پیشوا و پیغمبر بزرگ اسلام است که روز هفده ربیع‌الاول سال **۵۷۱** میلادی مطابق با «عام الفیل» متولد گشته و این سال مصادف بوده با چهل و دومین سال سلطنت **انوشیروان عادل** پادشاه معروف ساسانی . **حضرت رسول** در دهمین سال سلطنت **خسرو پرویز ساسانی** به پیغمبری مبعوث گشته و در سال ششم هجری مکتوبی توسط **عبدالله بن حذافه سلمی** برای **خسرو پرویز** فرستاده و او را به دین حنیف اسلام دعوت نموده است .

مورخین سیما و قیافه‌ی **حضرت محمد** را چنین مینویسند : «قدی متوسط ، چشمانی سیاه ودرشت که سرخی کمی در سفیدی آنها دیده میشد ومژگانی برگشته وپیشانی بلند ، ابروانی باریک ناپیوسته که رگی آبی رنگ از میانشان عبور میکرد و بینی قلمی کشیده و دهانی متوسط ، در هنگام راه رفتن بدن خود را بجلو میداد ، دست و پایش از حد عادی بزرگتر مینمود ، بچشمان خود سورمه میکشید ، موی سر را شانه میزد و همیشه عطر بکار میبرد . پوشاک و لباسش پشمی و یا کتان بود وبلندی آن تا نیمه‌ی ساق پا میرسید . لباس بلند را دوست نمیداشت . گاه کلاه بسرمیگذاشت وگاه دستمال بسرمی‌بست وهنگام جنگ موزه «چکمه» بپا میکرد . بیشتر برنگ سفید متمایل بود وگاهی‌هم البسه‌ی سیاه دربرمیکرد . **حضرت محمد** سیر وپیاز وتره نمیخورد و بصحابه میفرمود اگر میل بخوردن این قبیل سبزیجات داشتید پخته‌ی آنرا بخورید که بوی کمتری بدهد و مردم را نیازارد . غذای او بیشتر نان گندم و گوشت بریان یا خرما وشیر بود وشوربای

کدو را نیز دوست میداشت . در سال ششم هجری که **حضرت رسول** دعوت نامه‌ای برای رؤسای بعضی ازممالك فرستاد، والی مصر هدایائی به پیشوای اسلام تقدیم داشت ، از جمله «استری» که رنگ آن سفید مخلوط بسیاهی بود بنام **دُلدُل** که حضرت بدست خود رسنی از پشم برای آن بافت و گلیمی روی آن انداخت و آنرا مرکوب مخصوص خود قرار داد . در اینجا لازم است راجع به **بُراق** که می‌نویسند مرکوب آن حضرت برای سفر معراج بوده است : چند سطری نوشته شود . درتفسیر **شیخ ابوالفتوح رازی** جلد سوم از دوره‌ی پنج‌جلدی صفحه‌ی ۳۱۱ سوره‌ی بنی‌اسرائیل راجع بشکل **بُراق** چنین مینویسد :

«اسبی بود از خر مهتر وازشتر کهتر ودنبالش چون دنبال شتر بود و برش چون بر اسب بود ، رویش چون روی آدمیان ، دست و پایش چون دست وپای شتربود و سم او چون یاقوت سرخ بود وپشتش چون دُر سفید بود ، زینی از زین‌های بهشت بر او نهاده و او را دو پر بود چون پر طاووس ، رفتنش چون برق بود و یك گام او یك چشم بهم زدن بود.»

حضرت محمد درماه صفرسال **۱۱** هجری بیمارشد واز دردسر مینالید ومیفرمود دردی که در من است بیش از آنست که دو تن آنرا تحمل کنند ، و برای تخفیف حرارت تب دست در ظرف آب میکرد و بصورت میمالید . بالاخره در روز چهارشنبه‌ی ۲۸ ماه صفر سال **۱۱** هجری مطابق با ششم یا هفتم ژوئن سال **۶۳۲** میلادی پس ازمراجعت از مسجد باطاق همسرش **عایشه** دختر **ابوبکر** رفت و سر در دامانش نهاد ودرحالیکه سرش میان سینه وگلوگاه **عایشه** بود رحلت فرمود. «مورخین اهل سنت تاریخ رحلت را روز دوشنبه‌ی ۱۲ ماه ربیع‌الاول دانسته‌اند ومعتقدند که ولادت وهجرت ورحلت **حضرت‌رسول** همه در همین روز بوده است .»

حضرت علی امیرالمؤمنین جسد آن حضرت را بدون آنکه عریان کند از زیر پیراهن غسل داد ودو روز پس از وفات در حجره‌ی **عایشه** ، همانجاکه جان سپرده بود در قبری که کف آن با ردای سرخ رنگ پیغمبر مفروش بود بخاک سپرد .

تعداد همسران پیغمبر را بین ۱۲ تا ۱۵ نفر نوشته‌اند ، غیر از اینها دو کنیزک نیز داشته است که یکی از آنان بنام **ماریه** فرزندی بنام **ابراهیم** آورده ، اما تعداد فرزندان **حضرت محمد** را هفت نفر مینویسند ، یعنی سه پسر و چهار دختر که شش نفر از آنها از **خدیجه** همسر اول آن حضرت بوده‌اند. تمام فرزندان **حضرت رسول اکرم** بغیر از بانوی بانوان جهان صدیقه‌ی کبری یعنی **حضرت فاطمه‌ی زهرا** در زمان حیات آن حضرت وفات یافتند وفقط **حضرت فاطمه** بود که وی نیز ۷۵ روز پس از وفات پدر طاقت دوری او را نیاورد ودرجوانی باو ملحق‌شد. مزار مطهر**حضرت رسول** در مدینه «یثرب قدیم» واقع است .

«زندگانی محمد پیامبر اسلام تألیف محمدعلی خلیلی و تاریخ قرون وسطی «آلبرماله و ژول ایزاک جلد چهارم» و زندگانی محمد ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده و محمد تألیف زین‌العابدین رهنما . »



ادیب السلطنه

حسین سمیعی « **ادیب السلطنه** » متخلص به **عطا** سالها در دربار **اعلیحضرت فقید ، رضا شاه کبیر** و همچنین در دربار

اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی شاغل مقامات مهمی بوده‌است.
وی شاعر و ادیب زبردستی بود و سالها ریاست انجمن ادبی ایران و فرهنگستان ایران را بر عهده داشت. تولد مرحوم **ادیب‌السلطنه** بسال **۱۲۵۲** خورشیدی در شهر رشت و فوت آن مرحوم در ساعت پنج بعد ازظهر روز جمعه‌ی شانزده بهمن‌ماه **۱۳۳۲** خورشیدی درتهران اتفاق افتاده وطبق نوشته‌ی فرزند آن‌مرحوم درمقدمه‌ی دیوان مرحوم **ادیب‌السلطنه**، مرحوم **سمیعی** روز و ساعت فوت خود را پیشگوئی کرده بود.



ادیب‌الممالک فراهانی

به صفحه‌ی ۲۵۰ مراجعه شود.

ادیب بیضائی

علی محمد متخلص به **بیضائی** فرزند **محمد رضا** بسال **۱۲۹۹** هجری قمری در قریه‌ی آران کاشان متولد شد، و بسال **۱۳۱۲** خورشیدی بدرود حیات گفت. وی پدر **پرتو بیضائی** شاعر معاصر است. **ادیب بیضائی** در نظم انواع شعر توانا بود و کلیات اشعارش متجاوز از بیست هزار بیت است.

ادیب نیشابوری

شیخ عبدالجواد متخلص به **ادیب** فرزند **عباس** بسال **۱۲۸۱** هجری قمری درنیشابورمتولد شده . ازفضلای عصر خویش بود . صاحب تألیفی است در قسمتی از شرح معلقات سبعه . فوت او بسال **۱۳۴۴** هجری قمری در مشهد مقدس اتفاق افتاده است . این دانشمند از یك چشم نابینا بوده است .

اسکندر مقدونی

اسکندر پسر **فیلیپ** متولد سال **۳۵۶** قبل‌ازمیلاداست که قسمتی عظیم ، از دنیای آنروز را فتح کرد . این همان کسی است که قصور زیبای شاهنشاهان هخامنشی را در ایران که بنام **تخت جمشید** موسوم است بخواهش معشوقه‌ی زیبایش **تائیس** آتش زد و بالاخره در سال **۳۲۳** قبل از میلاد به بابل شهر باستانی رفت وخواست آنجا را پایتخت خویش سازد ، خستگی راه و رنج سفر او را از پای درآورده بود ، تبی از باتلاقهای شهر بر وی عارض شد که بر اثر آن، هم دراین سال بسن۳۲ سالگی درقصر **نبوکد نصر** مرد . جنازه‌ی اورا به **اسکندریه** بردند و در محلی که امروز مجهول است بخاك سپردند . بنابراین قبر **اسکندر** در بندر اسکندریه ، در خاك مصر واقع است .

اما مرحوم **مشیرالدوله پیرنیا** درصفحه‌ی ۱۹۱۴ جلد ۲ **تاریخ ایران باستان** راجع به مرگ **اسکندر** چنین می نویسد :

«اسکندر به ضیافتی ، که یکی از دوستان او مدیوس تسالیانی

ترتیب داده‌بود ، رفته ودرآنجا شراب زیاد نوشید ودرآخرضیافت جام هرقل را خالی‌کرد «درجام هرقل هفت بطرشراب میگنجیده» بعد براثر آن یکباره مثل اینکه ضربتی باو وارد آمده باشد ، آهی کشید و او را روی دستها باطاقش برده ، فوراً در بسترش خوابانیدند . مرض با سرعت ، شدیدتر گشت و از اطباء کسی نتوانست او را معالجه کند . بالاخره درد بقدری شدت یافت که اسکندر ازحیات خود مأیوس‌گشت ، و حلقه‌ای را که در انگشت داشت بیرون آورده و به پردیکاس داد و درگذشت . »

اشتری

میرزا احمد خان‌اشتریپدر**علی اشتری** است . وی بسال **۱۲۹۹** هجری قمری در جوشقان کاشان متولد شد و در ۲۰ دی‌ماه **۱۳۴۳** خورشیدی در تهران وفات یافت . شعر نیکو میسرود و **یکتا** تخلص میکرد ودرنقاشی نیز تسلط داشت .

اشکبوس

نام مبارزیست **کشانی** « **اهل کشان** » که بمدد **افراسیاب**آمده بود و **افراسیاب** او را بیاری **پیران ویسه** فرستاد و **رستم** پیاده بمیدان او آمد و بیك تیرش بکشت .

اصبغ بناته

اصبغ بناتهٔ تمیمی حنظلی مجاشعی کوفی، از یاران حضرت علی علیه‌السلام وحضرت امام حسن مجتبی بوده است.

اعتصام الملک

یوسف اعتصامی «اعتصام الملک» مدیر مجله‌ی بهار و پدر شاعره‌ی معروف پروین اعتصامی، متوفی در ۱۱ دیماه **۱۳۱۶** خورشیدی است.

اعشی قیس

اعشی الکبیر، ابو بصیر، میمون بن قیس بن جندل اسدی، ازمشاهیر شعرای دوره‌ی جاهلیت وازصاحبان وسرایندگان معلقات و از اهالی شهر حیره بوده و چون خبر دعوت حضرت رسول اکرم را شنید، قصیده‌ای سروده بمکه آمد تا بعرض برساند. اما مشرکین با خبر گشته مانع گردیدند. ممانعت آنان بدین ترتیب بود که یک صد شتر باو دادند وچون از عشاق شراب بود، گفتند که: اسلام شراب را حرام میکند. این گفته در او اثر کرد و گفت: هنوز از نوشیدن شراب سیر نشده‌ام و باز گشت.

مینویسند در باز گشت، براثر سقوط از روی‌شتر، گردنش شکست ودرنتیجه جان‌داد. برای دانستن ارزش یک صد شتر کافی است بدانیم که در دوره‌ی جاهلیت وقبل‌ازظهور اسلام یک شتر خون بهای یکنفر آدم بوده است.

« ریحانة الادب جلد اول صفحه‌ی ۹۲
وکتاب اغانی جزء هشتم صفحه‌ی ۷۷ ».



اعلیحضرت فقید ، رضا شاه کبیر

سردار ومرد بزرگ تاریخ ایران ، متولد روز چهارشنبه‌ی **۲۴** اسفند ماه **۱۲۵۵** خورشیدی در قریه‌ی الشت سواد کوه مازندران است . این پادشاه سر دودمان **سلسله‌ی پهلوی** و یکی از بزرگترین سلاطین تاریخ ایران میباشد که درشب سوم اسفند ماه **۱۲۹۹** خورشیدی بوسیله‌ی کودتا تهران را تسخیر کرد و پس‌ازچندی ابتدا بوزارت جنگ و سپس به نخست وزیری وبعد بریاست‌حکومت موقتی وبالاخره در روز ۲۱ آذر ماه سال **۱۳۰۴** خورشیدی طبق تصویب مجلس مؤسسان بسلطنت‌ایران‌رسید وبزرگترین خدمات ممکن‌را باین‌مملکت انجام‌داد.

بمناسبت وقوع جنگ دوم جهانی« که از روزجمعه‌ی **۹** شهریورماه **۱۳۱۸** خورشیدی مطابق با اول سپتامبر **۱۹۳۹** میلادی شروع شد و تا روز شنبه‌ی **۲۰** مرداد ماه **۱۳۲۴** خورشیدی مطابق با **۱۲** اوت **۱۹۴۵** میلادی بطول انجامید» در تاریخ سوم شهریورماه **۱۳۲۰** خورشیدی قوای روس «شوروی» و انگلیس ازچند طرف بایران حمله کردند ، **اعلیحضرت فقید** در **۲۵** شهریورماه همان سال ازسلطنت کناره‌گیری وزمامداری‌را بفرزند ارشد و ولیعهد خود ، **والاحضرت محمد رضا پهلوی** تفویض کرده ، عازم ممالک‌امریکای جنوبی‌شدند.

متن استعفا نامه‌ی **اعلیحضرت فقید** که‌بقلم مرحوم **محمدعلی**

فروغی «ذکاءالملک» نخست وزیر وقت نگارش یافته، بقرار زیر است:

نظر باینکه من همه‌ی قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس میکنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه‌ی جوانتری بکارهای کشور که مراقبت دائم لازم دارد بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد وجانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ است، عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد وجانشین مرا باید بسلطنت بشناسند و آنچه نسبت بمن از پیروی مصالح کشور میکردند نسبت بایشان بکنند.

کاخ مرمر - تهران بتاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰

امضا

اما دولت انگلستان، کشتی حامل **اعلیحضرت فقید** را از وسط اقیانوس هند، بطرف **جزیره‌ی موریس** «واقع دراقیانوس هند نزدیک جزیره‌ی ماداگاسکار» حرکت داد. **اعلیحضرت فقید** مدتی در آن جزیره و چندی نیز در شهر **ژوهانسبورک** آفریقای جنوبی بسر بردند تا اینکه روز چهارشنبه‌ی چهارم مرداد ماه **۱۳۲۳** خورشیدی پس از **دو سال و ده ماه** و نه روز دوری از خاک وطن در همانجا بعلت سکته‌ی قلبی و یا مغزی جهان را بدرود گفتند.

آرامگاه این پادشاه بزرگ و اصلاح طلب، که ایران را بیش از هر چیز دوست میداشت، در جوار **حضرت عبدالعظیم** در شهر ری

نزدیك تهران واقع است . این پادشاه مدت **شصت‌وشش سال وچهار ماه و نه روز** دراین جهان زیسته وفاصله‌ی روز کودتا تا روز استعفا **بیست سال وپنج ماه و بیست وپنج روز** بوده است به ترتیب ذیل :

از چهاردهم اردیبهشت ماه **۱۳۰۰** خورشیدی تا بیست و نهم مهر ماه **۱۳۰۲** خورشیدی **وزیرجنگ، بمدت دوسال وپنج ماه و شانزده روز .**

از چهارم آبان ماه **۱۳۰۲** خورشیدی تا نهم آبان ماه **۱۳۰۴** خورشیدی **نخست وزیر ، بمدت دو سال و پنج روز .**

از نهم آبان ماه **۱۳۰۴** خورشیدی تا بیستم آذر ماه **۱۳۰۴** خورشیدی **رئیس حکومت موقتی، بمدت یک ماه ویازده روز.**

و از بیستم آذر ماه **۱۳۰۴** خورشیدی تا بیست و پنجم شهریور ماه **۱۳۲۰** خورشیدی **سلطنت ، بمدت پانزده سال و نه ماه و پنج روز .**

اعلیحضرت فقید در **روزچهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۵ خورشیدی** در کاخ گلستان تاجگذاری کرد .



«تاجگذاری **اعلیحضرت فقید** در **تالار موزه‌ی کاخ گلستان** با مراسم مخصوصی بعمل آمد وتاجی راکه طبق دستور شخص **اعلیحضرت فقید** توسط **سرأج الدین جواهری** ساخته شده بود ، خود **شاه فقید** برسر گذاشت . این تاج بنام **تاج پهلوی** نامیده میشود و باید در نظر داشت غیر از آن تاجی است که سلاطین قاجار از آن استفاده میکردند و به **تاج کیان** مشهور است . **تاج پهلوی** همانطور که دربالامذکور افتاد بامر **اعلیحضرت فقید** توسط عده‌ای از جواهرسازان زیر نظر **سراج‌الدین جواهری** ساخته شد .

سراج‌الدین جواهری از روسیه بایران مهاجرت کرده بود وهنگام اشغال ایران درجنگ دوم بین‌المللی در سال **۱۳۲۰** خورشیدی بدست ناشناسی درمحل کارش که درخیابان سعدی «روبروی ایران تور» واقع بود بوسیله‌ی ضربه‌ی تبر مقتول گردید . «عده‌ای معتقدند که قاتل فرستاده و مأمور دولت شوروی بوده است .» ارزش **تاج پهلوی** را نمیتوان بطور دقیق تعیین کرد. جواهراتی که در ساختمان این تاج بکار رفته بدین قرار است :



تاج پهلوی

الماس ۳۳۸۰ قطعه ، زمرد ۱۰ قطعه ، **یاقوت** کبود ۲۰ قطعه ، **مروارید** ۳۶۸ حبه ، **طلا و جواهر** ۴۲۵ مثقال، وزن **مخمل سرخ تاج** نیز ۱۹ مثقال است که جمع وزن آن رویهمرفته ۴۴۴ مثقال ، یعنی در حدود دو کیلو و هشتاد گرم میگردد .

«**تاج کیان** که **سلاطین قاجار** بر سر می‌نهادند و همچنین **تاج پهلوی** وسایر جواهرات سلطنتی ایران درموزه‌ی بانک ملی ایران نگهداری میشود . »



تاج سلاطین قاجار
مشهور به تاج کیان

در خرداد ماه ۱۳۲۸ خورشیدی مجلس شورای ملی ایران بپاس خدمات گرانبها و ارزنده‌ی **سردار بزرگ تاریخ ایران** قانونی باتفاق آراء تصویب کرد که بموجب آن عنوان رسمی سر سلسله‌ی دودمان **پهلوی** ، **اعلیحضرت رضا شاه کبیر** خواهد بود و لوحه‌ی طلائی به مضمون ذیل، روی سنگ مزار **اعلیحضرت فقید** قرار دادند .

تصمیم قانونی مجلس شورای ملی

بپاس حق شناسی ، ملت ایران تصویب میکند : عنوان رسمی سرسلسله‌ی دودمان عظیم الشأن پهلوی ، اعلیحضرت رضا شاه کبیر خواهد بود .

سی و یکم خرداد ماه ۱۳۲۸ شمسی .



اقبال آشتیانی

استاد عباس اقبال آشتیانی بسال **۱۲۷۷** خورشیدی در آشتیان متولد گشته و در ۲۲ بهمن‌ماه سال **۱۳۳۴** خورشیدی در شهر رم «پایتخت ایتالیا» وفات یافته است .

وی ازمورخین و دانشمندان معروف ایران و صاحب تألیفات و آثاری است که هریك یادگاری نفیس و قابل استفاده است . تألیفات وی به سه دسته تقسیم میشود ، دسته اول کتب کلاسیك ، دسته دوم چاپ متون قدیمی فارسی وعربی از قبیل :

دیوان معزی ، فرهنگ اسدی ، حدائق السحر ، بیان‌ـالادیان ، تبصرة‌العوام ، سیاست‌نامه ودسته‌ی سوم تألیفات شخصی اوست از قبیل : **تاریخ مغول ، جزایر و بنادر خلیج فارس ، خاندان نوبختی** ومقالات دیگر در دوره‌ی پنجساله‌ی **مجله یادگار** که خود صاحب امتیاز ومدیر آن بود .

این‌مجله هرسال ده شماره منتشرمیشد وانتشار آن‌ازشهریورماه **۱۳۲۳** خورشیدی شروع شد و از بهترین مجلات تحقیقی و ادبی است که تاکنون درایران انتشار یافته است .

مرحوم **اقبال** متأهل نشده بود وفرزندی نداشت وتنها یادگار او دراین دنیا همان تألیفات و مقالات محققانه‌ی اوست .

الب ارسلان سلجوقی

محمد بن داود چغری بیک، برادر زاده‌ی **طغرل سلجوقی**، پس از **طغرل** بسلطنت رسید.

الب ارسلان در سال **۴۶۵** هجری قمری بضرب کارد مردی **یوسف** نام، که کوتوال یکی از قلاع آن طرف ماوراء النهر بود، مجروح شد و پس از چند روز درگذشت.

الله وردی خان

یکی از سرداران نامی و فداکار و کاردان **شاه عباس کبیر** است. این سردار اصلا ارمنی و از مردم گرجستان و عیسوی بود. در جوانی بغلامی فروخته شد و سرانجام بخدمت **شاه طهماسب اول** داخل شد و در حلقه‌ی غلامان وی درآمد و مسلمان شد. **شاه عباس** در سال **۱۰۰۴** هجری او را علیرغم سرداران قزلباش، به **امیرالامرائی**، یا حکومت ایالت فارس و سپهسالاری ایران منصوب کرد. **شاه صفوی**، **الله وردی خان** را از همه‌ی سرداران خود عزیزتر و محترم‌تر میداشت وچون پیر بود همیشه او را پدر خطاب میکرد.

بالاخره **الله وردی خان** پس از یك عمر خدمتگذاری در اوائل ماه ربیع الثانی سال **۱۰۲۳** هجری قمری بیمار شد و در روز دوشنبه چهارده‌ی همان ماه درگذشت.

شاه عباس با تمام امرا و اعیان دولت جنازه‌ی سردار فداکار

خود را تشییع کرد و در تمام مراسم غسل و تکفین او شرکت جست و فرمان داد که جسدش را با احترام بسیار بمشهد فرستادند ودرمقبره‌ای که‌آن سردار خود، در جوارآستانه‌ی **امام رضا** (ع)ساخته بود بخاك سپردند . بعد از مرگ **الله وردیخان** ، **شاه عباس** امیرالامرائی فارس را به پسر بزرگش **امام قلی خان** ، که حاکم لارستان و امیر دیوان بود، داد . پل معروف **الله وردیخان** که به سی و سه پل نیز مشهور است بدستور وی بر روی زاینده رود اصفهان ساخته شده است.

«به امامقلی‌خان مراجعه شود .»

المقنع

هشام بن حکیم یا **هاشم بن حکیم** از ایرانیان مرو، که خود را جانشین **ابومسلم خراسانی** میدانست و متهم بدعوی الوهیت بود ، در زمان خلافت **المهدی ۱۵۸ - ۱۶۹** هجری قمری در خراسان قیام کرد و چون بعلت ابتلای بمرض آبله در کودکی واحدالعین و مجدر «آبله‌رو» بود ، نقابی ازپارچه‌ی سبز وبقولی ازطلا بصورت میگذاشت، وبهمین جهت اورا **المقنع** میخواندند .گویندپیروانش را بآئین **مزدك** میخواند ومدت چهارده سال با تازیان مبارزه کرد و سرانجام چون تاب مقاومت در برابر سپاه خلیفه را نیاورد ، خود و خانواده‌اش را درآتش وبقولی در تیزاب سلطانی «$NO_3H + 3ClH$» که مخلوطی است از اسیدکلریدریك «جوهر نمك» واسیدنیتریك «جوهرشوره» ، درهرحال در مایعی افکند که نسوج بدن درآن بکلی از بین برود تا پیروانش تصور کنند غیبت نموده است ویا بدست دشمن اسیر نشود .

پیروان وی چون لباس سفید می‌پوشیدند ، درخراسان به **سپید جامگان** ودرمیان اعراب به **المبیضه** مشهورشده‌اند . معجزه‌ی **المقنع** این بود که درمحل اقامت خود یعنی شهر **نخشب** « از بلاد ماوراء النهر قدیم وترکستان غربی کنونی» **ماهی** ساخته‌بود که از قعر چاهی بیرون میآمد ومثل **ماه** حقیقی مدتی در افق **نخشب** میماند وسپس غایب میشد . و بهمین علت بعضی از ایرانیان خراسان **المقنع** را **ماه سازنده** لقب داده‌اند و **ماه نخشب** نیز دراشعار وادبیات فارسی مکرر ذکرشده‌است. تصور میرود که **المقنع** در علوم فیزیك وشیمی دست داشته و از خواص ادویه ومحلولات واسیدها مطلع بوده است .

امام قلی خان

پس از فوت پدرش **الله وردی‌خان** بسال **۱۰۲۳** هجری قمری، ازطرف **شاه عباس کبیر** ، امیرالامراء و حاکم فارس وبنادر شد و در روز اول جمادی‌الثانی سال **۱۰۴۲** هجری قمری در شهر قزوین بفرمان **شاه صفی** جانشین **شاه عباس کبیر** و بدست **کلبعلی بیک ایشیک آقاسی** بقتل رسید وخانواده‌اش تارومار ومنقرض گردید .

این شخص‌راشاید بتوان بزرگترین سردار دوران سلطنت‌سلسله‌ی صفویه دانست که خود وپدرش فوق‌العاده مورد توجه **شاه عباس کبیر** بوده‌اند . پل‌معروف **الله وردی خان** درشهراصفهان که برروی زاینده رود بسته‌اند یادگار پدر این شخص است . این همان پلی است که به سی و سه پل معروف است .

«به الله‌وردی‌خان مراجعه شود.»

امرؤالقیس

امرؤالقیس، جندح یا **سلیمان بن حجر بن حارث بن عمرو کندی** که کنیه‌ی او **ابووهب** بود، اشعر شعرای دوره‌ی جاهلیت است که بر تمام آنان برتری داشته وازصاحبان معلقات میباشد. **پدرش حجر** حکمران بنی اسد بود که با نیرنگ و حیله کشته شد. دشمنانش **امرؤالقیس** را به هجو کردن قیصر روم که **پرستی نیانس** نام داشت متهم ساختند. قیصر به تلافی پیراهن مسمومی برای او فرستاد که او ندانسته پس‌ازپوشیدن‌آن پوست بدنش مجروح وریش ریش شد واز اثر زهر بسال **۵۶۶** میلادی درگذشت. قبر او در آنقره است.

همچنین راجع به **امرؤالقیس** می‌نویسند که مادرش در شیر-خوارگی وی مرد و بعلت پیدا نشدن دایه، با شیرسگ او را بزرگ کردند. این‌بودکه درموقع عرق‌کردن بوی سگ از وی استشمام میشد. نیز در بارهٔ وی‌گویند بواسطه‌ی معاشقه با نامادری خود و غزلهائی که درباره‌ی او سروده‌بود بنزد پدر مطرود گشت. درموردفرستادن پیراهن مسموم از جانب قیصر برای وی، این روایت نیز هست که او با دختر قیصر مغازله داشته وبعید نیست که این خود یکی از علل ارسال پیراهن مذکور باشد.

«ریحانة الادب جلد اول صفحه‌ی ۱۰۸
و جلد ۵ صفحه‌ی ۳۰۶»

امیر علی‌شیر نوائی

امیر علی‌شیر نوائی وزیر دانشمند **سلطان حسین بایقرا** و صاحب‌کتاب **مجالس النفائس** . متولد هفده رمضان **۸۴۴** هجری قمری ومتوفی دوازده جمادی‌الثانی **۹۰۶** هجری قمری است.



امیر کبیر

امیر کبیر از بزرگترین ولایق‌ترین ومشهورترین وزرا وصدور ایران که بسال **۱۲۲۲** هجری قمری تولد یافته است . پدرش **استاد قربانعلی** آشپز دستگاه **قائم مقام فراهانی** صدر اعظم **محمد شاه قاجار** بود . **قائم مقام** درباره‌ی **میرزا تقی خان** چنین نوشته است : «**الحق یکاد زیتها یضیئی درحق قوه‌ی مدرکه‌اش صادق‌است .. خلاصه این پسر خیلی ترقیات دارد وقوانین بزرگ بروزگار میگذارد . باش تا صبح دولتش بدمد .**» وی در اوائل سلطنت **ناصرالدین شاه قاجار** بمقام صدارت عظمی نائل و به دامادی خاندان سلطنت مباهی ومفتخرشد ، یعنی **شاهزاده خانم عزت‌الدوله** خواهر **ناصرالدین شاه** را بزنی گرفت . تحولات بزرگی در زمان وی در تمام شئون‌سیاسی واقتصادی وفرهنگی ونظامی واجتماعی مملکت حاصل شد ، از جمله سنگ بنای مدرسه‌ی **دارالفنون** در اوائل سال **۱۲۶۶** هجری قمری بدست وی گذاشته شد ودر روز یکشنبه‌ی پنج ربیع‌الاول سال **۱۲۶۸** هجری قمری « سیزده روز قبل از قتل **امیر کبیر** » یعنی در همان هنگامیکه وی آخرین روزهای زندگانی خود را در **باغ فین کاشان** میگذرانید ، از طرف **ناصرالدین شاه** و رجال دولت گشایش یافت .

دارالفنون در بدو تأسیس به هفت شعبه‌ی ذیل تقسیم شده بود :

۱ ـ پیاده نظام .

۲ ـ سواره نظام .

۳ ـ توپخانه .

٤ ـ مهندسی .

٥ ـ طب و جراحی .

٦ ـ دوا سازی .

۷ ـ معدن شناسی .

معلمین اغلب قسمت‌ها از اروپا استخدام شده بودند و در شعب هفتگانه‌ی مزبور علاوه برعلوم اختصاصی ، دروس دیگری که متناسب با هر شعبه‌ای بود ، از قبیل : تاریخ ، جغرافیا ، طبیعیات ، ریاضیات ، زبانهای فارسی ، عربی وفرانسه مشترکاً آموخته‌میشد. برای شاگردان هرشعبه لباس مخصوص قرار داده بودند که از دیگران ممتاز باشند. ساعات کار **دارالفنون** ازساعت ۸ صبح تا ۳ بعداز ظهر بود ومحصلین ناهار را در **دارالفنون** صرف میکردند . مدت تحصیل در سالهای اولیه‌ی تأسیس دقیقاً معلوم نیست ، ولی در سال **۱۳۰۷** هجری قمری دوره‌ی تحصیل ٦ یا ۷ سال بوده است وبا این ترتیب که برای تدریس وتعلیم درمدرسه‌ی **دارالفنون** مقرر شده بود ، میتوان گفت که منظور اصلی **امیر کبیر** ایجاد **دانشگاه** بوده است ، که خود موفق به شرکت درمراسم افتتاح آن نگردید . اصلاحات بزرگ و مهمی که بدست این وزیر لایق شروع شده بود ، دشمنان سرسخت و با نفوذی در داخل و خارج برای وی فراهم کرد ، تا بجائی که نزد شاه جوان قاجار از وی به‌سعایت‌پرداختند وباید دانست که بدگوئی **مهد علیا** مادر **ناصرالدین شاه** در ایجاد سوء تفاهمات حاصله‌ی بین شاه و وزیر تأثیری بسزا داشته است .

دکتر فریدون آدمیت در صفحه‌ی ۴۷۱ کتاب امیر کبیر و ایران می‌نویسد :

«دشمن خارجی و سرسخت امیر کبیر انگلیسها و متنفذترین آلت فعل سیاست انگلستان در دربار ناصرالدین شاه ، مهد علیا و میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله که رسماً تحت حمایت انگلستان بود و ورقه‌ی رسمی دردست داشت بودند.»

بالاخره امیر کبیر در روز پنجشنبه‌ی ۲۰ محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری از مقام صدارت عظمی و روز سه‌شنبه‌ی ۲۵ محرم همان سال از سایر مشاغل عزل و به کاشان تبعید گردید و پس از چهل روز که درکاشان بحال تبعید بسربرد ، در روز دوشنبه‌ی ۱۸ ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ هجری‌قمری مطابق با ۱۹ دی‌ماه سال ۱۲۳۰ خورشیدی بسن ۴۶ سالگی در حمام باغ فین کاشان بقتل رسید .

کسی که مأمور انجام این جنایت فجیع وفراموش نشدنی بود ، حاجی علی خان مراغه‌ای اعتمادالسلطنه فراشباشی نام داشت . فاصله‌ی روز عزل از مقام صدارت تا روزی که امیر کبیر مقتول شد یکماه و بیست و هشت روز بوده است . در کتاب امیر کبیر و ایران راجع به قتل امیر کبیر چنین نوشته شده است :

«.... فراشباشی « مقصود حاجی علی خان مراغه ای اعتمادالسلطنه فراشباشی دربار ، پدر محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر علوم است» ولینعمت خودرا درانتخاب طرز اجراء فرمان شاه مختار میگذارد . امیر نیز بعادت همیشه بعلت فشارخونی که داشت فصد مینمود ، بخاصه تراش خود داود دستورمیدهد دست‌های او را هریك دو نشتر بزند . وقتی‌که خاصه تراش خواسته بود که جلو خون را بگیرد ، امیر مانع گردیده و در آن حال که سخت عصبانی شده بود ، میگویند طاسی که در نزدیکش بوده دور میافکند و بشاه لعنت میفرستد . بالاخره آنقدرخون از بازوان

امیر می‌آید که بی‌حال میافتد. حاجی‌علی‌خان برای اینکه زودتر «بمراحم خسروانی مستظهر» شود به میرغضب امر میدهد که کار امیر را هر چه زودتر تمام کند، او هم با چکمه‌ای که در پای داشت، لگدی میان دو کتف امیر نواخت درحالیکه میرزا تقی‌خان بخون خود درمیغلطید وجان میداد، دستمال، یالنگ حمام را در حلق وی فرو برده گلویش‌را سخت بفشرد تا جان داد. امیر در خواب ابدی فرو رفت.

این واقعه روز دوشنبه هیجدهم ربیع الاول ۱۲۶۸ مطابق نهم ژانویه۱۸۵۲ بوقوع پیوست. روز پس از قتل امیر جسد او را به پشت مشهد کاشان برده در جوار قبر حاج سید محمد تقی نامی مدفون ساختند چون عزت‌الدوله به طهران آمد، پس از چند ماه جسد شوهرش را از پشت مشهد به کربلا فرستاد. امیر در اطاقی که در آن بسوی صحن امامزاده بازمیشد، درآرامگاه ابدی جای‌گرفت. پس از امیر، پسر و برادرش را نیز درجوار او بخاك سپردند. «در زمان وزارت مختاری آقای باقر کاظمی «مهذب‌الدوله» در بغداد، مقبره‌ی امیر تعمیر شد و بصورت آبرومندی درآمد.» روی سنگ قبر امیر اشعاری حك شده‌که بیت آخر آن اینست:

سال وفات او ز غم، کلك سرور زد رقم گفت که بی زیاد و کم «آه امیر اعظما»

سال مرگ امیر در روی سنگ ۱۲۶۹ ذکر گردیده. به حساب ابجد عبارت «آه امیر اعظما» ۱۲۶۹ میشود.»

مرحوم دکتر خلیل ثقفی «اعلم الدوله» در مقالات گوناگون می‌نویسد:

دستخط قتل امیر را نزد احتساب الملک نواده‌ی حاجی‌علی خان دیده و رونویس کرده و مضمون آن چنین است:

«چاکر آستان ملایك پاسبان، فدوی خاص دولت ابد مدت، حاجی‌علیخان پیشخدمت خاصه، فراشباشی دربارسپهر اقتدار، مأموریت داردکه، به فین کاشان رفته، میرزا تقیخان

فراهانی را، راحت نمایدودرانجام این مأموریت، بین الاقران، مفتخر و به مراحم خسروانی مستظهر بوده باشد.»

پس از مرگ امیر، ناصرالدین شاه و مهد علیا، شاهزاده خانم **عزت‌الدوله** را باجبار بعقد **میرزا کاظم نظام الملك خواجه‌نوری** پسر **میرزا نصرالله نوری** معروف به **میرزا آقاخان** وملقب به **اعتمادالدوله‌ی نوری** درآوردند.

«باغ لقانطه که در میدان بهارستان واقع است متعلق بوی بوده است.»

امیر نصر سامانی

یکی از پادشاهان معروف سامانی است که درسال **۳۰۱** هجری قمری بسلطنت رسید ودرسال **۳۳۱** هجری قمری درگذشت.

رودکی شاعر معروف مورد لطف ومحبت او بوده است.

امین احمد رازی

امین احمد رازی صاحب کتاب **تذکره‌ی هفت اقلیم** است که تألیف آن از سال **۱۰۲۲** هجری قمری تا سال **۱۰۲۸** هجری قمری بطول انجامیده. در مقدمه‌ی **هفت اقلیم** که بقلم **امین احمد رازی** تحریر یافته، دو بیت ذیل آمده است؛

این نسخه که هست همچوفردوس نکو — تا مو نشوی در او به نشکافی مو

گر از تو کسی سئوال تاریخ کند — تصنیف امین احمد رازی / ۱۰۲۸ گو

انجوی شیرازی

سید ابوالقاسم انجوی شیرازی فرزند سید خلیل انجوی شیرازی «صدرالعلما»، از اولاد واحفاد ابواسحق اینجو، متولد سال ۱۳۰۰ خورشیدی وصاحب کتب سفینه‌ی غزل ومکتب شمس است.

«به دانشمندان وسخن‌سرایان فارس جلد اول صفحه ۳۴۰ تألیف محمدحسین رکن زاده‌ی آدمیت مراجعه شود.»

انوری ابیوردی

اوحدالدین محمد بن محمد، انوری ابیوردی، بگفته‌ی دولتشاه سمرقندی، ابتدا تخلصش خاوری، «منسوب بدشت خاوران که ابیورد درآن دشت واقع بود.» بوده است.

وی از شاعران بزرگ دربار سلطان سنجر سلجوقی بود. مرگ ویرا بین سالهای ۵۴۷ تا ۵۸۷ هجری قمری نوشته‌اند.

یکی ازمهمترین اتفاقات زندگی انوری، پیشگوئی وی وبطلان آن است، چه وی باستناد اقتران سیارات ششگانه «هفت سیاره غیر از زهره» دربرج میزان، پیشگوئی کرد که در ۲۹ جمادی‌الاخر سال ۵۸۲ هجری قمری و یا ماه رجب همین سال، جهان در اثر طوفان و وزیدن بادهای سخت به نابودی و ویرانی کشیده خواهد شد. از بدی اتفاق درآنروز اثری از باد آشکار نشد و بطلان حکم وی آشکار گردید و شاعرانی چند به طعن و طنز اشعاری سرودند. از جمله شعر زیر است که به فرید کاتب و فتوحی مروزی دو نفر از شعرای همدوره‌ی انوری منسوب است.

گفت انوری که از اثر بادهای سخت　　ویران شود سراچه و کاخ سکندری
در روز حکم او نوزیدست هیچ باد　　یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

اما عده‌ای ازمورخین را عقیده براینست که پیشگوئی **انوری** تا حدی صحیح بوده ، بدین ترتیب که در روز اقتران سیارات ، **تموچین** یعنی **چنگیز مغول** متولد شده است . **دولتشاه** مینویسد : قبر **انوری** در بلخ جنب مزار **سلطان احمد خضرویه** واقع است .

انوشیروان

انوشیروان ، **خسرو** اول که اعراب او را **کسری** مینامند ، بیست و یکمین شاه سلسله‌ی بزرگ **ساسانی** است . نام پدرش **غباد** بوده و مادرش **نیوندخت** نام داشته ، از **۵۳۱** تا **۵۷۹** میلادی بمدت ۴۸ سال در ایران سلطنت کرده است . کتاب **کلیله و دمنه** و بازی **شطرنج** در زمان او از هندوستان بایران آورده شد .

بوزرجمهر یا **بزرگمهر** وزیر این پادشاه بوده است. **کریستن‌سن** مینویسد که وی همان **برزویه‌ی طبیب** است. **انوشیروان** در **تیسفون** بدرود زندگانی گفت . این **تیسفون** که مذکور افتاد پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد **انوشیروان** و نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموع آنها را **معمولا شهرها** میگفتند وهمین لفظ است که اعراب آنرا بصورت **مدائن** پذیرفته‌اند . درقرن آخر دولت **ساسانیان** ، **مدائن** مشتمل بر هفت شهر بود. بنامهائی که ذیلا نوشته میشود :

۱ ـ **تیسفون** .

۲ ـ **انطاکیه جدید** یا **رومیان** .

۳ ـ **سلوکیه** یا **وه‌اردشیر** .

۴ ـ درزنیدان .
۵ ـ ولاش آباد .
۶ ـ اسپانبر .
۷ ـ ماحوزا .

تیسفون تا بغداد ۱۸ کیلومتر مسافت دارد ودرسال ۱۴ هجری تسخیر وبتصرف مسلمانان درآمد .

«ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن) صفحه‌ی ۴۰۶ تا ۴۱۱»
«و لغت نامه‌ی دهخدا «ط» صفحه‌ی ۳۹۰»

ایاز

ابوالنجم ، ایاز بن ایماق ، از غلامان ترک دربار سلطان محمود غزنوی ، که مورد عاطفت و محبت او بود ودر زمان سلطنت سلطان مسعود غزنوی امارت مکران یافت و در سال ۴۴۹ هجری قمری وفات کرد.



ایرج میرزا

به صفحه‌ی ۱۵۳ مراجعه شود.

باب

سیدعلی محمد شیرازی ، فرزند سید محمد رضای بزاز ، پیشوای معروف **بابیه** ، در روز اول محرم سال **۱۲۳۵** و یا **۱۲۳۶** هجری قمری متولد شد و در ۲۷ شعبان سال **۱۲۶۶** هجری قمری ، مقارن ظهر درنزدیکی ارگ تبریز بدار آویخته و تیر باران گردید . **بهائیان** معتقدند که‌وی مبشرظهور **میرزاحسینعلی نوری** «**بهاءالله**» بوده‌است . قبر او در دامنه‌ی کوه **کرمل حیفا** است که **بهائیان** بآن **مقام اعلی** میگویند . **عباس افندی** «**عبدالبهاء**» نیز درمدخل‌همان بنائی که قبر **سید باب** است مدفون گردیده . **بهائیان** ، **باب** را **نقطه‌ی اولی**[1] ، **میرزا حسینعلی نوری** را **بهاءالله** ، **عباس‌افندی** را **عبدالبهاء** و **شوقی افندی** را **ولی امرالله** لقب داده اند .

باربد

شمس‌قیس‌رازی در**المعجم** می نویسد : که **باربد** جهرمی بود وآهنگهائی را که میسرود چون بنام **خسرو پرویز** بود بنام آهنگ خسروانی مشهورمیگشت وهم اوست که خبرمرگ **شبدیز** ، اسب‌محبوب **خسرو پرویز** را بوی داد . اما این **شبدیز** که اسب خصوصی ومورد علاقه‌ی بی‌اندازه‌ی **خسرو پرویز** بود ، اسبی بود بهتر و قوی جثه‌تر و با تعلیم تر و زیر ک تر ازجمیع اسبهای دنیا و سیاه رنگ وچهار وجب

بلندتر ازسایر اسبها ، که آنرا پادشاه هند برای **خسرو پرویز** برسم هدیه فرستاده بود ویا بقولی از روم آورده بودند . پس از اینکه این اسب ناخوش شد ، **خسرو پرویز** گفت : اگر **شبدیز** بمیرد ، کسی که این خبررا بمن آورد خواهم کشت . اتفاقاً **شبدیز** مرد وامیر آخور او بیمناک شد ونمیدانست این خبر را چگونه به **خسرو** برساند . تدبیری اندیشید و نزد **پهلبد** که همان **باربد** مطرب **خسرو** باشد رفت و صورت حال بدو گفت و **باربد** در ضمن نغمات ، اشعاری خواند که مرگ **شبدیز** را به **خسرو** فهمانید . **خسرو** گفت : وای بر تو **شبدیز** مرد ؟! **باربد** جواب داد : اولین کسی که مرگ **شبدیز** را اظهار کرد پادشاه است .

خسرو پرویز دستور داد تا **قنطوس بن سنمّار معمار** که سازنده‌ی بنای معروف **خورنق** در کوفه بود صورت **شبدیز** را در قریه‌ی **خاتان** کرمانشاه مرتسم سازد .

می‌نویسند **باربد** ۳۶۰ لحن ، بتعداد روزهای سال ، برای **خسرو پرویز** می‌نواخت تا یك آهنگ در یك سال تکرار نگردد .

«لغت نامه‌ی دهخدا طاق بستان ، صفحه‌ی ۲۹
و برهان قاطع ، جلد ۲ صفحه‌ی ۱۲۴۴»

بایقرا

سلطان حسین میرزا ، نواده‌ی **امیرتیمورگورکانی** ، متولد محرم **۸۴۲** هجری قمری و متوفی در ماه ذی‌الحجه **۹۱۱** هجری قمری است . **میرعلیشیر نوائی** وزیر این پادشاه بوده است .



براون

Edward Browne

پروفسور ادوارد گراندیل براون، فرزند بنیامین براون، خاورشناس معروف انگلیسی است که در ۷ فوریه **۱۸۶۲** میلادی در شهرنیوکاسل انگلستان متولدشد ودر۷ ژانویه **۱۹۲۶** میلادی در گذشت. وی زبانهای ترکی ، عربی و فارسی را بخوبی میدانست و بیش از صد جلدکتاب ورساله بزبان انگلیسی که همه‌ی آنها مربوط به‌شئون ایرانی و ادبیات ایران‌است نگاشته . **ادوارد** براون استاد السنه‌ی شرقیه در **دانشگاه کمبریج** بود.

برزویهٔ طبیب

برزویهٔ **طبیب** ، رئیس اطبای شاهی در زمان **انوشیروان** بود. **ابن مقفع** شرح حال او را که خودش نوشته بوده در مقدمه‌ی **کلیله و دمنه‌ی** عربی قرار داده است . **برزویه** مینویسد : «پدر من از لشکریان بود ومادر ازخاندان علمای دین زرتشت وچون سال عمرم به هفت رسید مرا برخواندن علم طب تحریص نمودند .»

برزویه همان است که بفرمان **انوشیروان** به هندوستان رفت و

کتاب **کلیله و دمنه** «که میگویند نویسنده‌اش **حکیم بیدپای هندی** نام داشته» و بعضی کتب دیگر را بایران آورد و از زبان سانسکریت بزبان پهلوی که زبان ادبی ایران در آن زمان بود ترجمه کرد. در اول کتاب **کلیله** نوشته شده‌است که: «**برزویه** از **انوشیروان** درخواست کرد تا بابی مفرد دراین کتاب بنام او نگارش یابد و این جایزه‌ی او برای بدست آوردن این کتاب باشد. **انوشیروان** پذیرفت و به **بوزرجمهر** فرمان داد تا چنان کند، **بوزرجمهر** این باب بر آن ترتیب که فرمان رفته بود بپرداخت.»

«ایران در زمان ساسانیان کریستن سن صفحه‌ی ۴۴۵»

«وکتاب کلیله و دمنه مصحح قریب، مقدمه»

چون نام کتاب **کلیله و دمنه** برده شد، بجا خواهد بود اگر چند سطری راجع به تاریخچه‌ی این کتاب نوشته شود. سالها پس از این «یعنی درحدود ۱۸۰ سال» **عبدالله بن مقفع** کتاب **کلیله ودمنه** را که توسط **برزویه‌ی طبیب** به پهلوی ترجمه شده بود بعربی ترجمه کرد.

نخستین کسی که ترجمهٔ **ابن مقفع** را بفارسی منظوم درآورده، **رودکی** استاد سخن‌سرایان ایران‌است. اما متأسفانه از **کلیله ودمنه‌ی** منظوم **رودکی** نسخه‌ای در دست نیست و اشعار پراکنده‌ای در فرهنگهای فارسی متفرق است که به **کلیله و دمنهٔ** منظوم **رودکی** منسوب میدارند. کتاب مزبور در بحر رمل مسدس مقصور یا محذوف بوده وچنانکه بعضی نوشته‌اند بیت اول آن بیت ذیل است:

هرکه نامخت ازگذشت روزگار　　هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

اما کتاب **کلیله و دمنه**‌ای که اکنون در دست است ترجمه و نگارش **ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی** است که در عهد **بهرامشاه غزنوی** میزیسته. این کتاب را به تشویق

بهرامشاه از عربی بفارسی برگردانده و برشته‌ی تحریر کشیده است و بهمین جهت به کتاب **کلیلهٔ بهرامشاهی** مشهور است.

ابوالمعالی بمقام وزارت نیز رسیده ولی بواسطه‌ی سعایت حسودان و بداندیشان، پادشاه حق فضل و خدمت وی را نشناخته او را به بند کشیده سپس بقتل رسانید.

تاریخ نگارش کتاب را میتوان بین سالهای **۵۳۶** تا **۵۳۹** هجری قمری دانست.

نکته‌ای را که نباید فراموش کرد و ناگفته گذاشت، اینست که **استاد عبدالعظیم قریب** هم در تصحیح و تحشیه‌ی این کتاب زحمات فراوان متقبل شده است وچاپ مجدد کتاب **کلیله و دمنه** دراین عصر، مرهون زحمات این استاد بی‌نظیر ودانشمند است.

برقعی

سیدعلی اکبر برقعی قمی، صاحب کتاب **راهنمای دانشوران**، متولد سال **۱۲۸۷** خورشیدی و متوفی در دهه‌ی سوم آبان‌ماه سال **۱۳۳۷** خورشیدی است.

برقعی

سید محمد باقر برقعی، فرزند **سید علی اکبر برقعی** و صاحب کتاب **سخنوران نامی معاصر** است که در سه جلد انتشار یافته.

بزرگمهر

معرب آن **بوزرجمهر** یا **بزرجمهر** است و مرحوم **علامهٔ قزوینی** معتقد است که باید حتماً با «زاء» معجمه نوشته شود. «برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین ذیل صفحهٔ **۲۷۳**» وی در ابتدا معلم **هرمز** پسر **انوشیروان** بود و چون شاه دانائی و لیاقت او را مشاهده کرد وی را بوزارت برگزید. می‌نویسند **بوزرجمهر** در زمان سلطنت **خسرو پرویز** و بامر او بقتل رسید. «ایران باستانی تألیف مشیرالدوله پیرنیا صفحهٔ **۳۴۲** با ایران باستان تألیف همین مؤلف اشتباه نشود.»

ابداع بازی نرد را باین شخص نسبت میدهند و در رسالهٔ قدیمی **ماذیکان شترنگ** یا شرح بازی **شطرنج** که بزبان پهلوی در دست است نوشته‌اند که:

دیپ سرم یا **دابشلیم**، رای هند، در زمان **انوشیروان عادل**، یکی از خدمتگزاران خود بنام **تخت‌ریتوس** را بایکدستگاه **شطرنج** و مقداری هدایای گوناگون، از هندوستان بایران فرستاد و نامه‌ای بشاهنشاه ساسانی نوشت بدین مضمون:

«همچنان‌که شما بر ما شاهنشاهید، دانشمندان شما نیز باید در عقل ودانش بر دانشمندان ما برتری داشته باشند و اگر چنین باشد در یافتن چگونگی‌بازی شترنگ برایشان دشوار نخواهد بود. اگردانشمندان شما نتوانند راز این بازی را پیداکنند، شاهنشاه ایران باید باجگزار ما گردد.»

پس از سه روز **بزرگمهر بختکان** «**پسر بختک**» در مجلس شاه بر پای خاست و گفت: شاهنشاه جاودان باد! من راز و قاعدهٔ این بازی را بآسانی پیدا کردم وازاین گذشته بازی دیگری ساخته‌ام که

هیچکس راز آنرا نخواهد یافت و گفت چیزی ساخته‌ام بنام **اردشیر** بزرگ و آنرا **وینرد شیر** نام نهاده‌ام «این همان است که امروز بآن **نرد** میگوئیم» تخته‌ی آن، نشان زمین و سی مهره‌ی آن، نشان سی روز وشبان، پانزده مهره‌ی سپید، نشان روز وپانزده مهره‌ی سیاه، نشان شب. گردانه «طاس»هایش، نشان گردش اختران وسپهر، یك خال، بر هرگردانه، نشان هرمزد خدای بزرگ، که یکتاست. دوخال، نشان آسمان و زمین، سه خال، نشان «اندیشه‌ی نیك و گفتار نیك و کردار نیك»چهارخال، نشان چهار آمیزش «چهار آخشیجان» وچهارسوی گیتی «مشرق ومغرب وشمال وجنوب» پنج خال، نشان پنج روشنی «خورشید وماه وستاره وآتش و برق». شش خال، نشان شش جشن بزرگ و نیایش شش گاهنبار. «این شش جشن بزرگ را ایرانیان قدیم، بشکرانه‌ی آفرینش جهان میگرفته‌اند».

انوشیروان، **بزرگمهر** را با مقداری تحف و هدایا و **وینرد شیر** به‌هندوستان‌فرستاد، اما هیچیك ازدانشمندان هند ازعهده‌ی کشف راز این بازی برنیامدند، ناچار **دیپ سرم**، دو برابر آنچه راکه **خسرو** به هندوستان فرستاده بود، برسم باج برای شاهنشاه ایران روانه کرد.

«ترجمه‌ی ماذیکان شترنگ مرحوم ملك الشعرا بهار
شماره‌ی هفتم، مجله‌ی مهر، سال اول»

بلعمی «ابوالفضل»

ابوالفضل بلعمی، وزیر **اسماعیل بن احمد سامانی** «**۲۷۹** تا **۲۹۵** هجری قمری» و اوایل سلطنت **نصر بن احمد سامانی** است، که در شب دهم صفر سال **۳۲۹** هجری قمری درگذشت. **رودکی** در زمان وی میزیست و وی را مدح گفته است.

بلعمی «ابوعلی محمد بن ابوالفضل»

فرزند **ابوالفضل بلعمی** است که وزیر **امیرمنصور بن نوح سامانی** بوده و تا سال **۳۲۹** هجری قمری وزارت داشته و بسال **۳۶۳** هجری قمری وفات کرده است.

این شخص مترجم **تاریخ طبری** از عربی بفارسی است.

« به طبری رجوع شود. »

بوذر

اباذر غفاری، **جندب بن جناده**، از بزرگان صحابهٔ **حضرت رسول اکرم**، گویند پنجمین کسی است که به **حضرت** ایمان آورده. در زمان خلافت **عثمان** بر اثر سعایت **معاویه** به **ربذه** که در سه منزلی **مدینه** است تبعید شد و بسال **۳۲** هجری در همانجا عمرش بسر رسید.

می نویسند نام مادرش **رمله** و خود مردی دراز بالا ولاغر اندام بوده است.

بهاءالدین، زکریا ملتانی

بهاءالدین، زکریا ملتانی، ازمعروفترین مشایخ تصوف هند و مؤسس طریقه‌ی سهروردی در آن دیار است که بسال **۵۶۵** هجری قمری تولدیافته و بعدازظهر پنجشنبه‌ی هفتم صفر سال **۶۶٦** هجری‌قمری درگذشته است.



بهار «ملک‌الشعرا»

به صفحه‌ی ۱۸ مراجعه شود.

بهرام گور

پس‌ازفوت **یزدگرد اول**[۱]، پسرش **شاپور** که حکمرانی‌ارمنستان را داشت خواست بر جای پدر بنشیند ولی بزرگان ایران او را کشتند و **خسرو** نامی‌راکه قرابت دوری با **یزدگرد** داشت بسلطنت برداشتند. ولی طولی نکشیدکه **بهرام** پسر **یزدگرد** که نزد یکی از پادشاهان **حیره** تربیت یافته بود و بهمین دلیل بزبان و ادبیات عرب تسلط داشت

«در تاریخ **طبری** ترجمه‌ی **بلعمی** مینویسد : که **بهرام گور** در پیش **منذر بن امرؤالقیس کندی** که جد **نعمان بن منذر** بود تربیت شده بود .» با لشکر کثیری بسوی تیسفون آمد و تاج و تخت را بدست آورد . این **بهرام** بی‌نهایت مایل بصیدگورخر بود وازاین جهت اورا **بهرام گور** میگویند . راجع بفوت او چنین نقل شده که هنگام شکار در باطلاقی بین شیراز و اصفهان فرو رفت ودیگراثری از او پیدا نشد .

اما **شمس قیس رازی** در **المعجم فی‌معائیر اشعارالعجم** ، صفحات **۱۴۸** و **۱۴۹** راجع بوی چنین مینویسد :

«درقصص ملوك عجم آورده‌اند که یزدگرد ، شاپور را که پدر بهرام بود ، هر فرزند که می‌آمد هم در مبادی طفولیت درمیگذشت ، چون بهرام چهار ساله شد و امید به بقاء او پدید آمد منجمان زایچه‌ی طالع او بنهادند وچنان یافتند که نشوونمای او درغربت باشد ومؤدب ومردانه خیزد و وارث ملك شود . پس یزدگرد ، منذربن عمروبن عدی لخمی را که از دست او بر حیره پادشاه بود بخواند و بهرام را بدو سپرد وچند بزرگ را از ارکان دولت با وی به حیره فرستاد تا درمیان عرب پرورش یافت و فصیح و شاعر و مبارز ومردانه برخاست . بعضی گویند ملك حیره درآن‌وقت نعمان‌بن منذربن عمربن عدی بود و یزدگرد بفرمود تا برای بهرام مسکنی جداگانه سازند .

پس معماران خورنق را ساختند ،که درعجم خورنگاه نام نهادند یعنی جای خوردن ونشستن پادشاه زاده وعرب آنرا خورنق کردند» .

«نام آن معمار سنمّار بوده است ، به سنمّار مراجعه شود .»

در کتب **تاریخ ادبیات** چند نفر را نام میبرند ومیگویند اولین کسانی هستند که به پارسی شعرسروده‌اند . ازجمله‌ی آنها **بهرام‌گور** است وشعری که بدو منسوب است اینست :

منم آن شیر گله　　　　منم آن پیل یله
نام من بهرام گور　　　　کنیتم بوجبله



بهزاد

استاد حسین بهزاد، استاد مشهور و بزرگ مینیاتور معاصر، متولد سال **۱۲۷۳** خورشیدی، فرزند **فضل‌الله اصفهانی** است. پدرش نقاش و قلمدان ساز بود و بمرض وبا درگذشت. **استاد بهزاد**، پس از **کمال‌الدین بهزاد هراتی**، بزرگترین استاد مینیاتورست، اما عده‌ای اعتقاد و احترام خود را باو و به هنر بی‌نظیر و ارزنده‌اش تا بدان پایه میرسانند که میگویند باید وی را به پاره‌ای ازجهات برتر از **بهزاد هراتی** دانست.

ملک‌الشعرای بهار، قطعه‌ای در وصف هنر بی نظیر **استاد حسین بهزاد** سروده و گوید:

حسین راد، کش، **بهزاد**، نامست　　　**کمال‌الدین بهزاد**ش، غلامست

بهزاد هراتی

کمال‌الدین بهزاد هراتی، نقاش معروف قرن دهم هجری قمری است که معاصر با **سلطان حسین بایقرا** و **شاه اسماعیل اول صفوی** بود و اوائل سلطنت **شاه طهماسب اول صفوی** را نیز درک کرده. ازشاگردان مشهور او میتوان، **استاد میرک اصفهانی** یا **آقامیرک اصفهانی** را نام برد.

بیلقانی

مجیرالدین بیلقانی ، ازشاعران دربار اتابکان آذربایجان است که با **خاقانی** و **جمال‌الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی** هم عصر بوده و مینویسند که وی شاگرد **خاقانی** بوده است .

مرگ او بسال **۵۸۶** هجری قمری اتفاق افتاده . **هرمان اته** در **تاریخ ادبیات فارسی** صفحه‌ی ۱۲۱ مینویسد : مردم خشمگین اصفهان بسال **۵۹۴** هجری او را در گرمابه کشتند . قبر وی را در مقبرة الشعرای تبریز نوشته‌اند. دیوان او درحدود پنج هزار بیت است .

«تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا
جلد ۲ صفحه‌ی ۷۳۱ تا ۷۳۹»

بیهقی

ابوالفضل محمدبن حسین، ازمشهورترین مورخین فارسی‌زبان است که بسال **۳۸۶** هجری قمری در بیهق «سبزوار فعلی» متولد و بسال **۴۷۰** هجری قمری وفات یافته . کتاب تاریخ او از صحیح ترین و معتبرترین منابع تاریخ ایران راجع به اواخر سامانیان و اوایل غزنویان است و به **تاریخ مسعودی** معروف شده است .

پرویز

خسرو پرویز، بیست وسومین شاه سلسله‌ی ساسانی که از **۵۹۰** تا **۶۲۸** میلادی سلطنت کرده است . مرگ او بدینصورت بوده که عده‌ای ازسرداران واعیان تیسفون، **خسرو** را بگرفتند ودر انبار گنج خانه نگهداشتند تا بمیرد ، ولی چون دیدند پس از پنج روز هنوز زنده است اورا بضرب تیر ازپای درآوردند . ولی قبل‌ازمرگ ، **مردانشاه** و**شهریار** دوپسر اوراکه از **شیرین** داشت درحضوراو بقتل رسانیدند .

پس از اینکه **یزدگرد سوم** درجنگ با اعراب شکست خورد ، تاج **خسرو پرویز** و قبای او که از پارچه‌ی زربفت مرصع بجواهر و مزین به مروارید بود ، همچنین زره و کلاه خود و ران بند وبازوبند و شمشیر وی که همه از طلا بود بدست اعراب افتاد ، آنها را نزد **عمر** بردند و وی دستور داد تا تاج را در کعبه آویختند .

«ایران در زمان ساسانیان کریستن سن صفحه‌ی ۳۶۰»



پروین اعتصامی

به صفحه‌ی ۲۲ مراجعه شود.

پیر کنعان

مقصود حضرت **یعقوب** است که از دوری فرزندش **حضرت یوسف**، کور شد و بالاخره با قوم بنی‌اسرائیل بفرمان **حضرت یوسف** به مصر رفت و در ۱۴۷ سالگی مرد. اهل مصر جسدش را برسم خود **حنوط** «مومیائی» کردند و در مغاره‌ی **مکفیله** دفن نمودند.

«قاموس کتاب مقدس»

ثعالبی

ابومنصور، عبدالملک بن **محمد ثعالبی** نیشابوری، صاحب کتاب معروف **یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر** «راجع به تذکره‌ی شعرای عصر خود» متولد سال **۳۵۰** هجری قمری در نیشابور ومتوفی بسال **۴۲۹** هجری قمری است.

جهانبانی

سرتیپ محمد حسین میرزا جهانبانی، گردآورنده‌ی کتاب **گلچین جهانبانی** است که به وزارت رسید و بالاخره در اردیبهشت‌ماه سال **۱۳۳۴** خورشیدی در تصادف اتومبیل، در گردنه‌ی اسدآباد همدان، بدرود حیات گفت.



جهانگیرخان شیرازی

میرزا جهانگیرخان شیرازی، فرزند **آقا رجبعلی**، مدیر روزنامه‌ی **صور اسرافیل** است که بخاطر نام روزنامه‌اش به **صور اسرافیل** ملقب و مشهور گردید. وی بسال **۱۲۹۲** هجری قمری در شیراز متولد شده بود. **صور اسرافیل** یکی از مبارزان و طرفداران سرسخت مشروطه و یکی از ارکان عمده‌ی مشروطیت بشمار میرود. پس‌ازاشغال مجلس شورای‌ملی توسط قزاقان، وی نیزبا جمعی دیگر دستگیرشد، اورا به‌باغشاه بردند و روز چهارشنبه‌ی سوم تیرماه **۱۳۲۶** هجری قمری طناب انداختند «خفه کردند» باید متذکر شد که **محمدعلی شاه قاجار** دستور قتل آزادیخواهان ومشروطه طلبان را داده بود.

حسّان

ابوالولید، **حسّان بن ثابت بن منذر**، از انصار و اهل یثرب «مدینه» بود و در دوره‌ی جاهلیت پادشاهان غسان وحیره‌را مدح‌میکرد. صدوبیست سال عمر کرده، شصت سال در دوره‌ی جاهلیت وشصت سال در دوره‌ی اسلام، از شعرای مخصوص **حضرت محمد**(ص) و مرد

ترسوئی بوده که هیچوقت شمشیر نمیگرفته‌است. مخالفین **پیغمبر اکرم** را هجو میکرده وداستان **غدیر خم** را نیز بنظم درآورده‌است. پس‌از رحلت **حضرت رسول اکرم** از **حضرت‌علی بن ابیطالب علیه‌السلام** روی‌گردانده و به **معاویه** پیوست واز طرفداران **عثمان** گردید و در آخر عمر نیز کور شد و بسال **۵۴** هجری درگذشت. خود و پدر و پدر بزرگش هر یك صد و بیست سال عمر کرده و در جهان زیسته‌اند **حضرت محمد** فرمود: بار خدایا **حسّان** را بروح القدس مدد کن.

حسن

حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام، متولد در شعبان یا رمضان سال **۳** هجری و متوفی در سال **۵۰** هجری.

و ترتیب شهادت آن حضرت را چنین می‌نویسند که **معاویة بن ابی سفیان** برای همسر آن حضرت که نامش **اسماء** ودختر **اشعث بن قیس** بود، زهری فرستاد و پیغام داد که اگر بتوانی **امام حسن علیه‌السلام** را با این زهر مقتول سازی ترا برای پسرم **یزید** بزنی خواهم‌گرفت و ده هزار درم نیز بتو خواهم داد. **اسماء** قبول کرد و با آن زهر **حضرت امام حسن مجتبی** را مسموم نمود.

پس از وفات آن‌حضرت، **معاویه** ده هزار درم را فرستاد و به پسرش **یزید** نیز تکلیف کرد تا با **اسماء** ازدواج کند، لیکن **یزید** از این امر سر، باز زد و گفت این زن با دختر زاده‌ی پیغمبر رحم نکرد، من چگونه از او ایمن باشم.

بعضی نیز گفته‌اند که نام این زن **جعده** بوده است. «**مؤلف حبیب السیر** مینویسد: آنچه که حضرت را هلاك کرد، الماس سوده‌ی مخلوط با آب بوده است.»

«تاریخ گزیده جلد اول صفحه‌ی ۲۰۱»

حسن صباح

حسن صباح، پیشوای معروف اسماعیلیه، فرزند **علی بن محمد حمیری کوفی** است. وی در روز چهارشنبه‌ی شش رجب سال **۴۸۳** هجری قمری وارد الموت شد و **علوی مهدی**، نماینده‌ی **ملکشاه سلجوقی** را اخراج کرد و خود در آن قلعه مستقر گردید. **حمدالله مستوفی**، در **نزهة القلوب**، راجع به الموت می‌نویسد:

«درسنه ۲۴۶ درعهد المتوکل خلیفه عباسی بدست الداعی الی‌الحق حسن بن زید الباقری بنا شده است»

حسن صباح سی و پنج سال در قلعه‌ی الموت ساکن بود و مینویسند: فقط دو بار از اطاقش بیرون آمد و آنهم فقط به پشت بام قلعه رفت. **حسن** در تمام مدت، در اطاق خود به‌مطالعهٔ کتب و تمشیت امور مشغول بود، تا در شب چهارشنبهٔ بیست و شش ربیع‌الآخر سال **۵۱۸** هجری همانجا درگذشت.

حسن صباح مردی زاهد و دیندار بودودو پسرخودرابیهانه‌های کوچك مذهبی مانند شرابخوارگی کشت.

حسین

حضرت امام حسین علیه السلام، بسال **چهارم** هجری متولد و در دهم محرم سال **۶۱** هجری درصحرای کربلا شهید گردید.

شهربانو، **دختریزدگردسوم**، آخرین پادشاه سلسله‌ی ساسانی، همسر حضرت **امام حسین** بوده است، که ما او را **بی‌بی شهربانو**

می‌نامیم و مزار وی تقریباً در سه کیلومتری شهر ری بر سر جاده‌ی ورامین بر روی صخره‌های کوه کوتاهی است و زیارتگاه اغلب زنان است.

اعراب پس از فتوحات خود در ایران، **شهربانو** را باتفاق دو خواهر دیگرش که نام یکی از آنان **مروارید** بود بمدینه بردند. مورخین مینویسند: روزی قرار بود **شهربانو**، یکی از بزرگان عرب را برای شوهری انتخاب کند، **سلمان فارسی** در کنار او بود وشیوخ و مشاهیر عرب را یکایك معرفی میکرد. **شهربانو، عمر بن الخطاب** را بواسطه‌ی پیری، **حضرت علی** را بعلت احترامی که به **حضرت فاطمه‌ی زهرا** داشت «نمیخواست رقیب وی باشد» و **حضرت امام حسن مجتبی** را بجهت اینکه زنان زیادی درعقد خود داشت، رد کرد و **حضرت امام حسین** را برای همسری خویش برگزید. این خانم را در تاریخ، بنامهای مختلفی از قبیل: **شاه زنان، شاه جهان، شهربانویه** و **جهان بانویه** واسامی مذهبی وعربی **فاطمه**، **مریم** و **غزاله** وغیره خوانده‌اند.

سه شاهزاده خانم ایرانی یکی به **حضرت حسین بن علی** دیگری به **محمد بن ابی بکر** و سومین به **عبدالله بن عمر** شوهر کردند. یعنی سه شاهزاده خانم ایرانی بازدواج سه پسر از سه خلیفه‌ی بزرگ اسلامی درآمدند.

محمد بن ابی بکر، موردمحبت **حضرت علی** بود واو را بسبب زهد فراوان بحکومت مصر فرستاد و وی درآن مملکت مصادف شد با شورش طرفداران **معاویه** ودر این حوادث به‌فجیع ترین وضعی کشته شد. **حضرت زین العابدین** (امام چهارم شیعیان) از وصلت بین **حضرت امام حسین علیه‌السلام** و **شهربانو** بجهان پای گذارده‌است و خود همیشه باین شرافت نسب افتخار میکرده است و استناد باین فرمایش **حضرت امیر** میفرمود که گفته بود شریف ترین قوم عرب

قریش است وشریف‌ترین عجم یعنی غیر عرب **ایرانیانند.**

پایان زندگانی بی‌بی **شهربانو** را بطرق مختلف نوشته‌اند. **بحارالانوار** می‌نویسد: درحین ولادت **حضرت زین‌العابدین** فوت کرده است . اما در سایر کتب تاریخ نوشته‌اند: که پس از واقعه‌ی کربلا نیز سالها حیات داشته است . دو علت دیگر برای مرگ آن بانو مینویسند: یکی اینکه پس از واقعه‌ی عاشورا خودرا درفرات غرق کرده‌است وقول دیگراینکه بر **ذوالجناح** که اسب‌مخصوص **حضرت امام حسین** بود سوار شده ازآن معرکه گریخت . اما بنظر نمیرسد که این دو نظر صحیح باشد .

«وفیات الاعیان – ابن‌خلکان در شرح زندگانی سیدسجادحضرت‌زین‌العابدین»



حکمت

علی‌اصغرحکمت، متولد سال **۱۲۷۱** خورشیدی فرزند مرحوم **احمدعلی معظم‌الدوله شیرازی** وازبانیان وخادمین فرهنگ جدید ایران و دانشگاه تهران است که تحول فرهنگی این کشور در زمان وزارت وی شروع شده است . **حکمت** ازادبا و فضلای معروف معاصر می باشد .

خلخالی

سید عبدالحمید خلخالی، صاحب **تذکرهٔ شعرای معاصر** است.

خلخالی

سید عبدالرحیم خلخالی، از مردان صاحب ذوق و دانشمند بود. یك جلد **دیوان حافظ**، در سال ۱۳۰٦ خورشیدی، بسعی و اهتمام او بچاپ رسیده که بی نظیر است.

وفات **خلخالی** در روز سی خرداد ماه **۱۳۲۰** خورشیدی بسن هفتاد سالگی در تهران اتفاق افتاده است.

خلف تبریزی

محمد حسین برهان، مؤلف کتاب معروف **برهان قاطع**، که بسال **۱۰٦۲** هجری قمری در حیدرآباد دکن بنام **سلطان عبدالله قطب شاه**، پادشاه شیعی مذهب گلکنده، نگارش یافته است.

خلیلی

عباس خلیلی، مدیر وصاحب امتیاز روزنامهٔ **اقدام**، متولد سال **۱۳۱۳** هجری قمری وفرزند **حاجی شیخ اسدالله خلیلی** است. شاعرهٔ معروف **بانو سیمین بهبهانی** فرزند **عباس خلیلی** می باشد.

خوانساری

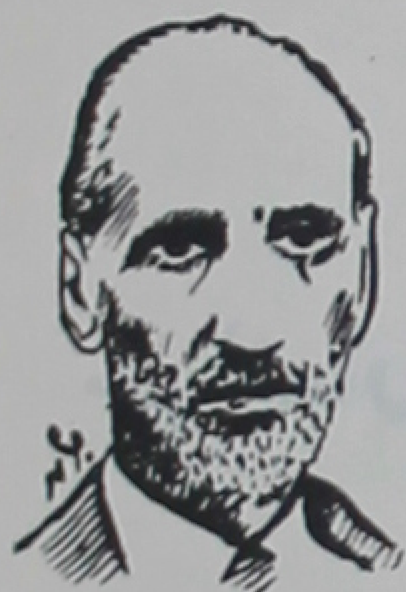
سید محمدباقر خوانساری ، محمد بن سلیمان، مؤلف کتاب روضات الجنات ، فی احوال علماء والسادات است که در نیمه‌ی قرن دهم هجری برشتهٔ تحریر در آمده و شرح حال عده‌ی کثیری از علماء ودانشمندان است .

خوانساری ، متولد ۲۲ صفر **۱۲۲۶** هجری در خوانسار و متوفی در ۸ جمادی‌الاول **۱۳۱۳** هجری قمری دراصفهان است ودرتخت پولاد مدفون گردیده .

دارا

داریوش سوم ، پسر آرسان و نوه‌ی **داریوش دوم** است . ابتدا از چاپارهائی بود که احکام شاه را به وُلات و رؤسای قشون ولایات میرسانیدند ، **داریوش** در **۳۳۶** قبل از میلاد مسیح به تخت نشست و در **۳۳۰** قبل از میلاد مسیح وفات کرد « بقتل رسید » وی آخرین پادشاه سلسله‌ی بزرگ هخامنشی است.

«تاریخ ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا جلد ۲ صفحه‌ی ۱۱۹۰»



دشتی

علی دشتی، بسال **۱۲۷۴** خورشیدی در کربلا متولد شده . وی بی تردید از نویسندگان بزرگ و مشهور معاصر است . ابتدا روزنامه‌ی **شفق سرخ** را منتشر میکرد که پس از چندی در محاق تعطیل افتاد ، داستانهائی نیز در مجلات و روزنامه‌ها بامضای مستعار **نویسنده‌ی مجهول** می‌نوشت که بیشتر آنها بصورت کتاب درآمده است . کتابهائی که **دشتی** تألیف کرده و یا نوشته ، همه از بهترین و پر خواننده ترین کتابهای قرن اخیر بشمار میرود که از میان آنها میتوان : **درقلمرو سعدی ، نقشی از حافظ ، سیری در دیوان شمس ، ایام محبس ، اعتماد بنفس ، راز تفوق آنگلوساکسون ، فتنه ، جادو و هندو** را نام برد .

دشتی گذشته از نویسندگی سیاستمدار پخته و ورزیده ایست وسالها نماینده‌ی مجلس شورای ملی بود و یکبار نیز به وزارت رسید و چند سالی هم مقام سفارت کبرای ایران را در قاهره ، پایتخت مصر بعهده داشت و اکنون از سناتور ها و ناطقین مبرز و زبردست مجلس شیوخ است .

دولتشاه سمرقندی

امیر دولتشاه ، پسر **علاءالدوله بختیشاه غازی سمرقندی** ، مؤلف **تذکره‌ی دولتشاه** است .

میرعلیشیر نوائی ، که معاصر او بوده فوت او را بسال **۸۹۶** هجری قمری ذکر کرده ولی بعضی سال **۹۰۰** هجری قمری را ، سال فوت او دانسته اند .



دهخدا

به صفحه‌ی ٤٤ مراجعه شود.

دهقان

احمد دهقان، متولد سال **1287** خورشیدی ومدیروصاحب‌امتیاز **مجله‌ی تهران مصور** و نماینده‌ی مجلس شورای ملی ، ازشهرخلخال آذربایجان ، که مبارزه‌ی شدیدی با کمونیسم وحزب غیرقانونی توده بعمل‌آورد . تا بالاخره در روز شش خرداد ماه سال **۱۳۲۹** خورشیدی توسط یکنفر بنام **حسن جعفری** ، که اقرار کرده بود عضوحزب توده است ، در پشت میز اداره‌ی **مجله‌ی تهران مصور** ، ترور وشهید راه عقاید وطن پرستانه‌ی خود گردید . قاتل محاکمه و اعدام شد .

رازی

دکترعبدالله همدانی، متولد سال **۱۲۷۳** خورشیدی درتهران است . وی در شب ۲۳ اردیبهشت ماه سال **۱۳۳۴** خورشیدی دراوشان بعلت سکته‌ی قلبی در گذشت . کتاب **تاریخ مفصل ایران**، مشهورترین اثر اوست و امتیاز **روزنامه‌ی آزادی شرق** متعلق بوی بوده است .



راشدی

شیخ ابراهیم راشدی، نام پدرش **کاظم** و مولدش املش، از توابع لنگرود گیلان میباشد. در حدود سال **۱۲۷۱** خورشیدی متولد شده است. ازاستادان دانشمند وازخدمتگزاران ارجمند فرهنگ ایران است. وی از یازده دی ماه سال **۱۲۹۹** خورشیدی، بخدمت وزارت فرهنگ درآمده ودر دبیرستانهای **ثروت**، **علمیه**، **شرف و معرفت** بتدریس ادبیات فارسی وعربی وفقه اشتغال داشته است.

چند سالی است که بازنشسته است ودر حدود شش سال است که کتابی بنام **جنی الجنّات**، در دست تألیف دارد. مطالب این کتاب منحصراً مربوطاست بهشرح زندگانی **علما**، **فضلا**، مفسرین، **روات ارباب حدیث**، خلاصه آنهائی که بهر اسم و رسم در کتب تفاسیر ذکرشان رفته است وعدهای دیگر که بمناسبتی نامشان آورده شدهاست.

«این کلمهی شیخ که در اول نام صاحب ترجمه آورده شده، بهکسی اطلاق میشود که سنین عمرش از پنجاه سال متجاوز و بههشتاد و بالاتر رسیده باشد و گاهی نیز بعنوان تعظیم و تجلیل، باشخاص اطلاق میگردد.»

«قاموس، به نقل سید نعمت‌الله جزایری، درحاشیهی کتاب جامی، که تألیف عبدالرحمن جامی است و در نحو نگارش یافته.»

راشدی

راشدی از شاعران بزرگ دربار **سلطان ابراهیم غزنوی** بوده ودر آن دستگاه شغل نقابت داشته ومدتی هم بحبس افتاده است.
پسرش ، **راشد** ، درمدت زندان پدر درگذشت .
این همان کسی است که مرحوم **رشید یاسمی** در مقدمه‌ی دیوان **مسعود سعد** نوشته است که رقیب **مسعود سعد سلمان** بوده وباعث تیره روزی وی گردیده است .

رستم

رستم ، پهلوان نامدارو باستانی است . پدرش **زال** نام‌داشت و مادرش **رودابه**، دخترمهراب،امیر کابل، ازاخلاف **ضحاک ماردوش** بود . مرگ **رستم** را بدین ترتیب نوشته‌اندکه : براثرخیانت برادرش **شغاد** که از مادر دیگر بود در خندقی پر از زوبین و شمشیر افتاده بهلاکت رسید ، اما قبل از اینکه جان دهد به **شغاد** که ناظرحالش بود گفت : اکنون که با **توطئه‌ی** تودراین خندق پر از تیغ و تیر افتاده‌ام ، کمان مرا بدستم ده تا بتوانم در مقابل حیوانات و وحوش از خود دفاع کنم . **شغاد** فریب گفته‌ی **رستم** را خورد و بخواست او عمل کرد اما زود دریافت که ممکن است فریب خورده باشد ، ناچار ازبیم به‌پشت درخت تنومندی پناه برد تا از تیر **رستم** در امان باشد . لیکن **رستم** ، **شغاد** ودرخت‌را با یك تیربهم دوخت وخود، جان‌بجان آفرین تسلیم کرد.

اسب **رستم**، نیز که **رخش** نام داشت، مینویسند که: «سیه چشم بود ورنگش زرد وخالهای قرمز داشت» با او در چاه پر از تیغ و تیر افتاد و مرد.

فردوسی در مورد **رخش** میگوید:

یکی مادیان تیز بگذشت خنگ	برش چون برشیر وکوتاه لنگ
دوگوشش چو، دوخنجر آبدار	بر و بال فربه، میانش نزار
یکی کره از پس، ببالای او	سرین و برش هم، به‌پهنای او
سیه چشم وبور ابرش وگاو دُم	سیه خایه و تند و پولاد سم
تنش پرنگار، ازکران تاکران	چو برگ گل سرخ، برزعفران

برهان قاطع جلد دوم باهتمام دکتر محمد معین ذیل صفحه‌ی ۹۴۲ راجع به رخش مینویسد:

«چنانکه مشهور است رخش رستم مرکب بود از رنگ قرمز و زرده‌ی تخم مرغ و سفیدی و گلهای بسیار کوچک میان زرد وقرمز داشت و بیضه و زیر دُم واز زیر چشم تا دهن سفید بود که او را بور ابرش بیضه سفید میگفتند.»

رشید وطواط

امیر امام رشیدالدین، سعدالملک، محمدبن، محمدبن عبدالجلیل عمری، معروف به **خواجه رشید وطواط** است که نسب او با یازده واسطه بخلیفه‌ی دوم **عمربن خطاب** میرسد. ولادت او در شهر بلخ بین سالهای **۴۸۰** تا **۴۸۷** هجری قمری اتفاق افتاده، وی بیشتر عمر خودرا بخدمت دردستگاه **اتسز خوارزمشاهی** گذرانید وسمت صاحبدیوانی رسائل داشت.

تخلص **رشید** ، به **وطواط** از بابت کوچکی جثه‌ی او بود ، چه **وطواط** نام مرغی است از جنس **پرستو**. «لغت نامه‌ی دهخدا ،پ، تا، پلاته صفحه‌ی ۲۱۴ مینویسد : پرستو وطواط است و آن خطاف کوهی است .»

رشید وطواط ،ازادبا و نویسندگان وشاعران بزرگ ومشهور عهد خود بود و **یاقوت حموی** وی را در نثر عربی از مشاهیر بلغا دانسته ومعتقد است که ، منشآتش در ردیف آثار برگزیده‌ی آن زبان است . از دیوان شعر او که هفت هزار بیت دارد نسخی در دست‌است . ازتألیفات مهم وی میتوان **حدائق السحر فی دقائق الشعر** را نام برد ، که در اواسط قرن ششم هجری قمری در بدیع وصنایع شعری نگارش یافته . وفات **رشید وطواط** را **یاقوت حموی** در **معجم الادبا** بسال **۵۷۳** هجری قمری نوشته و صاحب **روضات الجنات** و **کشف الظنون** نیز، همین عقیده را قبول کرده‌اند ، اما **دولتشاه** و **تقی الدین کاشی** سال **۵۷۸** هجری قمری را سال مرگ **رشید** میدانند . وی درخوارزم وفات کرده است .

رشیدی سمرقندی

ابومحمدبن محمد، رشیدی سمرقندی، ازشعرای قرن ششم و از استادان نام آور ماوراء النهر است . میان وی با **مسعود سعد سلمان** مکاتبه و مشاعره بوده . از خصائص اشعار **رشیدی** اشتمال آن برصنایع مختلف ومهارت شاعر دربکاربردن انواع آنهاست .

رشیدی ستایشگر پادشاهان **آل افراسیاب** بوده وعلاوه براین، **سلطان سنجر سلجوقی** را نیز مدح گفته است .

رضا عباسی «نقاش»

رضامصورعباسی، از نقاشان چیره دست عهد **شاه عباس کبیر** بوده است. طبق نوشته‌ی شاگردش، **معین مصور یزدی**، وفات **رضا مصورعباسی**، بسال **۱۰۴۴** هجری قمری اتفاق افتاده است. ولی از این نقاش آثاری باقی است که تاریخ **۱۰۴۸** و **۱۰۴۹** دارد. **«نباید وی را با علیرضای عباسی تبریزی خوشنویس مشهور عهد شاه عباس کبیر، اشتباه کرد.»**

«به علیرضای عباسی خوشنویس مراجعه شود.»

رضا کرمانی «میرزا»

میرزا رضا کرمانی، فرزند **ملاحسین عقدائی**، «عقدا دهی است از توابع یزد» قاتل **ناصرالدین شاه قاجار** است که روز پنجشنبه‌ی دوم ماه ربیع‌الاول سال **۱۳۱۴** هجری قمری درمیدان مشق «باغ وزارت امور خارجه‌ی فعلی» بدار آویخته شد.

زرین خط

حسن زرین خط، متولد سال **۱۳۱۲** هجری قمری، شاگرد **عمادالکتاب** وازخوشنویسان مشهور معاصر است.

زُهیر

زُهیربن ابی سلمی مزنی ، ازشعرای دوره‌ی جاهلیت وفرزندان ابی سلمی ربیعه ویکی از سه نفر شاعریست که مقدم برهمه‌ی شعرای عرب هستند «آن سه شاعرعبارتند از : زُهیر، امرؤالقیس ونابغه» وازصاحبان معلقات است .

«اغانی جزء ۹ صفحه‌ی ۱۴۶»

زینت النساء

زینت‌النساء، خواهرزیب النساء «مخفی» و دختر اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان‌است که در نیمه‌ی دوم سده‌ی یازدهم هجری قمری میزیسته ، وی نیز مانند خواهرش طبع شعرداشته وحافظ کلام الله مجید بوده است .

«به‌تذکره‌ی صبح گلشن وتذکرة‌الخواتین مراجعه شود. »

سام میرزا

سام میرزا ، فرزند شاه‌اسماعیل‌اول وصاحب کتاب تذکره‌ی تحفه‌ی سامی ، در شرح حال شعرای قرن نهم و دهم هجری است که بسال ۹۸۴ هجری قمری مقتول گردید . این شاهزاده سالها در

خراسان و گیلان حکمروائی داشته ، شاهزاده ای دانشمند و فاضل و شاعر بوده است .

بیت ذیل از اوست :

حاصل عمر ، نثار ره یاری کردم		شادم اززندگی خویش،که،کاری کردم

سرمد

« مربوط به صفحه‌ی ۶۲ »

سید صادق سرمد ، شاعرمعروف متولد سال **۱۲۸۶** خورشیدی است . وی درساعت شش بعدازظهر روز سه شنبه‌ی بیست‌وهشت تیرماه **۱۳۳۹** خورشیدی ، بر اثر بیماری **سرطان** ، در پنجاه و سه سالگی درگذشت .

سعدبن زنگی

ابوبکر ، سعدبن زنگی ، از اتابکان فارس ، که بسال **۶۲۳** هجری قمری بجای پدر نشست ودرسال **۶۵۸** هجری قمری درگذشت. **سعدی شیرازی**، درزمان وی زندگی‌میکرده ومیگویند تخلص خود، یعنی **سعدی** را از نام او گرفته است .

سلمان فارسی

سلمان فارسی ، از اهالی جی اصفهان بود و کیش زرتشتی داشت . در جوانی به عیسویت گروید و بالاخره مسلمان شد . مسلمین

او را نسبت بکشورش داده **فارسی** گفتند . **سلمان** جزء اصحاب صفه «سکو» بود و باین‌جهت بآنها اصحاب صفه میگفتند که‌چون جزء مهاجرین بودند ودر شهر مدینه جا و مکانی برای زندگی نداشتند در سکوهائی که‌اطراف مسجد مدینه بود زندگی میکردند واینها اغلب مردم بی‌چیز و فقیری بودند .

حضرت محمد میفرمود : **سلمان** یکی‌ازافراد خاندان ما بشمار میرود . **سلمان فارسی** همان کسی‌است که درجنگ خندق پیشنهاد کرد تا دور شهر مدینه را خندق حفر کنند و تا آن موقع این نظریه در عربستان بی‌سابقه بود وهمچنین دربعضی ازتواریخ ذکرشده که **سلمان فارسی** در جنگ طایف برای سپاه اسلام منجنیق ساخته است . **سلمان** در زمان **عمر** خلیفه‌ی دوم ، حکومت مدائن یافت ودرهمانجا وفات کرد . قبر او مسافت کمی با ایوان مدائن دارد . مینویسند موقع وفات صدو بیست سال از عمرش میگذشت .

سلیمان بن صرد خزائی

سلیمان بن صرد خزائی ، دراصل نامش **یسار** بود وچون از یاران خاص **حضرت رسول اکرم** گردید باشاره‌ی ایشان نام خود را **سلیمان** نهاد و کنیه‌ی او **ابوالمطرف** بوده « کنیه لقبی بوده است که اعراب برای احترام بروی کسی میگذاشتند ، باین‌ترتیب که وی را بنام فرزندش می‌نامیدند ، مثل : **ابوالقاسم** یعنی پدر **قاسم** واین کنیه‌ی **حضرت محمد بن عبدالله** (ص) است که چون نام یکی از فرزندان آن حضرت **قاسم** بود ، اعراب برای احترام ، ایشان را پدر **قاسم**،

ابوالقاسم مینامیدند » و از یاران **حضرت علی بن أبیطالب علیه‌السلام** و **حضرت امام حسن مجتبی** نیز بشمار میرفته است. این شخص رئیس شیعیان کوفه بود چندانکه در خانه‌ی او جمع شدند و به **حضرت امام حسین علیه‌السلام** نامه نوشتند و او را بآمدن کوفه خواندند. لیکن از یاری کردن بآن حضرت خودداری کردند. **سلیمان** در سال **۶۵** هجری رئیس توابین گردید و از کوفه با توبه‌کنندگان بیرون رفت ودر عین‌الورده با **عبیدالله بن زیاد** که با سپاهی انبوه، بسوی کوفه میرفت، جنگید ودر نتیجه خود ویارانش همگی کشته شدند. در این موقع نود و سه سال از سن او میگذشت.

سنجر

سلطان سنجر سلجوقی، متولد سال **۴۷۹** هجری‌قمری در شهر سنجر، در آسیای صغیر است، که قریب شصت و دو سال سلطنت نمود و بالاخره باسارت غزها درآمد وپس از استخلاص به‌مرو رفت ودر سال **۵۵۲** هجری قمری به سن هفتاد وسه سالگی فوت کرد.

هدایت صاحب **مجمع‌الفصحا** وی را شاعر دانسته و دو بیت ذیل را بنام او ضبط کرده است.

بزرگان و خداوندان معنی — یکی پند، از من سرمست‌گیرند
بگاه‌آنکه، دولت یار باشد — ز پا افتادگان را، دست‌گیرند

سنمّار

سنمّار ، معماریست که قصور **خورنق** و **سدیر** را برای اقامت **بهرام‌گور** در حیره ساخت و مورخین عجایبی برای قصر **خورنق** ذکر کرده‌اند که جا دارد اگر وجود این قصر و عجایبی که برای آن شمرده‌اند ثابت شود آنرا در ردیف **عجایب سبعهٔ «هفتگانه»** دنیای قدیم بدانیم . بطوریکه مینویسند این قصر دارای خصائصی بوده که آنرا از سایر قصور مشابه ممتاز میکرده و شاید بتوان گفت در آن دورانی که بر پا بوده جزو عجایب آن عهد بوده است .

محمد بلعمی،در ترجمه‌ی **تاریخ طبری** صفحه‌ی ۱۱۱ تا ۱۱۲ می نویسد : « **سنمّار** اهل روم بود و همان کسی است که قصر معروف **خورنق** را در حیره بدستور **نعمان** ملک حیره برای سکونت **بهرام گور** ساخت .» مدت ساختمان **خورنق** را بین پنج تا بیست سال نوشته‌اند ومیگویند **خورنق** بنای‌بلندی‌بود که ارتفاع آن به‌دویست ارش‌میرسید. **سنمّار** دستورداد تاگچ لازم برای ساختمان **خورنق** را با شیر مخلوط کردند وگویا بهمین مناسبت در شب چون ماه میدرخشیده است . وقتی ساختمان آن بپایان رسید **نعمان** به **سنمّار** گفت : چیزی بیاوردی که من از تو نتوانستمی خواستن ، **سنمّار** جواب داد : اگرمیدانستم که حق مرا خواهی شناخت و رنج من ضایع نمیشود ، بنائی میکردم که با آفتاب بهرگونه که بودی ، اگر آفتاب سرخ بودی ، سرخ بودی ، اگر آفتاب زرد بودی ، زرد بودی و چون ماه بر آمدی هم بر گونه‌ی ماه بودی . **نعمان** گفت تو ازاین بهترتوانی کردن ؟ **سنمّار** گفت من بهتر از اینها توانم . **نعمان** پرسید چرا برای من نساختی ؟ کدام پادشاه از

من بزرگ‌تر و خوب‌تر است و او را خشم آمد و برای اینکه بهتراز اینها را برای کسی نسازد ، دستور داد تا **سنمّار** را از **خورنق** بزیر انداختند تا بمیرد .

راجع به «ارش که در بالا ذکر گردیده و ارتفاع **خورنق** با آن سنجیده شده» برهان قاطع جلد ۱ صفحه‌ی ۱۰۴ می‌نویسد :

ارش بفتح اول وثانی وسکون شین نقطه دار مقداری باشد معین وآن از سر انگشت میانین دست راست است تا سر انگشت میانین دست چپ ، چون دستهارا ازهم گشاده دارند وبعضی گویند ازسرانگشت میانین دست باشد تا مرفق که بندگاه ساعد وبازوست واین اصح است وبسکون ثانی از سر انگشتان باشد تا آرنج .

در بالا نامی از **عجایب هفتگانه**ی دنیای قدیم بردیم ، بد نیست توضیح مختصری نیز راجع بهر یك از آنها بدهیم .

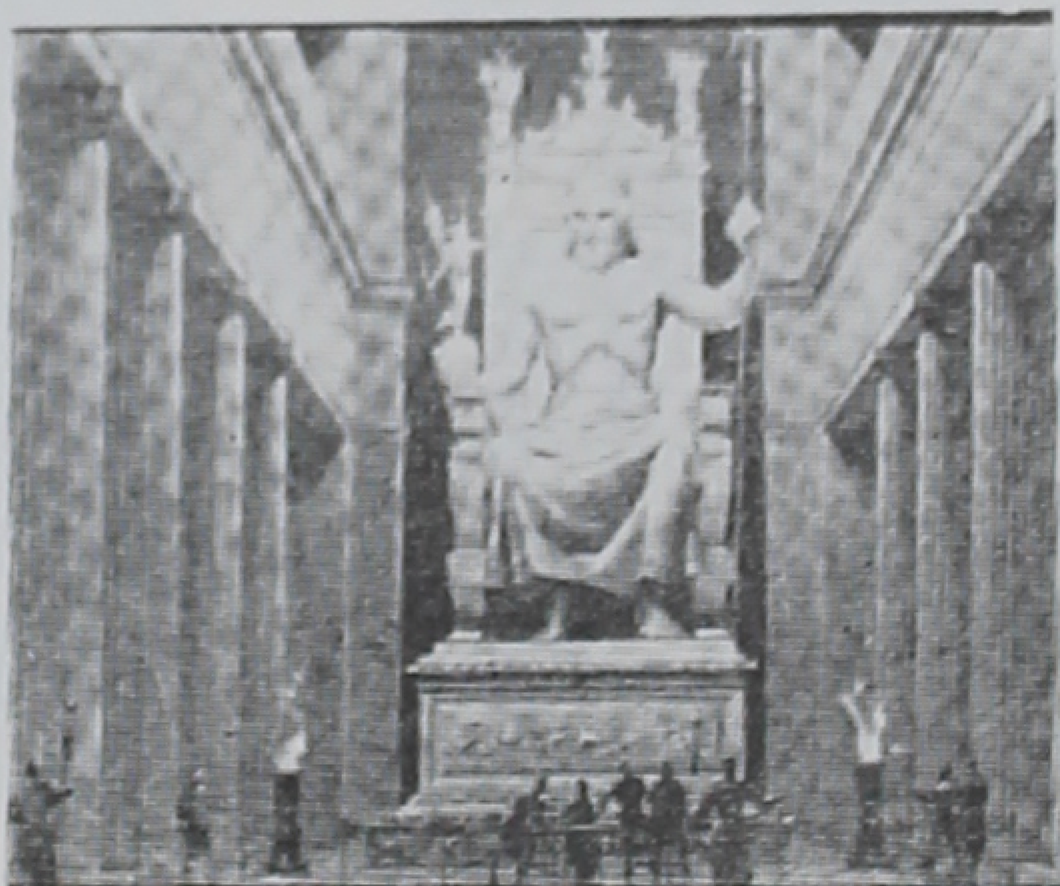
در دنیای قدیم هفت بنای عظیم را که هر یك بمناسبتی شاهکار معماری ومجسمه‌سازی شمرده میشدند **عجایب هفتگانه** لقب داده‌بودند که متأسفانه فقط یکی‌ازاین بناهای شگفت انگیز تا عصرحاضر پابرجا مانده وآنهم **هرم خئوپس** یا **کئوپس**، در مصر است .

یک نقاش فرانسوی با مراجعه‌ی باسناد ومدارک تاریخی وحتی مسافرت به نقاط مورد نظر سعی کرده‌است **عجایب هفتگانه** را واقعاً ، همانطور که در روزگار آبادانی خود بوده ، روی صفحه‌ی کاغذ تجسم بخشد .

عجایب هفتگانهی عالم عبارت بودند از :

اول ـ مجسمه‌ی ژوپیتر

ژئوس، خدای خدایان ، دریونان باستان . این مجسمه ۱۸/۵۸ متر ارتفاع داشته وتوسط یك هنرمند مجسمه ساز بنام **فیدیاس** درظرف



مجسمه‌ی ژوپیتر

مدت ۹ سال از **۴۵۶** تا **۴۴۷** قبل از میلاد مسیح ساخته شده بود ودرمعبد معروف **المپ** جای داشت . این شاهکار هنری هنگام حمله‌ی ترکان‌عثمانی باروپاوسقوط‌امپراطوری بیزانس توسط ایشان منهدم و جواهراتش به یغما برده شد .

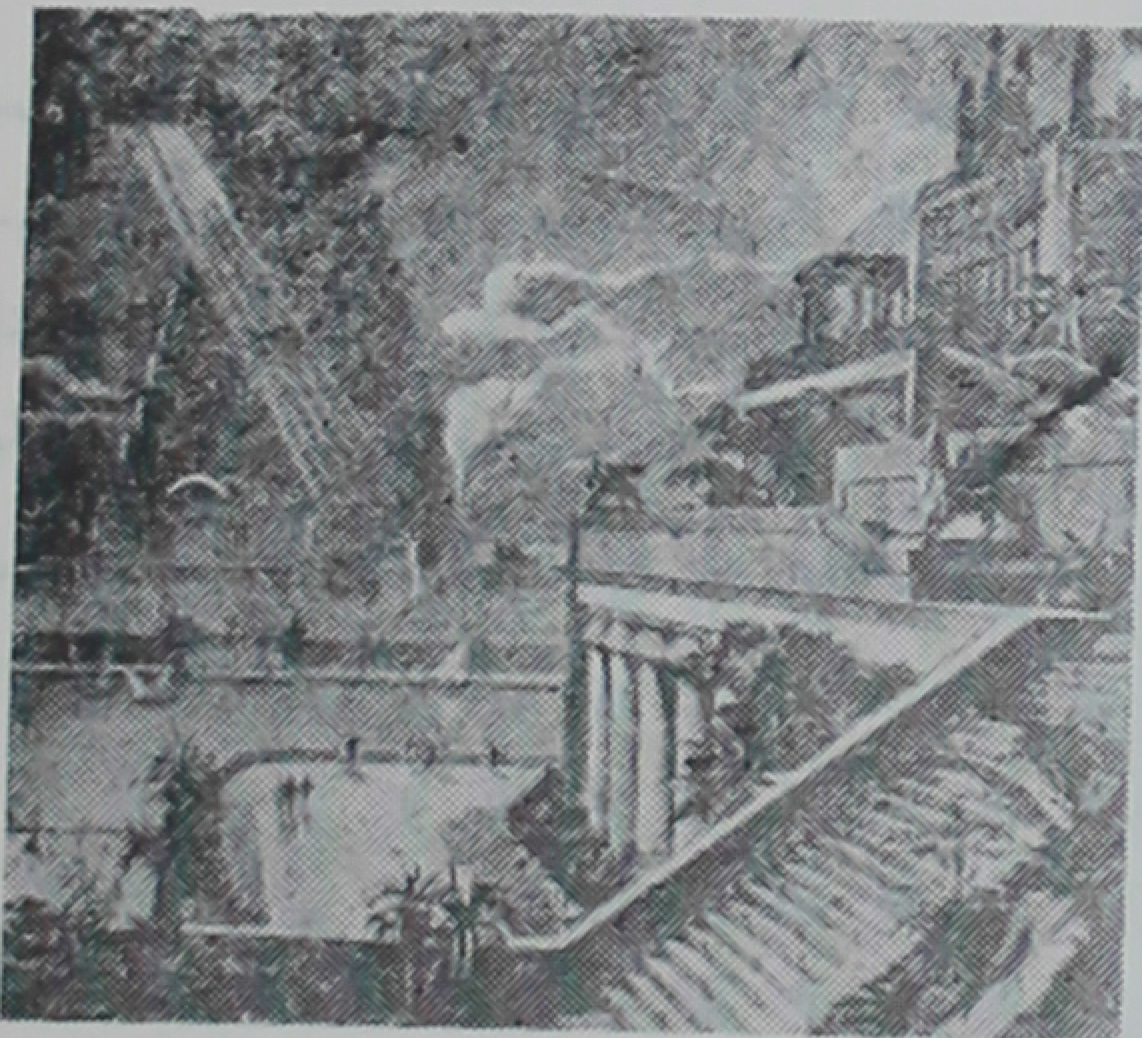
دوم - برج و چراغ دریائی بندر اسکندریه



برج و چراغ دریائی بندر اسکندریه

که درسال **۲۷۹** قبل‌ازمیلاد مسیح بامر **بطلمیوس** ساخته شد . این برج از مرمر سفید وبارتفاع ۱۱۵ یا ۱۵۰ متر در ساحل جزیره‌ی کوچک **فاروس** واقع درنزدیکی بندر اسکندریه بنا شده بود . از این برج اکنون اثری نیست ولی بیادآن ، فانوسهای دریائی و برج های راهنما را ، در زبانهای اروپائی **فار** میگویند .

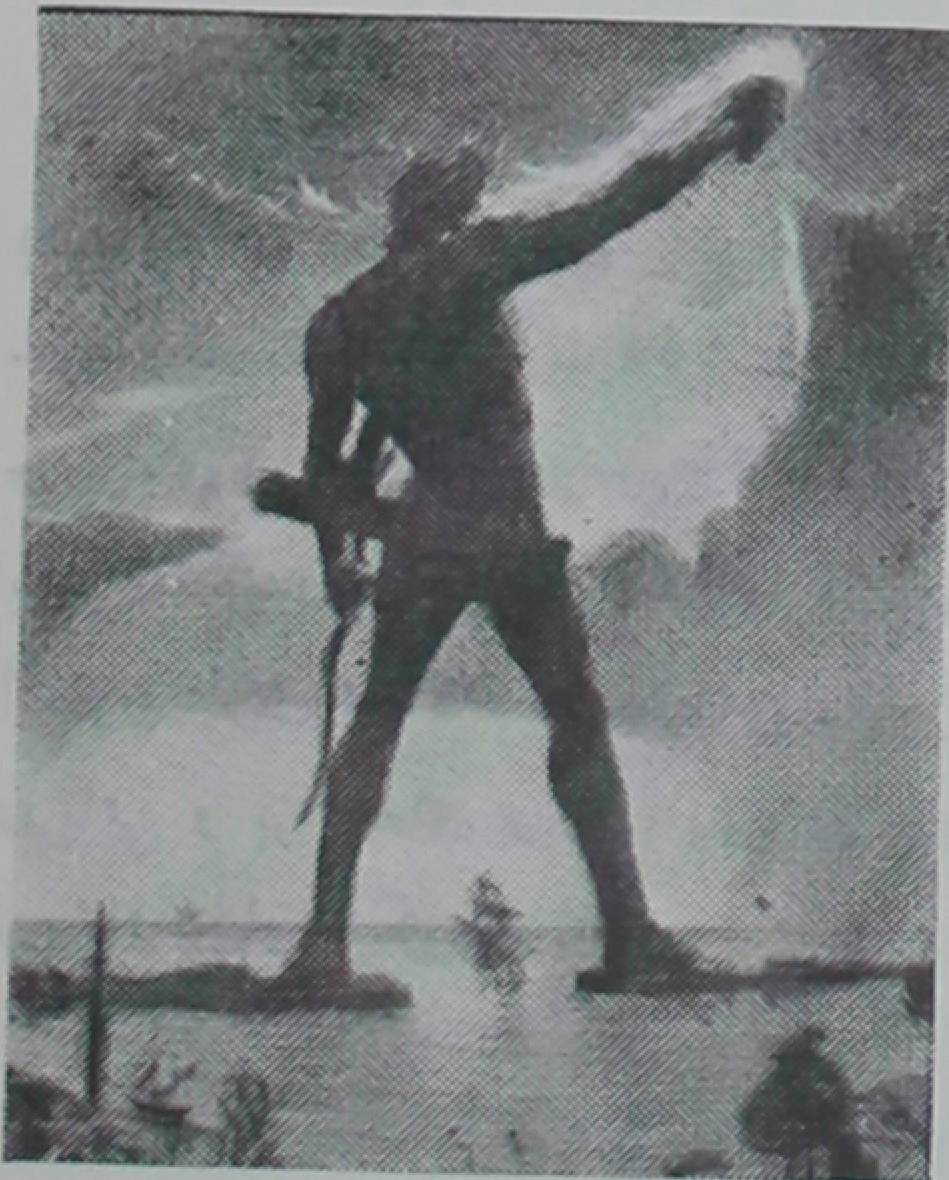
سوم - باغهای معلق بابِل



باغهای معلق بابل

که در کرانه‌ی رود فرات و در نزدیکی شهر بابل ساخته شده و بافتخار ملکه **سمیرامیس** توسط شوهرش **بخت‌النصر** پادشاه معروف بابل و آشور احداث گشته بود.

چهارم - مجسمه‌ی آپولون

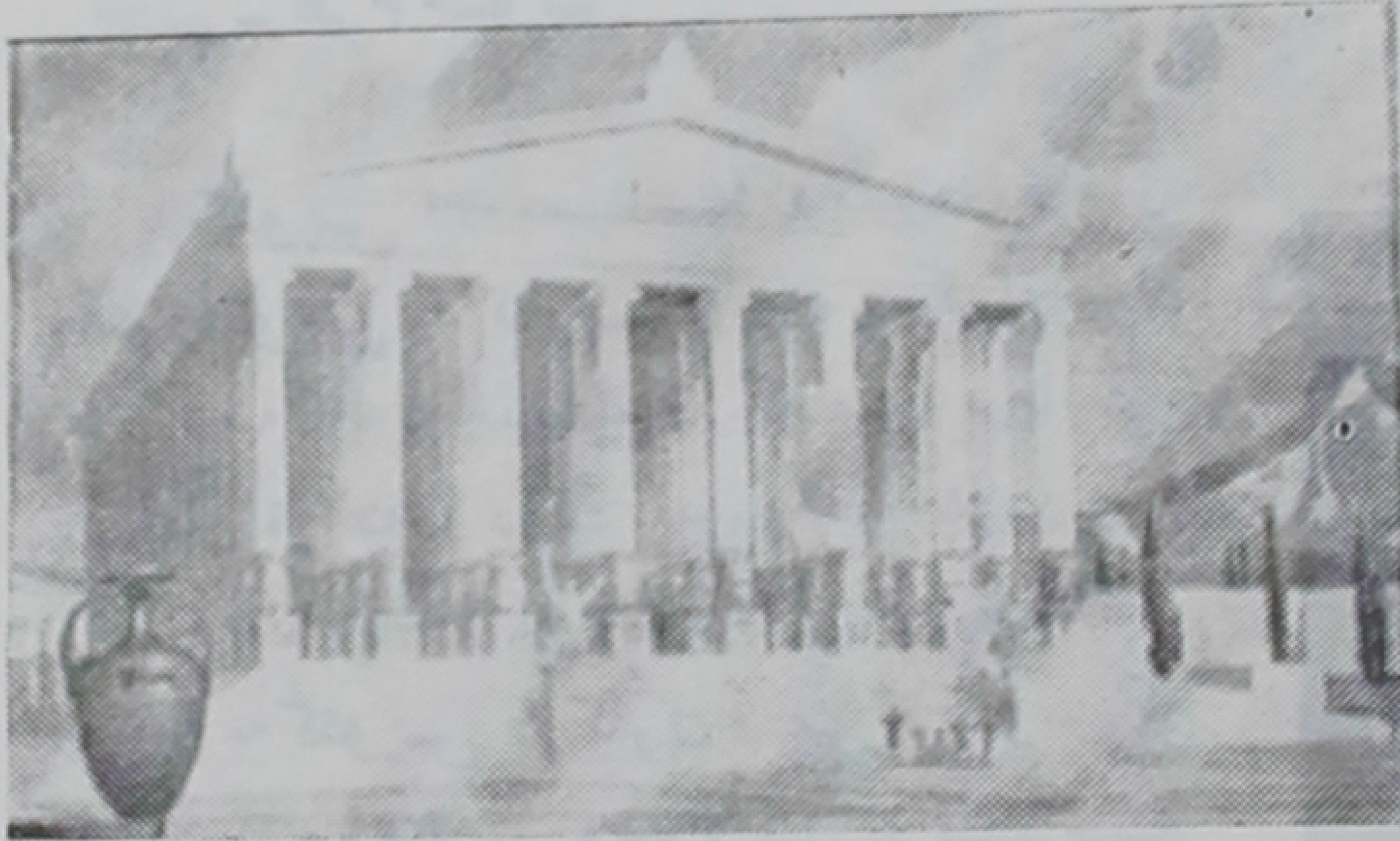


مجسمه‌ی آپولون

فبوس، رب‌النوع موسیقی و هنر و شبانی که در مدخل بندر **رودس**، یکی ازجزایر یونانی مدیترانه‌ی شرقی قرارداشت. ارتفاع این مجسمه به شصت متر میرسید و پاهای آن در روی دو دماغه‌ای که مدخل بندر را تشکیل میدادند قرار گرفته بود، بطوریکه کشتیهائی که میخواستند داخل بندرشوند، میبایست ازمیان دو پای این مجسمه‌ی غول پیکر عبور کنند. مجسمه‌ی مزبور ازپولاد ساخته شده بود. ساختمان این مجسمه دوازده سال از **۳۰۰** تا **۲۸۸** قبل از میلاد مسیح بطول انجامید و سازنده‌ی آن شخصی بنام **شاروس دولیندوس** بود. این مجسمه پنجاه و شش سال بعدازاینکه ساخته و بر پا گردید بر اثر یک زلزله‌ی شدید باعماق دریا فرورفت.

پنجم ـ معبد دیان

ربةالنوع شکار ، واقع در ساحل دریای اژه که بامر **کروزوس** پادشاه لیدی ساختمان آن شروع شد و ۱۲ سال طول کشید تا باتمام‌رسید. این معبد عظیم که ۱۳۸ متر طول و ۲۰ متر ارتفاع داشت دارای ۱۲۷ستون بلند مرمرین بود . در سال **۶۲۳** میلادی **آلاریک** پادشاه **ویزیگتها**

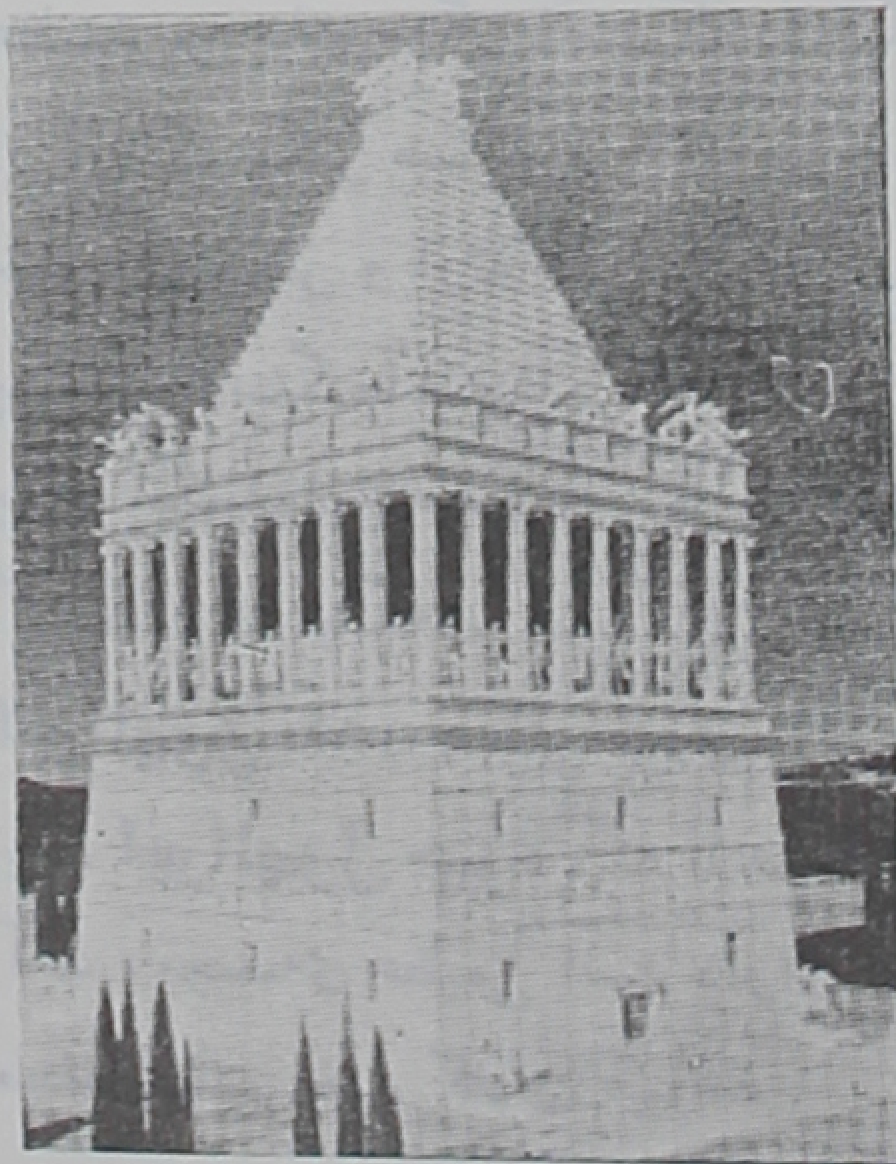


معبد دیان

بسربازان خود امر کرد تا آنرا ویران سازند و عجب آنکه سه هزار سرباز مدت یك سال برای تخریب آن بنا مشغول کار بودند ، معذالك هنوز آثار پی‌های آن باقی است .

ششم ـ مقبره‌ی موزوله

در **هالی کارناس** ، باهتمام **آرتمیس دوم** ملکه‌ی **کاری** ، بیاد بود شوهرش احداث شد . مقبره‌ی مزبور ٤٢ متر ارتفاع داشت و در بالای آن ارابه‌ای قرار داده بودند که مجسمه های **موزوله و آرتمیس** در آن بنظر میرسید . از عجایب اینکه این زن وشوهر درعین‌حال خواهر و برادر هم بودند . تاریخ ساختمان این مقبره سال **۳۹۲** قبل از میلاد مسیح بود . اما در سال **۱۴۰۲** میلادی ویران شد . بقایای آن اکنون در **بریتیش میوزیوم** انگلستان است .



مقبره‌ی موزوله

هفتم - هرم خئوپس



هرم خئوپس و مجسمه‌ی ابوالهول

یا **کئوپس**، درمصر است که مقبره‌ی فرعون مصر **خئوپس** یا **کئوپس** میباشد ویکی‌ازاهرام ثلاثهٔ «سه‌گانه» مصر است که هنوز برپاست. در میان فراعنه‌ی دولت قدیم مصر مشهورترین آنها، سه پادشاه از سلسله‌ی چهارم بوده‌اند، موسوم به **کئوپس** و **کفرن** و **می کرینوس** که در حدود **۲۸۰۰** تا **۲۷۰۰** قبل از میلاد مسیح میزیسته‌اند. اهرام سه‌گانه‌ی مصر آرامگاه ابدی این سه پادشاه است که به فاصله‌ی ده هزار ذرع ازشمال منفیس نزدیك قریه‌ی جیزه برپای ایستاده. از این اهرام آنکه بلندتر است **هرم خئوپس** است که، ۱۴۶ ذرع ارتفاع داشته «ارتفاع امروزی آن ۱۳۷ ذرع است» و طول ضلع مورب آن به ۲۷۷ ذرع میرسیده. این هرم عظیم‌ترین بنای سنگی است که درجهان وجود دارد. هرم **کفرن** کمی از آن کوچکتر میباشد و ۱۳۶ ذرع بلندی دارد. هرم **می کرینوس** خیلی کوچکتر و ارتفاعش به ٦٦ ذرع میرسد. سطح خارجی اهرام پوششی ازسنگ آهك‌دارد که بر روی هم سوارشده وصیقلی نیز بوده. برای تکمیل این مجموعه، بامر **کفرن** تخته سنگ جسیمی را حجاری کردند و در جلگه‌ی جنب دالان معبد گذاشتند. این سنگ شکل **ابوالهول** داشت، یعنی شیری با سر انسان که بر روی دو پا نشسته بود. **ابوالهول جیزه**، که تانصف تنه زیر ریگ رفته بود وبعدبیرون آمد، مجسمه‌ی عظیمی است دارای ۲۰ ذرع بلندی و ۵۷ ذرع طول و محققاً مظهر خود **کفرن** میباشد.

برای بنای هرم خئوپس ، که قریب سه هزار سال پیش ساخته شده ، صد هزار برده مدت سی سال کار کرده‌اند .

«این خئوپس همان فرعونی است که مورخین می‌نویسند : مسابقه‌ی پرواز کبوتر برای‌اولین‌مرتبه درزمان وی بین تربیت کنندگان کبوتر انجام گردید و مربی کبوتران معبد ممفیس برنده شد و یك کبوتر طلائی بعنوان جایزه و همچنین تحف و هدایای زیادی دریافت کرد ، اما چون این شخص با یکی دیگر از کبوتر بازان شرط بندی کرده بود ، فرعون این امر را اهانت به‌مقام خویش تلقی کرد ودستور داد اورا اعدام کردند . پس‌ازاین‌جریان ، درمسابقاتی که انجام‌میگرفت فقط جوائزی که فراعنه وبزرگان تعیین میکردند به برنده داده میشد و کبوتر بازان از شرط بندی خودداری میکردند . تا اینکه بعدها چون عده‌ی مربیان کبوتر فزونی یافت کنترل مسابقات از دست فراعنه و اشراف خارج گشته و کم کم رسم‌شرط بندی دربین‌مردم‌عادی متداول‌شد.»

در لغت نامه‌ی دهخدا راجع به ابوالهول چنین نوشته است :

بفاصله‌ی کمی از منف در مصر مجسمه‌ی ابوالهول قرار گرفته که آنرا اسفنکس نیز مینامند و از زمان فراعنه باقی مانده است . این مجسمه‌ٔ تراشیده از سنگ است بصورت شیری خفته و روی آن شبیه دختری است و دربین دو هرم ازاهرام معروف ثلاثه واقع است . ارتفاع آنرا از ۱۷ تا ۲۷ ذرع و درازای آنرا ۳۹ ذرع نوشته‌اند و چون دائماً ریگ روان آنرا میپوشاند تا بحال چندین‌بار ناچارشده‌اند که آنرا از زیر ریگ بیرون آورند . میگویند ادیپ یا ادیپوس پسر لائیوس پادشاه شهرتبس دردروازه‌ی شهر تبس با ابوالهول مصادف شد . ابوالهول از کسانی که‌عزم ورود بشهررا داشتند معمائی میپرسید وهر کس را که از جواب عاجز میماند میخورد . از ادیپوس پرسید: کدام جانور است که بامدادان با چهارپا ودرمیانه‌ی روزبا دوپا و شامگاهان باسه پا راه میرود ؟ ادیپوس گفت : انسان است که در

کودکی با دو دست‌ودوپا و در جوانی با دو پا ودر پیری با سه پایعنی با دو پا ویک‌عصاحرکت میکند . پس **اسفنکس** راکشت و بشهر وارد شد وبسلطنت رسید. روایت دیگری نیزهست که میگویند **اسفنکس** را نکشت بلکه **اسفنکس** خود را از بالای تخته سنگی بدریا افکند واز نظرها ناپدید گردید.»

لغت نامه‌ی دهخدا : ابوسعد ـ اثبات ، صفحه‌ی **۹۳۱**

لغت نامه‌ی دهخدا : اختیار ـ اژدها ، صفحه‌ی **۱۵۸۸**

لغت نامه‌ی دهخدا : اسحاق ـ اسکدار، صفحه‌ی **۲۳۳۰**

شاپور اول

شاپور اول ، فرزند **اردشیر اول** و دومین پادشاه سلسله‌ی ساسانی است که بسال **۲۴۱** میلادی بسلطنت رسید وبسال **۲۷۲** میلادی وفات کرد . وی از پادشاهان بزرگ ساسانی است .

شکست **والرین** امپراطور معروف روم و ظهور **مانی نقاش** ، پیغمبر باستانی ،در زمان وی اتفاق افتاده است .



شاه اسماعیل صفوی «اول»

شاه اسماعیل صفوی ، مشهور به **بهادر**، کوچکترین پسر **سلطان حیدر صفوی** است که بسال **۸۹۲** هجری قمری متولد شد و پس از جنگهای بسیار که با مخالفان ومدعیان سلطنت ایران کرد، بسال **۹۰۷** هجری قمری در شهر تبریز به تخت سلطنت ایران نشست

و تاج شاهی بر سر نهاد . این پادشاه مذهب **شیعه‌ی جعفری اثنی عشری** را مذهب رسمی ایران قرار داد . مدت سلطنت وی ۲۴ سال بود و بسال **۹۳۰** هجری قمری در ۳۸ سالگی وفات یافت .

مانی شیرازی ، که از نقاشان چیره دست زمان بود ، ازآغاز پادشاهی **شاه اسماعیل** ، هنگامی که او سیزده سال بیشتر نداشت ، درخدمت وی بود .

قاضی احمد قمی در **تذکره‌ی نگارستان سخن** مینویسد :

«این مرد هنرمند به شاه‌اسماعیل عشق می‌ورزید . روزی شاه او را بخدمت طلبید و مهربانی کرد و بخواهش وی اجازه داد که پایش را بوسه زند ، ولی مانی بجای پا ، بر ساق شاه بوسه زد . ندیمان و نزدیکان شاه ، که بر وی حسد میبردند . این کار را به بی‌ادبی و گستاخی تعبیر کردند و روز دیگرشاه را بکشتن او برانگیختند . شاه‌اسماعیل یکی از قورچیان را بکشتن نقاش دلباخته مأمور کرد ، ولی دوستان او پیش شاه شفاعت کردند و بخشیده شد ، اما حکم عفو زمانی رسید که قورچی، آن عاشق تیره روز را کشته بود .»

کمال‌الدین بهزاد هراتی نقاش معروف نیز ، زمان سلطنت **شاه اسماعیل صفوی** را درك کرده است .

شاه اسماعیل گاهی شعر میسروده و **خطائی** تخلص میکرده است . این مطلع در **تحفه‌ی سامی** بنام او نوشته شده است :

بیستون ، ناله‌ی زارم چو شنید ، از جا شد
کرد فریاد ، که فرهاد دگر ، پیدا شد



شاه سلطان حسین صفوی

پس از **شاه سلیمان صفوی** بسلطنت رسید و با هجوم افاغنه بایران ، سلطنت صفویه ، در زمان این پادشاه منقرض گشت . **شاه سلطان‌حسین** بفرمان **اشرف افغان** ، «قاتل‌وجانشین **محمود افغان**» کشته شد . **۱۱۰۶ ـ ۱۱۳۵** هجری قمری .



شاه سلیمان صفوی

صفی میرزا ، فرزند **شاه عباس دوم** است که پس از مرگ پدر ، بنام **شاه صفی دوم** بسلطنت رسید و چون بیمار شد بتوصیه‌ی ستاره شناسان و منجمین دربار ، دوباره تاجگزاری کرد و نام خود را ، **شاه سلیمان** نهاد . وی از **۱۰۷۷** تا **۱۱۰۶** هجری قمری سلطنت کرد. پس از وی یکی از فرزندانش ، بنام **شاه سلطان حسین صفوی** ، بسلطنت رسید . دوره‌ی سلطنت **شاه سلیمان** ، بعلت وجود وزیر لایقش ، **شیخ علیخان زنگنه** و سردار متهوری نظیر **علی قلیخان** ، ملقب به ، **شیر ایران** ، قدری قابل ملاحظه بوده است .



شاه صفی صفوی

سام میرزا ، نوه‌ی **شاه عباس کبیر** است که بنام **شاه صفی** پس از **شاه عباس کبیر** ، بسال **۱۰۳۸** هجری قمری در حالی که بیش از هفده سال نداشت به تخت نشست و در ۱۲ صفر سال **۱۰۵۲** هجری قمری درکاشان درگذشت وجسد اورا به قم برده دفن کردند . وی یکی از خونخوارترین شاهان صفوی بوده است .

شاه طهماسب صفوی

شاه طهماسب صفوی، فرزند **شاه اسماعیل اول** است که مدت پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سلطنت کرده‌است. **الیزابت اول** ملکه‌ی نامدار انگلستان در زمان این پادشاه سلطنت داشته و سفیری نیز بدربار وی فرستاده است. تولد وی بسال **۹۱۹** هجری قمری در قریه‌ی شاه‌آباد نزدیك اصفهان و فوتش در روز ۱۵ صفر سال **۹۸۴** هجری قمری اتفاق افتاده است.

نصرالله فلسفی راجع به‌مرگ وی در کتاب **زندگانی شاه عباس اول**، جلد اول صفحه‌ی ۱۶ چنین مینویسد:

« در باره‌ی مرگ او دو روایت است: دسته‌ای از مورخان نوشته‌اند که بسبب استعمال نوره درحمام قسمتی ازاسافل اعضای اومجروح شد واین جراحت شدت یافت و مایهٔ ضعف و مرگ وی گردید. دستهٔ دیگر معتقدند که یکی از پزشکان خاص شاه، بنام **حکیم ابونصر گیلانی** باشاره‌ی مادر **حیدر میرزا** و هوا خواهان وی، سمی « یا بقول دیگر **الماس سوده** » با نوره مخلوط کرد و بدان وسیله شاه را مسموم و یا مجروح ساخت. بهمین‌سبب نیز طرفداران **اسماعیل میرزا**، پس‌ازکشتن **حیدر میرزا**، این طبیب را نیز هلاك کردند.

یکی از مورخان **ارمنی** ویکی ازمورخان گرجی نیز نوشته‌اند که اورا ملازمانش درحمام خفه کردند. ولی این‌روایت درهیچ‌تاریخ فارسی که نگارنده بآن دسترس یافته دیده نمیشود. مدت زندگانی **شاه‌طهماسب** شصت‌وچهار سال ویکماه وبیست‌وپنج روزومدت سلطنتش پنجاه‌وسه سال وشش‌ماه وبیست و شش روز بود. مردی بود بلند بالا وکشیده قد، با دستهای دراز و ریشی متمایل به زردی.»



شاه عباس صفوی «اول»

به صفحه‌ی ۸۳ مراجعه شود.



شاه عباس صفوی «دوم»

شاه عباس دوم ، فرزند شاه صفی است که بسال **۱۰۵۲** هجری قمری بسلطنت رسید و بسال **۱۰۷۷** یا **۱۰۷۸** هجری قمری وفات کرد .

وی ذوق سرودن شعر داشت واین مطلع از اوست :

بیاد قامتی ، در پای سروی ، گریه سر کردم
چو گلبن ، برگ برگش را ، زآب دیده، ترکردم

شاه نواز خان صفوی

گرگین خان گرجی، ملقب به **شاه نوازخان**، پدر بزرگ مادری **زیب النساء بیگم**، متخلص به **مخفی**، شاعره‌ی معروف که عیسوی کیش بود و از طرف **شاه سلطان حسین صفوی** بحکومت قندهار فرستاده شده بود و در اثر اعمال نابجای او بود که افاغنه علم طغیان برافراشته و به ضد سلسله‌ی صفویه قیام کردند و بالاخره در یکی از همین جنگها بسال **۱۱۲۲** هجری قمری بدست شخصی بنام **مرادخان افغان** بقتل رسید.



شفق

دکتر صادق رضا زاده شفق، بسال **۱۲۷۲** خورشیدی در تبریز متولد شده، دارای درجه‌ی دکتری در فلسفه از دانشگاه برلن است. **شفق** از اساتید و ادبای مشهور زبان فارسی است و از سال **۱۳۰۸** خورشیدی با سمت استادی در دانشگاه تهران تدریس میکند. وی زبانهای: فارسی، عربی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه، روسی، ترکی عثمانی و ترکی آذربایجانی را بخوبی میداند و بادبیات این زبانها نیز آشنائی کامل دارد. از تألیفات عمده‌ی وی میتوان کتابهای:

تاریخ ادبیات ایران ، تاریخ مختصر ایران ، فرهنگ شاهنامه ، و ترجمه‌ی تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته را نام برد . دکترشفق در ادوار چهاردهم وپانزدهم به‌نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردیده و در دوره‌ی اول مجلس سنا نیز انتخاب شده است .

شمس تبریزی

شمس الدین ، محمد بن ملکداد ، کسی است که مولانا جلال‌الدین مولوی، غزلیات معروف خود را بنام او سروده است و خودشمس نیز ازاصحاب رکن‌الدین سجالسی بوده . شمس‌تبریزی در روز شنبه‌ی ششم ربیع‌الآخر سال ۶۴۲ هجری قمری بشهر قونیه وارد و با مولوی ملاقات کرده و در سال ۶۴۵ هجری قمری چون از اعمال اطرافیان مولانا ناراضی بود ناپدیدگردید .

شمس قیس رازی

شمس الدین، محمد بن قیس رازی ، مؤلف کتاب مشهور المعجم فی معائیر اشعارالعجم است که ازاهالی ری بوده . تألیف این کتاب را در سال ۶۱۴ هجری قمری بخواهش یکی از فضلا در خراسان شروع ودرسال ۶۳۰ هجری قمری «موقعی که درفارس درخدمت اتابک ابوبکربن سعدبن زنگی بود بنام او» تمام کرده است . اصل کتاب المعجم درباره‌ی عروض وقافیه‌ی عربی و فارسی بوده و بزبان

عربی نگارش یافته بود . لیکن **شمس قیس**، درسال **۶۳۰** هجری‌قمری، بخواهش‌فضلای فارس، از آن کتاب مطول، آنچه را بزبان فارسی‌واشعار دری مربوط بود ، انتخاب کرد و کتاب کوتاه تری بزبان فارسی نوشت که همین **المعجم فی معائیر اشعارالعجم** است وظاهراً آنچه را که مربوط باشعار عربی بود ، در کتابی دیگر بنام **المعرب فی معائیر اشعارالعرب** تنظیم کرده است . متأسفانه از احـوال **شمس قیس** اطلاعات کافی در دست نیست .

شهاب‌الدین سهروردی

ابوحفص ، **عمربن عبدالله** ، **شهاب‌الدین سهروردی** ، از معروفترین مشایخ تصوف ایران است که بین سالهای **۵۳۹** تا **۵۴۲** هجری‌قمری تولدیافته وبین سالهای **۶۲۳** تا **۶۳۲** هجری قمری دربغداد وفات یافته و در مقبره‌ی **وردیه** مدفون گردیده‌است . وی بیشتر ساکن بغداد بوده و در دربار خلیفه احترام بسزائی داشته است .

می‌نویسند که نسب وی با نه یا دوازده و یا سیزده و یا چهارده واسطه به **ابوبکرصدیق** ، خلیفه‌ی اول میرسد .

نکته‌ی قابل ذکر این است که ویرا نباید با **شیخ شهاب‌الدین سهروردی** ، **یحیی بن‌حبش** ، که به **شیخ اشراقی مقتول** ، مشهور است اشتباه کرد .

شیخ اشراقی ، درحلب ، بفرمان **صلاح‌الدین ایوبی** وبدست **ملک ظاهر** ، بین سالهای **۵۸۱** تا **۵۸۸** هجری قمری ، درسی وشش سالگی ، بزندان افتاد و در همانجا از گرسنگی درگذشت . « بعضی

نوشته‌اند که ویرا خفه کردند » بهمین جهت به **شهاب مقتول** و یا **شیخ مقتول** ، نیزموصوف است .

سعدی شیرازی و **کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی** ، ازمریدان **ابوحفص** ، **عمربن عبدالله** ، **شهاب‌الدین سهروردی** بوده‌اند .

شیخ

دکتر محمد شیخ ، «**احیاء‌الملک**» ، فرزند مرحوم **حاجی میرزاعلینقی** ، «**صنیع‌الممالک**»، بسال **۱۲۴۳** خورشیدی، درتهران تولد یافت . تحصیلات مقدماتی را در تهران آموخت و در دارالفنون نیز مدتی به‌تحصیل گذرانید وسپس برای ادامه‌ی تحصیلات بفرانسه رفت و پس از بازگشت بایران مدتی طبیب **ناصرالدین شاه قاجار** و پس از آن مدتی نیز طبیب شخصی **میرزا علی اصغر خان اتابک** «**امین‌السلطان**» ، بود .

در روز وقوع قتل **ناصرالدین شاه قاجار** ، **دکتر شیخ** جزء همراهان شاه بود ، همینکه گلوله بشاه اصابت مینماید ، **دکتر شیخ** بر بالین او حاضر میشود وپس از معاینه و پیدا نمودن محل گلوله که درست در وسط قلب بود ، دستمالی ازجیب خود بیرون‌آورده خون آن ناحیه را پاک میکند . آن دستمال خونین باضافه‌ی نیم تنه‌ی ترمه‌ی کشمیری **ناصرالدین شاه** ،که درآن روزبه تن داشت ، هم‌اکنون در موزه‌ی مردم شناسی تهران موجود است که ، مرحوم **دکترشیخ**، روی آن دستمال یادداشتی نیز بخط خود نوشته است .

حسین شیخ که از شاگردان بنام مرحوم **کمال‌الملک غفاری**

بوده خواهر زاده‌ی مرحوم «احیـاء الملک» است . «به حسین شیخ در همین بخش مراجعه شود .» مرحوم دکتر شیخ ، در بهارسال ۱۳۱۷ خورشیدی ، براثر سکته‌ی قلبی ، در هفتاد وچهار سالگی وفات کرد . قبرش در امامزاده عبدالله واقع است .



شیخ

حسین شیخ ، خواهر زاده‌ی مرحوم **دکتر محمد شیخ** ، «**احیاء الملک**»، است . وی استاد مسلم و بزرگ نقاشی نیمه‌ی قرن اخیر و معاصر و از شاگردان بی‌نظیر مرحوم **کمال‌الملک غفاری** است که فعلا رئیس هنرستان **کمال الملک** میباشد . وی در قدیم بنام **حسین احیاء** معروف بود .

حسین شیخ را میتوان بزرگترین و مشهورترین نقاش ایران دانست . بیشتر تابلوهائی را که این استاد کشیده ، در **کاخ مرمر** و سایر کاخ های شاهی ضبط است .

تولد **استاد حسین شیخ** ، بین سالهای **۱۲۷۹** تا **۱۲۸۹** خورشیدی اتفاق افتاده است .

شیرین

نظامی گنجوی، اورا شمیرا خوانده . وی عیسوی کیش وهمسر **خسرو پرویز** پادشاه ساسانی بود و از **خسرو پرویز** دوفرزند داشت بنامهای : **مردانشاه** و **شهریار**، که هر دو فرزندش را سرداران طرفدار **شیرویه** ، در سال **۶۲۸** میلادی جلوی چشم **خسرو پرویز** کشتند . **فرهاد سنگ تراش** که داستان عشق او زبانزد عموم است عاشق وخواستار این زن بوده است . **شیرین** اسبی داشت بنام **گلگون** که ظاهراً با **شبدیز** اسب مخصوص **خسرو پرویز** از یك مادیان زائیده شده بودند . این زن همسر دیگر **خسرو پرویز** را که نامش مریم و دختر **موریس** امپراطور روم بود مسموم کرده وبکشت ، این مریم مادر **شیرویه** بود که بعد از **خسرو پرویز** بسلطنت رسید . چون **شیرین** عیسوی بود ، بعضی از مورخین غربی و شرقی او را از یونانیان دانسته‌اند ، اما اسم او ایرانی است . بعضی نیز مینویسند ، از مردم خوزستان بوده است .

«ایران در زمان ساسانیان کریستن سن»

صبا

ابوالحسن صبا ، بزرگترین و مشهورترین نوازنده‌ی ویلن ، متولد سال **۱۲۸۱** خورشیدی‌است، که درشب جمعه‌ی ۲۹ آذرماه **۱۳۳۶** خورشیدی وفات یافت .

صبور

دکتر داریوش صبور، صاحب کتاب **ساعتی با شاعر «صدف»**، متولد سال **۱۳۰۵** خورشیدی است.

صدرا

ملاصدرا، یا **صدرالدین محمد شیرازی**، فیلسوف وحکیم مشهور دوره‌ی صفویه ودرحکمت شاگرد و پیرو عقاید **میرداماد** بوده وتألیف او درحکمت بنام **اسفار**، یکی‌از کتب مشکل علمی است.
وفات **ملاصدرا** بسال **۱۰۵۰** هجری قمری اتفاق افتاده است.

صدر اصفهانی

حاجی محمد حسین خان «نظام الدوله»، فرزند **حاجی محمد علی** است که از متمولین اصفهان بود. پس از فوت **کریم‌خان زند**، **آقا محمد خان قاجار**، که با چند سوار فراراً از شیرازحرکت کرده وچندروزه باصفهان‌رسیده‌بود، درمنزل **حاجی محمدحسین خان** وارد شد وبعد از رفع خستگی، هنگام عزیمت به **استرآباد**، ازمرحوم صدرتقاضای کمك کرد، مرحوم‌صدریکصدهزارتومان به **آقامحمدخان** پرداخت. وی با این پول سوار و قشون تهیه کرده بسلطنت رسید.

از همین لحاظ همیشه به مرحوم صدر، احترام میکرد. مرحوم **صدر** درسال اول تاجگذاری **آقا محمد خان**، «سال **۱۲۱۰** هجری قمری» بحکومت اصفهان منصوب شد و لقب **امین الدوله** یافت. درزمان سلطنت **فتحعلیشاه قاجار** منصب استیفا باو واگذار شد که فرمان واگذاری این منصب بقلم **معتمد الدوله**، **نشاط اصفهانی** است. **امین الدوله** که دراین‌زمان به **نظام الدوله** تغییر لقب یافته بود، تا سال **۱۲۳۴** هجری‌قمری سمت مستوفی الممالکی داشت وهم‌دراین سال بمقام صدارت‌عظمی رسید وحکومت اصفهان رابفرزند ارشدش **عبدالله‌خان** که بعدها ملقب به **امین الدوله** شد واگذار کرد. مرحوم **صدر** پس از بیست و نه سال حکومت و مستوفی‌گری و صدارت در ماه صفر سال **۱۲۳۹** هجری قمری، در زمان سلطنت **فتحعلیشاه قاجار** در تهران به مرض یرقان درگذشت. مدفن وی در نجف اشرف است. از مرحوم **صدر** هشت‌فرزند باقی‌ماند که ارشد ایشان **عبدالله خان امین الدوله** است که در دوره‌ی **فتحعلیشاه** دو بار بمقام صدارت عظمی منصوب گشت. وی جد بزرگ خاندان **صدری** اصفهان است.

« مجله‌ی یادگار سال ۲ شماره‌ی ۸ صفحه‌ی ۴۱ تا ۵۷ »

« و شماره‌ی ۱۰ صفحه‌ی ۵۸ تا ۶۳ »

صدر اصفهانی

عبدالله خان « امین الدوله »، فرزند ارشد **حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی**، **نظام الدوله** است، که دو بار در زمان‌سلطنت **فتحعلیشاه‌قاجار** بصدارت‌رسید وپس‌ازمرگ **فتحعلیشاه**، دراصفهان، چون **محمد شاه** را نالایق میدانست وبا سلطنت اومخالف بود، از راه بختیاری به عتبات رفت تا بدست **محمد شاه** گرفتار نشود.

« مجله‌ی یادگار سال ۲ شماره‌ی ۸ صفحه‌ی ۴۱ تا ۵۷ »

« و شماره‌ی ۱۰ صفحه‌ی ۵۸ تا ۶۳ »

صعصعة بن صوحان عبدی

صعصعة بن صوحان عبدی ، ازصحابه‌ی خاص **حضرت علی علیه‌السلام** بوده که بامر **معاویه** ویرا از کوفه به بحرین تبعید کردند و در حدود سال **۶۰** هجری درهمانجا وفات کرد .



صفا

دکتر ذبیح‌الله صفا ، بسال **۱۲۹۰** خورشیدی درشهمیرزاد ، از قراء سمنان تولد یافته و پس از تحصیلات مقدماتی ، درسال **۱۳۲۲** خورشیدی بمقام دکتری‌ادبیات‌فارسی نائل‌آمده واکنون استاد دانشگاه تهران است . از تألیفات عمده‌ی وی میتوان **تاریخ ادبیات درایران** را نام برد .

صور اسرافیل

میرزا قاسم خان صور اسرافیل ، از نویسندگان روزنامه‌ی معروف **صور اسرافیل** و ازهمکاران مرحومین **میرزا جهانگیرخان شیرازی** و **علامه‌ی دهخدا**، درموقع انتشار روزنامه بوده است .



نمونه‌ی کار
آقا محمدطاهر،
مهریست بنام،
عبدالوهاب بن‌محمد

طاهر «حکاک عقیق»

آقا محمد طاهر، مشهورترین حکاک روی عقیق است. کارهای این هنرمند، تا آن اندازه ارزنده و گران قدر و نایاب است که، اگر یافت شود متجاوز ازده هزار ریال ارزش دارد. کار وی بیشتر حکاکی مُهر نام اشخاص و گاهی حکاکی ادعیه‌ی مختلف بر روی عقیق بوده است.

آقا محمدطاهر حکاك، در اواخر سلطنت **محمدشاه قاجار** واوایل سلطنت **ناصرالدین‌شاه قاجار**، میزیسته وبطوریکه **مرحوم عبدالله مستوفی**، در کتاب **تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه می‌نویسد**:

«**میرزا نصرالله**، نواده‌ی **آقا محمد طاهر**، که به شغل‌اجدادی خویش، یعنی حکاکی، مشغول بود، دراواخر سلطنت **ناصرالدین‌شاه قاجار**، شاگرد **میرزا رضای کلهر خوشنویس**، بوده و از او تعلیم خط میگرفته است.» متأسفانه اطلاع بیشتری از زندگی این هنرمند بدست نیامد.

«به کلهر مراجعه شود.»

طبری

ابی جعفر، محمدبن جریرطبری، ازمشاهیر مورخان است که بسال **۲۲۴** هجری قمری درشهر آمل طبرستان «مازندران» تولد یافته و بسال **۳۱۰** هجری قمری دربغداد درگذشته است.

وی همشیره زاده‌ی **ابوبکرخوارزمی** معروف بوده و **مؤلف کتابی است بزبان عربی درتاریخ**، که موسوم است به **اخبارالرسل والملوک** یا **تاریخ الامم والملوک** که وقایع عمومی عالم را از بدو خلقت تا سال **۳۰۲** یا **۳۰۹** هجری قمری شرح داده است. این کتاب را **ابوعلی، محمدبن ابوالفضل بلعمی**، وزیرامیر **منصوربن نوح سامانی**، بفارسی ترجمه کرده است. **تفسیر معروف طبری** نیز،

که توسط چند نفر از دانشمندان ، درزمان سامانیان بفارسی ترجمه شده ، تألیف همین **محمد بن جریر طبری** است .

«لغت نامه‌ی دهخدا (ط) صفحه‌ی ۱۴۳
و ریحانة الادب جلد ۳ صفحه‌ی ۲۲ »

طوس

طوس ، پسر **نوذر** و نوه‌ی **منوچهر** است . **نوذر** پادشاه بود وهفت سال سلطنت کرد **وافراسیاب** درجنگی اورااسیر کرده بکشت . اما **طوس** در دربار **کیکاووس** و **کیقباد** و **کیخسرو**، مقام اسپهبدی داشته است .

ظهیرالدوله

علی **ظهیرالدوله** ، متخلص به **صفا** ، فرزند **محمد ناصر قاجار** ، بسال **۱۲۸۱** هجری قمری درجمال آباد شمیران متولدگشته .

وی از مریدان خاص مرحوم **حاجی میرزا حسن صفیعلیشاه** بود و پس از فوت **صفیعلیشاه** بجانشینی او برگزیده شد و در سال **۱۳۴۲** هجری قمری بدرود حیات گفت .

«مقبره‌ی **ظهیرالدوله** بین تجریش و دربند، مقبره‌ی این شخص است.»

ظهیرالسلطان

محمد حسین والا ، « **ظهیرالسلطان** » ، متولد سال **۱۲۴۸** خورشیدی و متوفی بسال **۱۳۱۰** خورشیدی است . وی از نواده های **عباس میرزا نایب‌السلطنه** است . **مهندس عبدالله والا** ، صاحب امتیاز **مجله‌ی تهران مصور** و بانو **لعبت والا** ، شاعره‌ی معـاصر فرزندان این شخص هستند .



عارف قزوینی

به صفحه‌ی ۸۱ مراجعه شود.



عباس میرزا

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، فرزند برومند وولیعهد **فتحعلیشاه قاجار** است که بسال **۱۲۴۹** هجری قمری در مشهد مقدس، بمرض کلیه، که سالها بآن مبتلا بود درگذشت.

عسجدی

ابونظر، عبدالعزیز بن منصور العسجدی المروزی، از شاعران معاصر سلطان محمود غزنوی و مداح او بوده. وفات او بعد ازسال **۴۳۲** هجری قمری اتفاق افتاده است.

عصمت‌الله بخارائی

میر علیشیر نوائی، در **مجالس النفائس**، مینویسد : «**خواجه عصمت‌الله بخارائی** ، از بزرگ‌زاده‌های ماوراءالنهر است . علوم ظاهریه را تحصیل نموده بود و تکمیل هر قسم آن فرموده ، ولیکن خود را بشاعری وانشا مشهور ومستور گردانیده ، ومداح **سلطان خلیل** بوده و قصاید خوب درمدح او دارد .»

علم

امیر اسدالله علم ، فرزند مرحوم **امیر شوکت‌الملک علم** ، که در حدود سال **۱۳۰۰** خورشیدی متولد شده ، تحصیلات خود را در کشور انگلستان بپایان رسانیده . **علم** یکبار درسال **۱۳۲۸** خورشیدی به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب شده و سه بار نیز بوزارت رسیده و مدتی نیز استاندار بلوچستان بوده است . نام خانوادگی **علم** از نام **سردار علم خان عرب** گرفته شده که در رکاب **نادر شاه افشار** ، برای فتح هندوستان جنگید .

علم

امیر شوکت‌الملک علم ، از بزرگان واشراف قائنات وبیرجند و در زمان **اعلیحضرت فقید** ، **رضا شاه کبیر** ، مدتی مقام وزارت پست و تلگراف و تلفن را عهده دار بود ، وی پدر **امیر اسدالله علم** است .

علی

شهسوار اسلام ، شاه مردان ، امیرالمؤمنین ، علی‌ـ علیه‌السلام ، پسرعمو ، داماد وجانشین **حضرت محمد(ص)** ، ۲۳ سال قبل از هجرت ، درشهر مکه تولد یافت و دومین کسی است که بعد از **خدیجه** بحضرت رسول ایمان آورده . در روز هیجده ذی‌الحجه سال دهم هجرت از طرف **حضرت محمد** در اجتماع **غدیرخم** درحضور هفتاد تا یکصد و بیست و چهار هزار نفر که ازحجةالوداع بازمیگشتند ، بخلافت و جانشینی آن حضرت معین گردید « **غدیرخم** در ۸۲ میلی **مکه** واقع است » مینویسند : **حضرت امیر** نخستین کسی است که دستور زبان عرب‌را تدریس کرده وتعلیم داده است و شخصی که حضرت باوتعلیم میداده‌اند **ابوالاسود دئلی** نام داشته واز نزدیکان آنحضرت بشمار میرفته است .

علامه‌ی **دهخدا** در لغت نامه‌ی خود آ ـ ابوسعد صفحه‌ی ۳۷۰ راجع باین شخص چنین مینویسد :

« در کتاب **وفیات‌الاعیان** آمده است که او از سادات تابعین واعیان آنان‌است وددرأی وعقل اشد واکمل رجال است وبصری است.» **ابوالاسود** واضع علم نحو بود وخودگفته است که **حضرت امیر** باو فرمود ، کلام برسه گونه است : اسم و فعل وحرف و فرمود آنرا کامل کن . وفات او را بین سالهای **۶۹** تا **۱۰۱** هجری به‌سن ۸۵ سالگی نوشته‌اند . شهادت **حضرت امیرالمؤمنین** در نوزده رمضان سال **۴۰** هجرت هنگام نمازصبح ، موقعی که حضرت درحال سجود بوده درمسجد کوفه اتفاق‌افتاده وقاتل که ازخوارج متعصب بود **عبدالرحمن‌بن‌ملجم مراد حمیری** نام‌داشت ، که برای همین کار بکوفه آمده بود وپس‌از

ملاقات با زن زیبائی بنام **قطامه** که چند نفر از بستگانش در جنگ نهروان کشته شده بودند، تصمیم راسخ بقتل **حضرت امیر** گرفت و و در حالی که حضرت درحال سجده بود از پشت، شمشیر زهرآلود را بر سر آن حضرت فرود آورد. حضرت **امام حسن** دستور داد **نعمان جراح** را برای معاینه آوردند و **نعمان** اظهار نظر کرد که چون تیغه‌ی زهرآلود شمشیر به‌مغز سر رسیده، بنابراین چاره‌ای نیست و **حضرت امیر**،ازاین درد جان بدر نخواهد برد.

بالاخره در روز ۲۱ ماه رمضان **حضرت امیر** وفات فرمود و بنا بوصیت آن حضرت، جسدش را مخفیانه، در محلی که اکنون بنام **نجف اشرف** مشهور است مدفون ساختند و مرقد مطهر آن حضرت تا زمان خلافت **هرون‌الرشید** مخفی بود.

باید معتقد بود که زیبائی **قطامه** و قول و قراری که با **عبدالرحمن بن ملجم**، گذاشته بود در تسجیل تصمیم و نظریه‌ی قبلی وی دائر به قتل **حضرت علی علیه‌السلام**، مؤثر بوده است. قاتل را بنا بوصیت **حضرت امیر** فقط با یك ضربت هلاك ساختند، چه آنحضرت فرموده بود که باو هیچگونه آزار وشکنجه‌ای وارد نسازند.

در آخر این بحث بجا خواهد بود اگر توضیحی راجع به‌شمشیر **حضرت امیر** که این‌همه نزد شیعیان مشهور و گرامی است داده شود. احترام و اعزاز این شمشیر تا بدان پایه است که بزرگترین نشان نظامی ایران که درزمان **اعلیحضرت فقید، رضا شاه کبیر**، ایجاد شد، بنام **ذوالفقار** نام‌گذاری شده است.

اما **شمشیر ذوالفقار**، دراصل متعلق به **منبه ابن‌الحجاج** بود که در روز **جنگ بدر** کشته شد و آن شمشیررا **حضرت رسول‌اکرم** برای خویش برگزید و در روز **جنگ احد** چون شمشیر**حضرت‌علی** شکست، **حضرت محمد**، **ذوالفقار**را به **حضرت علی** عطا فرمود.

و علت اینکه آنرا **ذوالفقار** مینامند اینست که چون بر پشت **شمشیر** خراشهای پست وهموار بود ازاین رو آنرا **ذوالفقار** گفته‌اند واینکه گمان برند که **ذوالفقار** دارای دو تیغه یا دو زبانه بوده است ، مسلم نیست .

« لغت نامه‌ی دهخدا (ذ) صفحه‌ی ۸۶ »

علیرضا عباسی تبریزی

علیرضا عباسی تبریزی ، خوشنویس معروف عهد صفوی، که‌در نوشتن **هفت قلم** استاد بوده و شعر هم میسروده است . در روز اول شوال سال **۱۰۰۱** هجری قمری بخدمت **شاه عباس کبیر** درآمده و بمنصب کتابداری مخصوص شاه رسیده و **شاه عباس** او را بلقب **شاهنواز** ملقب ساخته . گرانبهاترین اثری که از او در دست است قرآن بزرگ کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی است .

علیرضای عباسی تبریزی ، **خوشنویس** را نباید با **رضای عباسی نقاش** اشتباه کرد زیرا نه **علیرضای عباسی** نقاشی میدانسته و نه **رضای عباسی** خوشنویس بوده . جهت این اشتباه که برای بعضی از مورخین قدیم و جدید پیدا شده اینست که ، **علیرضای تبریزی** کتابدار**شاه عباس** بوده وهر تصویری که نقاشان، به‌شاه تقدیم میکردند، باو سپرده میشد و او بر آن مینوشته « **کَتَبَه علیرضا العباسی ، تاریخ فلان** » البته باید دانست که **کَتَبَه** غیر از**صَوَّرَه** است . اوکاتب تاریخ ورودآن تصویر، بکتابخانه و ضامن حفظ آن بوده ، نه مصور

آن . وتصویرهائی که عبارت مذکور از علیرضا را دارد معلوم نیست از کیست و نمیشود ، همه را از رضای عباسی دانست، مگر آنهائی که رضا عباسی امضاء کرده باشد ، که بسیار کم است . مینویسند : علیرضای‌عباسی تبریزی‌خوشنویس، یکصد و بیست و پنج سال عمر کرده است .

«مجله‌ی روزگارنو چاپ لندن جلد ٤ شماره‌ی ٥ سال ١٩٤٥
میلادی صفحه‌ی ٦٨ تا صفحه‌ی ٧١ بقلم بانو زهرا
داعی زاده دختر مرحوم داعی‌الاسلام
و مجله‌ی یادگار سال ٢ شماره‌ی ١٠ صفحه‌ی ٣٧ تا ٥٧
بقلم عباس اقبال آشتیانی و دکتر بهرامی»



عمادالکتاب

به صفحه‌ی ٣٢٤ مراجعه شود.

عمرو بن عبدود

عمرو بن عبدود ، از قبیله‌ی عامر و از اشراف و بزرگان و متمولین وشجاعان قریش و بت پرست وازمشرکین ودشمنان پیغمبر اسلام

بود که درسال **پنجم** هجری در جنگ احزاب ، که بخندق نیزمعروف است ، بدست **حضرت علی** ، شهسواراسلام کشته شد .

این جنگ رابایندلیل جنگ احزاب میگویند که ازقبایل وطوایف متعددی ازمشرکین ودشمنان اسلام تشکیل یافته بود .

عمو عبدالله

منارجنبان اصفهان ، که در قریه‌ی کارلادان « کلاهدان » در جاده‌ی نجف‌آباد اصفهان واقع است ، مقبره‌ی این شخص است . **عمو عبدالله** ، نام پیر مرشدی است که مورد توجه **امیران شبانکاره** بوده ودرهفتم ذی‌الحجه سال **۷۱۶** هجری قمری دراصفهان وفات کرده ودراین محل بخاک رفته‌است. **امیر نظام‌الدین شبانکاره‌ای**، مقبره‌ای برای او ساخته که اینک به **منارجنبان** مشهور است .

عنتره

عنتره ، پسر **شداد** ، از شعرای دوره جاهلیت است و پدرش بگمان اینکه این فرزند از او نیست ، او را از خود طرد نمود . اما بعداً دو باره الحاق کرد . **حضرت رسول اکرم** ، گاهی باشعار او استشهاد میفرموده‌اند . بعضی گویند که حضرت میفرمودند : « دلم میخواست **عنتره** زنده بود تا اورا میدیدم » .

چون مادر **عنتره** سیه چهره بود ، ناچار **عنتره** نیز رنگ مادر خویش‌داشت. وفات **عنتره** هفت سال قبل‌ازظهوراسلام اتفاق‌افتاده‌است.

« اغانی جزء هفتم صفحه‌ی ۱۴۸
وکتاب راهنمای دانشوران جلد دوم صفحه‌ی ۲۰۰ »

عوفی

سدیدالدین یا **نورالدین**، ازمشاهیردانشمندان ونویسندگان، در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری است. وی از اعقاب **عبدالرحمن بن عوف**، ازصحابهٔ **حضرت رسول**، بوده و بهمین سبب خاندان او، به **عوفی** شهرت داشته اند. ولادتش در بخارا در **اواسط نیمهٔ دوم قرن ششم هجری** اتفاق افتاده است.

از تألیفات مهم وی میتوان **لباب‌الالباب** و **جوامع‌الحکایات** را نام برد. **عوفی** درسال **۶۳۰** هجری قمری تألیف کتاب **جوامع‌الحکایات** را بپایان رسانید و بعداز این تاریخ از زندگی او اطلاعی در دست نیست.

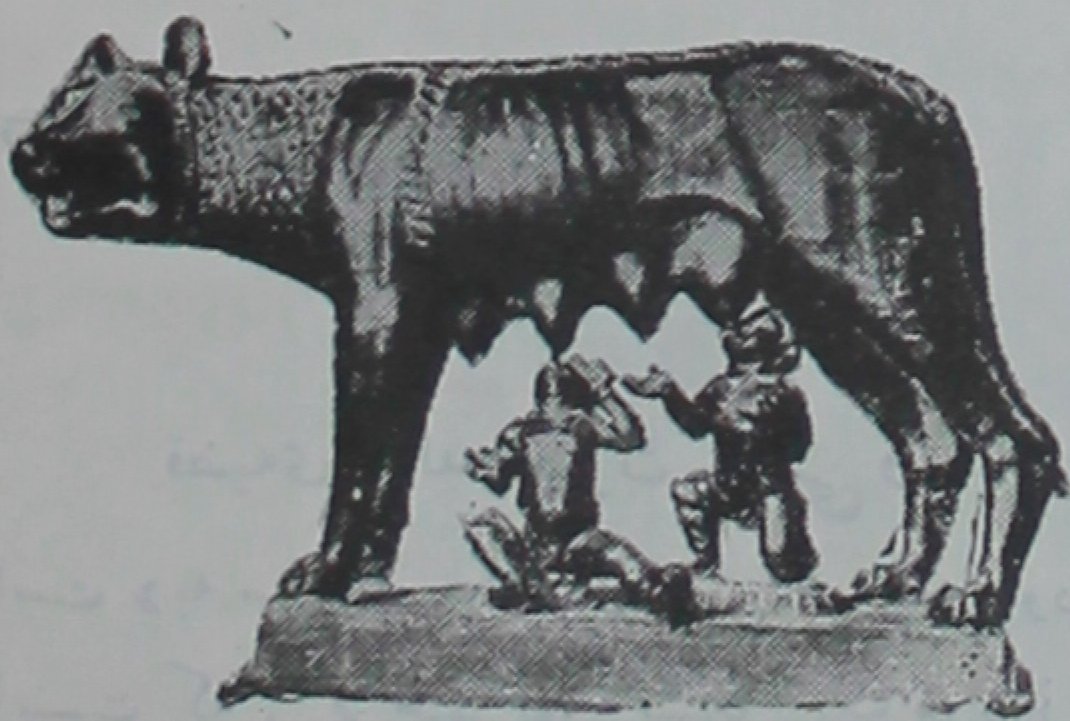
«تاریخ ادبیات درایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا
جلد ۲ صفحهٔ ۱۰۲۶ تا ۱۰۳۰
و ریحانة‌الادب جلد ۳ صفحهٔ ۱۴۰»

عیسی «مسیح»

قضیهٔ تولد حضرت **عیسی** وداستان او، مشروحاً درتفاسیرآمده است «به سورهٔ مبارکهٔ مریم مراجعه شود» اما شرح مختصر تولد وی اینست که: «**جبرئیل** بشکل یك مرد زیبا وارد شد و بر **مریم** که مشغول شستشوی بدن خود بود **روح‌القدس** دمید و درنتیجه مریم، **عیسی** را حامله شد.» «تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی جلد۴ از دورهٔ ۵جلدی

سوره‌ی مریم صفحه‌ی ۴۵۸» اما بنی اسرائیل معتقدند که پدرش **یوسف نجار** و مادرش **مریم عذرا** دختر **عمران** بوده اند . بهرحال وی پیغمبر و راهبر مسیحیان جهان بود که بسال **۸۴۹** بعد از بنای شهر رم در دوره‌ی سلطنت **اوگوست** « **اکتاویوس** » و مقارن با سلطنت **فرهاد پنجم اشکانی** « اشك پانزدهم که به فرهادك مشهور است و از موزان ، زن رومی فرهاد چهارم ، اشك چهاردهم ، متولد شده بود.» در ناصره که در شمال فلسطین واقع بود متولد شد . ولی یکی از علمای مسیحی حدوث این واقعه را بسال **۷۵۴** نوشته و این حساب غلط مبنای تاریخ عیسویان گردیده است . کتاب وی **انجیل** نامداشت که بیونانی معنای **خبرخوش** میدهد .

عصر یك روز پنجشنبه بسال **۳۳** میلادی که مقدمات عید یهود فراهم میشد ، **عیسی** را در مقابل شورای عالی یهود حاضر کردند و بجرم اینکه خودرا **پسرخدا** خوانده بود ، اورا محکوم بقتل نمودند ، و در روی تپه‌ی **کران** «**جمجمه**» مصلوب کردند . **عیسی** پس‌از تحمل سه ساعت رنج و عذاب بدرود زندگی گفت . بنوشته‌ی کتب مذهبی کلمه‌ی **مریم** که نام مادر حضرت **عیسی** است یعنی **خادمه** ، و مادرش چون میخواست که او خادمه‌ی بیت‌المقدس باشد ، این نامرا بر وی گذاشت . **مریم** ، **۶۳** سال عمر کرد . وچون در دوشیزگی حامله شد و **عیسی** را بدنیا آورد مورد اتهام و آزار سخت بنی اسرائیل قرار گرفت .



مجسمه‌ی گرگ ماده که رمولوس و رموس را شیر میدهد و نشانه‌ی شهر رم است و درآن شهر قرار دارد .

در بالا نامی از **بنای شهر رم** برده شد، بی‌مناسبت نیست اگر توضیح مختصری راجع به تاریخ این شهر داده شود . طرح و بنیاد شهر رم درنیمروز ۲۱ آوریل **۷۵۳** و شاید **۸۴۹** قبل‌از میلاد مسیح توسط دو برادر توأمان موسوم به **رمولوس** و **رموس** که ازشیر ماده گرگ پرورده شده بودند ریخته شده ، اما برخی ازدانشمندان معتقدند که ازهزار سال قبل‌از میلاد مسیح در رم زندگی وجود داشته است. بنابراین

میتوان گفت ، ازاحداث شهررم ، ۲۷۱۳ تا ۳۲۰۷ سال میگذرد .

«تاریخ رم تألیف آلبر ماله و ژول ایزاك
جلد ۲ صفحه‌ی ۱۹ و صفحه‌ی ۳۰۶ تا ۳۰۸
و تاریخ مفصل ایران
تألیف دکتر عبدالله رازی ، صفحه‌ی ۴۷»



غنی

دکتر قاسم غنی ، دکتر در طب ، اهل خراسان ، علاوه بر طبابت ، در ادبیات فارسی و فرانسه دست داشته . چند دوره به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده و بوزارت بهداری وفرهنگ نیز رسیده است . مدتی نیز سفیر کبیر ایران در ممالك مصر و ترکیه بوده . و در فروردین ماه ۱۳۳۱ خورشیدی بدرود حیات گفته است .



فتحعلیشاه قاجار

باباخان ، فرزند حسینعلیخان و برادرزاده‌ی آغا محمدخان

قاجار، پس از کشته شدن **آغا محمد خان** بسال **۱۲۱۲** هجری قمری، بسلطنت رسید و در سال **۱۲۵۰** هجری قمری وفات کرد.

فتحعلیشاه شعر میسرود و تنها پادشاهی است که، دیوانی از او بیادگار مانده. وی در شعر **خاقان** تخلص میکرده است.

بیت ذیل از اوست:

گذری جانب حسرت نگری، نیست ترا
حسرت این است که، برما گذری نیست ترا!



فروغی

محمد علی فروغی، **«ذکاء الملك»**، نخست وزیر ایران، در ایام تاریك سال **۱۳۲۰** خورشیدی، پس از هجوم وحشیانه‌ی دول روس و انگلیس بایران وکسیکه قرارداد سه جانبه را با دول مزبور منعقد کرد. تولد او بسال **۱۲۵۷** خورشیدی و فوتش در اواخر آبان ماه **۱۳۲۱** خورشیدی، بعلت سکته‌ی قلبی اتفاق افتاده است. **فروغی** از دانشمندان و محققین مشهور ایران است.



فلسفی

نصر الله فلسفی، فرزند **نصر الله خان مستوفی سوادکوهی**،

در سال **۱۲۸۰** خورشیدی در تهران متولد شده ، از مورخین دانشمند ایران است . کتاب معروف **زندگانی شاه عباس اول** «کبیر» اثر ارزنده‌ی **نصرالله فلسفی** است .



فیتز جرالد

Edward Fitzgerald

ادوارد فیتز جرالد ، از اهالی انگلستان ، مترجم رباعیات **حکیم عمر خیام نیشابوری** است بزبان انگلیسی، وی بسال **۱۸۰۹** میلادی متولد و بسال **۱۸۸۳** میلادی وفات یافته است .

فیروزآبادی

ابوطاهر ، **محمدبن سراج‌الدین یعقوب** ، **مجدالدین فیروزآبادی** ، صاحب کتاب **قاموس** ، درلغت، بزبان عربی ، درروز شنبه‌ی ۲۰ جمادی‌الاول سال **۷۲۹** هجری قمری در **کارزین فیروزآباد فارس** متولد شده و مولد او را بعضی باشتباه **کازرون** نوشته‌اند : «**فیروزآباد** در ۲۱ فرسنگی شهر شیراز است و نام اولش **گور** و محل ییلاقی **امیر عضدالدوله دیلمی** بوده است . می نویسند چون **امیر دیلمی** به ییلاق میرفت ، اهالی شیراز به مزاح میگفتند که ملک

به **گور** رفته است ، باین مناسبت **عضدالدوله** ، نام **گور** را به **فیروزآباد** تغییر داد .»

پس از مسافرتهای زیاد به **یمن** رفت و در آنجا به منصب قاضی القضاتی رسید . **ابن حجر عسقلانی** ، که او را ملاقات کرده واز او کسب دانش نموده است ، نوشته است که قبلا نسب خودرا به **شیخ ابواسحاق شیرازی** میرسانید ، اما بعدها پایه‌ی ادعا را بالاتر برد و بیکباره مدعی شد که از ذریه‌ی **ابوبکر صدیق** ، خلیفه‌ی اول است . نوشته‌اند وی در مکه لباس عربی در بر میکرد و چون در آنجا به عجم «غیرعرب» دختر به زنی نمیدادند ، خود را عرب معرفی مینمود ، تا اینکه دختری را به عقد خویش درآورد ، اما این ازدواج دیری نپائید وعلت آنکه ، چون شبی خواست بگوید چراغ را خاموش کن ، بجای اینکه بعادت اعراب و طبق دستور زبان آنها بگوید **اطفئی السراج** ، یعنی چراغ را خاموش کن ، برسم وقاعده‌ی ایرانیان گفت : **اقتل السراج** ، یعنی چراغ را بکش وچون همسرش دانست که عجم است وعرب نیست فریاد کرد : **عجمیُ** ، «**عَجَمیُونْ**» یعنی **غیر عرب** است و بعد اوضاعی در اثر این اشتباه لفظی بوجود آمد که منجر به تفریق ومتارکه‌ی بین آنها گردید .

فیروزآبادی درشب سه‌شنبه‌ی ۲۰ شوال سال **۸۱۷** هجری‌قمری در زبید یمن وفات کرد واو را در تربت **شیخ اسماعیل جبرتی** و یا جرتی بخاک سپردند . کتاب لغت او بنام **قاموس** از بهترین کتب ، در نوع خود میباشد .



قاآنی شیرازی

میرزا حبیب، متخلص به **قاآنی**، در حدود سال **۱۲۲۲** هجری قمری در شیراز تولد یافته و از شعرای معروف دوره‌ی قاجاریه است. پدرش **میرزا محمد علی**، نیز شاعر بوده و **گلشن** تخلص میکرده‌است. **قاآنی**، دارای تألیفی است شبیه به **گلستان سعدی**، که **پریشان** نام دارد. وفات **قاآنی** بسال **۱۲۷۰** هجری قمری در تهران اتفاق افتاده، گویا وی زبان‌های فرانسه، عربی و ترکی را میدانسته و کتابی هم در علوم طبیعی از فرانسه بفارسی ترجمه کرده است. مقبره‌ی او در حضرت عبدالعظیم «شهرری» واقع است.

قاآنی در مدح **مهد علیا**، مادر **ناصرالدین شاه قاجار**، مخمسی سروده که در نوع خود، در زبان فارسی بی‌نظیر است و با ابیات ذیل آغاز میشود:

بنفشه رسته از زمین، بطرف جویبارها
و یا، گسسته حورعین، ززلف خویش، تارها
بسنگ اگر ندیده‌ای، چسان جهد شرارها
ببرگهای لاله بین، میان لاله‌زارها
که چون شراره میجهد، ز سنگ کوهسارها



قائم مقام فراهانی

به صفحه‌ی ۳۲۸ مراجعه شود.

قاضی احمد قمی

قاضی احمدقمی ، که پدرش ، حسین قمی، ملقب به میرمنشی ، و در سلک درباریان **شاه طهماسب صفوی** ، شغل وزارت داشته ، یکی ازدرباریان **شاه عباس کبیر** بود . **تذکره‌ی گلستان هنر**، که درشرح حال و آثارهنری عده‌ای ازخوشنویسان ونقاشان دوره‌ی صفویه است ، تألیف اوست . تولدوی بین سالهای **۹۴۹** تا **۹۵۰** هجری قمری اتفاق افتاده ، اما از سال فوت او اطلاع صحیحی در دست نیست .



قریب

میرزا عبدالعظیم خان قریب ، فرزند مرحوم **میرزا علی سررشته دار**، درسان **۱۲۵۶** خورشیدی درقریه‌ی گرکان، ازتوابع اراك متولد شده واز سال **۱۳۱۷** هجری قمری بتدریس در آموزشگاههای ایران اشتغال داشته . **قریب** در شمار اساتید بزرگ و مسلم ادبیات فارسی است که بسیاری از رجال و دانشمندان و معاریف فعلی کشور، افتخار این را دارندکه روزی شاگرد او بوده‌اند .

استاد قریب، مدتی در دبستان نظام سمت معلمی **اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی** را نیز داشته است . ازتألیفات **استاد قریب** میتوان **دوره‌ی دستور زبان فارسی** وتصحیح وتحشیه‌ی کتاب **کلیه و-دمنه‌ی بهرامشاهی** را نام برد .



قزوینی

علامه ، شیخ محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، بسال **۱۲۵۴** خورشیدی متولد شده و از ادبا ومحققین و متتبعین بزرگ قرن معاصر واستاد مسلم، درزبان وادبیات فارسی است .

علامهٔ قزوینی سالها درانگلستان وفرانسه وآلمان ، عمرخودرا صرف مطالعه وتحقیق وتتبع در کتب ونسخ خطی اسلامی نمود . بالاخره بسال **۱۳۲۸** خورشیدی کسالتی عارض او شد ومحتاج به‌عمل جراحی در پرستات گردید . درنتیجه‌ی این عمل ، در پشت وی قرحه‌ای پیدا شد که به قانقرایا منتهی شد وهمان قرحه او را پس از سه ماه ازپای درآورد. وی را باید از بزرگترین محققین و خدمتگزاران زبان و ادبیات فارسی دانست .

قمر

بانوقمرالملوک وزیری، بزرگترین ومعروفترین خواننده‌ی آوازهای ایرانی ، متولد سال **۱۲۸۴** خورشیدی و متوفی در روز ۱۴ مرداد ماه **۱۳۳۸** خورشیدی است .



قوام السلطنه

به صفحه‌ی ۱۰۲ مراجعه شود.

قیس سحبان

سحبان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل ، افصح فصحای عرب ومعاصر معاویة بن ابی سفیان بوده است.

میگویند صد و هشتاد سال عمر کرده واولین کسی است که ، در خطبه ، اما بعد گفته است.

«ریحانة الادب جلد ۲ صفحه‌ی ۱۷۱»





کاوه

علی اکبر کاوه، فرزند مرحوم میرزا علی محمدخان شیرازی، متولد سال **۱۳۱۲** هجری قمری و یکی از شاگردان مرحوم **عمادالکتاب، سیفی قزوینی** و بزرگترین ومشهورترین خوشنویس معاصر است.

استاد کاوه، پس از پایان تحصیلات، از سال **۱۲۹۸** خورشیدی، وارد خدمت وزارت دارائی گردید و تا سال **۱۳۱۰** خورشیدی بخدمت خود در آن وزارتخانه ادامه داد، اما در همین سال بدعوت مرحوم **اعتماد الدوله قره‌گوزلو**، که در آن زمان وزیر فرهنگ بود، بوزارت‌فرهنگ منتقل‌شد ودرمدارس: **دارالفنون، ثروت و سیروس** که مدرسه‌ی اخیر، ریاستش بامرحوم **سعیدالعلماء شمسی** ودرمحل‌فعلی دبیرستان شاهدخت دختران، در خیابان شاه‌آباد، واقع بود، به تعلیم مشغول گردید.

نگارنده نیز، درمدرسه‌ی سیروس، سالی‌چند، افتخارشاگردی این استاد بی‌نظیر را داشته است.

هنر **استاد کاوه**، تا بدان درجه حائز اهمیت و مقامش در خوشنویسی، ارجمنداست که، مرحوم **ملک‌الشعرای‌بهار**، درمراسله‌ای که هم اکنون نزد **استاد کاوه**، ضبط است، نوشته است که:

«آقای کاوه، از خطاطین معاصر و میرعماد عصر است.»

«مراسله‌ای که در فوق ذکر گردید، بخط و امضای مرحوم بهار، موجود و نزد استاد علی‌اکبر کاوه، مضبوط است.»

بنابراین میتوان گفت که مرحوم **بهار**، **استاد کاوه** را ، **میر عماد** عصر، لقب داده است .

نمونه‌ی خط **استاد کاوه** ، در صفحه‌ی **هفتم** همین کتاب ، بنظر میرسد .

لازم است تذکار داده شود که ، عده‌ای از خوشنویسان مشهور معاصر ، از شاگردان **استاد علی اکبر کاوه** ، میباشند .

کریستن‌سن

Christensen

پرفسور، **آرتور کریستن‌سن** ، از اهالی دانمارک و از خاورشناسان معروف جهان است ، که استاد علم لغت ایرانی ، در دانشگاه کپنهاك «پایتخت دانمارك» ، بوده است .

از تألیفات مهم وی میتوان ، کتاب **ایران در زمان ساسانیان** را نام برد که ادیب فقید **رشید یاسمی** ، آنرا بفارسی ترجمه کرده است . **کریستن‌سن** ، بسال **۱۸۷۵** میلادی متولد و بسال **۱۹۴۵** میلادی بدرود حیات گفت .



کریم خان زند

کریم خان زند ، فرزند **بوداق خان** یا **ایناق خان** ، پادشاه عادل و سرسلسله‌ی خاندان زندیه ، معروف به **وکیل الرعایا** ، از سال **۱۱۶۳** تا **۱۱۹۳** هجری قمری بمدت سی و پنج سال ، با کمال قدرت ودر نهایت مهربانی وخدمتگذاری، سلطنت کرده‌است . وی بمرض سل ریوی مبتلا بود ، در اوایل صفر سال **۱۱۹۳** هجری قمری مرضش شدت کرد ودر روز سیزده صفر همان سال درگذشت .



کسروی

سید احمد کسروی تبریزی، روز چهارشنبه‌ی هشتم مهرماه سال **۱۲۶۹** خورشیدی ، در خانه‌ای واقع در محله‌ی هکماوار یا «حکم آباد» تبریز چشم بدنیا گشوده ، نام پدرش **حاجی میرقاسم** و تا چند پشت همه اهل علم و مورد توجه اهالی شهر تبریز بوده‌اند.
کسروی، از دانشمندان متتبع ایران وادیب و نویسنده‌ای فعال و اهل مطالعه وتحقیق ، در رشته‌های : **تاریخ** ، **لغت** و **زبان** بود.

وی عقاید خاصی درمسائل اجتماعی داشت. تعداد تألیفات **کسروی** از هفتاد جلد متجاوز است که میتوان دوره‌ی کامل **تاریخ مشروطه‌ی ایران** و **تاریخ هیجده ساله‌ی آذربایجان** را بعنوان نمونه نام برد. نوشتجات مرحوم **کسروی** باندازه‌ای قابل استناد و اعتماد است که **مرحوم علامه** ، **علی اکبر دهخدا** ، صاحب **لغت نامه‌ی** معروف ، اغلب به نوشتجات و تألیفات آن مرحوم استناد کرده است. چون مرحوم **کسروی** ، دارای عقاید خاصی درامور دینی بود ، دشمنانی ، بخصوص از طبقه‌ی روحانی داشت.

مرحوم **کسروی** روزنامه‌ای بنام **پرچم** و مجله‌ای بنام **پیمان** نیز منتشر میکرد که حاوی عقاید مخصوص او وطرفدارانش ، که بنام **پاك دینان** خوانده میشدند ، بود. دادسرای تهران مرحوم **کسروی** را برای ادای پاره‌ای توضیحات درخصوص نوشتجات و کتابهایش احضار

کرد ودرساعت یازده صبح روز دوشنبه‌ی بیستم اسفندماه **۱۳۲۴** خورشیدی مشارالیه ، درحالی که منشی مخصوصش، **حدادپور** با او بود و بسئوالات **بلیغ** ، بازپرس شعبه‌ی هفت دادسرای تهران پاسخ میداد ، دو برادر، بنام برادران **امامی** ، وارد اطاق بازپرسی شده و با خنجر واسلحه‌ی کمری ، مرحوم **کسروی و حداد پور** را با شلیک گلوله‌های متعدد وضربه‌های خنجر بقتل رسانیدند . بعداً معلوم شد که اینها جزء دسته‌ای بنام **فدائیان اسلام** هستند .

چون نام **فدائیان اسلام** بمیان آمد ، بدنیست شمه‌ای ازعملیات بعدی آنان ونتیجه‌ی کارشان برای ضبط در تاریخ نوشته شود .


عبدالحسین هژیر

پس از این جنایت فجیع ، یکی از این اشخاص بنام **سید حسین امامی** ، **عبدالحسین هژیر** ، وزیر دربار را در روز سیزده آبان ماه **۱۳۲۸** خورشیدی که مصادف با یازدهم محرم بود ، در **مسجد سپهسالار** بقتل رسانید . که فوراً دستگیر و پس از محاکمه اعدام گردید .


سپهبد حاجی‌علی رزم‌آرا

پس از چندی ، مردی بنام **خلیل طهماسبی** ، نجار ، **سپهبد حاجی علی رزم آرا** ، نخست وزیر وقت را ، در روز شانزده اسفند ماه **۱۳۲۹** خورشیدی ، در **مسجد شاه** ، مقتول ساخت .

جوانی نیز از همین دسته در روز بیست و پنج بهمن ماه **۱۳۳۰** خورشیدی بنام **محمد مهدی عبد خدائی** ، **دکترحسین فاطمی** ، مدیر **روزنامه‌ی باختر امروز** را در سر قبر **محمد مسعود** ، مدیر روزنامه‌ی **مرد امروز**، هدف قرارداد ، لیکن گلوله مؤثر واقع نشد .


حسین علاء

تا اینکه شخصی بنام مظفر علی ذوالقدر، که جزء همین دسته‌ی فدائیان اسلام بود، در روز بیست و پنج آبان ماه ۱۳۳۴ خورشیدی، حسین علاء را که مقام نخست وزیری داشت در مسجد شاه هدف قرار داد، لیکن این نیز به‌نتیجه نرسید.

در اثر این اعمال بی‌رویه، دولت تصمیم به‌قلع وقمع این‌دسته‌ی آدم‌کش گرفت و رؤسای آنان را که بنام‌های: سید مجتبی نواب صفوی، متولد سال ۱۳۰۳ خورشیدی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفرعلی ذوالقدر بودند دستگیرساخت. سید عبدالحسین واحدی، درحال فرار از دست نگهبانانش، در راه کرج مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جان سپرد، اما بقیه در محکمه‌ی نظامی محکوم باعدام شده و در ساعت شش صبح روز چهارشنبه‌ی بیست و هفت دی ماه سال ۱۳۳۴ خورشیدی تیر باران شدند و بساط دسته‌ی فدائیان اسلام برچیده شد.

اما درآن‌موقع که مرحوم کسروی وحداد پور، جان سپردند، طرفدارانش برای اینکه نعش وی از دستبرد مخالفین درامان باشد، جنازه را بمحل مرتفعی در مشرق امامزاده قاسم شمیران بنام آبیک برده، دریک حفره‌ای که دومترعمق داشته نزدیك یك درخت قرار داده و از روی جسد ببالا بدون سنگ احد وغیره سیمان ریخته‌اند وقبروی هم هیچگونه نشان وعلامتی ندارد.

اسناد و نوشته های خطی مرحوم کسروی که از نقطه‌ی نظر تاریخی و ادبی ارزش فوق‌العاده دارد، برای مصون بودن از هر نوع بلیه‌ای توسط فرزند ارشدآن‌مرحوم جلال کسروی، تحویل کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی، گردیده و هم اکنون در کتابخانه‌ی مزبور نگهداری میشود.

«عده‌ای معتقدند که قاتل مرحوم کسروی، شخص دیگری غیراز

سید حسین امامی بوده که شناخته نشده است .» باید دانست که کسروی بدون تردید ، یکی از بزرگترین متتبعین ومحققین بعد از اسلام ایران است .

مرحوم کسروی ، عضو انجمن سلطنتی آسیائی لندن بود ، وی زبانهای : پهلوی ، انگلیسی ، عربی ، فرانسه ، ارمنی ، اسپرانتو و روسی را میدانست و با ادبیات اغلب آنها آشنائی کامل داشت .

از نوشته‌ها و تألیفات عمده‌ی مرحوم کسروی ، میتوان : شهریاران گمنام ، تاریخ پانصد ساله‌ی خوزستان ، پیدایش امریکا ، درپیرامون ادبیات ، نامهای شهرها ودیه‌های ایران ، تاریخچه‌ی شیروخورشید ، زندگانی من ، ده سال در عدلیه ، ورجاوند بنیاد ، شیخ صفی وتبارش ، صوفیگری ، بهائیگری ، دین وجهان ، در پیرامون اسلام و شیعیگری را که بعداً بنام بخوانند و داوری کنند ، منتشر گردید ، نام برد وتصور میرود که نگارش وانتشار کتاب اخیر ، یکی از علل مهم قتل مرحوم کسروی ، بوده است .

کلهر

میرزا رضای کلهر ، فرزند محمد رضا بیک کلهر ، متولد بین سالهای ۱۲۴۰ تا ۱۲۵۰ هجری قمری ، مشهورترین ، خوشنویس دوره‌ی قاجاریه است .

مرحوم عبدالله‌مستوفی ، «مدیرالسلطنه» ، در کتاب، تاریخ

اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه ، جلد اول صفحه‌ی ۳۲۳ راجع به وی چنین می نویسد :

«میرزا ، لباس راسته و بر روی لباس عبائی می‌پوشید ، یک چشمش بپیچیدگی کمی داشت ، گوشهایش سنگین و قدش متوسط بود ، با ریش نوک دار قرمز ، سر را تماماً می‌تراشید ...

کتابهائی که با مرکب چاپ نوشته است ، یکی ، مخزن‌الانشاء است و دیگری ، سفرنامه‌های دویم مشهد ناصرالدین شاه است ...

میرزا زین‌العابدین شریفی قزوینی «ملک‌الخطاطین» ، یکی از شاگردهای میرزا بود . دیگر از شاگردهای مشاق و خطاط او ، سید محمود ، معروف به صدرالکتاب بود ...

یکی از شاگردان مشق میرزای کلهر ، میرزا نصرالله ، نواده ، آقا محمد طاهر حکاک بود که بشغل اجدادی خود مشغول و تازه نزد میرزا آمده ، از او تعلیم خط میگرفت .

بعضی از شاگردهای میرزا مهرهائی ، باو سفارش میدادند . میرزا در مهرهای سفارشی به میرزا نصرالله و ترکیب کلمات آن سلیقه و اسلوب خودرا بکار میبرد .

اکثر شاگردهای میرزا ، مهرهای کار میرزانصرالله ، را داشتند ، بطوریکه شیوه‌ی خطی میرزا ، باین وسیله ، در حکاکی هم وارد شد . ولی عمر میرزانصرالله ، دوامی نیاورد و بعداز چهار ، پنج سال ، در سن متوسط ، دار فانی را بدرود گفت ...»

میرزا رضای کلهر ، روزجمعه‌ی بیست و پنج محرم سال **۱۳۱۰** هجری قمری ، در **وبای عام** ، در سنی بین شصت و هفتاد سال ، فوت کرد . مقبره‌ی وی در محلی است واقع در چهار راه حسن آباد تهران ، که اکنون ، محل اداره‌ی آتش نشانی است :

« به طاهر ، حکاک عقیق ، مراجعه شود . »



کمال‌الملک

محمد غفاری، ملقب به **کمال‌الملک**، فرزند **میرزا بزرگ غفاری**، بسال **۱۲۶۴** هجری قمری در کاشان تولد یافت.

وی از بزرگترین استادان وهنرمندان درنقاشی و مؤسس اولین هنرستان نقاشی در ایران است.

کمال‌الملک، پس از سالی چند که شاگردان هنرمند و زبردستی در رشته‌های مختلف هنری، نظیر: **حسین شیخ**، **علیمحمد حیدریان** و **اسماعیل آشتیانی**، درنقاشی و **ابوالحسن صدیقی**، درمجسمه‌سازی و **جمشید امینی** در قالی‌بافی «**گوبلن**» تربیت نمود، در بیست ودوم اردیبهشت ماه، سال **۱۳۰۷** خورشیدی، بملک شخصی خود، در حسین آباد نیشابور رفت و گوشه‌ی عزلت اختیار کرد. در طی اقامت در آنجا، حادثه‌ی فجیعی برای او اتفاق افتاد و آن اینکه روزی **سردار معتمد گنجه‌ای**، که از ارادتمندان استاد بود، سنگی بقصد مستخدم خود پرتاب کرد و تصادفاً سنگ بچشم استاد اصابت کرد و یك چشم وی را نابینا ساخت. اما وی هیچوقت حقیقت موضوع را بر زبان نیاورد و همیشه اصابت میخ چادر را بچشم، علت نابینائی خویش بیان میکرد و تنها رفقای خیلی نزدیك او، از اصل داستان اطلاع داشتند.

کمال‌الملک، در روز یکشنبه‌ی بیست و هفت مردادماه، سال

۱۳۱۹ خورشیدی ، دو ساعت بعد از ظهر به‌مرض **حبس البول** ، بدرود حیات گفت ودرمقبره‌ی **شیخ عطار** ، در نیشابور ، بخاک سپرده شد .

گِلشاه

گِلشاه ، به «کسر گاف» ، بمعنای پادشاه خاک ، **ملک الطین** است که لقب **کیومرث** ، نخستین پادشاه پیشدادی است ، اما دراینجا نام معشوق **ورقه** است که **عیوقی** ، شاعر دوره‌ی **سلطان محمود غزنوی** ، داستان عشق آنان را ، به شعر درآورده است .

گنجهٔ

مهندس رضا گنجهٔ ، متولد سال **۱۲۸۸** خورشیدی است .
پدرش **علینقی گنجه‌ای** از زعمای مشروطیت بود و چند دوره بنمایندگی **مجلس شورای‌ملی** ازخطه‌ی آذربایجان انتخاب شده بود.

مهندس گنجه‌ای ، صاحب امتیاز و مدیر روزنامه‌ی هفتگی **بابا شمل** است که انتشار آن از پنجشنبه‌ی بیست و پنج فروردین ماه **۱۳۲۲** خورشیدی تا پنجشنبه‌ی بیست اسفندماه **۱۳۲۶** خورشیدی بطول انجامید ودر این مدت صد و پنجاه شماره منتشر شد .

مهندس گنجه‌ای استاد دانشگاه تهران است ویکبارهم بسال **۱۳۳۵** خورشیدی به وزارت صنایع ومعادن منصوب گشت .

لیلی

لیلی عامریه ، دختر **مهدی بن سعد عامری** ، از قبیله‌ی **بنی عامر بن صعصعه** ودختر عمو ومعشوق **قیس بن ملوح عامری** ، مشهور به **مجنون** است . پدر ومادرش پس از اطلاع از عشق آنان ، مانع ملاقات آن دو گردیدند و**لیلی** را اجباراً بازدواج مرد زشت‌روئی بنام **ابن سلام** ، که ازقبیله‌ی **بنی اسد** بود ، درآوردند . **لیلی** ازدوری معشوق و سوز و گداز عشق بیمار شد و پیش از **مجنون** مرد . وفات **مجنون** بین سالهای **٦٥** یا **٦٨** و یا **٨٠** هجری واقع شده .

« به مجنون مراجعه شود »

« ریحانة الادب جلد ٦ صفحه‌ی ٢٣٩ »

مامقانی

حاجی شیخ عبدالله مامقانی ، درماه ربیع‌الاول سال **١٢٩٠** هجری قمری درنجف اشرف تولد یافته ودر پانزده شعبان سال **١٣٥١** هجری قمری در همانجا بدرود حیات گفته است . وی صاحب کتاب **تنقیح المقال** است .

« ریحانة الادب جلد ٣ صفحه‌ی ٤٣٠ »

مانی

مانی، پیغمبر باستانی ایران، نام پدرش **پتگ** و یا **فوتتق بابک بن ابوبزرام** و نام مادرش مریم بود. بسال **۲۱۶** میلادی «سال چهارم سلطنت **اردوان** پادشاه اشکانی» درقریه ماردینر، نزدیک بابل «شهر باستانی» متولد شده است.

مانی، مثل **مسیح**، بطب روحانی نیز ممارست داشته ویکی از خویشان پادشاه را که گرفتار مرضی بوده وعده‌ی شفا داده و کامیاب نشده وعلت کدورت خاطر وغضب **بهرام**، پادشاه ساسانی ناشی ازآن بوده است. وی در زمان **شاپور اول** و چند پادشاه دیگر میزیسته، بالاخره او را بزندان افکندند و مدت بیست و شش روز در زندان با او بسیار سخت و وحشیانه رفتار کردند ودست وپای اورا بازنجیرها بسته وبعد زنجیرها را این‌قدرتنگتر نمودند تا مرد. مرگ وی درساعت یازده صبح روز دوشنبه‌ی بیست و شش فوریه سال**۲۷۷** میلادی درشهر جندی شاپور اتفاق افتاده است. پس از مرگ، سر **مانی** را بریده واز دروازه‌ی شهر آویختند و جسدش را مثله کردند و یا **پوست** او را کنده واز کاه انباشته و آنرا نیز، از دروازه بیاویختند، که در عهد اسلامی هم همان دروازه، بدروازه‌ی **مانی** معروف بوده و بنا بر روایات تاریخی، پای **مانی** کج بوده است. **مانویون** را **زنادقه** میگفتند و **ابن مقفع** را هم بهمین بهانه، یعنی **زندیق** بودن کشتند. «به ابن‌مقفع مراجعه شود» **ارژنگ** یا **ارتنگ** و یا **ارثنگ** نام کتاب اوست که حاوی دستورات او و مشحون از نقاشیهای زیبا و دل پسند بوده است.

«مانی ودین او تألیف سید حسن تقی زاده»

مجلسی

ملا محمد باقر مجلسی ، فرزند **ملا محمد تقی مجلسی** ، از بزرگان علمای شیعه است ، که بسال **۱۰۳۷** هجری‌قمری «یك سال قبل از مرگ **شاه عباس کبیر**» متولد ودر روز بیست و هفت رمضان سال **۱۱۱۰** یا **۱۱۱۱** هجری قمری وفات یافته ودرجامع عتیق‌اصفهان، مدفون است .

از تألیفات عمده‌ی‌وی، میتوان **بحار الانوار فی اخبار الائمة الاطهار** را نام برد که در بیست و شش جلد ومتضمن‌اخبار واحادیث متنوع‌است.

مجلسی

ملا محمد تقی مجلسی ، از متبحرین علمای شیعه‌ی اثنی‌عشری است‌که احادیث واخبار شیعه‌ی امامیه را جمع آوری کرده است .

وی از شاگردان **شیخ بهائی** بوده و وفاتش بسال **۱۰۷۰** هجری قمری اتفاق افتاده و در جامع عتیق اصفهان مدفون است .

این‌دانشمند در زمان **شاه عباس کبیر** ، میزیسته وپدر **ملامحمد باقر مجلسی** فوق‌الذکر است .

مجنون

قیس بن ملوح عامری، که **شیخ بهائی**، در اوائل **کشکول**، نام اورا **احمد** ولقبش‌را **قیس** دانسته، از ایام طفولیت بدختر عموی خود **لیلی**، محبت وعشق جنون آمیزی داشته وچون پدر ومادر **لیلی** از ملاقات آن دو ممانعت میکردند، **قیس**، دچار جنون شد وسر به‌بیابان گذاشته با حیوانات محشور گردید.

لیلی، از دوری **مجنون**، بیمار گشته وجان داد. وقتی خبرمرگ **لیلی** را به **مجنون** دادند، به سر قبر معشوق رفت وآنقدر شعری را که دوست میداشت، خواند و ندبه و زاری کرد تا همانجا جان بجان آفرین تسلیم کرد و به معشوقه پیوست. جسد او را درهمانجا، کنارقبر **لیلی**، دفن کردند.

مرگ **مجنون** را بین‌سالهای: **۶۵ یا ۶۸ و یا ۸۰** هجری، بسن چهل و پنج سالگی نوشته‌اند. «به لیلی مراجعه شود.»

«ریحانة الادب جلد ۳ صفحه‌ی ۴۷۱»

محمد حامد بن فضل الله جمالی

محمد حامد بن فضل الله جمالی، مؤلف کتاب **سیر العارفین**، متوفی در دهم ذی‌القعده، سال **۹۴۲** هجری قمری است.



محمد شاه قاجار

محمد شاه ، فرزند **عباس میرزا** و نوه‌ی **فتحعلیشاه قاجار** است که پس از او بسال **۱۲۵۰** هجری قمری بسلطنت رسید و بسال **۱۲۶۴** هجری قمری بمرض نقرس «سیاتیك» بدرود حیات گفت .

محمود غزنوی

یمین‌الدوله محمود غزنوی ، بزرگترین پادشاه سلسله‌ی غزنوی است . **فردوسی طوسی** در زمان این پادشاه میزیسته . **سلطان محمود غزنوی**، فاتح هندوستان وشکننده‌ی بتهای **بتکده‌ی سومنات** است وهمان کسی است که با **فردوسی**، شاعر نامدار ایرانی قرارگذاشت که درمقابل هریك بیت **شاهنامه** ، یك‌مثقال زر سرخ صله بشاعر بدهد، اما پس‌از اینکه **فردوسی شاهنامه** را بانجام رسانید و تقدیم حضور او کرد، وی از تعهد قبلی سر باز زد وبجای شصت هزار مثقال طلا ، شصت هزار مثقال نقره فرستاد که **فردوسی** ، نپذیرفت .

وفات **سلطان محمود** ، بسال **۴۲۱** هجری قمری اتفاق افتاده

است. « ۳۸۷ تا ۴۲۱ هجری قمری » مینویسند که سلطان محمود، بمرض سل در گذشته است.

محمد عوفی، می نویسد که وی تفننا شعر میسرود واین قطعه را در وقت نزع سروده است.

بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای
جهان، مسخر من شد، چو من، مسخر رای
گهی بعز و بدولت، همی نشستم شاد
گهی ز حرص، همی رفتمی، ز جای، بجای
هزار قلعه گشادم، بیک اشارت دست
بسی مصاف شکستم، بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد، هیچ سود نکرد
بقا، بقای خدای است و ملک، ملک خدای

محیط طباطبائی

سید محمد محیط طباطبائی، فرزند مرحوم سید ابراهیم طباطبائی، متولد سال ۱۲۸۱ خورشیدی و از ادبا و محققین مشهور زبان فارسی است. وی صاحب امتیاز و مدیر مجله‌ی محیط است.

مدرس تبریزی

محمد علی تبریزی «مدرس»، صاحب کتاب ریحانة‌الادب، متولد سال ۱۲۹۶ هجری قمری و متوفی در اول شعبان سال ۱۳۷۳ هجری قمری، در تبریز است.

مزدک

مزدک، نام خود وپدرش **بامداد** بود. مولد او را استخر یا نیشابور و یا تبریز می نویسند.

اولین کسی است درجهان، که عقاید کمونیستی داشته ونتیجه‌ی مذهب او این بود که باید زنها واموال اشتراکی باشند.

وی در زمان **غباد**، پدر **انوشیروان عادل**، ظهور وعده‌ای را بدورخود جمع کرد، بالاخره **غباد**، بکمك پسرش، **خسرو انوشیروان**، ریشه‌ی آنها را کند و تار و مارشان کرد واین‌کار بدین ترتیب صورت گرفت که دولتیان انجمنی از روحانیان فراهم کردند و **مزدک** را با سایر رؤسای فرقه بآنجا خواندند و گروهی عظیم از آن طایفه را دعوت نمودند تا درمجلس مباحثه‌ی رسمی حاضر باشند.

«عده‌ای معتقدند آنهارا به مجلس مهمانی دعوت کردند» **غباد**، شخصاً مجلس را اداره میکرد. طبعاً مدافعین دین مزدکی مجاب و مغلوب شدند و دراین اثنا، سپاهیان مسلحی که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ درکف برسر آن طایفه ریختند، **مزدک**، که او را **اندرزگر** مینامیدند بهلاکت رسید. واقعه‌ی قلع وقمع مزدکیان در آخر سال **۵۲۸** یا اوایل سال **۵۲۹** میلادی رخ داده است.



مستعان

حسینقلی مستعان ، متولد سال **۱۲۸۳** خورشیدی است . تحصیلات عالی وی در ادبیات ایران و عرب است . زبانهای : عربی ، فرانسه و انگلیسی را بخوبی میداند و با زبانهای : آلمانی ، روسی ، ایتالیائی وترکی نیز آشنائی کافی دارد .

داستانهای خودرا در مجلات و روزنامه‌ها با امضاهای مستعار : **ح ـ م ـ حمید ، حمید ، حبیب ، انوشه و یکی از نویسندگان** انتشار داده است . رمانها و کتب اخلاقی و اجتماعی او به دویست جلد میرسد و متجاوز از یك هزار داستان کوتاه نوشته است . شاهکار او ترجمه‌ی **بینوایان ویکتورهوگو** است .

وی در سالهای **۱۳۱۹** و **۱۳۲۰** خورشیدی مجله‌ای بنام **راهنمای زندگی** انتشار میداد که خود ، صاحب امتیاز و مدیر آن بود . **مستعان** را بحق باید بزرگترین داستان نویس معاصر ایران دانست .



مستوفی الممالک

حسن مستوفی، «مستوفی الممالک» ، فرزند میرزا یوسف

مستوفی الممالک آشتیانی، صدر اعظم **ناصرالدین شاه قاجار** است که در ماه رمضان سال **۱۲۹۱** هجری قمری متولد ودر بیست‌وپنج ربیع‌الثانی سال **۱۳۵۱** هجری قمری مطابق با شش شهریورماه **۱۳۱۱** خورشیدی به‌سکته‌ی قلبی وفات یافت.

وی از مشهورترین مردان سیاسی ایران در قرن اخیر است. **مستوفی**، ازشریف‌ترین وقدیمی‌ترین خانواده‌های‌ایران‌وبآزادیخواهی ودرستی و وطن‌دوستی معروف بود.

درسن ده سالگی بمقام **مستوفی الممالکی** رسیده وهمواره شاه ومردم او را مورد احترام وعزت قرار داده و **آقا** خطابش میکردند. وی بارها به‌نمایندگی‌مجلس‌شورای‌ملی و وزارت ونخست‌وزیری رسید. یکبار که درمقام نخست‌وزیری بود ازطرف مرحوم **سیدحسن مدرس**، دولتش استیضاح گردید، وی پس از نطق مفصلی که کرد گفت:

«موقع بره‌کشی فرا رسیده است و معده‌ی من برای بره خوردن مستعد نیست، من نه آجیل میدهم و نه آجیل میخورم.»

در این جلسه، که این نطق ایرادگردید، مرحوم **حسین پیرنیا «مؤتمن الملک»** ریاست مجلس شورای ملی را بعهده داشت و **اعلیحضرت فقید** نیز باالقب **سردار سپه**، سمت وزارت جنگ کابینه‌ی مرحوم **مستوفی‌الممالک** را داشت.

مستوفی

عبدالله مستوفی، **«مدیرالسلطنه»**، متولد روزسوم آذرماه سال **۱۳۵۵** خورشیدی ومتوفی در روز چهارشنبه‌ی بیست‌وچهار آذرماه

سال **۱۳۲۹** خورشیدی است . وی صاحب یکدوره کتاب تاریخ است بنام «**شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه**» در چهار جلد و بالغ بر ۲۳۳۸ صفحه که از زمان **آغا محمد خان قاجار** شروع و به‌روز تاجگذاری **اعلیحضرت فقید ، رضا شاه کبیر** ، ختم میگردد .

این کتاب تاریخ را میتوان از جامع ترین و مفید ترین کتب ، در نوع خود دانست . مرحوم **مستوفی** ، در زمان حیات ، شاغل مقامات مهمی ازقبیل استانداری وغیره بوده وازشاگردان دوره‌ی اول مدرسه‌ی سیاسی قدیم «دانشکده‌ی حقوق فعلی» بوده است .

مستوفی

هوشنگ مستوفی ، فرزند مرحوم **مصطفی مستوفی** ، متولد تیرماه **۱۳۰۴** خورشیدی و مؤلف کتاب **شعرای بزرگ ایران** است . اخیراً نیز ترجمه و تحقیقی بنام **داستانهای پوشکین** انتشار داده است .

مستوفی ، دارای تألیفات و ترجمه های دیگری نیز هست که از میان آنها میتوان : **آخرین برگ** و **سقوط قهرمان** را نام برد .



مسرور اصفهانی

حسین سخنیار

به صفحه‌ی ۲۲۴ مراجعه شود.

مسعود غزنوی

شهاب الدوله مسعود غزنوی، پس از پدرش **یمین الدوله محمود غزنوی**، درسال **۴۲۱** هجری قمری بسلطنت رسید ودر سال **۴۳۲** هجری قمری مقتول گردید.



مشیرالدوله

حسن پیرنیا، «**مشیرالدوله**»، متولد سال **۱۲۵۲** خورشیدی و متوفی در روز بیست‌ونه آبان‌ماه **۱۳۱۴** خورشیدی، از رجال دانشمند وآزادیخواه ایران است که بارها بمقام وزارت و نخست وزیری رسید. **مشیرالدوله**، مؤلف کتاب **تاریخ ایران باستان** است درسه جلد، از قدیم‌ترین زمان تا انقراض اشکانیان که متأسفانه موفق به نگارش جلد چهارم آن که ساسانیان تا انقراض آن سلسله است نشد. این کتاب از شاهکارهای تاریخ نویسی جهان‌است. بعلاوه تألیفات دیگری نیز بنام‌های **ایران باستانی** و **داستانهای ایران قدیم** دارد، که هر یك درجای خود، از کتب بی‌نظیر وگرانبهای فارسی است.

مشیر سلیمی

علی اکبر مشیرسلیمی ، فرزند **علی اصغر «مشیر دربار»** ، بسال **۱۲۷۹** خورشیدی درتهران متولد شده .

مهمترین خدمت ادبی وفرهنگی وی ، انتشار یك دوره **گلهای رنگارنگ** است، در هشتاد و نه جلد وهمچنین تألیف کتابی است ، بنام ، **زنان سخنور** ، در سه جلد .

مشیرسلیمی مجله‌ای نیز ، بنام ، **مربی** ، انتشار داده و **کلیات اشعار میرزادهٔ عشقی** را هم ، تدوین و منتشر نموده است .

وی اخیراً دست بتألیف کتابی زده است بنام **مردان سخنور، «از یکصد سال پیش تا امروز»** ، که حاوی اطلاعاتی است، درخصوص کسانیکه درصد ساله‌ی اخیر ، بفارسی شعر سروده اند .

مُضَر

مُضَر، الیاس بن نزار بن مَعَد ، جد پانزدهم **حضرت محمد** «ص» است .

« تاریخ الکامل ابن اثیر و الاصابة فی تمیزالصحابه »



مظفرالدین شاه قاجار

مظفرالدین شاه قاجار ، فرزند **ناصرالدین شاه قاجار** ، متولدسال **۱۲۶۹** هجری قمری است . پس‌ازقتل **ناصرالدین شاه** ، در هفده ذی‌القعده سال **۱۳۱۳** هجری قمری ، از تبریز به تهران آمده و بسلطت رسید و در بیست و پنج ذی‌القعده ، سال **۱۳۲۴** هجری قمری وفات یافت .

مظفرالدین شاه ، آزادی و مشروطیت را به **ملت ایران** اعطا کرده است . « به تاریخ مشروطه‌ی کسروی رجوع شود . »



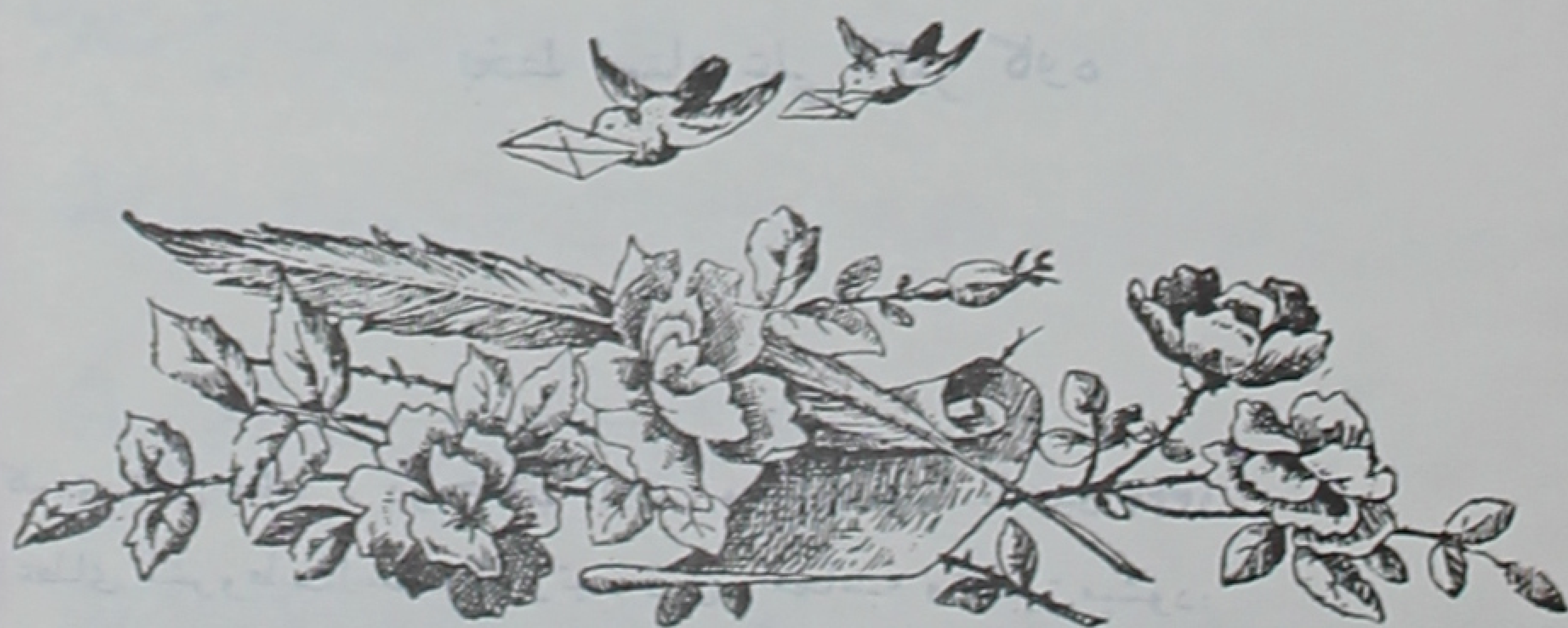
محمدعلی شاه قاجار

«فرمان‌مشروطیت‌ایران، بقلم‌مرحوم **احمدقوام«قوام‌السلطنه»** نگارش یافته است . اما اینك برای ضبط درتاریخ ، رونوشتی‌ازآن ، که اخیراً ، توسط **استاد علی‌اکبر کاوه** ، خوشنویس مشهور معاصر ، تحریر شده‌است ، برای ملاحظه‌ی علاقمندان وضبط درتاریخ ، دراینجا بنظر میرسد » پس‌از**مظفرالدین شاه** ، فرزندش **محمدعلی میرزا** ، بسلطنت رسید و با مشروطیت مخالفت آغاز کرد ، بالاخره پس از


احمد شاه قاجار

جنگهائی که بین مشروطه طلبان ومستبدین درگرفت ، وی به سفارت روسیه‌ی تزاری پناهنده و از ایران خارج شد و سلطنت به پسرش **احمد میرزا** واگذار گردید که وی آخرین شاه سلسله‌ی قاجار بود. «متولد سال **۱۳۷۶** خورشیدی و متوفی درهیجدهم اسفند ماه **۱۳۰۸** خورشیدی در بیمارستان آمریکائی پاریس . وی به مرض **ورم کلیه** درگذشت وجسدش را به عتبات عالیات حمل کردند.»

مرحوم **کسروی** در **تاریخ مشروطه‌ی ایران** صفحه‌ی ۲۰۲ زیر عکس **محمد علی شاه قاجار** ، که با تاج سلطنت برداشته شده نوشته است که : «**محمد علی میرزا با تاج شاهی که به سر او بزرگ بود و سنگینی مینمود .**»







متن فرمان مشروطیت ایران

اعطای مظفرالدین شاه قاجار

چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری

در صفحه‌ی **۴۸۳** « مقابل »

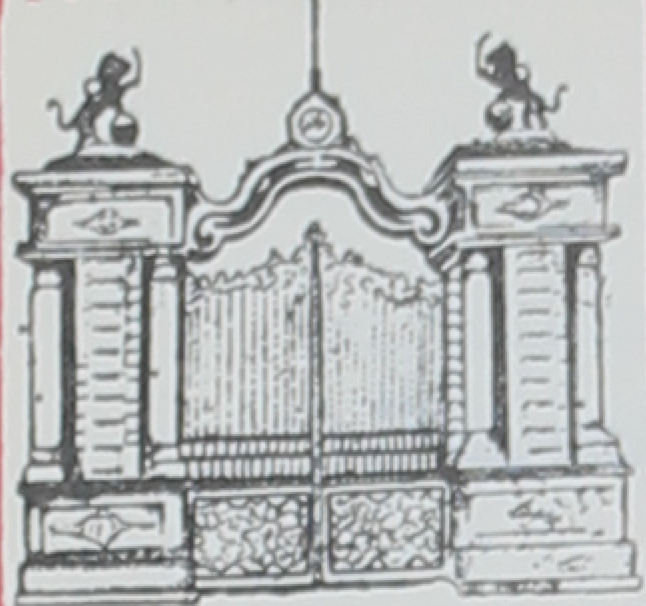
بخط استاد علی اکبر کاوه

کلمه‌ی عدل مظفر ، در حساب ابجد ، مطابق است با عدد **۱۳۲۴**
که سال اعطای مشروطیت است و به‌ترتیب ذیل ، محاسبه و تطبیق میشود:

ع = ۷۰   د = ۴   ل = ۳۰   م = ۴۰

ظ = ۹۰۰   ف = ۸۰   ر = ۲۰۰

جمع : ۱۳۲۴



جناب اشرف صدراعظم

از آنجا که حضرت باریتعالی جل شانه سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده
و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در اینموقع که رای
و اراده همایونی ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید
مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم
که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف
بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه
مشاوره و مداقه لازم را بعمل آورده و بهیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی
ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت
و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که
بصحه همایونی موشح و بموقع اجرا گذارده شود. در قصر صاحبقرانیه بتاریخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴

علی اکبر کاوه
۱۳۴۸

مُعَد

مُعَد ، جد هفدهم **حضرت محمد** «ص» است .

« تاریخ ابن‌اثیر والاصابة فی تمیزالصحابه . »

معین

دکتر محمد معین ، فرزند **ابوالقاسم معین** ونواده‌ی مرحوم **معین العلما** ، بسال **۱۲۹۳** خورشیدی ، در شهر رشت تولد یافته .

وی دکتر درادبیات فارسی ازدانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران، استادکرسی تحقیق در متون ادبی دانشکده‌ی ادبیات و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان ایران است .

مقام ادبی **دکتر معین** ، تا بدان پایه است که ، مرحوم **علامه‌ی دهخدا** ، ویرا بموجب وصیت نامه ، برای نظارت درامر چاپ وانتشار لغت نامه‌ی خود برگزید و اکنون ، **لغت نامه‌ی دهخدا** ، زیر نظر **دکتر محمد معین** ، چاپ ومنتشر میشود .

از تألیفات مهم وی میتوان : **حافظ شیرین سخن** ، **مزدیسنا** ، **تصحیح چهارمقاله با تعلیقات** ، **تصحیح دوره‌ی برهان قاطع**، **عبهرالعاشقین** ، **جامع الحکمتین** و **یکدوره دستور زبان فارسی** را نام برد .

دکتر محمد معین ، اولین کسی است که ، موفق باخذ درجه‌ی دکترای ادبیات فارسی ، از دانشگاه تهران گردیده است .

متن وصیت نامه‌های مرحوم دهخدا، که یکی بعنوان ورثه‌ی آن مرحوم، ودیگری به عنوان دکتر محمد معین است، ازمقدمه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، استخراج و نقل میگردد:

وصیت نامهٔ من راجع به فیشهای باقی ماندهٔ لغت نامه:

بورثهٔ خود وصیت می کنم که تمام فیشهای چاپ نشدهٔ لغت نامه را که ظاهراً بیش از یک میلیون است و از الف تا یاء نوشته شده و یقیناً یک کلمهٔ دیگر بر آن نمی‌توان افزود، به عزیزترین دوستان من، آقای دکتر معین، بدهند که مثل سابق بچاپ برسد واین زحمتی است جان‌کاه، که اقلاً معادل نصف تألیف است.

دهم آبان ۱۳۳۴

علی اکبر دهخدا

دوست اعز ارجمند من

آقای دکتر معین، بورثهٔ خود وصیت می‌کنم که تمام فیش‌ها را باو بدهند و ایشان با آن دیانت ادبی که دارند «که در نوع خود بی عدیل است» همهٔ آنها را عیناً بچاپ برسانند ولواینکه سراپا غلط باشد و هیچ جرح و تعدیلی روا ندارند.

علی اکبر دهخدا

دهم آبان ۱۳۳۴

علی اکبر دهخدا

عین این ورقه وصیت نامهٔ من راجع به فیش‌هاست چون حال دوباره نوشتن ندارم.

مقفع

دادویه پارسی ، پدر **عبدالله بن مقفع** است که مستوفی بود ، یعنی ذیحساب مالیات و خراج ایالت فارس ، و بدین جهت باو **مقفع** میگفتند که چون نتوانسته بود مأموریتی را که باو ارجاع شده بود ، مطابق دستورانجام دهد ، **حجاج بن یوسف ثقفی** ، که امارت عراق وفارس را داشت او را به بصره خوانده و امر بآزار و شکنجه‌اش داد وبواسطه‌ی این کار ، انقباض وتشنج در دستش پیدا شد .

اما عقیده‌ی دیگری در این مورد هست وآن اینست که یکی از معانی بیست و دو گانه‌ی کلمه‌ی **قفع** ، در زبان عربی ، «زنبیلی است بی دسته که از لیف خرما ساخته شده باشد.» و چون **دادویه** ، قبل‌از اینکه بکار دیوانی درآید ، ازاین‌نوع زنبیل میساخته ، باو لقب **مقفع** داده‌اند . «به ابن مقفع ، درهمین کتاب مراجعه شود .»

« کتاب قاموس فیروزآبادی صفحه‌ی ۳۴۷
وریحانة الادب ذیل صفحه‌ی ۱۶۵ جلد ششم»

ملا مخفی رشتی

ملا مخفی رشتی ، مصاحب **امام قلی خان** ، «حاکم فارس و بنادر در زمان صفویه» بود وشعر نیز میسروده وباستعمال کو کنار نیز معتاد بوده است «استعمال کو کنار باین ترتیب بوده که پوست خشخاش را مثل چای دم کرده ومینوشیدند .»

ملکشاه سلجوقی

ملکشاه سلجوقی ، فرزند **الب ارسلان** است و پس از وی ، از سال **۴۶۵** هجری قمری تا **۴۸۵** هجری قمری ، سلطنت کرده .
نظام الملک ، وزیر این پادشاه بوده است . وی چهل روز پس‌ازقتل **خواجه نظام الملک** وفات یافته است .

منصور دوانقی

ابوجعفرمنصور ، دومین خلیفه‌ی عباسی است که بدستیاری **ابومسلم خراسانی** ، عموی خود **عبدالله** را کشت ودر دومین سال خلافت خود **ابومسلم** را نیز با نیرنگ مقتول ساخت . « به **ابومسلم** مراجعه شود . »

علت اینکه باو **دوانقی** میگویند اینست که دستور داد تا از هر یك از اهالی شهر کوفه یك دانق نقره که یك ششم درهم ودینار بوده است برای احداث خندق اطراف شهر دریافت کنند .

اما عده‌ای دیگر را عقیده چنین است که این لقب را باو ازاین جهت داده‌اند که بسیار خسیس بوده که حتی یك دانق را نیز از فقرا دریغ میکرده است . « دوانق یا دوانیق جمع دانق است و در جمع مفتوح دوانیق ومکسور دوانق گویند . »

این **منصور** کسی است که حضرت **امام جعفر صادق** را نیز مسموم‌گردانید و خود در سال **۱۵۸** هجری در مکه بسن شصت و سه سالگی در گذشت .

« ریحانة الادب جلد ۴ صفحه‌ی ۹۱ »



مؤتمن الملک

حسین پیرنیا «**مؤتمن الملک**» ، فرزند مرحوم **میرزا نصرالله خان مشیرالدوله** صدر اعظم و برادر کهتر مرحوم **حسن پیرنیا** «**مشیرالدوله**» است .

وی بسال **۱۲۵۴** خورشیدی متولد و درنهم شهریور ماه **۱۳۲۶** خورشیدی وفات یافته . **پیرنیا** بارها به وزارت و نمایندگی مجلس شورای ملی و ریاست مجلس شورای ملی رسیده . وی را بحق باید بزرگترین ومشهورترین ومقتدرترین رؤسای مجلس‌شورای ملی ایران درتمام ادوار مشروطیت ایران دانست .

موسی عمران

موسی ، فرزند **عمران** پیامبر بنی اسرائیل است که پدرش از نگهبانان خاص **فرعون** بود . درچهل سالگی مبعوث شد و صدوبیست سال عمر کرد ودرجانب شرق رودخانه‌ی اردن بدرود زندگی گفت و او را در دره‌ی **بیت فعور** در سرزمین **موآب** بخاک سپردند . ولی آرامگاه او هیچگاه بدست نیامد .

حضرت **موسی** در دوران فرمانروائی **آمنوفیس** فرعون

مقتدر مصر ظهور کرد «در حدود ۱۳۲۲ سال قبل از میلاد مسیح» وفات حضرت موسی را بین سالهای ۱۵۸۵ تا ۱۳۵۶ قبل از میلاد مسیح نوشته اند.

«قاموس کتاب مقدس صفحات ۶۴۹ و ۶۵۰»
«تاریخ جامع جهانی در ۱۲ جلد،
تألیف جان کلارك رید پارت مورخ امریکائی»

مولا محمد کریم مهدیقلی تبریزی

مولا محمد کریم مهدیقلی تبریزی، صاحب کتاب لغت برهان جامع است که بنام فتحعلیشاه قاجار نوشته.

میرداماد

میر محمد باقر استرآبادی، مشهور به میرداماد، از دانشمندان و حکمای دوره‌ی سلطنت شاه عباس اول صفوی است. «درآخرقرن دهم ونیمه‌ی اول قرن یازدهم هجری‌قمری» ودر دربار او معزز ومحترم و استاد عده‌ای از طالبان حکمت و از جمله ملاصدرا، بوده و از تألیفات او در حکمت، قبسات است. طبع شعر نیز داشته و اشراق تخلص میکرده ویك مثنوی از او بفارسی باقی است.

فوت او را بسال ۱۰۴۱ هجری قمری نوشته‌اند.

نابغه

نابغه، یکی از شعرای عهد جاهلیت وازصاحبان **معلقات** و از ندمای مخصوص **نعمان بن منذر** بوده و ثروت بسیاری اندوخته تا بجائیکه درظروف زرین غذا میخورده ودرسال **۱۶** یا **۱۸** قبل‌ازهجرت وفات نموده است .

چون تا بحال چند جا ازاصحاب معلقات نام برده‌ایم بدنیست اگر راجع به خود معلقات نیز توضیح مختصری داده شود .

اعراب دوره‌ی جاهلیت « قبل از اسلام » هرسال درماههای حرام « ماههائی که درآن جنگ نمیشد » در محلی ، در نزدیک شهر طایف که بنام **سوق عکاظ** یا **بازار عکاظ** بود جمع میشدند و بازاری شبیه شنبه بازار ویا چهارشنبه بازاری که در ایران هم مرسوم است تشکیل میدادند واجناس خودرا عرضه داشته ومعاملات تهاتری یعنی جنس بجنس بین‌آنها انجام میشد . واما طایفه‌ی قریش برای اینکه مردم بیشتری را ببازار عکاظ بیاورد ، آنجا را نمایشگاه شعر و ادب و خطابه سرائی قرار داد . این بازار از اول ذی‌القعده تا بیستم همین ماه در حال تشکیل بوده شعرا وگویندگان عرب از طوایف مختلف اشعار وقصاید خود را میخواندند .

نابغهٔ ذبیانی که خود ازشعرای بنام دوران جاهلیت‌است ، ببازار عکاظ میآمد وسراپرده‌ای از چرم قرمز برای او می‌افراشتند . شاعران اشعار خود را درمحضر او میخواندند و هر شعری که از همه بهتر بود آنرا با آب طلا روی پارچه‌ی مصری نگاشته و در پرده‌های کعبه که هنوز بتخانه بود میآویختند واین همان است که‌آنرا معلقات یا مذهبات میگویند . « بعقیده بعضی معلقات غیر از مذهبات است » باید گفت که

این افتخار بزرگی بود ، برای شاعری که شعرش را در کعبه بیاویزند چون این خود نشان میداد که جزء فصیح ترین اشعار عرب است .

اما پس از ظهور حضرت محمد و قرآن کریم چون براستی قرآن فصیح تر از تمام آن اشعار معلق بود ، بناچار آنها را ازخانه‌ی کعبه برداشتند .

اصل معلقات ۷ عدد و از ۷ شاعر است که نامهای آنها بقرار زیر است :

۱ ـ امرؤالقیس .

۲ ـ طرفة بن عبد بکری .

۳ ـ زهیر بن ابی سلمی .

٤ ـ لبید بن ربیعهٔ عامری .

٥ ـ عمرو بن کلثوم تغلبی .

٦ ـ عنترة بن شداد .

۷ ـ حارث بن حلزه یشکری .

اما بعدها سه قصیده‌ی دیگر ، و از سه شاعر دیگر بآن قصاید هفتگانه اضافه کردند و گفتند که از نقطه‌ی نظر فصاحت ، در ردیف آنهاست که آن سه شاعر عبارتند از :

۱ ـ عبید بن ابرص .

۲ ـ اعشی میمون .

۳ ـ نابغهٔ ذبیانی .

اشعار این ۱۰ نفر معلقات عشره را تشکیل میدهد .

«ریحانة‌الادب جلد ۱ صفحه‌ی ۸۴

و جلد ۴ صفحه‌ی ۱۴۷»

«و تاریخ تمدن اسلام ، تألیف جرجی زیدان

ترجمه‌ی علی جواهر کلام جلد ۳ صفحه‌ی ۳۶ »



نادرشاه افشار

نادر شاه افشار ، در روز شنبه‌ی بیست و هشتم محرم ، سال **۱۱۰۰** هجری قمری تولد یافته ودر شب یکشنبه‌ی یازدهم جمادی‌الثانی سال **۱۱٦۰** هجری قمری در فتح آباد نزدیکی قوچان ، از پشت سر بدست **صالح بیک قرخلوی افشار ارومی** ، بضربت سختی مقتول گردید .

نادرشاه ، از فاتحین بزرگ مشرق است و خدمات گرانبهائی بکشور ایران انجام داده است . قبر **نادر** درمشهد مقدس واقع است .



ناصرالدین شاه قاجار

به صفحه‌ی ۱۱۹ مراجعه شود.

نظام الملک

ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی ، یا بیهقی «سبزواری» خواجه نظام الملک ، وزیر معروف و دانشمند سلجوقیان و صاحب کتاب معروف سیاست نامه ، در روز جمعه‌ی بیست و یکم ذی‌القعده ، سال ۴۱۰ هجری‌قمری درشهر طوس متولد ودرروز دهم رمضان، سال ۴۸۵ هجری قمری، توسط یکی از فدائیان اسماعیلی مقتول گردید. وی هفتاد و چهار سال و نه ماه و نوزده روز ، در جهان زیسته وچهل سال درخدمت سلجوقیان بوده است .

قاتل نظام الملک ، بوطاهر ارانی نام داشت .

نظامی عروضی

ابوالحسن نظام‌الدین یا نجم الدین احمدبن عمربن علی سمرقندی ، ازشعرا ونویسندگان قرن ششم هجری قمری است .

علامه‌ی قزوینی ، در مقدمه‌ی کتاب چهار مقاله می نویسد : « تولدش قطعاً مدتی قبل از سنه‌ی ۵۰۰ هجری و لااقل تا حدود سنه ۵۵۰ هجری در حیات بوده است . در سنه ۵۰۶ در شهر بلخ بخدمت عمرخیام رسیده و در مجلس انس پیشگوئی خیام را در باب قبر خود شفاهاً از وی استماع نموده است و در سنه ۵۳۰ مجدداً به نیشابور رفته و قبر عمرخیام را زیارت کرده و به رأی العین تحقیق مقال او را

در بیست وچهار سال قبل که ، هر بهار باد شمال بر گور وی گل‌افشان کند مشاهده کرده است . »

نظامی ، در **چهارمقاله** می نویسد : « درمیان مجلس عشرت از **حجة‌الحق عمر** شنیدم که او گفت : گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال بر من گل‌افشان میکند . »

نعمان بن منذر

نعمان بن منذر ، **ملک حیره** و مسیحی بود ، درحدود سالهای **۵۹۵** تا **۶۱۰** میلادی **خسرو پرویز** دختر ویرا که **حدیقه** ، یعنی **بستان** نام داشت ، خواستگاری کرد . اما چون اعراب دختر به عجم نمیدادند **نعمان** قبول نکرد . **خسرو پرویز** درصدد برآمد تا سپاهی برای تنبیه او بفرستد ، **نعمان** اطلاع حاصل کرده فرار کرد ، اما بعداً خود برای عذرخواهی به نزد **خسرو پرویز** آمد . اما پادشاه ساسانی عذر او را نپذیرفت ودستور داد تا ویرا سه روز زندانی کردند و روز چهارم در پای پیلان افکندند . واینکه **خاقانی شیروانی** درقصیده‌ی معروف مداین **گفته** است :

از اسب پیاده شو ، بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین ، شه مات شده نعمان

اشاره بموضوع زیر پای پیل افکندن **نعمان بن منذر** است .





سعید نفیسی، فرزند علی اکبر ناظم‌الاطبا، متولد سال **۱۲۷۴** خورشیدی در تهران است. **نفیسی**، از دانشمندان و نویسندگان و ادبای بنام زبان فارسی است. فرهنگ بزرگ فارسی بنام **فرنودسار** یا **فرهنگ نفیسی** تألیف **ناظم‌الاطبا**، پدر **سعید نفیسی** است.

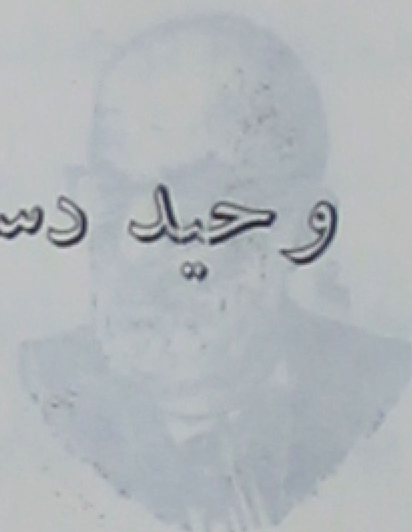
مرحوم **ناظم‌الاطبا**، درسال **۱۳۴۳** هجری قمری بسن هفتاد و نه سالگی فوت کرده است. وی متولد روز هفدهم ربیع الثانی سال **۱۲۶۳** هجری قمری بود.

والا

مهندس عبدالله والا، فرزند مرحوم **ظهیرالسلطان**، و متولد سال **۱۳۰۱** خورشیدی، درخلخال آذربایجان است.

امتیاز مجله‌ی **تهران مصور**، از بعد از قتل مرحوم **احمد دهقان** متعلق به **مهندس عبدالله والا** است.





وحید دستگردی

حسن ، فرزند **محمد قاسم** ، متخلص به **وحید** ، متولد سال **۱۲۸۵** هجری قمری ومتوفی بسال **۱۳۲۱** خورشیدی است .

وی به **نظامی گنجوی** ، ارادت مخصوص داشت و بهمین جهت انجمن ادبی را که بسعی و همت خویش تأسیس کرده بود ، **انجمن حکیم نظامی** ، نام داده بود .

وحید ، صاحب امتیاز **مجله‌ی ارمغان** بود . این مجله که از مجلات‌ادبی وبسیارمفید معاصراست ، باهتمام مرحوم **وحید دستگردی** پایه‌گذاری شد که هنوز هم منتشر میشود .



وثوق الدوله

به صفحه‌ی ۱۳۰ مراجعه شود.

هدایت

رضا قلی خان لله‌باشی ، شب پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ هجری قمری در تهران متولد شده است .

وی صاحب کتب ریاض العارفین ، مجمع الفصحا و فرهنگ انجمن آرا در لغت است . و بسال ۱۲۸۸ هجری قمری وفات یافته است .

هرمز

هرمز چهارم ، فرزند انوشیروان عادل ، بیست و دومین پادشاه سلسله‌ی ساسانی ، مادرش دختر خاقان ترک بود و از آن سبب او را ترکزاد گویند .

پس از پدر ، در سال ۵۷۹ میلادی بسلطنت رسید و بسال ۵۹۰ میلادی گرفتار طغیان سردار مشهور خود ، بهرام چوبین ، گردید وسرانجام پس از شورشی که درپایتخت بر پا شد ، دوتن‌ازبرادرزنهای او ویرا گرفتار کرده بزندان افکندند وپس‌ازچندروزی بقتل رسانیدند.



همائی «جلال الدین»

به صفحه‌ی ۱۳۹ مراجعه شود.



یاسمی

غلامرضا رشید یاسمی ، فرزند **محمد ولیخان میرپنج** ، درسال **۱۲۷۴** خورشیدی در کرمانشاه متولد گردیده و درسال **۱۳۲۸** خورشیدی در گذشت .

رشید یاسمی ، ازدانشمندان وادبای معروف ایران بشمارمیرود.

یاقوت حموی

یاقوت بن عبدالله رومی ، پدر و مادرش یونانی بوده و در خاك روم شرقی بسال **۵۷۴** هجری قمری بدنیا آمده و در سال **۶۲۶** هجری قمری در شهرحلب بدرود حیات گفته است .

وی صاحب کتاب معروف **معجم البلدان** است که در جغرافیا نگارش یافته ، کتاب **معجم الادبا** نیز از تألیفات **یاقوت حموی** است .

یوسف

حضرت یوسف، نام پدرش **یعقوب** ومادرش **راحیل**، بود. برادرانش او را به بیست درم «پاره‌ی نقره» برئیس کاروانی بنام **مالک بن ذعرالخزاعی** فروختند. سن او را دراین‌موقع نه تا یازده سال دانسته‌اند. **مالک** او را بمصر برد و به **عزیزمصر** که نام او را **پوتیفار** نوشته‌اند و **زلیخا** همسر او بود بفروخت.

فرعون مصر در این موقع **پوفس**، از فراعنه‌ی **هیکسس**، آخرین سلسله‌ی ملوك این طبقه بوده است.

یوسف، بمقام صدارت عظمی، در دربار **فرعون** رسید و هم در این موقع است که بنی اسرائیل را با پدر پیرش **یعقوب**، از سرزمین کنعان بمصر آورده است. «ممکن‌است این مهاجرت درموقعی صورت گرفته باشد که سلاطین **هیکسس** بزور قوائی که از آسیا آورده بودند، زمام امور مملکت مصر را در دست خود داشته‌اند.» **حضرت یوسف**، درسن صد و ده سالگی مرد وبرحسب رسم مصریان، جسد ویرا حنوط «مومیائی» نمودند و بنا بر دستور خودش، مومیائی ویرا بنی‌اسرائیل، با خود بکنعان آوردند و در **شکیم**، درکنار چاه **یعقوب**، دفن کردند و بعد از آن جسد ویرا از **شکیم**، به **حبرون** بردند و در غار **مکفیله**، با اجدادش مدفون ساختند.

«**شکیم**، پایتخت سلاطین بنی‌اسرائیل بوده است.»

« قاموس کتاب مقدس صفحه‌ی **۹۶۸**
و شاهکارهای ادبیات فارسی یوسف و زلیخا صفحه‌ی **۱۷** »

لغت نامه

شامل دویست و ده لغت

دور از ذهن موجود

در بعضی از اشعار

این کتاب

ابجد

نام اولین صورت از صور هشتگانه‌ی **حروف جمل** و این ترتیب حروف الفبای مردم فینیقیه بوده است .

لغت نامه‌ی دهخدا « آ- اثبات صفحه‌ی ۲۴۹ »

ابجد یا **ابوجد** اولین، از هشت کلمه‌ی تذکاریه‌ای که عرب حروف الفبای خود را بتوسط آنها یاد میکنند .

شکی نیست که اصل الفبای عرب ، عبرانی ـ آرامی است . معهذا عرب که از دیگر لغات سامی آگاهی نداشته است و از سوی دیگر بعلت استغراق تام در سنن خویش و بسبب تعصب قومی ، برای کلمات معموله‌ی **ابجد** که از طریق روایت بدیشان رسیده و برای آنان نامفهوم بود ، تأویلات دیگری قائل شده‌اند .

مجموعه‌ی تحقیقات ایشان ، هر چند که جالب توجه است . جز افسانه چیزی نیست ، برطبق گفتار بعضی از علما ، شش پادشاه **مدین** ، حروف هجائی را بترتیب اسامی خود مرتب کرده‌اند و برحسب روایت دیگر ، شش کلمه‌ی اول از کلمات هشتگانه‌ی مزبور اسماء شش دیو وطبق روایت سوم ، کلمات مذکور نام های ایام هفته است .

با وجود این در بین علمای نحو عرب کسانی «مانند : **محمد بن یزید بن مبرد** ، متوفی در ماه ذیقعده یا ذیحجه‌ی سال **۲۸۵** یا **۲۸۶** هجری » و « **حسن بن عبدالله سیرافی** ، متوفی در روز شنبه‌ی دوم ماه رجب سال **۳۶۸** هجری» بوده‌اند که بروایات مذکور قانع نشده و صریحاً گفته‌اند که کلمات هشتگانه‌ی ابجد ازمأخذی بیگانه اقتباس شده است.

هشت کلمه‌ی مزبور عموماً چنین تلفظ میشود :

«اَبْجَدْ ـ هَوَزْ ـ حُطّی ـ کَلَمَنْ ـ سَعْفَصْ ـ قَرِشَتْ ـ ثَخَذْ ـ ضَظِغْ .»

درحساب جمل **الف** تا **طاء** بترتیب نمایندهٔ **۱** تا **۹** و **یاء** تا **صاد** بترتیب نمایندهٔ **۱۰** تا **۹۰** و **قاف** تا **غین** بترتیب نمایندهٔ **۱۰۰** تا **۱۰۰۰** میباشد .

اما اعراب تعبیر دیگری نیز برای حروف **ابجد** دارند و آن اینست که ، گاه این هشت لفظ را نام فرزندان **مرامر** نامی واضع خط خوانده‌اند .

« برهان قاطع باهتمام دکتر محمد معین جلد اول صفحهٔ ۷۷ »

آرنگ — درانیجا مقصود آرنج ، قسمت وسطای دست است .

آفند — جنگ و جدال .

آوند — ظرف و جای آب .

ابریز — طلا .

اثیر — معرب **اتر** است .

احمدا — اشعار بازاری و عوام فهم را که جنبهٔ شوخی ومطایبه هم داشته باشد گویند .

ارزیز — یک نوع قلع که آنرا بعربی **رصاص** گویند .

ارغند — خشمگین ـ شجاع .

ارغنون — سازی است مشهور که **افلاطون** ابداع کرده است .

ارغوانی — سرخ رنگ ـ اما اینجا مقصود شمشیر است .

اضل — گمراه تر .

اطلال — بقایای خرابی شهری که باقی مانده باشد .

اعور — چپ « دو بین »

اغلال — زنجیرها .

افاضت — بهره رسانیدن .

اکسیر	**کیمیا** را گویند و آن جوهریست گدازنده و آمیزنده و کامل کننده ، یعنی مس را طلا میکند . «برهان قاطع»
اورند	اورنگ و تخت شاهی «دارای هفت معنی است» . «برهان جامع»
ایاغ	پیاله شرابخواری .
بابزن	سیخ کباب .
برقع	نقاب ـ روبند .
بساک	تاج از گل ، که پادشاهان و بزرگان روزهای عید و مردمان در روز دامادی بسر نهند .
بلید	کند ذهن .
پابندان	ضامن ـ کفیل .
پرند	حریر .
پشن	در اصل **پشنگ** بوده ـ نام پسر **بانوگشسب** است .
تبیره	دهل و طبل و نقاره .
ترک	با فتح «ت» بطور مطلق کلاه خود و قسمت‌های رنگین یک کلاه را نیز گفته‌اند .
تف	حرارت .
تلمذ	شاگردی کردن .
تنگ مانی	این لغت معانی مختلف دارد ولی دراین شعر مقصود گوینده نگارخانه‌ی **مانی** ، نقاش و پیغمبر عهد ساسانی است و عموماً هرصفحه یا تخته‌ای است که نقاشان اظهار صنعت خود بر آن کنند و کتاب **مانی** نیز **ارتنگ** یا **ارژنگ** و یا **ارثنگ** نام داشته است .
توتیا	سورمه‌ای که بچشم کشند و نوعی سنگ که از آن سورمه بدست آید .

توزی	پارچه‌ی ابریشمی .
توسن	اسب‌سرکش
تیریز	تریج قبا « دامن لباس »
ثاقب	نفوذ کننده ـ روشن .
ثدی	با ضم « ث » پستان زن .
ثنگ	نام کتاب صنایع و بدایع مانی نقاش است و در اصل بمعنی نقش و نگار آمده است .
جزالت	فراوانی و بسیاری وعظمت ـ فصاحت ورسائی سخن .
جوّال	جولان دهنده ـ آتشگردان .
حبل	طناب ـ ریسمان .
حرس	نگهبان .
حسام	شمشیر .
خظیره	محوطه .
حظیره قدس	بهشت .
حله	جامه ـ لباسهای قیمتی .
حمای محرق	تب محرقه ـ مرضی است .
حمراء	مؤنث احمر ـ سرخ .
حمیم	آب جوشیده‌ی جهنم .
خد	صورت .
خفتان	زره .
خلقان	فرسوده .
خنگ	اسب سفید ـ اسب ابلق .
خیرالکلام قَلَ وَدَلْ	بهترین سخنان آنست که کم باشد و پر معنی .
داربوی	عود .
دختراحد	زنی فاحشه بوده است .
دُرج	جعبه‌ای که در آن جواهر نهند .

درع	زره .
دمن	سبزه زاری که در سرگین حیوانات روئیده باشد .
دیده	در اینجا بمعنای دیدبان است .
ذقن	چانه .
ذکاء	زیرکی - هوشیاری .
ذُل اشتر	ذلت سوار شدن روی پالان شتر درمواقع مخصوص .
ذوذنب	ستاره‌ی دنباله دار .
راه شبدیز	از آهنگهای موسیقی زمان **خسروپرویزساسانی** .
راح	نام نوائی ازموسیقی و درعربی ، یکی ازنامهای شراب است.
راغ	صحراومرغزار ودامن کوهی‌را نیز گویند که بجانب‌صحراباشد.
رَبع	خانه‌ها .
رخ	یکی از مهره های شطرنج - صورت .
رصد	کمین کردن .
رضوان	دربان بهشت .
رعونت	زیبائی وخوش اندامی - حماقت و نادانی .
رقت	نازکی - باریکی .
رق منشور	رِق ، پوست لاك پشت دریائی - **منشور** ، فرمان « فرمانی که روی پوست نوشته شود » .
رمح	نیزه .
رمد	دمل .
رواق	پیشگاه خانه وایوانی که درمرتبه‌ی دوم ساخته شود ودراینجا کنایه از آسمان است .
رُوح	نام یکی از پرده‌های موسیقی - درعربی نفس ناطقه‌را گویند.
ریاض	جمع روضه - باغها - گلزارها .
زبد	کف روی آب .

زرق حیله و تزویر .

زعفرانی زرد رنگ - دراینجا مقصود زر است .

زلازل تکانها .

زلزال تحرک و اضطراب .

زنار رشته‌ای که آتش‌پرستان « زرتشتی‌ها » با خود دارند - مطلق رشته است .

زهش زائیدن .

ساتگین قدح و پیاله‌ی شرابخواری .

سبحه تسبیح .

سترون نازا .

سرادقات جمع سرادق - پرده‌های بزرگ سلطنتی .

سدره سدر - درخت کنار .

سروش فرشته - جبرئیل .

سریر تخت‌پادشاهی - قوس‌وقزح - نام ولایتی‌است که‌غار کیخسرو آنجاست .

سعیر آتش .

سلاست روانی .

سنان نیزه .

سندروس نام صمغی است زرد رنگ .

سور جشن .

سورت شدت وحدت .

سوفار بن تیر که بوسیله‌ی کمان پرتاب میشود .

سوک عزا - ماتم .

سیمرغ — **عنقا** را گویند و آن پرنده‌ای بوده افسانه‌ای که **زال** پدر **رستم** را پرورده و بزرگ کرده و میگویند هر کس که استخوان و یا پری ازاین مرغ با خود داشته باشد، هیچکس نمیتواند او را براندازد و بر او چیره شود.
«به عنقا مراجعه شود» «برهان قاطع»

شارسان — شهرستان ـ شهر.

شد — بستن.

شد رحل — باربندی.

شرحه — با فتح شین، قطعه قطعه با کسر شین، قطعه‌ی گوشت.

شرنگ — زهر ـ سم.

شعری — نام ستاره‌ای است.

شکرنوین — از آهنگهای موسیقی قدیم ایران در زمان ساسانی.

شمن — بت پرست.

شونیز — سیاه تخمه که روی نان پاشند.

صباح غد — صبح فردا.

صخره‌ی صمّا — سنگ سخت ـ سنگی است در بیت المقدس که در هوا معلق مانده. چون یکبار زنی حامله را از خوف در زیر آن وضع حمل شده بود لهذا دیواری بزیر آن سنگ کشیده‌اند و گویند که دیوار بآن سنگ وصول نیافته. هنوز در هوا معلق است. «لغت نامه‌ی دهخدا»

صرصر — تند.

صمّا — زن کر «ناشنوا».

صمد — برآورنده‌ی حاجات وخصوصاً بخداوند اطلاق میشود.

صنم — بت.

صولجانی — چوگان.

صهبا	شراب .
ضِنّت	بخل و حسد .
طامات	سخنهای بلند که صوفیه برای اظهار کرامت و شرافت مرتبه گویند وباعث پندار نفس و سوء اعتقاد شود واین عربی است جمع « طامه » بتشدید میم یعنی داهیه و حادثه‌ی عظیم ، اما در فارسی بتخفیف استعمال میشود . اقوال پراکنده و هذیان وسخنان هرزه و اراجیف بی‌اصل را نیز گویند .
طایر	پرنده .
طعن و دق	عیب گرفتن .
طنان	خرمای شیرین و قرمز .
طوبی	درختی است در بهشت .
عقار	بفتح عین ـ ملک وخانه وآب وزمین ـ بضم عین ، شراب ومی .
عماری	تخت روان .
عنقا	**سیمرغ** ـ پرنده‌ی افسانه‌ای را گویند و کنایه از هر چیز نایاب است ومرغی بود درازگردن وبزرگ که مرغان دیگر را میخورد واطفال ودختران را بلع میکرد . «برهان قاطع»
غازه	سرخاب .
غاشیه	دهانه‌ی اسب .
غراب	پرنده‌ای بنام زاغ را گویند .
غرچه	دراین شعر بمعنای نامرد و دیوث است ، اما معانی دیگری نیز دارد ومحلی نیز درخراسان هست .
غمام	ابر .
غیض	برکه‌ی آب .
غیظ	خشم .

فتراک کمربندی که از زین اسب آویزان کنند ، برای بستن چیزی و یا تسمه‌ای است که از پس و پیش اسب آویزند .

فتن با هوش .

فرس اسب ـ یکی از مهره های شطرنج .

فلک کشتی ـ ناو .

فند دروغ و نیرنگ .

فوح دمیدن نسیم .

قاف نام کوهی است افسانه‌ای ، و به نوشته‌ی برهان قاطع «صفحه‌ی ۱۵۱۵ جلد سوم» مشهور و محیط است به ربع مسکون . گویند پانصد فرسنگ بالا دارد و بیشتر آن در میان آب است و هرصباح ، چون آفتاب برآن افتد شعاع آن سبز می نماید و چون منعکس گردد ، کبود ، واین میباید غلط باشد ، چه در حکمت مبرهن است که لون لازم اجسام مرکبه است و بسیط را از تلون بهره نیست و همچنین به برهان ثابت شده است ، که ارتفاع اعظم جبال از دو فرسنگ و نیم زیاده نمیباشد .

قرابه ظرف شراب یا سرکه و قرابه‌ی زرین ، کنایه از آفتاب است.

قرد بوزینه .

قرمیز کرمی است که بر درخت بلوط نشیند و از آن کرم رنگ ارغوانی گیرند « قرمز دانه » که پشم بهترین قالی‌های ایران را با آن رنگ آمیزی میکنند .

قلماسنگ سنگ قلاب .

قولنج یکی از انواع دردها .

کاریز قنات ـ مجرای آب زیرزمینی .

کرد قطعه‌زمینی که کنارهای آنرا بلند کرده باشند و درمیان آن سبزی بکارند ، یازراعت دیگر کنند .

کشخان دیوث .

کَشَف	سنگ پشت .
کوپال	گردن کلفت ـ گرز آهنین .
کوس	طبل و دُهل
کمچه	ملاغه یا آبگردان که درآشپزخانه مورد مصرف است .
کیمیا	بمعنی مکر وحیله است . وعمل مشهوری است نزد اهل صنعت که میخواهند بوسیله‌ی آن قلع ومس را طلا ونقره کنند . و چون این عمل از حیله ومکر خالی نیست ، از این جهت باین نام خوانده شده . وکلمه‌ی شیمی نیز شباهت به کلمه‌ی **کیمیا** دارد وباید درنظرداشت که هیچیک ازکیمیاگران جهان که وقت و ثروت خود و دیگران را صرف طلا کردن مس ، یا پیدا کردن اکسیر حیات کرده‌اند موفقیت ناچیزی نیز نیافته وناکام از دنیا رفته‌اند . « برهان قاطع »
گول	احمق .
لاغ	هزل و ظرافت و خوش طبعی .
لایعد	غیرقابل شمارش .
لحد	شکاف پهنای قبر .
لولی	کولی ـ خوش اندام ـ با نشاط ـ سرمست .
لوهر	شهر لاهور در هندوستان .
لهب	شعله .
لیسک	حلزون .
ماشرا	عارضه‌ای است درصورت حادث ازخون وصفرا .
مام ناف	قابله .
مانحن وفیه	مطلبی که ما وارد آن هستیم .
متحلّی	آراسته .

واژه	معنی
مِترَد	ظرفی که در آن ترید آبگوشت ریزند « بادیه و یا ظرف مسی یا هر ظرف دیگر . »
مجمر	آتشدان .
مخطی	خطاکار .
مدبر	وسائل فرار دادن .
مدینه‌ی عاد	اشاره به شهر عاد و شهر ثمود است .
مرغ بسمل	مرغی که کلمه‌ی بسم‌الله الرحمن الرحیم باو دمیده شده و مقصود مرغ حاضر برای ذبح است .
مِزْمَر	مزمار آلت موسیقی بادی معمول درمیان اعراب .
مزیح	شوخی کننده .
مُستی	مُست با ضم میم ، گله وشکایت ـ بمعنی غم واندوه نیز آمده است « مُستمند » .
مَسَد	بستن .
مُطَّرَد	شایع .
معاقرت	اثرات مستی .
معتنی	اعتنا کننده .
معجر	بر وزن منبر ، چارقد زنها .
مفتاح	کلید ـ باز کننده .
مقلوب	وارونه .
مگس نحل	زنبور عسل .
ملتحد	پناه‌گاه « الملتحد والملتجا » پناه‌گاه . « قاموس عربی »
مماثل	همجنس .
مورد	نام درختی است که آنرا « آس » گویند ، برگش در غایت سبزی است ودر دواها بکار میرود و بمعنی مُهر بضم میم و نگین هم آمده است .

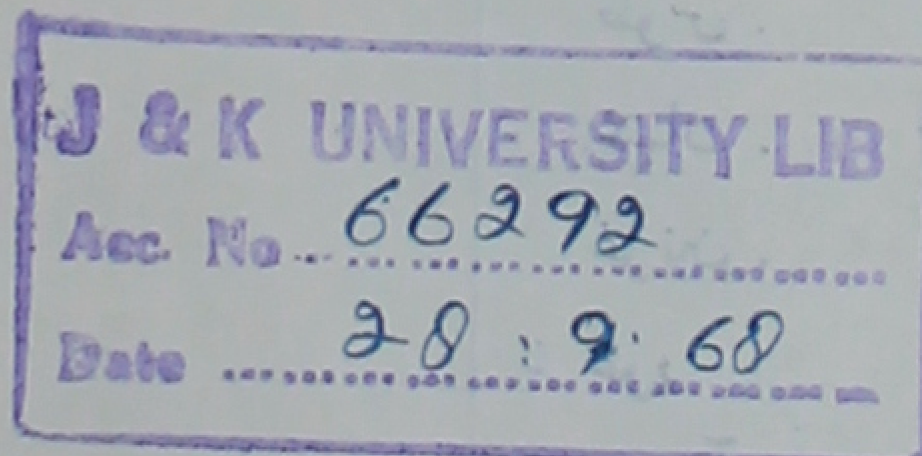
منشق	دریده شده .
مهرب	پناه گاه .
میزان	ترازو .
میغ	ابر .
میمیز	مویز ـ کشمش .
نارنگ	نارنج .
ناز شیرین	از آهنگهای قدیمی ایران در زمان ساسانی و گویا همان باغ شیرین باشد که کریستن سن درایران درزمان‌ساسانیان ذکر کرده .
ناقد	بررسی کننده ـ انتخاب کننده .
نسره	نام ستاره ایست .
نعامه	شترمرغ .
نفاثات فی العقد	دمندگان درگره‌های بستن داماد .
نفیر	کرنا و بوق کوچك و بمعنای فریاد نیز هست واعراب گریز را گویند که از گریختن است .
نک	اینک .
نوائی	مقصود موسیقی‌دان و نوازنده است .
وتد	میخ .
وثاق	خانه .
وشت	رقص ـ بمعنی خوب و خوش نیز میباشد .
ولکان	آتشفشان .

هرای	زینت و اسباب اسب ـ اسم صورت بمعنای صدای زنده باد و شادباش .
هرگیز	هرگز .
هما	در اوستا ، بمعنای فرخنده وخجسته بکار رفته ، اما نام مرغی است که استخوان میخورد ودرافسانه‌ها گویند در کشورهای قدیم هرگاه پادشاهی میمرد و جانشین نداشت ، **همای** را بپرواز درمیآوردند ، بر سرهرکس می‌نشست او را پادشاه میکردند .
یازیدن	دست انداختن ـ بالیدن و نمو کردن .



اماکن

DATE LABEL



صفحه‌ی

پانصد و چهل و چهارم

DATE LABEL